



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



دیدگاه‌های علمی

آية الله العظمى سيد محمد هادي حسيني جيلاني



به کوشش علامه رضا جیلانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دیدگاه‌های علمی آیت الله العظمی سید محمد هادی میلانی قدس سره

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۰	دیدگاه‌های علمی آیت الله العظمی سید محمد هادی میلانی قدس سره : پاسخ به پرسشهای فقهی، کلامی، فلسفی، عرفانی، تفسیری و تاریخی
۱۰	مشخصات کتاب
۱۰	اشاره
۱۶	پیشگفتار
۲۶	فهرست موضوعی استفتائات
۶۹	بخش فارسی
۶۹	اشاره
۲۶۳	جواب نامه آیه‌الله خادمی
۳۰۱	محضر مبارک حضرت آیه‌الله العظمی آقای میلانی - مدّ ظلّه العالی
۳۰۲	محضر مبارک حضرت آیه‌الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته
۳۰۹	محضر مقدس حضرت آیه‌الله العظمی آقای میلانی - مدّ ظلّه العالی
۳۱۰	حضرت مستطاب آیه‌الله العظمی آقای میلانی - مدّ ظلّه العالی
۳۱۵	حضور محترم آیه‌الله العظمی آقای میلانی - دام ظلّه
۳۱۷	محضر مقدّس حضرت آیه‌الله العظمی آقای میلانی - مدّ ظلّه
۳۱۸	محضر مقدّس حضرت آیه‌الله العظمی آقای میلانی - مدّ ظلّه
۳۱۹	محضر محترم حضرت آیه‌الله العظمی آقای میلانی - مدّ ظلّه
۳۲۰	محضر مبارک حضرت آیه‌الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته
۳۲۰	محضر مقدّس حضرت آیه‌الله العظمی آقای میلانی - مدّ ظلّه
۳۲۹	محضر مبارک حضرت آیه‌الله العظمی آقای میلانی - متّع الله المسلمین بطول بقائه
۳۳۲	حضور انور حضرت مستطاب آیه‌الله العظمی آقای میلانی - مدّ ظلّه
۳۳۳	محضر مقدّس حضرت مستطاب آیه‌الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته
۳۳۳	محضر مبارک حضرت آیه‌الله العظمی آقای میلانی - مدّ ظلّه العالی
۳۳۴	محضر مبارک حضرت آیه‌الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته

- محضر مبارک حضرت آیہ اللہ العظمیٰ آقای میلانی - دامت برکاتہ - ۳۳۷
- محضر حضرت آیہ اللہ العظمیٰ آقای میلانی - مدّ ظلّہ العالی - ۳۳۸
- محضر مبارک حضرت آیہ اللہ العظمیٰ آقای میلانی - دامت برکاتہ - ۳۳۹
- محضر مبارک حضرت آیہ اللہ العظمیٰ آقای میلانی - مدّ ظلّہ العالی - ۳۳۹
- محضر مبارک حضرت آیہ اللہ العظمیٰ آقای میلانی - دامت برکاتہ - ۳۴۰
- محضر مبارک حضرت آیہ اللہ العظمیٰ آقای میلانی - دامت برکاتہ - ۳۴۸
- محضر مبارک حضرت آیہ اللہ العظمیٰ آقای میلانی - مدّ ظلّہ - ۳۴۹
- محضر مبارک حضرت آیہ اللہ العظمیٰ آقای میلانی - دامت برکاتہ - ۳۵۰
- حضور حضرت آیہ اللہ العظمیٰ میلانی - دامت برکاتہ - ۳۵۲
- حضور حضرت آیہ اللہ العظمیٰ میلانی - دامت برکاتہ - ۳۵۳
- حضور انور حضرت آیہ اللہ العظمیٰ میلانی - دامت برکاتہ - ۳۵۵
- حضور انور حضرت آیہ اللہ العظمیٰ میلانی - دامت برکاتہ - ۳۵۶
- حضرت مستطاب آیہ اللہ العظمیٰ میلانی - مدّ ظلّہ العالی - ۳۵۸
- محضر مبارک حضرت آیہ اللہ العظمیٰ میلانی - دامت برکاتہ - ۳۵۹
- حضور انور حضرت آیہ اللہ العظمیٰ میلانی - دامت برکاتہ - ۳۶۰
- حضور حضرت آیہ اللہ العظمیٰ میلانی - دامت برکاتہ - ۳۶۲
- محضر حضرت آیہ اللہ العظمیٰ آقای میلانی - دامت برکاتہ - ۳۶۳
- حضور انور حضرت آیہ اللہ العظمیٰ میلانی - دامت برکاتہ - ۳۶۵
- محضر مبارک حضرت آیہ اللہ العظمیٰ میلانی - دامت برکاتہ - ۳۶۷
- حضرت آیہ اللہ العظمیٰ آقای میلانی - دامت برکاتہ - ۳۶۸
- محضر مبارک حضرت آیہ اللہ العظمیٰ میلانی - مدّ ظلّہ - ۳۶۹
- حضور حضرت آیہ اللہ العظمیٰ آقای میلانی - دامت برکاتہ - ۳۷۳
- حضور حضرت آیہ اللہ العظمیٰ آقای میلانی - دامت برکاتہ - ۳۷۴
- حضور حضرت آیہ اللہ العظمیٰ آقای میلانی - دامت برکاتہ - ۳۷۵
- حضور حضرت آیہ اللہ العظمیٰ آقای میلانی - دامت برکاتہ - ۳۷۸
- حضور انور حضرت آیہ اللہ العظمیٰ المیلانی - دام ظلّہ - ۳۷۹

- ۳۸۰ احتیاط استجابی.
- ۳۸۲ حضور مبارک حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -
- ۳۸۲ محضر مبارک حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - مدّ ظلّه -
- ۳۸۳ حضور محترم حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - مدّ ظلّه -
- ۳۸۴ حضور حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -
- ۳۸۵ حضور مبارک حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -
- ۳۸۷ حضور محترم حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -
- ۳۸۸ حضور مبارک حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -
- ۳۸۹ حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -
- ۳۹۱ محضر مبارک حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی -
- ۳۹۱ محضر مبارک حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -
- ۳۹۲ حضور حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی -
- ۳۹۲ حضور حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -
- ۳۹۲ محضر مبارک حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -
- ۳۹۳ حضرت مستطاب آیه الله العظمی آقای میلانی - مدّ ظلّه -
- ۳۹۴ حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -
- ۳۹۷ محضر مبارک حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی -
- ۳۹۹ «فقهای اربعه نزد اهل سنت»
- ۴۰۱ حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -
- ۴۰۲ حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -
- ۴۰۳ حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -
- ۴۰۴ حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -
- ۴۰۵ حضور حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -
- ۴۰۶ حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -
- ۴۰۷ محضر مقدّس حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - مدّ ظلّه -
- ۴۰۸ حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

- حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت ظلّه الوافر - ۴۱۰
- حضور محترم حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته - ۴۱۲
- حضور انور حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته - ۴۱۳
- محضر محترم و مبارک حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته - ۴۱۵
- حضور انور حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته - ۴۱۶
- حضور حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته - ۴۲۴
- حضور انور حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته - ۴۲۵
- حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته - ۴۲۷
- حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته - ۴۳۱
- حضور انور حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته - ۴۳۲
- حضور حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - مدّ ظلّه العالی - ۴۳۸
- سوء استفاده از «احسن القصص» - ۴۴۴
- حضور انور حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته - ۴۶۰
- عصمت در قرآن - ۴۶۳
- حضور انور حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته - ۴۸۲
- حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته - ۴۸۳
- آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته - ۴۸۴
- حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - مدّ ظلّه العالی - ۴۸۵
- حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته - ۴۸۶
- حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته - ۴۸۸
- حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته - ۴۸۸
- حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته - ۴۸۹
- حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته - ۴۸۹
- حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته - ۴۹۰
- حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته - ۴۹۱
- حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته - ۴۹۱

- ٤٩٢ حضرت آية الله العظمى آقاي ميلاني - دامت بركاتہ -
- ٤٩٢ محضر مقدس جناب مستطاب السيد الاستاذ العلامه حضرت آية الله الميلاني - متع الله المسلمين بطول بقائه الشريف -
- ٤٩٥ بخش عربي
- ٤٩٥ اشاره -
- ٤٩٨ تلك السؤالات ببيان مسائل:
- ٥٠٣ سماحه آية الله العظمى السيد محمد هادي الميلاني - دام ظلّه الوارف -
- ٥١٢ «بسمه جلت اسماءه»
- ٥٢٠ سماحه آية الله العظمى آقاي ميلاني - دامت بركاتہ -
- ٥٢٠ سماحه آية الله العظمى آقاي ميلاني - دامت بركاتہ -
- ٥٢٣ سماحه آية الله العظمى السيد محمد هادي الميلاني - مدّ ظلّه -
- ٥٢٤ سماحه آية الله العظمى الامام الميلاني - دام ظلّه الوارف -
- ٥٢٤ سماحه الحجّه آية الله العظمى السيد الميلاني - دامت بركاتہ -
- ٥٢٧ سماحه حجّه الاسلام والمسلمين آية الله العظمى الميلاني - دام ظلّه -
- ٥٢٩ سماحه آية الله العظمى الميلاني - دامت بركاتہ -
- ٥٣٢ درباره مركز

دیدگاه‌های علمی آیت الله العظمی سید محمد هادی میلانی قدس سره : پاسخ به پرسشهای فقهی، کلامی، فلسفی، عرفانی، تفسیری و تاریخی

مشخصات کتاب

دیدگاه‌های علمی آیه الله العظمی سید محمد هادی میلانی قدس سره

سرشناسه : میلانی، محمد هادی، 1274 - 1353

عنوان و نام پدید آور : دیدگاه‌های علمی آیت الله العظمی سید محمد هادی میلانی قدس سره : پاسخ به پرسشهای فقهی، کلامی، فلسفی، عرفانی، تفسیری و تاریخی / محمد هادی حسینی میلانی؛ به کوشش غلامرضا جلالی.

مشخصات نشر : مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، 1384.

مشخصات ظاهری : 490 ص. مصور، عکس.

شابک : 34000 ریال: 964-444-674-7

وضعیت فهرست نویسی : فایا

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع : فقه جعفری -- رساله عملیه.

موضوع : فتوای شیعه -- قرن 14.

موضوع : فقه جعفری -- پرسشها و پاسخها.

شناسه افزوده : جلالی، غلامرضا، 1333 - ، ویراستار

شناسه افزوده : بنیاد پژوهشهای اسلامی

رده بندی کنگره : 9/ BP183/ م 96د9

رده بندی دیویی : 297/3422

شماره کتابشناسی ملی : م 82-36096

ص: 1

اشاره

دیدگاه‌های علمی آیة‌الله العظمی سید محمد هادی میلانی قدس سره

پاسخ به پرسش‌های فقهی، کلامی، فلسفی، عرفانی، تفسیری و تاریخی

به کوشش غلامرضا جلالی

ص: 2

عكس آيت الله ميلاني

ص: 3

آیه‌الله العظمی سید محمد هادی میلانی - قدس سره - از مراجع برجسته و فقهای نامدار شیعه و از پایه گذاران نظام نوین حوزه های علمیه، در هشتم محرم 1313ق. در نجف دیده به جهان گشود و در روز جمعه 29 رجب 1395ق. / 17 مرداد 1354ش در پی بیماری و بستری شدن در بیمارستان شاهین فر مشهد چشم از جهان فرو بست. پیکر پاک آن مرحوم فردای آن روز پس از تشییع باشکوه در حرم مطهر مولایش حضرت امام علی بن موسی الرضا - علیه افضل التحیه والثناء - (رواق دارالشکر) به خاک سپرده شد.

پدر ایشان، آیه‌الله سید جعفر حسینی، از شاگردان آیه‌الله شیخ محمد حسن مامقانی و داماد وی؛ و مادر ایشان، دختر آیه الله شیخ محمد حسن مامقانی، دارای کمالات عالییه بوده اند. جدّ اعلای آیه‌الله میلانی، سید حسین، از سادات و شرفای مدینه محسوب می شده که به درخواست مردم مؤمن اسکوچای و میلان تبریز از مدینه به آنجا مهاجرت کرده است. دایی و پدر همسر ایشان، آیه‌الله حاج شیخ عبدالله مامقانی مؤلف کتاب تنقیح المقال فی احوال الرجال بوده است.

آیه‌الله میلانی مقدمات علوم را نزد میرزا ابراهیم همدانی و آخوند ملاحسن تبریزی و برخی عالمان دیگر خواند و دروس سطح را نزد مدرّسان بزرگی چون شیخ ابراهیم سالیانی، سید جعفر اردبیلی، میرزا علی ایروانی (صاحب حاشیه بر مکاسب و کفایه)، شیخ غلامعلی سامرائی و شیخ ابوالقاسم مامقانی (دایی بزرگوارش) آموخت، و در 16 سالگی سطوح را به پایان برد. خارج فقه و اصول را در محضر آیات عظام آخوند محمد کاظم خراسانی (م 1329 ق.)، شیخ الشریعه اصفهانی (م 1339 ق.)، میرزا محمد حسین نایینی (م 1355 ق.)، حاج شیخ محمد حسین غروی اصفهانی معروف به کمپانی (م 1361 ق.) و آقاضیاء الدین عراقی (م 1361 ق.) فرا گرفت.

فلسفه را از آیه‌الله سید حسین بادکوبه ای (م 1358 ق.) و آیه‌الله حاج شیخ محمد حسین اصفهانی، ریاضیات را از مرحوم سید ابوالقاسم خوانساری (م 1380 ق.) و تفسیر و کلام را از علامه مجاهد شیخ محمد جواد بلاغی (م 1352 ق.) و اخلاق و عرفان را نزد مرحوم میرزا علی قاضی (م 1366 ق.) و مرحوم سید عبدالغفار مازندرانی (م 1365 ق.) آموخت و جامع علوم اسلامی گردید.

آیه‌الله میلانی از شخصیت‌های ارزنده علمی اجازه نقل حدیث دریافت کرد که برخی از آنان

عبارتند از: علامه سیدحسن صدر مؤلف تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام (م 1354 ق.)؛ محدث بزرگوار حاج شیخ عباس قمی، مؤلف سفینه البحار (م 1354 ق.)؛ علامه سیدعبدالحسین شرف الدین (م 1378 ق.)، مؤلف المراجعات و علامه شیخ آقابزرگ تهرانی (م 1392 ق.)، مؤلف الذریعه الی تصانیف الشیعه.

ایشان با همکاری دوستان خود: علامه سیدمحمد حسین طباطبایی (م 1402 ق.)، آیةالله شیخ محمد علی اردوبادی (م 1380 ق.) مؤلف ولید الکعبه، آیةالله سیدمحمد حجّت کوهکمری (م 1372 ق.) و آیةالله سید صدرالدین جزائری (م 1396 ق.)، در منزل آیةالله حاج شیخ علی قمی (م 1371 ق.) کتاب وسائل الشیعه مرحوم شیخ حرّ عاملی (م 1104 ق.) را در مدت هشت سال با نسخه خط مؤلف مقابله و تصحیح کردند که اکنون مجلدات مقابله و تصحیح شده آن در کتابخانه آیةالله زاده میلانی که نگارنده خود آنها را ملاحظه کرد، موجود است.

آیةالله میلانی در سال 1356 ق. در پی تب شدید به قصد درمان از نجف به کربلا سفر کرد. سپس با درخواست و اصرار فضلا و وساطت مرحوم آیةالله العظمی حاج آقا حسین قمی - که در سال 1354 ق. پس از حادثه مسجد گوهرشاد مشهد، به عراق تبعید و در کربلا مقیم شده بود - در کربلا ماند، و به مدت 18 سال با تدریس خارج فقه و اصول و تفسیر به تقویت حوزه علمیه کربلا و تربیت فضلا همّت گماشت.

معظم له در سال 1359 ق. سفری به سوریه و لبنان داشت و با شخصیت‌های علمی آن دیار از جمله علامه سیدعبدالحسین شرف الدین، علامه سیدمحسن امین (م 1371 ق.) مؤلف اعیان الشیعه، آیةالله شیخ حبیب آل ابراهیم و آیةالله میرزا حسن لواسانی در شهرهای صور، دمشق، بعلبک و غازیه دیدار و از تجارب و اندوخته های علمی آنان استفاده کرد.

آیةالله میلانی در روز عرفه سال 1373 ق. / 18 مرداد 1333 ش. به مشهد مشرف شد و به دعوت و اصرار علمای بزرگ این شهر، در مشهد رحل اقامت افکند و در مدت 22 سال تلاش مخلصانه، در عرصه تدریس خارج فقه و اصول، تأسیس مدارس علمیه، ساماندهی برنامه های آموزشی و پژوهشی حوزه و تربیت فضلا و نخبگان گامهایی استوار و برجسته برداشت.

منزل بیرونی آیةالله میلانی همواره محل آمد و شد علما، فضلا و مردم مؤمن بود و چهره های علمی و رجال برجسته دینی از سراسر ایران و کشورهای اسلامی به دیدار معظم له می شتافتند.

دیدار دکتر عبداللطیف بدوی رئیس جامعه الازهر، دکتر شیخ محمد فحّام مفتی اعظم و رئیس الازهر مصر و همراهان، علامه شیخ محمد تقی قمی رئیس دارالتقریب بین المذاهب

الاسلامیه مصر، علامه شیخ محمد جواد مغنیه مؤلف التفسیر الکاشف، شیخ حسن خالد مفتی و دکتر صبحی صالح از علمای لبنان، علامه شیخ محمد جواد شری رهبر شیعیان آمریکا، شیخ محمد بن علی اکوع زیدی وزیر دادگستری یمن، علامه شیخ احمد کفتارو مفتی سوریه⁽¹⁾ و استاد گنجعلی اوغلی از آن جمله است که بازتاب گسترده ای در مطبوعات آن روز ایران به همراه داشت و تصاویر تعدادی از این دیدارها به همراه برخی اسناد دیگر در ادامه این پیشگفتار آمده است.

مرحوم آیهالله میلانی با آگاهی از شرایط زمان و مکان و با بینش عالی و کم نظیر نسبت به مسائل روز کشور، در جریانهای سیاسی آن روز، به خصوص نهضت اسلامی ایران، نقش فعال داشت. ارتباط با شخصیت‌های فرهنگی و دانشگاهی، انتشار بیانیه و اعلامیه درباره مسائل جاری کشور و ارسال پیامهای بیدارگر و مؤثر به کنگره های اسلامی خارج از کشور، از جمله اقدامات سیاسی - فرهنگی ایشان به شمار می رود.

خصال حمیده و ملکات فاضله آن مرحوم را مجالی دیگر و فرصتی بیشتر باید تا به تفصیل و کمال تبیین گردد، اما به اجمال باید گفت: او به حق عالمی وارسته، عارفی دلباخته اهل البیت علیهم السلام⁽²⁾ و حضرت امام رضا⁽³⁾ و حضرت ولی عصر⁽⁴⁾ صلوات الله علیهم اجمعین بود.

ص: 9

1-1 این دیدار تاریخی و به یادماندنی در شب چهارشنبه ششم ربیع الآخر 1392 ق. / 18 اردیبهشت 1352 ش. در جلسه درس فقه آیهالله میلانی در شبستان - ضلع غربی - مسجد گوهرشاد و با حضور تمامی شاگردان درس از جمله بنده کمترین انجام گرفت. نگارنده خوب به خاطر دارم چون شیخ کفتارو وارد جلسه درس شد، استاد مشغول تدریس بود و به احترام مهمان، درس را به زبان عربی ادامه داد. پس از پایان درس، شیخ کفتارو، سخنرانی جالبی ایراد کرد و در اثنای آن گفت: نَحْنُ كُلُّنَا شِيعَةٌ إِذَا كَانَتِ الشَّيْعَةُ مَعْنَاهَا حُبُّ آلِ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَمَنْ لَمْ يَشِيعْ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ.

2-2 گواه آن تألیف یک دوره کتاب 8 جلدی با عنوان قَادِتْنَا كَيْفَ نَعْرِفُهُمْ؟ است در شرح حال و اثبات حقانیت و امامت ائمه اهل البیت علیهم السلام از منابع و مصادر معتبر اهل سنت.

3-3 در زمان توسعه فلکه حرم، منزل مسکونی آیهالله میلانی در معرض تخریب قرار گرفت، هر چه خواستند بهای منزل را به ایشان پردازند و یا منزلی برای معظم له تهیه کنند آن عاشق دلباخته امام علیه السلام نپذیرفت و فرمود: «آخر عمر من است احتیاجی به منزل نیست.» لذا پشت سند مالکیت را امضا و منزل را رایگان به آستان مقدس رضوی اهدا فرمود. عجیب است از تاریخ دستخط ایشان که فرموده بود «آخر عمر من است» تا رحلت آن عارف بینادل دو ماه و چند روز بیشتر فاصله نشد.

4-4 در کتابخانه شخصی آیهالله میلانی - واقع در اندرون منزل - که دیدارهای خصوصی و جلسات استفتاء نیز در آنجا برگزار می شد و نگارنده بارها در این دیدارها و جلسات حضور داشتم، معظم له روی تشک و پشت میز مطالعه می نشست و بالای سر ایشان تابلوی بزرگی نصب شده بود که بر روی آن عبارت ذیل نقش بسته بود: یا صَاحِبَ الْعَصْرِ وَالزَّمَانِ عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَكَ بِالْأَيِّ سِرْمِ نَامِ تَوْرَا نَقْشِ نَمُودِم * یعنی که سر من به فدای قدم تو هم اکنون این تابلو زیبا در اتاق پذیرایی فرزندشان موجود است.

بسیار با وقار و مبادی آداب، فروتن و مهربان، دقیق و ژرف نگر، دوراندیش و آینده نگر و بالاخره استادی فرزانه بود که با دقت عقلی و فلسفی، توانست در حوزه درسی خود نخبگانی را پروراند که پس از او صاحب کرسی تدریس و ناشر افکار و مبانی علمی او شدند.

معظم له برای ساماندهی حوزه های علمیه برنامه های نوینی داشت چنان که برای دوره های مقدماتی و عالی دروس حوزوی سه مدرسه تأسیس فرمود: مدرسه سطوح مقدماتی و متوسطه، مدرسه عالی حسینی و مدرسه امام صادق علیه السلام. هر کدام از این مدارس برنامه مدون پنج ساله و برنامه تفصیلی روزانه داشت که با همکاری جمعی از مدرسان برجسته حوزه و تنی چند از اساتید دانشگاه اداره می شد.

نگارنده از آغاز راه اندازی مدرسه عالی حسینی تا پایان، در مدیریت مدرسه و نیز در تدریس دروس علم الحدیث، لغات القرآن و مذکرات حول المتن، با دیگر استادان از جمله نواده دانشمند آن مرحوم جناب حجه الاسلام والمسلمین دکتر سیدفاضل میلانی همکاری صمیمانه داشته است.

آن مرحوم به برکت بهره مندی از محضر استادان برجسته علوم اسلامی و هوش و استعداد خدادادی و تلاش و کوشش شخصی توانست در علوم اسلامی همچون فقه، اصول، فلسفه، کلام، تفسیر و غیر اینها متخصص و صاحب نظر گردد و آثاری را به شرح زیر از خود به یادگار گذارد:

1 - محاضرات فی فقه الإمامیه در 10 جلد 2 - قادتنا کیف نعرفهم؟ در 8 جلد 3 - تفسیر سوره جمعه و تغابن 4 - مختصر الأحکام 5 - مناسک حج 6 - حاشیه بر عروه الوثقی 7 - نخبه المسائل و آثار دیگری که متأسفانه هنوز به چاپ نرسیده است.

از جمله آثار مکتوب برجای مانده آیهالله میلانی مجموعه ای است دربردارنده مباحث مختلف فقهی، تفسیری، کلامی، عرفانی، تاریخی و غیراینها که در پاسخ به سؤالی که از آن مرجع عالیقدر شده، جمع آوری و تدوین گردیده است.

بنیاد پژوهشهای اسلامی به منظور نشر احکام و معارف اسلامی و نیز حق شناسی و گرامیداشت خدمات بنیادین و ارزنده آیهالله العظمی میلانی در طول 22 سال ریاست علمی حوزه مشهد، بر آن شد تا همزمان با سی امین سال ارتحال آن مرجع عالیقدر، مجموعه ای کامل

از جواب استفتائات معظّم له را با عنوان دیدگاههای علمی چاپ و منتشر نماید.

در پایان لازم است از آیّهاللّه زاده جناب حجهالاسلام والمسلمین سید محمّد علی میلانی که این مجموعه را گردآوری و با پانوشتهای ارزنده آن را تکمیل کرده و با سماحت در اختیار این بنیاد قرار داده است و نیز از نواده دانشور آن فقیّد سعید جناب حجهالاسلام والمسلمین دکتر سید فاضل میلانی که اثر مزبور را قبل از چاپ به طور کامل ملاحظه و مورد تأیید قرار دادند، تشکر و تقدیر گردد.

همچنین از همکار فرهیخته آقای غلامرضا جلالی که دوران جوانی خود را در مدارس آیّهاللّه العظمی میلانی به تحصیل علوم حوزوی سپری کرده و با علاقه مندی کار بازرنگری، تهیه نمایه موضوعی و تکمیل پانوشتهای کتاب را به عهده داشته است و نیز از همکاری جناب آقای سید جلال قیامی و جناب آقای عبدالحسین یداللهی از گروه نمونه خوانی تشکر و قدردانی می شود.

بنیاد پژوهشهای اسلامی

آستان قدس رضوی

علی اکبر الهی خراسانی

ص: 11

فهرست موضوعی استفتائات

فهرست موضوعی استفتائات (1)

عرفان و اخلاق

اسم اعظم چیست؟ 111 - 112

حقیقت کلمه «اللَّهِ»، 112 - 113

مفهوم لقاءالله، 237 - 239

ایمان و یقین، 304 - 306

شکر، 304 - 307

نصایح امام رضا(ع)، 121 - 123

سوءظن به افراد، 128 - 129

مفهوم توبه از گناه، 184 - 185، 219 - 218، 353

نقش گناه در یأس از رحمت الهی، 262

حکم نسبت ناروا به انسان مؤمن، 354

حکم سخریه مؤمن، 245 - 246

تبعیض در توبه، 217 - 219، 245

گناهان کبیره، 215 - 217

مباحث تربیتی، 334 - 335

فلسفه

قانون لاجود و لامعدوم، 81 - 83

ص: 17

1-1 این فهرست بر حسب ترتب ذاتی علوم اسلامی و جایگاهی که این علوم در تقسیم منطقی خود احراز کرده اند، فراهم آمده است و به همین دلیل نخستین مبحث آن را عرفان و اخلاق که اشرف علوم الهی اند قرار داده ایم.

مسأله ممنوعیت اجتهاد در اسلام، 101

فلسفه تقلید

چرا باید از مجتهد تقلید کرد؟ 164 - 168، 174 - 175، 267 - 269

ادله تقلید در بیان معصومین(ع)، 105 - 106

جواب اخباریون در عدم وجوب تقلید چیست؟ 164 - 168

چرا فقها و مجتهدین در فتوا فرق می کنند؟ 78 - 79

چرا مراجع، پرچم اسلام را به یک نفر مورد قبول خود نمی دهند؟ 78 - 79

تقلید از مراجع برای شیعه از چه زمانی لازم شد؟ 366

آیا دانستن چگونگی احوال شیعه و گرفتاری های آنان در حکم مراجع تأثیر دارد؟ 366 - 367

آیا تقلید در اصول دین جایز است؟ 366 - 367

فرق بین جاهل مقصر و قاصر چیست؟ 366 - 367

فلسفه احکام

آیا اختلاف مراجع در فتوا موجب تفرقه مسلمانان نیست؟ 366

علت حرمت خوردن دنبان گوسفند و طحال چیست؟ 367

دلیل اینکه زن از زمین ارث نمی برد چیست؟ 367 - 368

چرا اسلام نماز آیات را واجب دانسته است؟ 242

چرا فقط غسل جنابت کفایت از وضو می کند؟ 286 - 287

چرا باید نماز را به عربی خواند؟ 74 - 77

چرا باید تسیحات اربعه را در نماز مغرب و عشا آهسته خواند؟ 289 - 290

چرا حکم وجوب نماز جمعه در زمان غیبت از انسان ساقط است؟ 289 - 290

چرا داماد، عمو و دایی زن به او محرم هستند؟ 289 - 290

دلیل وجوب خمس در قرآن چیست؟ 54 - 57

علت تحریم شطرنج، 201 - 202، 208، 235 - 236

چرا استعمال ظروف طلا و نقره حرام است؟ 203 - 204

چرا یک مسلمان نباید با یک فرد کلیمی و مسیحی مصافحه نماید؟ 101 - 102

ص: 18

دلیل حرمت موسیقی، 182 - 183

چرا باید به سادات خمس داد؟ 209 - 210

فرق و مذاهب

شیخیه چه مکتبی است؟ 208 - 209

حکم گرایش به صوفیه و حضور در مجالس آنها، 217 - 219

نظریه شیخ احمد احسائی در معاد و امام زمان و مسأله تکفیر ایشان، 91 - 93

احکام عقاید صوفیه، 243 - 245

حکم داد و ستد با «سِرطالبی»، 252 - 253

فرق شیعه امامیه و مذاهب چهارگانه عام، 263

حکم رفتن به خانقاه و درآمدن در سلک اهل تصوف، 293

اباضیه و خوارج، 335

اصولی و اخباری، 378 - 385

کلام

صفات و توحید

چرا صفات خلق و رزق را در شمار صفات ثبوتیه ذکر نمی کنند؟ 176

آیا خداوند خود رزق می دهد یا از واسطه استفاده می کند؟ 282 - 283

آیا داشتن فرزند از افعال خداوند است و والدین هیچ نقشی ندارند؟ 282 - 283

تقدیر رزق، 71 - 72

آیا پیش آمدهای روزگار بسته به تقدیر است یا اعمال خود شخص؟ 283

اگر خداوند عادل است چرا بعضی را ناقص یا دیوانه آفریده است؟ 208 - 209

آیا انتخاب همسر به اختیار خود شخص است یا از مقدرات پروردگار می باشد؟ 282 - 283

عدل

عدل چیست؟ 126

ص: 19

ایمان به معاد، 43 - 44، 91

معاد روحانی و جسمانی، 199 - 200

شب اول قبر و چگونگی جواب متوفی، 78 - 79

پاداش عمل در چه مقطعی از حیات اخروی به انسان بر می گردد؟ 78 - 80

نظریه شیخ مفید در مفهوم حیات و مسأله خروج از قبور و حضور در محشر بدون روح حیوانی، 93 - 100

سؤال و عذاب قبر، 94 - 96

مفهوم معاد جسمانی، 91 - 92، 106 - 107

مسأله پاداش زنان نیکوکار در آخرت، 127 - 128

آیا خیراتی که برای اموات می کنند به حال آنان تأثیر دارد؟ 161 - 162

آیا ولدالزنا به بهشت می رود؟ 70 - 71

آیا کفاری که از بلاد مسلمین دور هستند و آگاهی به حقایق اسلام ندارند، بعد از مردن مورد مؤاخذه قرار می گیرند؟ 78 - 79

خداوند چند نفر را در شب و روز جمعه از جهنم آزاد می کند؟ 271

نبوت

نبوت بمثابه راه فهم توحید، 80 - 81

آیا عیسی فرزند خدا است؟ 102

عصمت

موضوع عصمت چیست؟ 305 - 308

اتهام زدن به بنیامین از سوی حضرت یوسف چگونه با عصمت انبیا سازگار است؟ 72 - 73

آیا از نظر شیعه همه انبیا معصوم هستند؟ 218 - 219

برخی از اشکالات مربوط به عصمت، 420 - 442

ولایت

معنی ولایت تکوینی، 139، 272

ص: 20

مفهوم ولایت تشریحی، 138 - 139

معنی ولایت حضرت علی(ع)، 218 - 219

امامت

جانشینی بلافصل امام علی(ع)، 59 - 65

امامت ائمه اثنی عشر(ع)، 158 - 160

دلیل عدم تصریح به امامت پیشوایان در قرآن، 158 - 160

آیا اعجاز اختصاص به پیامبران دارد؟ 125 - 126

آیا امام می تواند مرده را زنده کند؟ 111 - 112

آیا امام می تواند از خود معجزه نشان دهد؟ 111 - 112، 116 - 117

فضایل

آیا مادران انبیا و ائمه بتول هستند؟ 175 - 176

آیا قرآن بالاتر است یا حضرات معصومین(ع)؟ 262

آیا پیامبر اسلام و ائمه پیش از انبیای دیگر خلق شده اند؟ 46 - 49

آیا حضرت پیامبر و ائمه هدی جامع همه کمالات انبیای پیشین هستند؟ 49 - 51

آیا پیامبر و ائمه دارای قوه بشری هستند یا دارای استعدادی برتر می باشند؟ 50 - 51

آیا پیامبر و ائمه می توانند به اذن الهی خلق کنند و رزق دهند؟ 50 - 52

آیا پیامبران و ائمه از گناهان بزرگ و کوچک مصون بوده اند؟ 51 - 54

استمداد از پیامبر و معصومین، 50 - 53، 288 - 289

فرق معصومین(ع) با مردم دیگر، 141 - 142

استعانت به پیامبر و ائمه در امور تکوینی، 462 - 463

مفهوم نسبت دادن نور به پیامبر و ائمه، 140 - 142

آیا انبیا و ائمه در حل مشکلی عاجز شده اند؟ 141 - 142

آیا انبیا و اوصیای آنها از طرف پروردگار عالم ولایت کلیه تکوینیه دارند؟ 139 - 140

آیا معجزه فعل انبیا و ائمه طاهرین می باشد یا فعل خداوند متعال، 175 - 176

آیا پیامبر و ائمه عالم به غیب می باشند؟ 50 - 53، 141 - 142، 462 - 463

آیا معصومین به اذن و قدرت الهی به آفریده ها حیات ورزق می بخشند؟ 141 - 143، 462 - 463

ص: 21

حضور همزمان معصومین در چندین جا، 462 - 463

آیا معصومین هر وقت بخواهند می توانند معجزه نمایند؟ 50 - 52، 141 - 143

آیا ملائکه از معصومین اکتساب علوم می نمایند؟ 141 - 143

آیا معصومین همیشه معصوم هستند؟ 141 - 143

آیا زنان اجنبی با ائمه محرم هستند؟ 170

آیا تولد ائمه مثل دیگران عادی است؟ 175 - 176

آیا ائمه همیشه طاهر می باشند؟ 176

آیا سر بریده امام حسین (ع) سخن گفت؟ 263 - 264

سند ولادت حضرت علی (ع) در کعبه، 128 - 130

آیا حضرت علی (ع) در قیامت علمی در دست می گیرد به بلندی سیصد هزار متر؟ 271 - 272

آیا ذوات ائمه در حال حیات از دو نیروی عادی و موهبتی ویژه انسانهای کامل برخوردار بوده اند؟ 288 - 289

آیا حضرت علی (ع) در سومین روز تولد خود قرآن یا کتابهای آسمانی دیگر را خواند؟ 170 - 171، 250

چگونه حضرت علی (ع) همزمان بر بالین چند مؤمن محتضر حضور می یابد؟ 141 - 143، 249

آیا ائمه به اذن خدا می توانند کار احیا و اماتة را انجام دهند؟ 175 - 176

آیا روح مؤید امام ذاتی اوست؟ 462 - 463

آیا نام ائمه در قرآن برده شده است؟ 87 - 89

شفاعت اولیا و امامان در قیامت، 87 - 91، 111 - 112

رحمت آل محمد، 111 - 112

آیا عکس روی پرده به اشاره امام رضا (ع) شیر شد؟ 210 - 211

اگر مکلف چهارده معصوم را واجب الطاعة نداند آیا در آخرت معاقب است؟ 445 - 446

آیا ائمه علت فاعلی موجودات می باشند یا علت غایی؟ 139 - 140

علم امام

آیا امام علم دارد که طفل در رحم مادر، پسر است یا دختر؟ 170 - 171، 250

ص: 22

آیا علم همه ائمه با هم برابر است؟ 170 - 171، 240 - 241

آیا نسیان بر ائمه عارض می شود؟ 141 - 143، 176 - 177

آیا ائمه عالم به ماکان و مایکون می باشند؟ 274 - 275

آیا دوازده امام به اسم اعظم آگاه بودند؟ 111 - 112

آیا ائمه بر همه کائنات شاهد و ناظر هستند؟ 141 - 143

آیا امام حسن مجتبی (ع) موقع خوردن آب زهرآلود به آن علم داشت؟ 164

آیا در وقت مرگ مؤمنین، حضرت امیر بر بالین آنان حاضر می شود؟ 170 - 171

ظهور مهدی (عج)

حکم انتظار فرج، 128 - 129

آیا حضرت مهدی (عج) وقتی ظهور می کند که کفر و ظلم عالم را فرا گیرد؟ 81 - 82، 287 - 288

راههای ارتباط با امام زمان، 121 - 124

آیا موقع ظهور امام عصر (عج) مردگان زنده می شوند؟ 183

حکم به زبان آوردن نام حضرت مهدی (عج)، 259 - 260

امام زمان در عالم مثالی است یا در عالم ماده؟ 91 - 92

تاریخ اهل بیت (ع)

آیا عبدالله و آمنه به خدا ایمان داشتند؟ 354

عشیره مبشره چه کسانی بودند؟ 358 - 361، 482

زمان ورود اهل بیت به کربلا و مدینه، پس از حرکت از شام، 107 - 109

جایگاه دفن حضرت زینب کبری، 156 - 157

نکاتی درباره حضرت سکینه، 446 - 447

نام پدر حضرت امیر مؤمنان چیست؟ 218 - 219

رجال

خواجہ ربیع کیست؟ 206 - 207

ص: 23

قوای انسان و تفاوت آنها، 78 - 79

خلقت آدمی و نظریه داروین، 81 - 83

فلسفه خلقت، 116، 462 - 463

آیا انسان کورکورانه باید از دین پیروی کند؟ 87 - 88

قرآن

تحریف، 43، 460 - 462

مفهوم، دین، مذهب، ملت و منہاج، 274

ترتیب آیات و سوره، 44

هدایت بشر، 87 - 88

محکّمات و متشابهات، 459 - 460

قرائت، 87 - 89

مفهوم قرآنی نبی، رسول، اولوالعزم، امام، وحی، الهام، مُحدّث، 392 - 398

مفهوم شجره منہیّه، 218 - 219

مراد از «عباد» در آیه «قل یا عبادى الذین اسرفوا»، 262

تفسیر آیات حاکی از معصیت انبیا، 265 - 266

منظور از «تجاره» در آخر سوره جمعه، 265 - 266

مراد از آیه «و اذان من اللّٰه و رسوله الى الناس یوم الحج الاکبر»، 277 - 278

تفسیر «کونوا قرده خاسئین»، 73 - 74، 198 - 200

تفسیر «و جعل منهم القرده والخنازیر»، 198 - 200

تفسیر «ولیضربن بخرمهنّ علی جیوبهنّ»، 198 - 200

منظور از «فی سته ایام و کان عرشه علی الماء»، 146 - 147

تفاوت ابلیس و شیطان در آیات قرآن کریم، 442 - 443

نحوه قرائت آیه 10 سوره حجرات «بئس الاسم الفسوق»، 198 - 200

آیا کسی که مختصر درس عربی خوانده می تواند به تفسیر قرآن پردازد؟ 217 - 219

مفهوم رکون، 475 - 476

مفهوم سجده بر آدم، 452

مدفن آدم، 451 - 452

ص: 24

تفسیر «ان الدین عندالله الاسلام»، 199 - 200

تفسیر «یهب لمن یشاء اناثا ویهب لمن یشاء الذکور»، 199 - 201

مراد از یوم بعث در آیه «قال رب فانظرنی الی یوم یبعثون قال فانک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم»، 43 - 44

تفسیر «یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدہ و خلق منها زوجها و بثّ منهما رجلاً کثیراً ونساء»، 57 - 59

حقیقت وجود جن، 78 - 80

آیه الکرسی، 124

آیاتی از سوره احزاب درباره زنان پیامبر، 130 - 138

مقصود از غیب در آیه دوم بقره، 159 - 160

منظور از آیه «قال الملا الذین استکبروا من قومہ...»، 450 - 451

مفهوم لقاء در قرآن، 220 - 224

برخی از مشکلات تفسیری مربوط به سوره یوسف، 399 - 420

امن از مکر خدا، 475 - 476

مفهوم روح در قرآن، 449 - 450

حسنه واحده و مقیاس آن، 49

مفهوم کافر در قرآن، 109 - 110

تاریخ و شأن نزول سوره احزاب، 368

حدیث

مفهوم حدیث «من بکی او تباکی وجبت له الجنة»، 70 - 72

مفهوم دو حدیث منسوب به امیر مؤمنان و امام صادق(ع)، 190 - 193

منظور از گناهان کبیره، 193

مراد از محدث در احادیث امام صادق(ع)، 193 - 194

معناى حديث «علماء اُمّتى كانوا بنى اسرائيل»، 265 - 266

مفهوم و سند حديث «اختلاف اُمّتى رحمه»، 265 - 266

مفهوم روايت: «اذا مات العالم ثلم فى الاسلام ثلمه لا يسدّها شىء»، 340 - 341

معنى حديث: «حب على حسنه لا يضر معها سيئه و بغض على سيئه لا تنفع معها حسنه»، 340 - 341

مفهوم «نهى رسول الله عن المحاقلة»، 475 - 476

ص: 25

آیا مکلف می تواند با مطالعه کتابهای روایی عمل کند و تقلید ننماید، 446

منظور از «ان من احدث في المسجد الحرام يضرب...»، 475 - 476

منظور از تردّد در حدیث نبوی «ما ترددت عن شیء انا فاعله»، 443 - 444

مفهوم یک حدیث نبوی منقول در منابع اهل سنت، 444 - 445

معنای حدیث «حسین منی و انا من حسین»، 261

تردید در مضمون دو روایت مربوط به میراث انبیا، 152 - 153

منظور از جمله «لله درّ فلان فقد قوم الاود» در خطبه 219 نهج البلاغه، 287 - 288

معنی «یا حارث همدان من یمت یرنی»، 462 - 463

سند حدیث «من عرف نفسه فقد عرف ربه»، 261

دعا و زیارت

مفهوم «یا جاری اللصیق» و «وردّ لیوشع بن نون الشمس بعد غروبها» در دعای مشلول چیست، 113 - 116

آیا دعای ندبه منسوب به معصوم است؟ 119

آیا در دعای توسل انسان باید حاجات خود را به ائمه(ع) اظهار کند یا به خدا؟ 178 - 181

استجاب دعا، 213 - 214

نکته ای درباره دعای ابی حمزه، 251 - 252

مفهوم «حسابهم علیکم»، در زیارت جامعه، 261

مفهوم جمله «السلام علیک یا ثارالله و ابن ثاره والوتر الموتور» در زیارت وارث، 275 - 276

حکم انجام زیارت با فاصله مکانی از حرم معصومین(ع) به منظور پرهیز از برخورد با نامحرم، 283 - 284

حکم خواندن دعای ندبه، 289

امکان تغییر بخشی از مضمون دعای عالیّه المضامین، 179 - 181

مفهوم بخشی از دعای فرج، 290 - 291

حکم بوسیدن عتبه ائمه (ع)، 451

شعائر اسلامی

آیا طبقه پایین مسجد که وضوخانه و سرویس مسجد در آن قرار دارد، حکم مسجد را دارد؟ 369

ص: 26

حکم ساختن مسجد در اراضی دیوانی، 325 - 326

آیا جایز است بدن زنان در زیارت قبور به نامحرمان بخورد؟ 362 - 363

حکم قمه زدن و زنجیر، 82 - 85، 173، 217 - 219، 457 - 459

اعمال مسجد النبی، 124 - 125

حکم عزاداری مردم پاکستان در محرم، 148 - 149، 230

آیا سینه و زنجیر زدن و امثال آنها برای حضرت سیدالشهدا یک ضرورت دینی است؟ 164

حکم بیرون آمدن هیأت در محرم و بکار گرفتن آلات لهو مثل طبل برای اعلان عزا، 173

آیا در عزاداری زنجیر زدن که سبب خونریزی شود، جایز است؟ 176 - 177

شبه خوانی و پوشیدن لباس زنانه برای مردها، 173، 353

حکم طواف قبور ائمه (ع)، 309 - 310

حکم شرکت در حسینیه ارشاد، 230 - 231

حکم بلند گذاشتن شارب، 173 - 174

آیا گذاشتن ریش از ضروریات دین است؟ 168 - 170، 196 - 197

حکم سفر به کربلا به صورت قاجاق، 309 - 310

نحوه انجام اعمال خیر در ارتباط با درگذشتگان، 321 - 322

حکم وعده به اهل کتاب، 236

حکم نظر به زنهای بهایی و کلیمی، 334

طهارت اهل کتاب، 335، 342 - 343

فقه

قواعد فقه

قاعده لایترک المیسور بالمعسور، 247 - 248

بحثی در احتیاط، 452 - 453

احکام تقلید

آیا تقلید بر همه اشخاص واجب است، 327

در چه اعمالی باید تقلید کرد، 327 - 328

چگونه انسان می تواند از مرجعی که ندیده است تقلید کند؟ 327 - 328

آیا تقلید ابتدایی از میت جایز است؟ 327 - 328

ص: 27

دلیل اخباریها که می گویند تقلید واجب نیست چیست؟ 327 - 328

آیا تقلید از اعلم واجب است؟ 327 - 329

آیا در اموری که منوط به اذن فقیه جامع شرایط است، باید به اعلم مراجعه کرد؟ 327 - 329

اگر دو مجتهد از هر جهت با هم مساوی بودند از کدام یک باید تقلید کرد؟ 229 - 230

آیا اعلمیت در تقلید شرط است؟ 327 - 329

احکام اجتهاد

آیا کسی که به رتبه اجتهاد نرسیده است حق دخالت در امور ترافع و معاملات و قضاوت را دارد؟ 242 - 243

مقصود از اهل خبره برای تعیین مرجع تقلید چه کسانی هستند؟ 366

حکم رجوع به غیر در مواردی که در رساله مشکل تشخیص داده شده و یا احتیاط مطلقه جاری شده است 369 - 370

احکام طهارت

غسل در حمامی که مجهول المالک و مجهول العنوان است، 326 - 327

آیا قول ذی الید در قبله و کَرّ بودن آب حجت است؟ 321 - 322

حکم لمس قرآن نقطه چین، 302 - 303

فرق دو فتوا در مسأله غسل، 448

آیا شخصی که عمداً با جنابت صبح کرده می تواند روزه مستحبی بگیرد؟ 448

مقدار کَرّ، 144 - 145

پاک شدن لباس نجس در لباسشویی، 343 - 344

اجرای استصحاب کُرّ بودن نسبت به آبی که شکّ در کُرّ بودن آن است، 269

آیا غسل های غیر غسل جنابت هم کافی از وضو هستند؟ 168 - 170، 286 - 287

حکم کسی که مدتها به خطا غسل جنابت را انجام داده است، 286 - 287

آیا برای تطهیر چیز نجس نیت لازم است؟ 343 - 344

حکم متنجس پس از خروج آن از دست متصدی، 342

حکم شبهه محصوره، 346 - 347

کفایت غسل مستحب از غسل های واجب، 314

غسل در غیر حمام برای زنانی که دسترسی به حمام ندارند، 313 - 314

حکم غسل کودکی که در شکم مادر مرده است، 313

ص: 28

غسل در آب سردی که مضر است، 313

حکم غسل میت فاقد وصیت در ملک خودش، 313 - 314

حکم مس میت پس از تیمم ثلاثه، 286 - 287

کفر و نجاست ذاتی کافر، 46

آیا خمر و مسکرات الکلی نجس هستند؟ 46

حکم گلابی که از گل منتجس گرفته می شود، 369 - 370

آیا پارچه ای که رنگ می دهد اگر منتجس شود با آب پاک می شود؟ 374 - 375

آیا بدن انسان منتجس که چرب است با آب پاک می شود؟ 374 - 375

برخی از احکام طهارت، 369 - 370 - 371، 374 - 376

احکام نماز

وقت نماز، 59، 65 - 66

آیا معصومین (ع) نماز ظهر و عصر را در یک وقت می خوانند؟ 119 - 121

مهر، 60، 67 - 69

آیا مهر برای اقامه نماز در زمان حضرت رسول وجود داشته است؟ 206 - 207

آزاد بودن دستها در نماز، 60، 69 - 70، 206 - 207

آیا اشهد ان علیا ولی الله جزو اذان و اقامه است؟ 77 - 79

ترتیب نماز در قرآن، 159 - 161

ضرورت برخی از مستحبات، 177 - 178

آیا در تشهد نماز مثل شهادت به رسالت، شهادت به ولایت می شود خواند؟ 176

آیا حقیقت رکعت به رکوع است، 329 - 330

آیا در تشهد نماز واجب می شود ذکر «إِنَّ رَبِّي نِعَمَ الرَّبِّ» را خواند؟ 329 - 330

حدیثی درباره طلب مغفرت برای چهل مؤمن در نماز وتر، 330 - 331

استماع نام حضرت محمد (ص) در حین نماز آیا موجب وجوب صلوات می شود؟ 330 - 331

آیا خواندن مکرر حمد و سوره، نماز را ماشینی نمی کند؟ 59 - 60، 67

اگر خون شخص دیگری همراه نمازگزار باشد، نماز چه صورتی دارد؟ 375 - 376

آیا جایز است خطبه نماز جمعه را به زبان غیرعربی خواند، 330 - 331

آیا جایز است مواعظ و نصایح خطبه نماز جمعه را به فارسی خواند؟، 330 - 331

حکم نماز زنی که بدون اجازه شوهر به کربلا یا مشهد سفر می کند، 330 - 331

و جوب یا استحباب نماز عیدین و جمعه، 341 - 342

قصد اقامت، 374 - 375

آیا نماز قضای مادری که در گذشته بر پسر بزرگ واجب است؟ 375

کثیرالشک، 375 - 376

حکم کسی که به دلیل فراموشی با لباس نجس نماز خوانده است، 375 - 376

برخی از تعقیبات و مستحبات نماز، 250 - 251، 279 - 280، 296، 489 - 490

نحوه انجام تسبیح حضرت زهرا پس از نماز، 211 - 212، 281

نماز گزار با لباس هایی که از خارج تهیه می شود، 449

آیا با اجزای حیوان حرام گوشت که پاک است می توان نماز خواند؟ 331 - 332

اقامه نماز با لباسی که از پوست حیوانات درست شده و از خارج کشور آورده شده است، 273

در حال نماز اگر نام پیامبر اسلام شنیده شود یا آیه سجده قرائت گردد، حکم چیست، 296

آیا به جز غسل جنابت دیگر غسل ها نیز می توانند کافی از وضو باشند؟ 168 - 170، 286 - 287

حکم نماز آیات در شرایطی که خسوف و کسوف ترسی را برای انسان فراهم نکند، 242

برخی از احکام شک در نماز، 375 - 376، 489 - 490

میزان عدالت در امام جماعت، 373 - 374

نماز جماعت و ضرورت انجام آن، 282

آیا شیعه می تواند به امام اهل سنت اقتدا کند؟ 181

حکم نماز فرادی در کنار کسانی که نماز جماعت می خوانند، 331 - 333

عمل به مستحبات در نماز و اعمال عبادی دیگر، 250 - 252

راه توجه قلبی به خدا در نماز، 121 - 122

احکام نماز مسافر، 266 - 267، 329 - 330

حکم نماز جمعه، 149 - 151، 194 - 195، 252، 295 - 296، 468 - 469

ورود فرد غیر مسلمان به مساجد و حرم ائمه، 253

تعریف وطن برای نماز گزار، 256 - 257

حکم نماز در وطن برای کسی که از آن اعراض کرده است، 315 - 316، 330 - 331

وجود حایل میان امام و مأوموم و مقدار بُعد مُضَرّ، 373 - 374

لباس نماز گزار، 373 - 374

قرائت نماز، 373 - 374

احکام مربوط به مسجد، 374 - 375

آیا غفیله عنوان مستقلی غیر نافله است؟ 489 - 490

ص: 30

حکم نماز با حالت سُکر، 355

آیا گفتن «حی علی خیرالعمل» از مختصات اذان شیعه است؟ 356 - 357

احکام قبله

تشخیص قبله با قبله نمای رزم آرا، 202

امکان عدم استقبال به عین کعبه، 187 - 189

نمازگزاری رو به قبله در خارج از کره زمین، 195 - 196

نمازگزاری رو به مشرق در نیویورک، 205 - 206

خمس، زکات و سهم امام

سهم امام و موضوع نیابت از امام، 104 - 105، 153 - 154

آیا برای افراد لازم است سال معین کنند؟ 315 - 316

آیا تصدق و نذری که به نام حضرت مهدی صورت می گیرد حکم سهم امام را دارد؟ 149

زکات انعام، 486 - 487

آیا خمس بر عین مال تعلق می گیرد یا بر ذمه؟ 332 - 333

عدم وجوب تعلق خمس به ارثیه، 155 - 156

حکم مال زکوی مشترک بین چند مالک، 481 - 482

آیا موارد زکات در قرآن منعکس شده است؟ 109 - 110

مسأله خمس در قرآن، 109 - 111

مفهوم غنیمت در آیه «واعلموا انما غنمتم من شیء»، 472 - 473

حکم معامله مالی که مشکوک است خمس آن پرداخت شده یا نه؟ 217 - 218

نحوه پرداخت خمس برای کسانی که سالها خمس پرداخت نکرده اند. 315 - 316، 332 - 333

احتساب وامی که به سادات داده شده و آنها قادر به ادای دین نیستند، به جای خمس، 315-316

آیا خمس به پولی که مدیون پس از سال مالی پرداخت می کند تعلق می گیرد؟ 315 - 317

برخی از احکام خمس، 332 - 333، 344

مراد از تحصیل اذن مجتهد در صرف سهم امام چیست، 344 - 345

آیا کسی که هرگز خمس و سهم امام نداده پس از فوتش باید آنها را وراثت بپردازند؟، 345

عدم وجوب خمس بر هبه و عطیّه، 345

خمس حقوق دریافتی کارکنان دولتی، 388 - 390

ص: 31

آیا می توان علی رغم بر ذمه داشتن روزه واجب، روزه استیجاری و یا مستحبی گرفت؟ 294-295

معنی توافق دو شهر در افق وقت دیدن هلال، 462 - 463

احکام وقت، 302

رویت هلال، 278 - 279

آیا تأخیر قضای روزه رمضان تا رمضان آینده جایز است؟ 315 - 316

حج

تأمین هزینه سفر حج واجب، 362

محدوده مطاف اطراف خانه کعبه، 233 - 235

آیا حاجی می تواند با نذر در جدّه محرم شود؟ 236 - 237

احکام مناسک حج، 484 - 485

در حج بلدی آیا نیابت از شهر کافی است یا باید از قریه باشد؟ 318 - 319

اگر کسی در غیر بلد توطن فوت کرد وصیت هم نکرد آیا باید نایب از بلد توطن به مکه مشرف شود یا بلده ای که در آن فوت کرده؟ 318 -

319

آیا در استظلال محرم که در منزل جایز است، مکه منزل شمرده می شود؟ 318 - 319

خروج از مکه پس از انجام عمره تمتع، 318 - 319

حکم رفتن زیر سقف در حال احرام، در وقتی که ماشین حجاج برای زدن بنزین توقف کرده است، 318 - 319

آیا مریض ضعیف می تواند برای حج نایب بفرستد؟ 318 - 320

حکم آغاز سعی از مروه، 319 - 320، 371 - 373

حکم عکس برداری از زنان جهت سفر حج، 320 - 321

زمینهای مفتوح العنوه چه زمینهایی هستند؟ 334

مفهوم بیضه اسلام، 334 - 335

حکم کفار ممالک اسلامی در عصر غیبت، 148 - 149، 292

فرق کافر حربی و ذمی، 217 - 218، 246

حکم ابراز احساسات ملی نسبت به ملت غیر مسلمان، 303 - 305

ص: 32

طرز تقسیم ایالات اسلامی، 303 - 305

حاکم شرع کیست، 303 - 306

حکم دریافت مبلغ 2100 از روستاییان توسط دولت جهت تعمیر حمام و حکم غسل در این حمامها، 321 - 322

امر به معروف و نهی از منکر

شرایط امر به معروف و نهی از منکر، 276 - 277

حدود امر به معروف و نهی از منکر، 464 - 468

احکام امر به معروف و نهی از منکر، 305 - 309

احکام اقتصادی

آیا اسکناس حکم مجهول المالک را دارد؟ 103 - 104

حکم خرید و فروش تلویزیون و بهره گیری از برنامه های علمی و دینی آن، 270

حکم گرفتن وام از بانک و پرداخت بهره، 278 - 279، 345 - 346، 349 - 350

برخی از احکام مضاربه، 285 - 286

حکم بهره و کارمزد بانکها، 311

حکم مغارسه، 479

حکم دریافت مبلغ پرداختی سازمان بیمه براساس قرارداد این سازمان در کشورهای غیر اسلامی، 284

آیا صرافی ربا نیست؟ 185 - 187

آیا احکام ربا موقوف بر مالکیت خصوصی است، 473 - 474

آیا طلب قابل واگذاری به شخص دیگر است؟، 488 - 489

معاملات رهنی و شرطی بانکها با اشخاص، 317 - 318

فروش برات به بانک، 322 - 323

اوراق اعانه ملی، 322 - 323

حکم قرض کردن پول بدون شرط سود پرداخت بهره موقع پرداخت وام، 323 - 324

فروش چک به مبلغی کمتر از مبلغ واقعی آن جهت وصول زودتر این مبلغ، 323 - 324

حکم معامله با بانک، 325 - 326

برخی از احکام معاملات و بازرگانی، 325 - 326، 347 - 349، 376 - 377 - 378، 387 - 388

اگر کسی چک بانکی را سرقت کرد، آیا ضامن پولی است که در چک قید شده یا فقط ضامن

ص: 33

دارنده چک است؟، 351 - 352

جزیه و خراج، 336 - 337

خرید املاک خالصه دولتی، 325 - 326

حکم داد و ستد در بازار با فرض مالک نبودن دولت، 300 - 301

حکم اخذ پول از بانک رهنی و پرداخت نزول و گروگذاری عمارت، 317 - 318

احکام مالی مربوط به موسسات خیریه، 391 - 392

کسب های حرام

قیافه شناسی، 304 - 307

حکم بازی با شطرنج به منظور سرگرمی و تقویت هوش، 208، 235 - 236، 240

حکم شطرنج، تخته نرد و ورق اگر پولی رد و بدل نشود چیست؟ 240

حکم بازی با ورق، 304 - 307

حکم خرید و فروش خون در بیمارستان جهت حفظ جان، 320 - 321

حکم فروش خون به بانک خون، 362

حکم ورود به مکان غضبی، 364 - 365

وقف

تغییر و تبدیل مورد مصرف موقوفه، 324 - 325

بهره گیری از اموال موقوفه در جهت تربیت اطفال غیر مسلم، 258

تبدیل به احسن کردن اموال منقول موقوفه، 324 - 325

حکم اجاره آب و اراضی موقوفه در شرایطی که متولی وجه دریافتی را به مصرف وقف نمی رساند و حکم اقامه نماز در این اراضی، 324 -

325

حکم تصرف گورستانهای مخروبه توسط دولت، 488 - 489

حکم ازدواج با ربیبه دختر یا پسر، 483 - 484

حکم ازدواج با دختر همسر اولی بدون علم، 301 - 302

مهرالسنة چیست؟ 273

آیا زن می تواند در ضمن عقد نکاح شرط کند که در شرایطی وکالت در طلاق خود داشته باشد، 480 - 481

ص: 34

برخی از احکام نکاح، 485 - 486

اختیارات زن نسبت به فرزند خود در سفر، 487 - 488

احکام مربوط به حجاب، 297 - 298

خروج زن از منزل بدون اذن شوهر، 284 - 285

نکاح زن شیعه با فردی از عامه و اجرای صیغه عقد به طریقه عامه، 285

آیا صرف رضایت طرفین یا مراجعه به مراکز قانونی دولتهای غربی برای مسلمانان ساکن این کشورها می تواند به لحاظ شرعی ازدواج تلقی شود؟ 335 - 336

حکم سفر زیارتی بدون اذن شوهر، 347

مقصود از نفقه چیست؟ 364 - 365

آیا مرد می تواند از زن خود بخواهد که نسبت به نامحرمان روی نگیرد؟ 362 - 363

طلاق

مفهوم حضانت و ولایت، 224 - 226

آیا نفقه مطلقه بائن حامل به عهده شوهر است؟، 469 - 470

آیا رجوع در عده رجعیه با لمس و تقبیل تحقق می یابد؟، 470 - 472

ترک نفقه و مسأله طلاق به اذن حاکم، 226 - 228

احکام طلاق و نکاح براساس مذهب شافعی، 254 - 255

طلاق و نکاح چهار زن بطور همزمان و برخی از اشکالات احتمالی آن، 350 - 351

امر والدین بر طلاق همسر، 362

احکام نذر، 297، 378

صید و ذباحت

آیا می توان در شهرهای غیر اسلامی از ذبیحه اهل کتاب استفاده نمود؟ 205 - 206، 363 - 364

ذبح حیوانات با ماشین، 254

آیا می توان حیوانات حلال گوشت را پیش از ذبح بی هوش کرد؟ 171 - 172

حکم دم متخلف در ذبیحه، 231 - 232

حکم خوردن ماهی هایی که دارای پولکهای ریز هستند، 363 - 364

حکم خوردن ماهی خباط، 479 - 480

حکم کندن سر گنجشک با دست و حرمت یا حلیت گوشت آن، 363 - 364

حکم خوردن گوشت خرگوش، 363 - 364

ص: 35

آیا شراب در همه ازمنه حرام بوده است؟ 269

آیا خریدن و خوردن مواد لبنی که از کشورهای غیر اسلامی به کشورهای اسلامی آورده می شوند جایز است؟ 367

میراث

برخی از احکام ارث، 332 - 333، 398

آیا عاق والدین ارث می برد؟ 355

حدود

حکم مرتکب گناه موجب حد شرعی و ضرورت یا عدم ضرورت مراجعه به حاکم شرع، 296-297

آیا اگر کسی قرآن را به زمین بزند مرتد است؟، 154 - 155

دیات

دیه سقط جنین، 248 - 249

احکام پزشکی

منظور از تعبیر «روح نداشته باشد» در توضیح المسائل چیست؟ 280 - 281

حکم الکل صنعتی که به مصرف تزریق می رسد یا از آن ادکلن درست می کنند، 293 - 294

حکم پیوند قلب و اعضای بدن، 309 - 310

حکم تلقیح مصنوعی و طفل حاصل از آن، 189 - 190، 386

حکم تلقیح نطفه اجنبی، 320

حکم پیوند کلیه از بدن مرده یا زنده مسلمان یا اهل کتاب برای نجات یک فرد مسلمان، 203-204

حکم جایگزینی چشم حیوان به جای چشم نابینا، 310

حکم پیوند قرنیه چشم از چشم مرده مسلمان یا اهل کتاب برای نجات چشم مسلمان، 203 - 204، 256، 342

حکم پیوند اعضای بدن مرده برای نجات یک فرد مسلمان، 203 - 204، 256

حکم تشریح بدنهای مردگان، 203 - 204، 232 - 233

مصرف دارو در زمان شک در حمل برای بانوان، 248

ص: 36

جلوگیری از بارداری به وسیله قرص، 387 - 388

حکم زنی که وضع حمل او مشکل است و ادامه حیاتش با کشتن فرزندی که در رحم دارد شدنی است، 291 - 292

نوزادان ناقص الخلقه، 198 - 200

حکم کشیدن سیگار، 312، 387

حکم اعتیاد به مواد مخدر، 312

خوردن دارویی که الکل ضمیمه آن است، 317

حکم خوردن غذا همراه خونی که پس از کشیدن دندان به دهن ترشح می کند، 317 - 318

آیا نافرمانی از دستور پزشک گناه است؟ 364 - 365

فقه هنر

حکم نقاشی و پیکر تراشی و نگهداشتن مجسمه، 304 - 307

آیا گوش دادن به موسیقی حرام است؟، 81 - 85، 305 - 308، 388 - 389

آیا موسیقی در همه ازمه حرام بوده است؟ 269 - 270

اگر موسیقی در راه فساد به کار گرفته نشود چه حکمی دارد؟ 208 - 209

غناى محرم در شرع چیست؟، 337 - 340

متفرقه

اقسام احتیاط، 157 - 158

مشروعیت مباحله، 85 - 86

فرق احتیاط در فتوا و فتوا به احتیاط، 174

حکم عبور از زمین هایی که زمانی خانه بوده و به زور خیابان کشی شده است؟ 325 - 326

فرق ولایت و حضانت، 224 - 226

احکام نظر و ریبه، 362 - 363

حکم پارچه ای که نزد خیاط آورده شده تا بدوزد ولی صاحب آن مراجعه نکرده است، 363-364

کفاره قسم، 364 - 365

خرید جنس با احتمال دزدی بودن آن، 364 - 365

مفهوم استدامه حکمیّه و حقیقیّه، 365 - 366

حکم به وصیت در شرایطی که مضمون وصیت غیر شرعی باشد، 365 - 366

برخی از احکام وصیت، 489 - 490

ص: 37

علمای شیعه پاکستان [در] روزهای 19 تا 21 شعبان 1383 ه در [شهر] کراچی [پاکستان] درباره اشکالهای وارد شده [بر] ایمان به معاد [کنفرانسی] برگزار می کنند. برپا کنندگان [این] کنفرانس تقاضا دارند [حضرت عالی] پیامی ارسال فرماید. التماس دعا.

باسمه تعالی

جناب آقای سید محمد دهلوی، کراچی پاکستان. تلگراف شریف واصل [شد]. به حضرات آقایان اعضای کنفرانس، تسلیم و تحیت داشته، مختصراً می گویم:

اولاً، انسانهای خبیر بصیر اخبار به معاد نموده [اند]، پس [آن] یقینی می باشد.

ثانیاً، این نشئه کوچک تا حدی امکان دارد نفس ناطقه در آن استکمال نماید، وجود برزخ لازم [است] تا مراتب استکمال را در آن ببیند. بعد از آن، وجود نشئه وسیع لازم [است] تا آثار مراتب سعادت یا شقاوت در آن مترتب گردد و چون این نشئه وسیع، یکی از کرات موجوده در فضای عالم است، باید نفس، کسوه جسمانیت بیوشد تا بدین جا آید و به آثارش برسد، و چون با ماده جسمانی اولی شدت ارتباط داشته، طرفین تجاذب دارند، عدل و حکمت مقتضی وضع کلّ شیء موضعه می باشد و این مراحل جمعاً در پرتوربوبیت است. (1) الحمدلله رب العالمین. 13 شعبان 83 / 9 دی 1342 ش

ص: 41

1-1 اعتقاد به معاد از ضروریات دین اسلام می باشد و آیات قرآن مجید و روایات، دلیل بر اثبات آن است. دانشمندان و علمای اسلام در اثبات معاد در فلسفه و علم کلام بحث کرده اند. علامه حلّی در نهج المسترشدین فی اصول الدین 78/ می نویسد: «البحث السادس فی اثبات المعاد البدنی و الخلاف فيه مع الفلاسفة: اعلم ان صحه المعاد يتوقف على أمرين احدهما انه تعالى قادر على كل مقدور، و الثاني انه تعالى عالم بكل معلوم و لهذا كان الكتاب العزيز قد اشتمل على اثبات المعاد البدنی فی عدة مواضع و كل موضع حکم فيه باثباته قررها بهاتين المقدمتين.» و شیخ طوسی قدس سره در کتاب مسائل کلامیه، مسأله 34 می نویسد: «كلما اخبر به النبي صلى الله عليه وآله من نبوه الانبياء المذكورين و من رساله الرسل المذكورين و من الصحف المنزله و من الشرائع المذكوره و من احوال القبر و من منكر و نكير و مبشر و بشير و من احوال القيامة و هو الحساب و الصراط و الميزان، و انطاق الجوارح و تطاير الكتب و من الجنة و ما وعد فيها من النعيم الدائم و من النار و ما وعد فيها من العذاب الاليم الدائم و انصاف المظلوم من الظالم و من الحوض الذي يسقى منه اميرالمؤمنين عليه السلام عطاشى المؤمنين و من ان شفاعته صلى الله عليه وآله مذخوره لاهل الكباثر من امته عليه السلام جميع ذلك حق لا ريب فيه وان الله يبعث من فى القبور بدليل انه معصوم و كلما اخبر به المعصوم فهو حق.» علامه بزرگ طباطبایی در کتاب شیعه در اسلام در اثبات معاد، مستدل بحث کرده اند و می نویسند: «در میان کتب آسمانی، قرآن کریم، تنها کتابی است که از روز رستاخیز به تفصیل سخن رانده و در عین اینکه تورات نامی از این روز به میان نیاورده و انجیل جز اشاره مختصری نکرده، قرآن کریم در صدها مورد با نامهای گوناگون، روز رستاخیز را یاد کرده و سرنوشتی را که جهان و جهانیان در این روز دارند، گاهی به اجمال و گاهی به تفصیل بیان کرده و بارها تذکر داده که ایمان به روز جزا (روز رستاخیز) همتر از ایمان به خدا و یکی از اصول سه گانه اسلام است که فاقد آن (منکر معاد) از آیین اسلام

خارج و سرنوشتی جز هلاکت ابدی ندارد...» آیه‌الله العظمی آقای حاج سید احمد خوانساری نیز در کتاب العقائد الحقه / 164 می نویسند: «الكلام فی المعاد: والمراد منه رجوع الانس والجن بعد الموت بحیاه حتی یجدوا جزاء اعمالهم الصادره قبل الموت وهذا من الضروریات و بعد تصدیق الانبیاء و الاوصیاء المعصومین صلوات اللہ علیهم اجمعین لاتبقى شبهه بلا حاجه الی اقامه البرهان.»

محضر مبارک حضرت آیةالله العظمی آقای میلانی - مدّ ظلّه -

موجب تصدیق آن که چون حقیر مشغول ترجمه قرآن مجید به انگلیسی می باشم و در مقدمه ترجمه، متعرّض مسأله تحریف [گشته ام] و آن که شیعه به قول آن متّهم شده اند [و] [بادلائل و براهین متقنه ثابت کرده ام که هیچ گونه تحریفی کماً و کیفاً یعنی زیادتاً یا نقصتاً در ترتیب آیات یا سور واقع نشده است و قرآن موجود همان قرآن است که در عصر صاحب رسالت به فرمان آن حضرت مُدَوَّن و به سماع و تصویب مقدّس، مصلّد و مسجّل گشته است و ثابت نموده ام که قرآن در عصر رسالت در دسترس مردم [بوده است] به همین نهج که در دسترس ماست .

برای اطمینان خاطر، بعضی از مؤمنین خواسته اند که به صورت استفتا از مراجع کبار، حکم قضیه را در این موضوع برای آنها روشن سازم. اینک از مقام مقدّس عالی ملتسم که ارشاد سرکار به صورت فتوی مرحمت [گردد] تا عیناً در مقدمه ترجمه درج و [در معرض] استفاده مردم گذارده شود تا این ننگ از دامن تشیع شسته شود، و حقیر ممنون خواهم گشت.

باسمه تعالی شأنه

حضرت آیةالله العظمی آقای حاج سید محمد هادی حسینی میلانی - دام ظلّه -

استدعا دارم نظر مبارک خود را در موضوع تحریف که جمعی ادّعیای وقوع آن را در قرآن مجید نموده اند، بیان فرمایید که مورد حاجت می باشد.

19 شعبان 1383

بسم الله الرحمن الرحيم

قرآن مجید را رسول اکرم صلی الله علیه وآله ودیعه در دست امت اسلامی گذارده اند و کاملاً بر آن تحفظ شده [است]، و هیچ گونه تحریف در آن نمی باشد.

رمضان 1383

بسم الله الرحمن الرحيم

مشهد مقدس - حضرت آیةالله العظمی آقای حاج سید محمد هادی میلانی - مدّ ظلّه العالی -

خداوند متعال در قرآن کریم درباره شیطان چنین می فرماید: «قال فانظرنی الی یوم یبعثون قال فانک من المنظرین الی یوم یبعثون» آیا مراد از یوم بعث، ظهور حضرت حجّبهن الحسن عجل الله تعالی فرجه است یا روز قیامت؟

3/8/1343

باسمه تعالی شأنه

در قرآن مجید در سوره «ص» آیه 79-81 و سوره حجر، آیه 36-38، چنین آمده است: «قال ربّ فانظرنی الی یوم یبعثون * قال فانک من المنظرین * الی یوم الوقت المعلوم» و در سوره اعراف، آیه 14 و 15 [چنین] است: «قال انظرنی الی یوم یبعثون * قال انک من

ص: 43

الْمُنْظَرِينَ» و آیه به نحوی که در سؤال بالا- نوشته اید در قرآن نیست، و اطلاق آیه سوره اعراف تعیین می شود به ذیل آیه دیگر «إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ» و وقت معلوم در بعض روایات، تفسیر به ظهور حضرت بقیه اللّهی ارواحنا فداه شده [است(1)] کما اینکه تفسیر به معانی دیگر هم فرموده اند، مثل نفخه صور و رجعت حضرت رسول اکرم و امیر مؤمنان صلوات اللّٰه علیهما - والعلم عنداللّٰه.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حضرت ملاذ الانام حجّه الاسلام آیه اللّٰه العظمی آقای حاج سید محمّد هادی حسینی میلانی - دام بقاؤه - آمین

س 1 - آیا قرآن که در میان ماست، در عهد رسول خداصلی الله علیه وآله به همین ترتیب (به صورت کتاب) مجموع و مرتّب بوده [است]؟

س 2 - قرآن که در میان ماست، آیا با همان ترتیب است که در عهد رسول خداصلی الله علیه وآله بوده [است]؟

س 3 - آیا قرآنی که بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله به سفارش عثمان، زیدبن ثابت و غیره جمع نمودند، به همان ترتیب است که در عهد رسول خداصلی الله علیه وآله بوده [است]؟ بیّنوا توجّروا.

باسمه تعالی شأنه

ج 1 - آنچه از روایات به دست می آید، این است که قرآن کریم به همین ترتیب (ما بین الدّفتین) که فعلاً نزد ماست، در عهد رسول اکرم صلی الله علیه وآله نبوده است، فقط سوره های قرآن طبقه بندی شده بود[ه] مانند سور طوال و مفاصلات و قصار و اکثر سور، خاصه سوره های مکیه به طور کامل از هم مجزا، و جدا بوده اند.

ص: 44

1-1 از امام صادق علیه السلام و هب بن جمیع سؤال کرد از «یوم» در آیه «قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ * قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ * إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ» که چه روزی است. امام صادق علیه السلام فرمودند: آیا گمان می کنی روز قیامت است؟ این گمان درست نیست، بلکه خداوند متعال به شیطان مهلت داده است تا روزی که بفرستد قائم ما را و او ناصیه (موی جلوسر و پیشانی) شیطان را می گیرد و گردن او را می زند؛ آن روز است «يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ»؛ بحارالانوار 60/221.

ج 2 - قرآنی که در دست ماست، همان است که در عهد رسول اکرم صلی الله علیه و آله بوده و زیاده و تقیصه و تحریفی بر آن عارض نشده است، ولی ترتیب بین سوره های مبارکات به اینطور نبوده است.

ج 3 - قرآنی که در زمان ابی بکر یاعثمان جمع شده، همان قرآن عهد رسول اکرم است، فقط ترتیب سُور کار تازه ای بوده [است]. بلی تفاوتی که میان قرآن جمع آوری شده در عهد ابی بکر و قرآن جمع آوری شده در عهد عثمان است، آن است که در دومی، سوره انفال و توبه، قبل از سوره یونس گذاشته شده و در اولی به عکس بوده [است]. (1) واللّٰه العالم. 16 ربیع الاول 1384

ص: 45

1-1 شیعه معتقد است امیرالمؤمنین علیه السلام قرآن را آن چنان که نازل شده است، جمع و حفظ کرد و ائمه علیهم السلام بعد از آن حضرت، حافظان قرآن اند. شخصی از امام باقر علیه السلام سؤال کرد از آیه «قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» فرمود: مراد ماییم و علی علیه السلام اول و افضل و نیکوی ماست بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله (اصول کافی 1/179)، باب آنکه لم یجمع القرآن کله الا الاثمه). اول کسی که قرآن را جمع کرد، علی بن ابی طالب بود و به پیغمبر صلی الله علیه و آله آن قرآن را نشان داد (صواعق/72) و بعد از جریان سقیفه، علی علیه السلام سوگند یاد کرد از خانه خارج نمی شود مگر بعد از جمع قرآن و سه روز در خانه نشست و قرآن را جمع کرد (الإتقان 1/57) و شاگرد آن مکتب، ابو حمزه ثمالی است که تفسیر نوشت (فهرست ابن ندیم/36). ولی دست سیاست، قرآن امیرالمؤمنین علیه السلام و کتابی را که در حلال و حرام (احکام) از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده و نوشته بود (اصول کافی 1/188) کنار گذاشت. جنگ یمامه با مسیلمه کذاب پیش آمد و افراد زیادی از صحابه و مهاجران کشته شدند (تاریخ ابی الفداء 1/157). زید بن ثابت می گوید: «ابوبکر مرا احضار کرد، رفتم، عمر بن خطاب نزد او بود و به من گفت در جنگ یمامه بسیاری از قرآنی قرآن کشته شده اند، بیم دارم در جنگهای دیگر، همه قرآنها کشته شوند و بسیاری از قرآن از بین ما برود...» زید بن ثابت گفت: «تو جوانی عاقل و مورد قبول هستی و نیز کاتب وحی رسول خدا صلی الله علیه و آله بودی، قرآن را جمع کن.» زید بن ثابت سوگند یاد کرد که اگر به من دستور می داد و تکلیف می کرد کوه را حرکت داده، جا به جا کنم، سنگین تر از این نبود که ابوبکر امر کرد قرآن را جمع کنم، مگر عمر به من مراجعه کرد تا قبول کردم، ابوبکر به من و عمر بن خطاب گفت درب مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله بنشینید، هر کس، از قرآن با دو گواه آورد، بپذیرید (الإتقان 1/58). کسانی که آیات قرآن را حفظ داشتند و یا بر چیزی نوشته بودند، آمدند و زید بن ثابت همه را نوشت و در یک جلد به نام مصحف قرار داد و این مصحف نزد ابی بکر و بعد از او نزد عمر بن خطاب بود و بعد از کشته شدن عمر، نزد دخترش حفصه بود (فهرست ابن ندیم/27). انجام این مأموریت به وسیله زید بن ثابت، مورد قبول همه صحابه نبود، بلکه به شخص زید انتقاد داشتند. عبدالله بن مسعود گفت موقعی که من اسلام آوردم، زید در صلب مرد کافری بود (الامامه الکبری 296) و یا: هفتاد سوره قرآن را از لبان مبارک پیغمبر صلی الله علیه و آله یاد گرفتم، در حالی که زید بچه بود و در مدینه رفت و آمد می کرد و با بچه ها بازی می کرد و از آن حضرت هفتاد سوره تعلیم گرفتم، قبل از آن که زید، اسلام بیاورد (حلیه الاولیاء 1/125) چگونه به من می گوید به قرائت زید، قرآن بخوانم بعد از آن که بیش از هفتاد سوره قرآن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله آموختم و زید بچه ای بود با بچه ها... (جامع الاصول، ابن اثیر 10/32) و ترک کنم آنچه را از آن حضرت آموختم.

حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

س 1 - آیا کافر (نصارا، مجوس، یهود) ذاتاً نجس [است] و آیا خمر و مسکرات الکلی، عرق، شراب و مانند اینها نجس اند یا نه؟

س 2 - برخی معتقدند حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله و ائمه اطهار علیهم السلام قبل از حضرت آدم علیه السلام وجود داشته اند و خداوند متعال اول امر به خلقت وجود چهارده معصوم فرموده [است]. آیا واقعاً وجود مبارک حضرت پیغمبر و مولا حضرت امیر و سایر ائمه قبل از حضرت موسی و حضرت عیسی خلق شده اند یا نه؟ و اگر [قبل از آنها] خلق نشده اند، منظور حدیث «لولاک لما خلقت الافلاک» چیست؟ و می گویند مولای متقیان امیرالمؤمنین علی علیه السلام سبب قوت قلب حضرت موسی علیه السلام در گرفتن عصای اژدها شدند، آیا این مطلب صحیح است یا خیر؟

باسمه تعالی

ج 1 - کفّاری که اهل کتاب آسمانی می باشند و همچنین شراب و باقی مسکراتی که بالاصاله مایع هستند، احتیاط واجب آن است که نجس می باشند و معلوم باشد نجاست عبارت از آن است که در شرع مقدّس به جهت مصالحی که منظور بوده، اجتناب از آن لازم است، خواه به جهت قذارت و آلودگی و مواد زیان بار باشد و خواه به جهت حکمت عملی و سیاست شرعی زیرا اجتناب نمودن موجب دوری و عدم سرایت ضررهای معنوی است و معاشرت نکردن و تماس نگرفتن، وسیله عدم تماس روحی است.

ج 2 - روح مقدّس پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله که مقام نورانیّت محض امکانیه و مرتبه عقل اوّل [را] دارند، البتّه باید پیش از وجود حضرت آدم، بلکه همه کاینات وجود داشته باشند، به دلیل حدیث، که فرمود: «اوّل ما خلق الله نوری». و قاعده امکان اشرف که از مسلمات

ص: 46

براهین است، بلکه [اگر] بیشتر دقت شود، احتیاج موجود و ممکن است به واسطه ای در فیض که از آن تعبیر می شود بما به الوجود که وساطت دارد و از مقام (من منه الوجود) مجرای افاضات می باشد، بسیار روشن خواهد شد.

والحاصل، قبلیت، راجع به روح مقدسشان است و اما بدن و نفس مادی الحدوث آن بزرگواران در زمان متأخر و به وسیله اصلاّب و ارحام و آبا و اجداد و امهاتشان تحقق پیدا کرده است. و به عبارت واضح تر، حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله دارای دو جنبه می باشند: جنبه روحانی و جنبه جسمانی، اما جنبه روحانی آن حضرت قبل از همه مخلوقات از مبدأ متعال - جلّ و علا - صادر گشته و به توسط این فیض مقدس، فیض هستی و کمالات معنوی و ظاهری به بقیّه مخلوقات رسیده و به همین جنبه به عالم وحی و لوح محفوظ اتصال داشته [و] معارف و علوم را تلقی نموده [و] به سایرین رسانیده و به همین جنبه، مبعوث بر همگان است و نیز همه موجودات، استفاضه مناسب خود [را] حتی انبیا و مرسلین از حضرتش می نمایند که فرمود: «كنت نبياً و آدم بين الماء والطين» و چون این جنبه مقدّس، مجرد و فوق عوالم مادی است لهذا نسبت او با همه زمانها مساوی گذشته و حال و آینده در او مندرک و مضمحل است و در روایات متواتره معتبره، از این مقام منبع، تعبیر به رحمت واسع و نور و مشیّت الهی شده است، و این مختصر، اشاره به بعض مراتب آن بزرگوار صلی الله علیه و آله بود و بقیّه معصومین - صلوات الله علیهم اجمعین - نیز دارای این جنبه روحانی می باشند و واجد مرتبه ولایت کلیّه الهیه هستند و به این نظر با حقیقت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله متحد می باشند، گرچه مقام نبوت و رسالت را ندارند (1) و از حیث عنوان بالأصالة و بالتبع بودن فرق دارد. [بر] آنچه گفته شد، روایات معتبره متواتره و براهین و ادله عقلیه دلالت دارد و از این بیان مختصر می توان فهمید معنای فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام را که فرمود: «كنت مع الانبياء سرّاً و مع محمّد صلی الله علیه و آله جهرّاً» و همچنین

ص: 47

1-1 محمّد بن مسلم گفت «شنیدم که امام صادق علیه السلام می گوید: ائمه مانند رسول خدایند الا آن که پیامبر نیستند» اصول کافی 1/212، باب فی أن الأئمة بمن يشبهون.

معنای آنچه از قضایای گذشته در روایات درباره حضرتش (حضرت امیر) وارد است مانند آن که حضرت عصای موسی علیه السلام را گرفتند و به دستش دادند بعد از اژدها شدن آن در مقابل فرعون و فرعونیان با شرح و تفصیلی که در آن قضیه است. و از آنچه گفته شد می توان فهمید معنای حدیث «لولاک لما خلقت الافلاک» و جمله «خلقت الافلاک» قابل است به دو نحو خوانده شود؛ یک، به نحوی که نوعاً می خوانند و خَلَقْتُ فعل مبنی للفاعل، و تاء متکلم وحده فاعل آن، و افلاک مفعول و منصوب خوانده می شود به مناسبت آن که وجود مقدس حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه وآله سر سلسله ممکنات و اشرف کاینات است، پس خلق سایر مخلوقات به خاطر آن حضرت بوده و خلقت حضرتش بلاواسطه به خاطر ذات مقدس ربوبی جلّ و علا می باشد. دو، به نحوی که «خُلِقْتُ» مبنی للمفعول خوانده شود، و افلاک نایب فاعل و مضموم باشد، در این صورت معنای «لولاک لما خُلِقَتِ الافلاک» این است اگر خلق نمی شدی و وجود پیدا نمی کردی، محال بود افلاک وجود پیدا کند، چون استعداد و قابلیت و امکان نداشت بدون واسطه به فیض هستی نایل شوند و از کتم عدم به مرحله پیدایش درآیند.

والحاصل، آنچه ذکر شد قطره ای است از اقیانوس معانی و ذره ای در جنب آفتاب حقایق و شمه ای است از آنچه در روایات و زیارات مانند زیارت جامعه و غیره است.

و اما جنبه دوم که جنبه جسمانی است، حضرت ختمی مرتبت 9 و حضرات معصومین: مانند سایر مخلوقات در اصلاّب و ارحام بوده، مولود همین آب و خاک می باشند.

البته با لطافت عنصر و طهارت مولد و مزایای کثیره و جهات بسیار پاک و پاکیزه که نتوان آنها را تحدید نمود و به این جنبه جسمانی، زمانی و مکانی هستند و در این مرحله، ابتلائات و انفعال و تأثر و سایر لوازم جسمانی دارند و به این عالم بشریت با مردم معاشرت دارند، لساناً و عملاً و اخلاقاً مردم را به سوی حق و حقیقت و آیین خداوند و شریعت دعوت می کنند، مردم را تربیت می نمایند و هر یک را به حسب استعدادی که

دارند به مرتبه فعلیت ما بالقوه می رسانند و آنان را دارای ملکات فاضله و سجایای کامله قرار می دهند و واقعیت انسانی را به ثبوت می رسانند، باذن الله سبحانه و تعالی.

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر مبارک حضرت آیهالله العظمی آقای میلانی - مدّ ظلّه العالی -

به عرض می رسد خواهشمند است بفرمایید مراد از حسنه واحده و مقیاس واحد چه می باشد و چنانچه [بخواهیم] تطبیق [کنیم]، بر چه تطبیق می شود؟

باسمه تعالی شأنه

آنچه در نظر این جانب مقیاس وحدت است، همانا وحدت امثال می باشد که اصل امثال اجری دارد، کلیه فرمانبرداری عبد از مولا ثواب مقرری دارد و در آن اختلاف کم و کیفی نمی باشد و خصوصیات اعمال و انواع مندرجه تحت این اصل کلی موجب اختلاف مقادیر و مراتب اجر است، پس اگر وارد شود فلان عمل ده حسنه دارد یعنی اجر امثال امر این عمل، ده اجر اصل امثال است که اگر خصوصیت جهت نوعی یا صنفی این عمل نبود، فقط یک حسنه و یک اجر داشت به لحاظ اطاعت و فرمانبرداری عبد از مولا. والله العالم بحقائق الامور.

بسم الله الرحمن الرحيم

حضرت مستطاب آیهالله العظمی آقای میلانی - ادام الله وجوده السّامی -

چه می فرمایید در مسائلی چند که در ذیل مسطور است و به حسب فحوای آیات قرآن مجید و احادیث معتبره معصومین علیهم السلام چه حکم دارند و چگونه باید به آنها اعتقاد داشت؟

س 1 - آیا سرور کاینات حضرت محمد صلی الله علیه وآله و ائمه هدی علیهم السلام سردار جمیع انبیا و رسل ما سلف می باشند و آیا جامع همه کمالات و معجزات انبیای گذشته بلکه بیش از آن و بالاتر

ص: 49

س 2 - آیا پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله و ائمه هدی علیهم السلام قوه بشری داشتند و آیا در بشریت بر همه انسانها فایق و ارفع بودند و آیا علاوه [بر] بشریت و خواص و لوازم آن در فطرت و خلقت از قسم اولی نوری و خواص و لوازم آن به آنان خصوصیات و کمالاتی عطا شده که به غیر از ایشان از جنّ و ملک و مخلوقات دیگر جهان، آن خصوصیات و کمالات عطا نشده [است] و آیا بر همه موجودات عالم، برتری و حکومت و سرداری [سروری] دارند؟

س 3 - شک نیست که خَلق کردن، رزق دادن، حیات و ممات و امثال آنها مخصوص ذات احدیت است و هیچ کس بالذات قدرت ندارد این کارها را انجام دهد؛ آیا این امور را ربُّ العزّه خود انجام می دهد؟ یا برای این کارها ملائکه ای را موکل فرموده [است] که انجام دهند؟

س 4 - آیا مانند ملائکه و انبیای گذشته، خداوند متعال به حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله و ائمه هدی علیهم السلام هم امر خلق کردن و رزق دادن و حیات و ممات را مرحمت فرموده است و آیا آن امور را انجام داده اند یا نه؟

س 5 - شک نیست که معجزات و کراماتی که از انبیا و ائمه و اوصیاء علیهم السلام صادر شده به قدرت و امر خداوند متعال است؛ آیا در همه اوقات، قدرت معجزه دارند و یا مختصّ به وقت ضرورت است که خداوند معجزه و کرامت را به وسیله آنان ظاهر می فرماید و ایشان در غیر وقت ضرورت مانند سایرین صفر الید می باشند و آیا این معجزات را می توانند به خود منتسب نمایند، همچنان که آصف بن برخیا به حضرت سلیمان عرض کرد «أنا آتیک به قبل أن یرتدّ إليك طرْفُک» و یا مقام نبوت و امامت را شایسته چنین انتسابی به خود نیست؟

س 6 - آیا پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله و ائمه هدی علیهم السلام عالم به علم غیب و علم ما کان و ما یکون می باشند یا نه؟ و آیا کسی می تواند حدود و مقدار علم آنان را بداند یا بفهمد و بگوید که فلان مقدار می دانستند و فلان مقدار نمی دانستند؟

س 7 - آیا استمداد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله و ائمه هدی علیهم السلام جایز است که بگوید یا رسول الله، یا امیرالمؤمنین یا فاطمه و یا حسن و یا حسین و یا امام العصر والزّمان و یا آن که بگوید: «یا محمّد یا علیّ انصرانی فانکما ناصران و اکفیانی فانکما کافیان» و آیا آنان می توانند نصرت و مدد و یاری کنند و آیا وجود نوری ایشان که قبل از خلقت بشری بوده، حال هم موجود است؟

س 8 - آیا انبیای مرسل و ائمه هدی علیهم السلام از ولادت تا وفات از گناهان کبیره و صغیره - عمداً و سهواً - مصون و محفوظ بوده و آیا ایشان سهو و نسیان داشته اند؟ و حکم کسی که بگوید از آنان گناهان صغیره صادر شده و یا آن که بگوید ایشان سهو و نسیان داشته اند، چیست؟

باسمه تعالی شأنه

ج 1 - بلی، سرور کاینات، حضرت محمد صلی الله علیه و آله (1) و ائمه هدی علیهم السلام سردار رسل ما سلف و جامع همه کمالات و معجزات پیامبران گذشته بوده اند، بلکه بالاتر از آن هم کمالات داشته اند، به دلیل معجزات متواتره از آنان در حال حیات ظاهری و بعد از مردن آنان و سخنان پر حکمت و پر مغزی که از حضراتشان صادر شده [است] و اگر آن سخنان و معجزات را با سخنان و معجزات سایر پیامبران بسنجیم، یقین می کنیم که کمالات پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام از همه پیامبران گذشته بالاتر و برتر بوده است.

ج 2 - علاوه بر اینکه در بشریت و خواص آن [بر همه] فایق و برتر بوده اند، کمالات و فضاییلی [داشته اند] که هیچ مخلوقی به پایه آنان در خصوصیات و کمالات نمی رسد زیرا مرئی و معلّم انس و جنّ و ملائکه بوده اند، پس باید از همه بالاتر و برتر باشند تا این مقام - معلّم و مرئی - شامخ عالی را داشته باشند (2) چون خلقت اجسام آنان از عالمی است که ارواح سایر مردم از آن عالم است (3)، پس مقام روحی شان بالاتر از آن عالم است و بر ما سوی الله - بر همه مخلوقات - برتری دارند.

ص: 51

1-1 قال علی علیه السلام: «اختاره من شجرة الانبياء و مشکاه الضياء و ذؤابه العلياء و سره البطحاء و مصابيح الظلمه و ينابيع الحكمة»، نهج البلاغه، خطبه 108، خداوند، رسول اکرم صلی الله علیه و آله را از شجره پیامبران نورانی و از خاندانی بلند مرتبه و اصیل از سرزمین بطحاء که روشنگر و راهنمای سرگردانان در تاریکی (و جهل) و سرچشمه حکمت و دانش بودند، برگزید.

2-2 قال علی علیه السلام: «نحن شجرة النبوه و مَحَطُّ الرساله و مختلفُ الملائکه و معادنُ العلم و ينابيعُ الحُکم»، نهج البلاغه، خطبه 109، ما از شجره نبوت و از خاندانی هستیم که مقام والای رسالت و آمد و شد فرشتگان در آن جا بود و ما معدن علم و دانش و سرچشمه جوشان حکمتها هستیم.

3-3 اصول کافی 2/2.

ج 3 - خلق کردن و رزق دادن و حیات و ممات و امثال اینها به مشیت الهی انجام می گیرد، دست خدا بسته نیست - «بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ» (1) وجود ملائکه ای که موکل باین امور باشند، نقصی در قدرت خداوند متعال نیست؛ البتّه به وسیله ملائکه هم این کارها انجام می گیرد و اشیا را مبدأ متعال ایجاد می کند به اراده، و اسبابی هم قرار داده [است] و از آن جمله ملائکه اند ولی در تمام این احوال، احتیاجی به اسباب ندارد و بودن اسباب به واسطه احتیاج مستببات است به آن اسباب که بدون آنها قابلیت وجود ندارند و الا در قدرت ربّ العزّه نقصی نیست.

ج 4 - بر حسب امر الهی پیامبران و ائمه هدی علیهم السلام می توانند این کارها را (خلق کردن و رزق دادن و حیات و ممات) انجام دهند اما همه به اذن خداست، چنان که خداوند از قول حضرت عیسی علیه السلام می فرماید: «وَأُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ» (2) و نیز حضرت موسی بن جعفر بن محمد علیهما السلام گاو مرده پیرزن فقیری را زنده فرمود به اذن خداوند متعال، و از سایر ائمه علیهم السلام نیز نقل شده [است] معجزاتی و همه آنها با اذن خداوند مانعی ندارد [که] انجام گردد.

ج 5 - معجزات صادره از پیغمبران علیهم السلام فقط به اذن و اراده خداوند متعال است «و ما كان لرسولٍ أن يأتيَ بآيةٍ إلا بإذنِ اللَّهِ» (3) و این معجزات و کرامات به قدرت خداست که به دست آنها جاری می گردد و بدون اراده و مشیت الهی انجام نمی گردد، و به پیغمبر ماصلی الله علیه و آله می فرماید: «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ» (4) و می فرماید: «هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا» (5) و نسبت معجزه به پیغمبران و امامان علیهم السلام به اعتبار این است که ظهور معجزه و خارق العاده به دست آنها جاری گردیده، به این اعتبار نسبت معجزه به آنان عیب ندارد و ظهور معجزه به دست پیغمبر و امام، منحصر به وقت ضرورت نیست، فقط بسته به مشیت خداوند متعال است و در موقع غیر ضرورت هم قدرت و استعداد اعجاز را دارند.

ص: 52

1-1 مائده 5/64.

2-2 آل عمران 3/49.

3-3 رعد 13/38.

4-4 فصلت 41/6.

5-5 اسراء 17/93.

ج 6 - به موجب آیات و روایات، خداوند، علم غیب را به پیغمبر ماصلی الله علیه وآله اعطا فرموده و آن حضرت هم به اوصیای خود علیهم السلام تعلیم داده [است] و علاوه، ائمه هدی علیهم السلام می توانند به موجب روایات کثیره از خداوند الهام بگیرند به وسیله روح که در شب قدر نازل می گردد، و گاهی امام او را نمی بیند ولی سخن او را می شنود و الهام می گیرد که یکی از فرقهایی که در بعض روایات آمده، این است که بین امام و پیغمبر صلی الله علیه وآله همین فرق است که پیغمبر صلی الله علیه وآله ملک را می بیند و صدای او را می شنود ولی امام صدای او را می شنود؛ البته کسی را نمی رسد که اندازه و مقدار علم آن حضرت و امامان علیهم السلام را تعیین کند.

ج 7 - استمداد و ندا کردن به اسمای طیبه پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله و ائمه معصومین علیهم السلام و یا ولی عصر - روحی لتراب مقدمه الفداء - اشکال ندارد چون صدای ما به آنها می رسد؛ یاری خواستن و نصرت از آنان به اعتبار اینکه سبب و وسیله اند و از خدا می خواهند که حاجت و یاری کسی که از آنان حاجت و یاری خواسته [است]، خدا بر آورد، و کلمات «یا محمد یا علی یا محمد انصرانی فانکما ناصران» هیچ اشکال ندارد، همان طوری که در کارهای روزمره خود از هموعان خود، مدد و یاری می طلبیم و منافاتی ندارد که ما خدا را مؤثر حقیقی بدانیم چون اینها را به عنوان وسایط و وسایل می خوانیم و فرق اینها با سایر مردگان این است که اینان مرتبت و شرافت نزد خداوند متعال دارند و مانند سایر مردگان نیستند و نزد پروردگار زنده اند و روزی می خورند «بل احياء عند ربهم يُرزقون» (1) صدای ما به آنان می رسد ولی مردگان دیگر این طور نیستند و این قابلیت را ندارند و حضرت ولی عصر - روحی لتراب مقدمه الفداء - زنده اند و اگر انسان در این موارد توجه به خداوند نماید و رفع گرفتاری خود را - چنان که خود آنان نیز دستور فرموده اند - از خدا بخواهد، بهتر است، با توسل به آنها و وجود نوری آنان چنان که بوده، هست و خواهد بود.

ج 8 - انبیا و ائمه علیهم السلام از گناهان کبیره و صغیره و سهو و خطا و نسیان (فراموشی) مصون اند و الا اعتباری به گفته آنها نباشد و این شخصیت و قابلیت است که خدا آنها را از دیگران جدا کرده و آنان را پیشوا و مقتدای مردم قرار داده [است] و آیات قرآن مجید و

ص: 53

روایات و دلایل عقلی بر این قسمت فراوان است، باید به آن دلایل مراجعه فرمایید و در کتب کلامیه علمای اعلام نوشته اند و هیچ کس از شیعه نسبت گناه صغیره به انبیا نداده است فقط بعضی سهو را نسبت داده اند ولی در این نسبت، خود، سهو کرده اند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

معروض می دارد خواهشمند است دلیل وجوب خمس را از قرآن مجید و احادیث سنی و شیعه بیان فرمایید.

باسمه تعالی شأنه

عرض می شود انشاء الله تعالی وجود شریف جناب عالی و بستگان، پیوسته در کمال صحت و عافیت باشد. شب گذشته با آقای حاج حسن برزگر ذکر خیر شما به میان آمد و [ایشان] گفتند مسأله ای را درباره خمس، که یکی از فروع دین و از واجبات اسلامی است، سؤال فرموده اید، [اکنون] به اختصار و فشرده به قدری که نامه گنجایش دارد، مطالبی نوشته می شود.

خمس به دلیل قرآن مجید و احادیث وارده از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله و اوصیای عظام و صحابه آن حضرت و اجماع فقهای اسلام واجب است.

اما قرآن؛ چند آیه درباره آن [دارد] و مفسرین شیعه و سنی آنها را درباره خمس دانسته اند. یک آیه از آنها که کلمه خمس هم در آن ذکر شده است، این است: «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ» (1) معنا: بدانید آنچه را که غنیمت و منفعت بردید، پنج یک از آن بهره برای خداست و پیغمبر و خاندان او و یتام و بینوایان و کسانی که در وطن صاحبان ثروت اند ولی در سفر بیچاره شده اند که اصطلاحاً آنها را ابن السبیل می گویند. کتب لغت مانند المنجد و قاموس و

ص: 54

مفردات راغب می گویند غنیمت و منفعت یک معنا دارد و منحصر به غنایم جنگ نیست و [معنای] کلمه «من شیء» در آیه شریفه از هر چیز است، نه فقط آنچه را در جبهه جنگ به دست می آورند.

اما احادیث؛ کتب حدیث سنّی و شیعه پر است از اخبار، و ما به طور نمونه سه حدیث از علمای اهل سنّت نقل می کنیم.

یک - صحیح بخاری (1) و ترمذی (2) نقل می کنند [که] پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند: «أمرکم أن تؤدّوا خمس ما غنمتم» و مخاطب آن حضرت کسانی بودند که در جبهه جنگ نبودند، بلکه از ترس دشمن نمی توانستند در غیر ماههایی که نزد عرب جنگ در آنها حرام است، خدمت آن حضرت بیابند.

دو - سنن نسائی (3): «أخذ رسول الله صلی الله علیه وآله یوم حنین وَبُرّةً من جنب بعیرٍ فقال یا أيّها النّاس إنّه لا یحلّ لی ممّا أفاء الله علیکم قدر هذه إلاّ الخمس.» معنا: گرفت رسول خدا صلی الله علیه وآله در جنگ حنین موی شتری را و فرمود: مردم! بر من حلال نیست از آنچه خداوند متعال به شما داده است بجز خمس آن؛ و کلمه «فیء» در لغت به معنای غنیمت است.

سه - کنز العمال (4): «قال صلی الله علیه وآله یا أيّها النّاس لا یحلّ لی ممّا أفاء الله علیکم إلاّ الخمس» یعنی ای مردم، بر من حلال نیست بیش از خمس از آنچه خدای متعال به شما غنیمت و بهره داده است.

اما کتب حدیث شیعه: از ائمه هدی علیهم السلام روایات بسیاری [در این باره] نقل می کنند؛ اینک به سه روایت [از آنها] اکتفا می شود:

اول - قال الصادق علیه السلام «إنّ الله لا- إله إلاّ هو لمّا حرّم علینا الصّدقه أنزل لنا الخمس فالصدقه علینا حرام والخمس لنا فریضه والکرامه لنا حلال» (5) یعنی فرمود حضرت صادق علیه السلام: پس از آن که خداوند متعال صدقه (زکات) را بر ما حرام کرد، خمس را بر ما

ص: 55

1-1 صحیح بخاری، چاپ مصر 4/99.

2-2 سنن ترمذی 1/299.

3-3 سنن نسائی چاپ مصر 4/121.

4-4 کنز العمال 4/ حدیث 1908.

5-5 وسائل الشیعه 9/386 کتاب خمس.

حلال نمود و برای کرامت ما خودش را در آیه شریک قرار داد. همه مسلمین معتقدند صدقه و زکات بر پیغمبر و خاندانشان حرام است، به دلیل دو روایتی که ابن داود در سنن (1) و ابن حجر در بلوغ المرام (2) نقل می کنند.

دوم - و نیز حضرت صادق علیه السلام در ذیل آیه شریفه «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ...»، «قال عليه السلام هُم قَرَابَةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالْخُمْسُ لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلَنَا» (3)، فرمود: خمس منافع برای خدا و پیغمبر و خاندان او که ما هستیم، است.

سوم - سَمَاعَةَ قَالَ «سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَنِ الْخُمْسِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فِي كُلِّ مَا أَفَادَ النَّاسُ مِنْ قَلِيلٍ أَوْ كَثِيرٍ» (4) راوی سماعه است، می گوید: سؤال کردم از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام درباره خمس، فرمودند: در هر چه مردم منفعت ببرند، کم باشد یا زیاد. (5)

اما اجماع؛ همه فقهای اسلام، خمس را واجب می دانند و اجماع مذاهب خمس جعفری، حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی است، و در فروع و مسائل آن مثل سایر ابواب فقه اختلاف نظر دارند و نزد شیعه طبق ادله ای که دارند، در هفت چیز خمس واجب است 1 - منفعت کسب و غیره 2 - معدن 3 - گنج 4 - مال حلالی که مختلط به حرام شود 5 - جواهری که غواصان از فرو رفتن به دریا بیرون می آورند 6 - غنایم جنگ 7 - زمینی که کافر ذمی از مسلمان بخرد.

در خاتمه، شیعه به دلیل آیات شریفه قرآن مجید مانند آیه تطهیر «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» (6) و آیه مباهله «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ» (7) تا آخر و روایاتی که همه مسلمانان آنها را روایت می کنند، مانند روایت «مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح من ركبها نجي و من تخلف عنها

ص: 56

1-1 سنن ابی داود 2/204.

2-2 بلوغ المرام 129/.

3-3 وسائل الشیعه 9/511.

4-4 وسائل الشیعه 9/503.

5-5 ر.ک: محاضرات فی فقه الامامیه، آیه الله العظمی میلانی، ج 4، کتاب الخمس.

6-6 احزاب 33/33.

7-7 آل عمران 3/61.

غرق» و روایت «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي» تبعیت از خاندان جلیل حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله که یکی از آنها حضرت جعفر بن محمد الصادق علیه السلام است، می نماید ولی نسبت به سایر رؤسای مذاهب و مصونیت آنها از خطا و اشتباه این چنین آیات و روایاتی نرسیده است. خداوند متعال همه مسلمانان را از خطا و اشتباه حفظ فرماید. والسلام علیکم.

رمضان 1386

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حضرت مستطاب آیه الله العظمی جناب آقای میلانی - مدّ ظلّه العالی -

پس از دعا گویی، این جانب در معنای این آیه از قرآن مجید در بن بست مانده ام.

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً» (1) یعنی ای مردم، پرهیزید پروردگارتان را، آن خدایی که آفرید شما را از یک نفس واحد و سپس مردان و زنان بسیاری از آن نفس واحد و حوا خلق شدند. خواهشمند است بفرمایید اگر خداوند ما را از آدم و حوا خلق کرده [است]، پس از آن، پسران و دختران آدم و حوا با چه کسانی ازدواج کردند؟ اگر ملک آمده، چرا [خداوند] در قرآن بیان نفرموده [است]؟! و اگر برادر و خواهر [با هم] ازدواج کرده اند، این کار در شرع ما و بلکه بیگانگان نیز حرام است و اگر پسران دوقلوی حوا با دختران دوقلوی دیگرش ازدواج کرده اند، باز برادر و خواهر بوده اند، و اگر شرع در آن موقع نبوده، حضرت آدم که پیغمبر بوده [است] و باید شریعت [می] داشته [است]، و اگر حلال و حرامی نبوده [است]، باید نبود آنها (حلال و حرام) ثابت شود، در حالی که عقل سالم قبول دارد که خداوند با این عظمت، هر چیزی را بدون عیب و نقص خلق کرده [است] و در صنعتش نقصی نیست.

ص: 57

السلام علیکم. امید آن که پیوسته به نور قرآن کریم، روشندل و به سعادت‌مندی دنیوی و آخروی برسید. فرموده اید پسران و دختران آدم با چه کسانی ازدواج کرده اند؟ اگر ملک آمده، چرا قرآن بیان نفرموده [است]؟

1 - این سخن مانند آن است که شخصی بگوید چرا عدد انبیا که یکصد و بیست و چهار هزار بوده اند، نام همه آنان و تاریخشان را قرآن نفرموده و چرا احکام شرعیّه عبادات و معاملات را مفصلاً ذکر نکرده [است]؟! مثلاً حد نصاب در زکات و اینکه زکات در همه اموال یا بعض آنهاست، بیان نفرموده [است]. قرآن مجید، کتاب دینی و علمی و معارف است، کلیات مطالب را می فرماید به طرز مخصوص، فقط به اقتضای ضرورت مقام ارشاد و هدایت، گاهی قضیه ای را به طور اختصار بیان می فرماید و اساساً قرآن در عین اینکه آسان جلوه می کند، بسیار دقیق و عمیق و کتاب درسی است [و] معلّم و مفسّر و شارح آن، خاندان وحی - صلوات الله علیهم - می باشند و تا حدودی از آن بزرگواران شرح و تفصیل مطالب به ما رسیده و مقدار زیادی نرسیده [است] به علت جلوگیری خلفای جور و علت‌های دیگر.

2 - داستان پسران دو قلو و دختران دو قلو، بیشتر در روایات اهل سنت ذکر شده است و مطابق آن در بعضی احادیث وجود دارد ولی در احادیث معتبره از ائمه علیهم السلام طور دیگر بیان شده [است]. در بعضی روایات است که برای شیث و یافث، حوریّه آمد و ازدواج [انجام] شد و از آنان، اولاد به وجود آمد و در بعضی آنهاست که چهار پسر برای حضرت آدم متولّد شد و برای آنان چهار حوریّه آمد و ازدواج کردند و در بعضی آنهاست که برای پسری حوریه و برای پسری جئیه آمد و ازدواج [انجام] شد، حال حکمت چه بوده [است] آیا قوای اولیه طینت آدم و حوّا، استعداد بیش از یک طبقه اولاد نداشته و لازم بوده است که نیروی آسمانی یا نیروی دیگری ضمیمه شود تا نسل بعد از نسل منتشر شود یا حکمت‌های دیگری در عالم تکوین بوده است، نمی دانیم و راهی برای دانستن نداریم تا حضرت ولی عصر - ارواحنا فداه - ظهور کند و احتیاج علمی بشر را از هر جهت و از هر ناحیه تأمین فرماید.

3 - حضرت آدم علیه السلام پیغمبر بود و شریعت و حلال و حرام داشت و فرضاً داستان پسران دو قلو و دختران دو قلو درست باشد و در آن شریعت، ازدواج یکی از آن دو [با] دیگری از آن دو جایز باشد، ولی بعداً چنین ازدواج در شریعت حضرت نوح علیه السلام یا حضرت ابراهیم علیه السلام تحریم شد، مانند بعضی محللات و محرّمات دیگر از معاملات و غیر معاملات، چه محذوری دارد؟ ولی بدون دلیل نتوان به آن قایل شد، و باید گفت العلم عندالله.

4 - اگر انسان نداند پسران و دختران آدم با چه کسانی ازدواج کرده اند، چه محذوری دارد؟ چون از جمله معارف ضروری نیست که ندانستن آن ضروری برساند، همین قدر باید اعتقاد داشت به اینکه هر آنچه مرام قرآن است، حق است و هر آنچه خداوند متعال در مقام آفریدن به وجود آورده، بر طبق نظام احسن و اصلح عالم تکوین است و آنچه پیغمبران قبلی و رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده، از جانب خداوند متعال و حقّ است.

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر مبارک حضرت آیهاالله العظمی آقای حاج سید محمد هادی میلانی - مدّ ظلّه العالی -

با کمال احترام به عرض عالی می رساند، برادرزاده این جانب در پاریس است و با یکی از آقایان اهل تسنّن، مباحثات مذهبی می نماید، لذا به پاسخ سؤالات زیر نیاز مبرم دارد:

س 1 - سنی می گوید ما علیّ علیه السلام را دوست داریم ولی آیا توی (شیعه) سندی داری که سه خلیفه ابی بکر و عمر و عثمان، خلاف آنچه خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله خواسته [اند]، عمل کرده اند، و اگر اینکه شیعه می گوید پیغمبر صلی الله علیه و آله علیّ علیه السلام را در غدیر خم به ولایت انتخاب کرده [است] حقیقت دارد، پس پیغمبر صلی الله علیه و آله حکومت را موروثی کرده [بوده است] و اگر چنین چیزی بود [ه] چگونه مردم ابوبکر را قبول کردند؟

س 2 - اگر خدا می خواست [نماز] روزی سه دفعه به طرز شیعه خوانده شود، سه [تا] نماز تعیین می کرد، پس چرا پنج نماز تعیین شده [است]؟

س 3 - چرا شیعه حمد و سوره معینی می خواند که در نتیجه، [این جور قرائت] ماشینی

شده، توجهی به اصل و معنا نمی شود.

س 4 - در مورد مُهر، اگر منظور جای تمیزی است، می شود مثلاً یک دستمال تمیز گذاشت، چرا شیعه یک چیز مخصوصی تعیین کرده [است]؟

س 5 - [سُنّی] در مورد [شکل قرار گرفتن] دستها در نماز [شیعه] می گوید [که] چون این طور راحت تر است، شیعه [آن طرز را] انتخاب کرده [است، نظر شما چیست؟]

با تقدیم احترامات فایقه.

باسمه تعالی شانه

ج 1 - اولاً، دوست داشتن حضرت علیّ علیه السلام البتّه کاشف از سلامت فطرت است بر حسب روایات بسیار که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله رسیده است و هر دانشمندی که آن حضرت را شناخت، همانا در وجدان خود وابسته و دل بسته به آن حضرت شد. (1)

و اما اینکه آیا سه خلیفه بر خلاف خواسته خدا و پیغمبر صلی الله علیه وآله عملی انجام دادند یا نه؟ اگر مقصود جنبه تاریخی باشد علماء تسنّن و راویان احادیث اهل سنّت در کتابهایشان فراوان نقل کرده اند و مدارک و شواهد زنده و غیر قابل انکار از دانشمندان اهل تسنّن موجود است و مقدار مهمّی از آن در کتابهای غایه المرام و النص والاجتهاد و الغدیر و الاستغاثه و المراجعات و الفصول المهمه و الامامه الکبری و تشیید المطاعن و استقصاء الافحام، با تعیین سند و شماره و خصوصیات دیگر نوشته شده است، و اگر جنبه خلافت از پیغمبر صلی الله علیه وآله باشد، بر فرض آن سه نفر هیچ کار خلافی انجام نداده باشند، دلیل بر خلافت آنان نمی شود. ما در بین صحابه بزرگ پیغمبر صلی الله علیه وآله افرادی مانند سلمان و ابی ذر و غیر آنان داریم که خلاف خواسته خدا و پیغمبر صلی الله علیه وآله نکرده اند ولی با این حال خلیفه نیستند، بنابراین، آنچه باید مورد بحث قرار گیرد، این است که شیعه، طبق مدارک علمی و اسناد قطعی غیر قابل انکار که از راویان احادیث و علمای اهل تسنّن و دیگران در دسترس

ص: 60

1-1 ابن حجر روایتی را از رسول اکرم صلی الله علیه وآله نقل می کند که فرمود: مؤمن علی علیه السلام را دوست دارد و منافق از علی علیه السلام بدش می آید. ابوسعید خدری گفت: «کنا نعرف المنافقین ببغضهم علیاً» منافقین را از بغضشان نسبت به علی علیه السلام می شناختیم؛ الصواعق المحرقة/73.

موجود است، می گویند پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله بارها علی علیه السلام را به جانشینی خود تعیین کرد.

و البتّه [آن جانشینی] از طرف خداوند متعال بوده [است]، چون قرآن می گوید: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (1) و نیز خود پیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده [است] که امر خلافت بستگی به دستور خدای متعال دارد، چنانچه در بعضی از کتب سیره مذکور است. باری، در مواقع بسیار پیغمبر اسلام صلی الله علیه وآله فرمود: علی علیه السلام خلیفه من است و زمامدار دین بعد از من، و... و... و... این عبارتها و مرادف آنها در کتابهای اهل سنت موجود است، از جمله آنها [است]، موقعی که، مجتمع مسلمین، (انصار و مهاجرین) بود [یعنی در] غدیر خم در آن جا رسول اکرم صلی الله علیه وآله علی علیه السلام را تعیین فرمود و اعلام و اعلان نمود و کتابهای بسیاری آن را نقل کرده اند، مخصوصاً کتابهای مستقلی درباره روایان حدیث غدیر نوشته اند، و از صحابه رسول اکرم صلی الله علیه وآله که حاضر بوده اند و شنیده اند و روایت کرده اند، بسیاری از آنان ثبت و ضبط است، بعضی از علما به صد و پنجاه طریق و بعضی به صد و بیست طریق و بعضی به هشتاد طریق روایتها را ذکر کرده اند. (2)

خوب است به کتاب الغدیر آقای علامه امینی مراجعه نمایید. و بعضی مجلّات آن به فارسی ترجمه شده است. بالجمله، با در نظر گرفتن این مدارک روشن و این همه روایاتی که اهل سنت نقل کرده اند، علاوه بر آنچه شیعه نقل کرده است، شک و تردیدی باقی نمی ماند که پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله علی علیه السلام را جانشین خود قرار داده و او را تعیین نموده است.

ثانیاً، نوشته اید در این صورت پیغمبر صلی الله علیه وآله حکومت را موروثی کرده [است]! این گفته [بسیار] از منطق دور است، زیرا که باید در نظر داشت پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله پیغمبر خداست و درباره او قرآن می فرماید که بر طبق هوای نفس سخن نمی گوید و آنچه می گوید از جانب خداوند است و در آیه دیگر است [که] هر آنچه پیغمبر صلی الله علیه وآله برای شما آورده، آن را بپذیرید و قبول کنید، و اطاعت پیغمبر صلی الله علیه وآله را واجب قرار داده است و این مضامین در آیات قرآن بسیار وجود دارد پس به این دلیل، انتخاب پیغمبر صلی الله علیه وآله انتخاب

ص: 61

1-1 نجم 3/53-4.

2-2 روی ابن حجر قال صلی الله علیه وآله یوم غدیر خم: «من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه...» رواه عن النبی صلی الله علیه وآله ثلاثون صحابياً وان کثیراً من طرقه صحیح او حسن، الصواعق المحرقة/73.

حضرت آدم، پسرش شیث را به نبوت انتخاب نمود و ابراهیم علیه السلام پسرش اسحاق علیه السلام را و داود علیه السلام پسرش سلیمان را و زکریا پسرش یحیی را و موسی برادرش هارون را و همه آنها دستور خداوندی بود. در این صورت آیا جای دارد گفته شود نبوت موروثی است؟ و اگر شخصی به علت شایستگی و صفات برجسته، فردی از خویشاوندان خود را به جای خود انتخاب نمود، مثلاً مهندسی که رئیس مؤسسه ای است، برادر یا پسر عموی با معلومات خود را به جای خود برگزیند، کاملاً مطابق موازین علم و عقل رفتار کرده است، نه آن که [امر را] موروثی قرار داده است.

ثالثاً، نوشته اید: اگر چنین چیزی بود، چگونه مردم ابو بکر را قبول کردند؟ قبول کردن یا قبول نکردن مردم را نتوان دلیل علمی قرار داد انسان باید چیزی را به میزان علمی ثابت کند و چنانچه دید مردم خلاف آن رفتار کردند، بداند که آنها راه خطا را پیموده اند یا برخلاف حقیقت، سیاستی در کار بوده است. انسان وقتی به عقل مراجعه می کند می بیند اصولاً ممکن نیست پیغمبر صلی الله علیه و آله در مدّت بیست و سه سال با تحمّل شدیدترین مشکلات یک حکومت جوان اسلامی به وجود آورده، تمام جزئیات مسائل مورد احتیاج جامعه را بیان نماید، ولی درباره جانشین خود که سرنوشت حکومت اسلامی به آن بستگی دارد، یکباره سکوت کند و این موضوع مهمّ حیاتی را به انتخاب مردم واگذارد. آیا چگونه می شود پیغمبری که در تمام مدّت رسالت خود ساده ترین مسائل را فرو گذار ننموده و درباره آنها سخن گفته و دستور داده [است]، راجع به سرنوشت آینده حکومت اسلامی و آینده مسلمانان که چه کسی بعد از او زمام امر را به دست بگیرد، یکبار هم فکر نکند، و به کلی [از آن] صرف نظر نماید؟ آیا ممکن است چنین باشد؟ حاشا و کلاً، پس به این حساب وقتی که جویا می شویم، می بینیم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هیچ گونه [از آن] صرف نظر نکرده و کاملاً در فکر بوده و به دستور خداوندی دستور داده و علی علیه السلام را [انتخاب فرموده است] که از هر جهت بر دیگران [برتری] دارد و [او را] جانشین خود قرار داده است. (1)

1-1 ابن ابی الحدید به استادش نقیب بصره گفت: «نمی توانم صحابه را به نافرمانی و گوش ندادن به اوامر رسول خدا صلی الله علیه و آله متهم نمایم. استاد نقیب گفت: من هم باور ندارم پیغمبری که در حال حیات برای رفتن به سفر موقت از مدینه خلیفه معین می کرد، چگونه برای پس از مرگ خود خلیفه معین نساخت؛ سپس گفت: کسی شک ندارد که رسول خدا صلی الله علیه و آله عقل کل بود اعتقاد مسلمانان نسبت به عقل کامل آن حضرت معلوم است، اما یهود و نصارا و غیر ایشان عقیده دارند محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله حکیم و دانشمند بود و رای صائب داشت و به عقل و تدبیر ملت خود را از بدبختی نجات داد و برای آنان دین اسلام و شریعت آورد و شخصیت جهانی به آنها داد و این مرد عاقل کامل مآل اندیش و جهان بین، طبایع و غرایز عرب را می شناخت و حقد و کینه آنها را نسبت به خود و خاندانش به سبب جنگهایی که با پیغمبر صلی الله علیه و آله نموده بودند و نیز اینکه علی علیه السلام - عموزاده و داماد - پیغمبر با آنان جنگید و بزرگان آنها را کشت، می فهمید و پیغمبر صلی الله علیه و آله می دانست خواهد مُرد... آیا عقل قبول می کند آن حضرت برای حفظ اسلام و حفظ داماد و دختر و دو فرزندش حسن و حسین علیهم السلام وصیتی نکند تا دشمنان خون آنها را بریزند، و آیا چنانچه خود وصیت نمی کرد و پیشامدهای بدی رخ می داد که داد، مورد انتقاد عقلا واقع نمی شد؟ آیا عقل می پذیرد حبیب اش فاطمه علیها السلام و فرزندان را مستأصل بگذارد؟ آیا فاطمه علیها السلام مانند ابوهریره و انس بن مالک و دیگران بود؟ آیا پیغمبر صلی الله علیه و آله نسبت به امیرالمؤمنین علی علیه السلام و خاندانش آنچنان بی اعتنا بود که در امواج گرفتاریها آنها را رها کند و بمیرد، در حالی که می دانست صد هزار شمشیر برهنه بالای سر آنهاست و صاحبان آنها تشنه خون علی علیه السلام و اهل بیتش بودند تا خون آنها را بنوشند و

گوشت آنها را بچوند زیرا کینه بدر و حنین و غیره را داشتند و داغدار بودند و زخمشان التیام نیافته بود و وجود پیغمبر صلی الله علیه وآله مانع بود از اینکه ثار خود را از اهل بیت بگیرند...» ابن ابی الحدید به استاد نقیب گفت: «لقد احسنت فیما قلت» نیکو گفتی، آنچه گفتی. ر.ک: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید 9/248.

حال، چرا اکثریت مردم بعد از پیغمبر صلی الله علیه وآله دور او را نگرفتند، خوب است به کتابهای تاریخ [مراجعه] نمایید و خود، قضاوت کنید.

شیعه می گوید: پیغمبر صلی الله علیه وآله علی علیه السلام را جانشین خود معین کرده [است] و مدارک قطعی بر این گفتار دارد، که راویان احادیث در کتابهای خود اهل سنت نقل کرده اند. به علاوه، اینکه حضرت موسی علیه السلام به نص صریح قرآن برای مدت کوتاهی که به کوه طور می رود، خلیفه برای خود انتخاب می کند که فرمود: «وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي» آیا چگونه قابل قبول است پیغمبر اسلام صلی الله علیه وآله از جهان رحلت کند و کاری که پیغمبران دیگر انجام داده اند، انجام ندهد! و به قول اهل سنت، تعیین خلیفه را به انتخاب مردم وا بگذارد، حاشا و کلاً، سبحانک اللهم هذا بهتان عظیم.

1 - سعدبن عباد و قبيله خزرج با خلافت ابی بکر [مخالفت کردند] آن هم خلافتی که نزدیک بود سبب جنگ داخلی بشود و بالاخره سعدبن عباد تا زنده بود، بیعت نکرد، و نیز حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار یاسر و عبدالله بن عباس و جمعی از صحابه بزرگ در ابتدای کار با خلافت ابی بکر سخت

مخالفت کردند، بعداً چون دیدند ممکن است جنگ داخلی ظهور کند و دشمنان اسلام که شکست خورده حکومت اسلامی هستند، سوء استفاده کنند، از این نظر دست از مخالفت برداشتند و در صورت ظاهر تسلیم شدند تا اینکه حکومت اسلامی که بسیار جوان است، مورد حملات دشمنان واقع نشود. (1)

2 - نظیر این یا عجیب تر از این، داستان مردم با هارون، خلیفه حضرت موسی علیه السلام است که مردم با اینکه می دانستند موسی علیه السلام زنده است و به سوی آنها برمی گردد و با آن که همه می دانستند هارون از جانب موسی علیه السلام به جانشینی انتخاب شده است، با این حال، بنی اسرائیل از هارون دست برداشتند و در اطراف دیگری جمع شدند و نزدیک شد هارون را بکشند که در قرآن مجید است [که] هارون اظهار کرد: «إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّونِي

ص: 64

1-1 ابوبکر با عمر بن خطاب و ابو عبیده جراح سرزده وارد سقیفه شدند. ابوبکر با نطق سحرگونه خود، انصار را مغزشویی کرد تا جمعی با او بیعت کردند و ابوبکر را مانند دامادی که به حجله می برند، به طرف مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله بردند. عمر پیشاپیش جمعیت دستی به کمر و چوب خرمایی به دست دیگر داشت و جست و خیز و هروله می کرد و دست راهگذر را می گرفت و به دست ابی بکر می کشید و می گفت مردم با ابی بکر بیعت کردند. عمر با جمعی به در خانه حضرت فاطمه علیها السلام آمده، هیزم خواست و گفت: «اگر نیاید و با ابی بکر بیعت نکنید، خانه را بر سر اهلش آتش خواهم زد.» به او گفتند: عمر! در این خانه فاطمه است گفت باشد... فاطمه علیها السلام به در خانه آمد و به آنها گفت: «مردمی بدتر از شما نیست...» عمر به مسجد بازگشت و به ابوبکر گفت: «آیا علی علیه السلام را وادار به بیعت نمی کنی؟» ابوبکر قنفذ را فرستاد؛ او بازگشت. عمر برای مرتبه دوم رفت، در حالی که فاطمه علیها السلام آنچنان گریه می کرد که قلب را می شکافت. آنها وارد خانه شدند و علی علیه السلام را به مسجد بردند. ... حضرت امیر علیه السلام به عمر فرمودند: «احلب یا عمر حلباً لک شطره اشدد له الیوم امره لیرد علیک غداً ألا واللّه لا اقبل قولک ولا ابایعه»... عمر به ابی بکر گفت: برویم خانه فاطمه علیها السلام رضایتش را جلب کنیم، پس به در خانه حضرت زهرا علیها السلام آمدند و اجازه ورود خواستند حضرت فاطمه علیها السلام اجازه نداد؛ آنها از علی علیه السلام اجازه گرفتند و وارد شدند. حضرت فاطمه علیها السلام رو بر گرداند؛ سلام کردند، جواب نداد؛ ابوبکر چند جمله سخن گفت، فاطمه علیها السلام فرمود: «اگر حدیثی را از پیغمبر صلی الله علیه و آله بگویم که شنیده باشید آیا عمل خواهید کرد؟» گفتند: «آری.» فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم، آیا نشنیدید پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «رضا فاطمه من رضای و سخط فاطمه من سخطی فمن أحب فاطمه ابنتی فقد أحبنی ومن أرضی فاطمه فقد أرضانی ومن أسخط فاطمه فقد أسخطنی.» ابوبکر و عمر گفتند: «بله، ما این حدیث را از رسول خدا شنیده ایم.» فاطمه علیها السلام فرمود: «خداوند متعال و ملائکه را گواه می گیرم که شما دو نفر، مرا اذیت کردید و از شما راضی نیستم و هنگامی که نبی اکرم صلی الله علیه و آله را ملاقات کنم، شکایت شما را خواهم کرد.» شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، چاپ مصر 1/133؛ السقیفه والخلافه 163؛ الامامه والسیاسه 1/12.

وَكَاذِبًا يُقْتُلُونَ» (1) پس اگر جمع زیادی از مسلمانان آن هم بعد از رحلت پیغمبر صلی الله علیه وآله علی علیه السلام را که از جانب پیغمبر صلی الله علیه وآله به سمت خلافت انتخاب شده [است] رها کنند و اطراف ابی بکر را بگیرند، جای تعجب نیست.

3 - نایستی به رفتار و کردار مردم عقیده پیدا کرد و ترتیب اثر داد، چه بسیار اکثریت راه انحراف و اشتباه پیموده اند؛ خداوند متعال در قرآن می فرماید: «أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ» (2)، «أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ» (3)، «فَاعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ» (4)، «وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ» (5)، «لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ» (6)، «وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ» (7) و همچنین آیات دیگر که به این مضمون در قرآن است و نیز چه بسیاری است که اقلیت به وظیفه عمل کرده و از عقل و دانش پیروی نموده [اند]: قرآن مجید درباره آنها می فرماید: «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» (8) و می فرماید: «وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ» (9) و همچنین آیات دیگر.

باری، مردم مسلمان آن روز مانند مردم امروز بوده اند، گاهی دستور صریح قرآن و پیغمبر صلی الله علیه وآله را با آن که می دانستند گفتار خدا و پیغمبر صلی الله علیه وآله است، به کار نمی بستند و به این حساب اگر مردم آن روز ابوبکر را قبول کردند، جای تعجب نیست.

بالجمله، تذکر دادن این نکته لازم است که دلیل و برهان و منطق شیعه در موضوع خلافت علی علیه السلام بعد از پیغمبر صلی الله علیه وآله آن قدر زیاد است که درباره آن کتابها نوشته شده و ما در این جا بسیار مختصر و کوتاه به بعضی مطالب اشاره کردیم. (10)

ج 2 - که «اگر خدا می خواست روزی سه دفعه به طرز شیعه نماز خوانده شود، سه

ص: 65

1-1 اعراف 7/150.

2-2 هود 11/17.

3-3 بقره 2/243.

4-4 فصلت 4/41.

5-5 آل عمران 3/110.

6-6 نسا 4/114.

7-7 مائده 5/66.

8-8 شعراء 26/227.

9-9 سبأ 34/13.

10 - 01 عن ابن عباس؛ قال: نزلت في علي عليه السلام ثلاثمائة آية وفضائله رضي الله عنه كثيرة مشهورة؛ تاريخ بغداد 6/221؛ نور الابصار شبلنجي /94.

نماز معین می کرد، پس چرا پنج نماز معین شده است» حقیقتاً اگر کسی تقلید در عقیده را کنار بگذارد و به کتب حدیث و تاریخ مراجعه نماید، ممکن نیست طریق تسنن را اختیار کند و از قضاوت عقل و علم دست بردارد.

1 - سه وقت بودن برای نماز لازم ندارد که سه نماز معین شود، بلکه سازش دارد با پنج نماز به طرز شیعه می خواند و شاهد بر این مطلب، آن است که به اجماع همه مسلمین و به اتفاق شیعه و سنی در عرفات و در مشعر به طرز شیعه نماز خوانده می شود و بین ظهر و عصر، و مغرب و عشاء جمع می کنند، و نیز در روایات بسیاری از اهل سنت است که در موقع سفر و موقع باران و در حال مرض و بعضی عذرهای دیگر، جایز است جمع کردن بین دو نماز و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله جمع بین دو نماز فرموده اند. آیا جای دارد گفته شود در عرفات و مشعر و در مواقع دیگر در شبانه روز می بایستی سه نماز معین شود چون در سه وقت خوانده می شود؟

2 - شیعه با هم خواندن دو نماز را واجب نمی داند بلکه می گوید وقت موسع و مشترک است، پس جایز است انسان دو نماز را با هم بخواند و یا از هم جدا کند و فاصله دهد و می گوید در قرآن مجید برای نماز، سه وقت قرار داده شده [است: یکی، موقع تمایل آفتاب از نصف النهار؛ دوم، موقع تاریکی شب؛ سوم، موقع صبح، که می فرماید: «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنِ الْفَجْرِ» (1) و نیز ائمه هدی اهل البیت علیهم السلام از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده اند درباره این سه وقت موسع و مشترک بودن آنها را. پس شیعه از قرآن و از پیغمبر صلی الله علیه و آله و از اهل بیت تبعیت می کند.

بعضی از علمای اهل سنت مانند فخر رازی در کتاب تفسیر کبیر خود، در تفسیر این آیه مبارکه از سوره اسراء اعتراف نموده به اینکه قرآن مجید از برای نماز، سه وقت قرار داده است، ظهر و عصر و همچنین مغرب و عشاء اشتراک در وقت دارند.

3 - اهل سنت در کتب حدیث مانند صحیح مسلم و غیره، روایتهای متعدد به سندهایی که آنها را صحیح و معتبر می دانند، روایت کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله در حال عادی که نه خوف بود و نه باران و نه سفر، بلکه در مدینه بودند، جمع کردند بین نماز ظهر و عصر و همچنین نماز مغرب و عشاء، و فرمودند: «می خواهم به امت خود بفهمانم که در

ص: 66

وسعت هستند. (1)» اینک از علمای اهل سنت، بسیار جای تعجب است [که] به این روایتها عمل نکرده، آنها را برخلاف آنچه ظاهر بلکه صریح آنهاست، تأویل نموده اند. باری، هیچ گونه دلیلی وجود ندارد بر اینکه با فاصله نماز خواندن واجب باشد و حق مطلب این است که مستحب است و ترک مستحب جایز است و مورد اعتراض نیست، همچنان که غالب مردم، نماز شب و نافله های نمازها را نمی خوانند و کسی اعتراض به آنها نمی کند، بلکه می توان گفت نسبت به بسیاری از مردم که مشغله و کار زیاد دارند و مشکل است فراغت در دو وقت پیدا کنند، افضل آن است که در یک وقت، دو نماز را بخوانند تا کاملاً محافظت بر نماز کرده و مطابق احتیاط رفتار کرده باشند.

ج 3 - [در] جواب سؤال سوم [که نوشته اید] «چرا شیعه حمد و سوره معینی می خواند که در نتیجه، ماشینی شده، توجّهی به اصل و معنا نمی شود»؛ اولاً، سوره معین خواندن سبب ماشینی شدن و توجّه نداشتن نمی شود و الا این سخن درباره حمد هم می آید. ثانیاً، شیعه جایز می داند خواندن هر سوره را بعد از حمد، مگر چهار سوره سجده را به ملاحظه اینکه اگر انسان یکی از آنها را در نماز بخواند، باید سجده کند و آن، سبب زیادتی در نماز می شود و کیفیت نماز را به هم می زند اما اینکه غالباً شیعه سوره قل هو الله احد را می خواند چون سوره توحید است و اهمیّت و فضیلت بسیار دارد و چنانچه انسان اهل توجّه به اصل و معنا باشد، این سوره مبارکه دارای معانی بسیار دقیق و جهات معارف توحیدی است که خیلی قابل توجّه است.

ج 4 - [در] جواب سؤال چهارم [که نوشته اید] «در مورد مُهر، اگر منظور جای تمیز است، می شود یک دستمال تمیز گذاشت، چرا شیعه یک چیز مخصوصی تعیین کرده [است]؟» روایاتی از پیغمبر صلی الله علیه وآله به واسطه ائمه اهل بیت علیهم السلام رسیده که باید در نماز پیشانی به زمین مانند خاک و سنگ و بر آنچه از زمین می روید مانند چوب و برگ درخت و امثال آنها گذارده شود و جایز نیست سجده کردن بر چیزی که جزء حیوانی است مانند پشم و پوست و غیر ذلک و نیز جایز نیست بر چیزی که از زمین روییده ولی خوردنی یا

ص: 67

1 - 1 عن ابن عباس قال: صَلَّى رسول الله صلى الله عليه وآله الظهر والعصر جميعاً بالمدينة من غير خوف ولا سفر؛ صحيح مسلم 2/151، باب الجمع بين الصلاتين في الحضر. عن عبد الله بن عباس، انه قال صَلَّى رسول الله صلى الله عليه وآله الظهر والعصر جميعاً والمغرب والعشاء جميعاً في غير خوف ولا سفر؛ قال مالك: «أرى ذلك كان في مطر» موطأ مالك /102.

پوشیدنی است و بدین جهت شیعه بر فرش و لباس و مانند آنها و بر مأكولات (خوردنیها) سجده نمی کند و مُهر را اختیار کرده چون از خاک است و افضل است و انسان را به یاد می آورد که از خاک خلق شده و به خاک بر می گردد [و] خضوع و خشوع در مقام پرستش خداوندی بیشتر می شود و اگر مُهر از خاک کربلا باشد، بهتر است، چون شرافت دارد. (1)

باری، شیعه واجب نمی داند خصوص مُهر گذاردن را و جایز می داند سجده کردن

ص: 68

1-1 لقد كان لكم في رسول الله اسوة حسنة لمن كان يرجو الله واليوم الآخر وذكر الله كثيراً؛ احزاب 33/21. البته شما را در اقتدا به رسول خداصلی الله علیه وآله در اوصاف و افعالش سعادت بسیار است، برای آن کس که امید به خداوند متعال و قیامت داشته باشد و یاد خدا بسیار کند. شیعه در احترامشان به تربت و خاک کربلا اقتدا به رسول اکرم صلی الله علیه وآله و اهل بیت علیهم السلام نموده است، و روایات فراوانی در کتابهای حدیث شیعه و سنی در این باره هست. علامه بزرگ امینی در کتاب سیرتنا وسنتنا، مقداری از روایاتی را که علمای اهل سنت در این موضوع نقل کرده اند، جمع نموده و محل شاهد ما چهار روایت با مراجعه به مدارک آنهاست: ام الفضل گفت: «حسین علیه السلام روی زانوی پیغمبرصلی الله علیه وآله بود و آن حضرت گریه کرد و فرمود: جبرئیل نزد من آمد و گفت حسینم را می کشند و برای من تربت آورد.» المستدرک علی الصحیحین 3/177. ام سلمه گفت: دیدم رسول خداصلی الله علیه وآله دست بر سر حسین علیه السلام می کشد و گریه می کند، گفتم: چرا گریه می کنید؟ فرمود: جبرئیل به من خبر داد این پسر را می کشند در زمین کربلا و مشتت از خاک کربلا به من - ام سلمه - داد و فرمود: این از خاک زمینی است که در آن جا حسین علیه السلام کشته می شود، هر وقت خون شد، بدان او را کشته اند. تربت را در شیشه ای گذاشتم و گفتم روزی که مبدل به خون شود، روز بزرگی است؛ ذخائر العقبی، محب الدین طبری/147. علی علیه السلام فرمود: وارد شدم به رسول خداصلی الله علیه وآله دیدم گریه می کند، عرض کردم آیا کسی شما را ناراحت نموده است که چنین اشک می ریزید؟ فرمود: اینک جبرئیل از نزد من رفت و به من گفت حسین علیه السلام را نزدیک شط فرات می کشند، می خواهی تربت او را به شما نشان بدهم که ببوی؟ گفتم بله، او دست دراز کرد و مشتت از آن تربت آورد و به من داد که نتوانستم جلوی اشکم را بگیرم؛ ذخائر العقبی، محب الدین طبری /148. عایشه گفت: حسین علیه السلام وارد خانه من شد و پیغمبرصلی الله علیه وآله در حال وحی بود، جبرئیل به آن حضرت گفت: آیا حسین را دوست می داری؟ فرمود: چرا پسر من را دوست نداشته باشم؟ جبرئیل گفت: امتت بعد از شما او را می کشند، و دست دراز کرد خاک سفید کربلا را برای پیغمبرصلی الله علیه وآله آورد و گفت: در این زمین، این پسرت کشته می شود و نام آن، طف است. اینک جبرئیل رفت، در حالی که تربت در دست پیغمبرصلی الله علیه وآله بود و گریه می کرد و به عایشه فرمود: جبرئیل، خبر شهادت حسینم را در طف به من داد و امت من بعد از من امتحان می شوند. سپس از منزل خارج شد و نزد اصحاب رفت که در آنها علی علیه السلام و ابوبکر و عمر و حذیفه و عمار و ابوذر بودند؛ آن حضرت گریه می کرد، گفتند: یا رسول الله، چرا گریه می کنید؟ فرمود: جبرئیل خبر شهادت پسر من حسین علیه السلام را در طف به من داد و برایم این تربت را آورد و گفت در این زمین دفن می شود؛ مقتل خوارزمی 1/159؛ سیرتنا و سنتنا/66.

بر سنگ و کلوخ پاک و تمیز و همچنین بر تخته و برگ درخت و ریگ بیابان و مانند آنها را و در تمام کتب مسائل شرعیّه آنچه گفته شد، نوشته شده است.

ج 5 - [در] جواب سؤال پنجم [که نوشته اید]: «در مورد دستها در نماز، چون این طور راحت تر است، شیعه انتخاب کرده است!»¹ اولاً، دست روی دست گذاردن در نماز را علمای اهل سنت واجب نمی دانند، بلکه مالکیّه که یکی از مذاهب چهارگانه اهل سنت است، آن را در نماز واجب، مکروه می دانند، پس هر کس به هر جهتی آن را در نماز ترک کند، مانعی ندارد.

ثانیاً، در روایات بسیار اهل سنت که صفت و کیفیت نماز رسول اکرم صلی الله علیه و آله را بیان کرده [است] در آنها نیست که پیغمبر صلی الله علیه و آله در نماز دست روی دست می گذارده اند، پس احتیاط، مقتضی است که نمازگزار، آن را ترک کند.

ثالثاً، ائمّه اهل بیت علیهم السلام نهی کرده اند از اینکه در نماز دست روی دست گذارده شود و فرموده اند این عملی است که پیغمبر صلی الله علیه و آله آن را در نماز قرار نداده و نمی توان آن را که موجب بطلان نماز است، به جای آورد؛ مخصوصاً از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام روایت شده که بعضی ملتّهای غیر اسلامی چنین احترام و خضوع به بزرگان مادی خود می نمایند و مسلمان نباید بر طبق عادت آنها رفتار کند. بالجمله، چون نماز، دستور آسمانی است، شیعه نمی تواند برخلاف آنچه از پیغمبر صلی الله علیه و آله به وسیله اهل البیت علیهم السلام رسیده [است]، رفتار نماید و بدین جهت دستها را روی هم نمی گذارد. بسیار جای تعجب است که به خیال خود و بدون تحقیق اعتراض می کند و یا تهمت می زند. ولا حول ولا قوه الا بالله العلیّ العظیم.

خاتمه سخن اینکه روایات صحیح و معتبر رسیده و بسیاری از آنها در کتابهای اهل سنت موجود است که پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله دو چیز را قرین یکدیگر قرار داده [است] یکی، قرآن و دوّمی اهل بیت خود [را] و فرمود: این دو با هم هستند و از همدیگر جدا نمی شوند⁽¹⁾ و فرموده [است]: «اگر اّمّت اسلامی از این دو تبعیت کنند و به هر دو تمسک

ص: 69

1-1 این حدیث، نزد شیعه و سنی معروف است به حدیث ثقلین و سند آن بیش از حد تواتر است و در کتابهای حدیث و تفسیر و تاریخ و لغت ذکر شده است. ابن حجر در صواعق/89، می گوید: «اعلم ان لحدیث التمسک بذلک طرقاً کثیره. وَرَدَّتْ عَنْ نِيفٍ وَعَشْرِينَ صَحَابِيًّا.» نیز بحرانی در غایه المرام/211، سی و نُه حدیث از سنی و در ص 217، هشتاد و دو حدیث از شیعه نقل می کند. صاحب عبا، 2 جلد درباره سند و دلالت این حدیث نوشته است و نیز شیخ محمّد رضای مظفر و شنوی نوشته ای درباره این حدیث دارند. علامه طباطبایی در کتاب شیعه در اسلام، پاورقی/243 می گوید: «حدیث ثقلین از احادیث مسلم و قطعی است که به سندهای بسیار و عبارات مختلفی روایت شده است و سنی و شیعه به صحتش اعتراف و اتفاق دارند.»

نمایند، هیچ گاه به گمراهی نمی افتند.» و نیز فرمود: «مثل اهل بیت من، مثل کشتی نوح است، هر که به آن پیوست، نجات یافت و هر که جدا شد، به هلاکت افتاد»⁽¹⁾ و در غالب کتابهای حدیث از شیعه و سنی، فضایل اهل البیت علیهم السلام بیان شده [است] لهذا شیعه در معارف دینی و مذهبی از ائمه اهل البیت علیهم السلام تبعیت کرده و بدین وسیله از قرآن و از پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله معارف را به دست آورده است «أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ(2)». و آخر دعویهم أن الحمد لله رب العالمین.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - ادام الله ظلّه العالی علی رؤوس الانام -

استدعا دارد نسبت به سه سؤال این جانب عطف توجه فرموده، جواب عنایت فرماید:

س 1 - گفته می شود ولد الزنا به بهشت نمی رود، آیا این موضوع صحّت دارد؟ در صورت درست بودن آن، آیا از علل تامّه است یا ناقصه؟ و [آیا] در این حال، نقصی در تکوین ایجاد شده است؟

س 2 - حدیث بدین مضمون [آمده] است [که] مَنْ بَكَى أَوْ تَبَاكَى وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ. آیا چنین حکم مطلقى با کتاب تشریح منافات ندارد؟ زیرا در قرآن مجید، آیات بسیاری [...] هست [که انسان ناجی را فقط بر اساس عمل، [ناجی] می دانند «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ»⁽³⁾ و «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَسْتَظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ»⁽⁴⁾ و «لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ»⁽⁵⁾ آیا

ص: 70

1-1 حدیث سفینه «مثل اهل بیتی فیکم کسفینه نوح من رکبها نجی ومن تخلف عنها هلك او غرق» از احادیث مورد اتفاق شیعه و سنی است. ابن حجر در صواعق/140 و شبلنجی در نور الابصار/133 و دیگران آن را نقل کرده اند. علامه بحرانی در غایه المرام/237، 11 حدیث از اهل سنت و 9 حدیث از شیعه در صفحه 239 در این باره نقل می کند.

2-2 بقره 2/5.

3-3 آل عمران 3/142.

4-4 حشر 59/18.

5-5 بقره 2/177.

ممکن است یک قطره اشک همه تکالیف را منسوخ کند؟ و اگر منظور از حدیث خواص باشند، و بنده هر چه فکر می‌کنم، می‌بینم پروردگار عظیم فقط عمل می‌خواهد، آن هم یک سلسله اعمالی که بیان فرموده [است...] این راه میانبر که به قول معروف کشف شده و [نیز] حدیث مذکور، با هیچ یک از آیات قرآنی توافق ندارد.

س 3 - مشهور است هر چه مقدر شده می‌رسد، و روزی ما قبلاً تعیین شده است و اگر زمین و زمان به هم بخورند، آن قسمت مقدر باید به صاحبش برسد؛ این بیان، مبالغه را به حدی رسانده [است] که فعالیت انسان را دخالت نمی‌دهد. آیا این طرز فکر درباره قدر و مقدرات با حدیث مشهور «قدریون، مجوسِ امتِ من هستند» منافات ندارد؟ و آیا قدر به معنای ترکیبات متناسب تکوینی نیست؟ خواهشمند است جواب بیان فرمایید.

13/6/1346

باسمه تعالی شانه

ج 1 - ولد الزنا در صورتی که ایمان و تقوا داشته باشد، بر حسب وعده خداوند متعال به بهشت می‌رود و محال است وعده خداوند متعال تخلف پیدا کند و در افعال اختیاریه، علت تامه معنا ندارد. بلی، ولد الزنا بیشتر به ریاضت نفس احتیاج دارد تا رفتار و کردار خود را تعدیل نماید [و] رستگار شود.

ج 2 - 1 - عزاداری به هر سه قسمش از جمله اعمال مهم است که خدای متعال خواسته و به لسان اولیای خود، امر فرموده است.

2 - نظیر آن در احادیث متعدّد [آمده] است: «قول لا إله إلا الله ثمن الجنة» (1) و «من قال سبحان الله و بحمده كتب الله له ألف ألف حسنه و محاه عنه ألف ألف سيئه و رفع له ألف ألف درجه» (2).

3 - آیه «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» (3) تمام راههای میانبر را بسیار روشن می‌سازد.

ص: 71

1-1 توحید صدوق / 21.

2-2 بحار الانوار 93/178؛ معانی الاخبار / 411.

3-3 مائده 5/27.

4 - بکاء بر مصایب امام و پیشوای دین که مقام ولایت کبری را دارد و مظهر ولایت الهیه است، بایستی اجزش از سایر اعمال، بیشتر باشد.

5 - غالب اعمال در غالب اوقات، جسمانی است و بسیاری از مردم نماز می خوانند و ذکر می گویند و قرآن تلاوت می کنند [در حالی که] قلبشان در جای دیگر است و به افکار دماغی خود، مشغول اند، ولی [... منشأ] گریه فقط سوزش قلب و حضور قلب است و البتّه بکاء بایستی با التفات به واقع مطلب و به جهت خدای متعال باشد و تباهی هم به جهت خدا که باشد دل می سوزد، و اشک را به مقدمه تباهی که در نظر دارد، به وجود آورد.

ج 3 - این سخن بسیار دور است از آیین شیعه امامیه که معتقدند انسان در گفتار و رفتار و کردار، فاعل مختار می باشد، بلکه هر ذی روحی، که دارای ادراک و شعور است، و اعتقاد به «امر بین الامرین» دارند، در مقابل قدریه که برای اراده و اختیار دخالتی قایل نیستند، و در مقابل مفوضه که اختیار را علت تامه می دانند و دخالتی برای مشیت قایل نیستند این دو دسته را اشاعره و معتزله می نامند که طرفین در افراط و تفریط می باشند و حدّ وسط، شیعه است که «امر بین الامرین» آیین او است. بالجمله، تقدیر الهی و مقدرات خداوندی بر طبق همین حدّ وسط است و قدر و قدریه نبایستی با تقدیرات و مقدرات، مورد اشتباه واقع شود. واللّه العالم. 7 جمادی الاخر 1387

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر مبارک حضرت آیه الله العظمی میلانی - مدّ ظلّه العالی -

خواهشمند است به سؤال ذیل جواب مرحمت فرمایید. حضرت یوسف در مصر به سلطنت رسید (1) و در کنعان قحطی شد. برادران حضرت یوسف از کنعان به مصر آمدند تا از حضرت یوسف غله بخرند. حضرت یوسف برادرش بنیامین را شناخت. می گویند حضرت یوسف علیه السلام دستور داد کیل طلا را که به آن کیل می کردند، در میان جوالهای بنیامین بگذارند تا

ص: 72

1-1 یوسف علیه السلام در مصر به سلطنت به معنای مشهور آن یعنی پادشاهی نرسید، بلکه وزیر کشاورزی یا رئیس انبار غله یا مسؤول یکی از ادارات دولتی شد که مناسبت با عمل او داشت و پادشاه مصر را فرعون می گفتند و یوسف علیه السلام فرعون مصر نبود.

اورا به تهمت دزدی گرفته، نگه دارند. استدعا دارم مرقوم فرمایید که حضرت یوسف تهمت دزدی را [در کلام] فرموده [است] یا نه؟

باسمه تعالی شانه

اولاً این سخن به عنوان توریه بوده است، زیرا که تعیین نشده است دزد (صواع) کیست؟ بلکه همین قدر [آمده] است: «إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ» (1) و می سازد با سرقت نمودن آنان در اول امر خود حضرت یوسف علیه السلام را. ثانیاً، این سخن را حضرت یوسف نگفت، بلکه اعلام کننده گفت (2) که می فرماید: «أَذْنُ مُؤَدِّنٌ». (3)

بسم الله الرحمن الرحيم

حضور محترم حضرت علامه کبیر، آیه الله میلانی - مدّ ظلّه العالی -

به عرض می رساند این جانب درباره فرضیه داروین مدّتی است مطالعه می کنم و دلایلی برای آن به دست آورده ام، ولی آیه شریفه «كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ» (4) حقیر را دچار حیرت و

ص: 73

1-1 یوسف 12/70.

2-2 قال السيد المرتضى قدس سره مسأله فان قيل: فما معنى «جعل السقايه في رحل اخيه» وذلك تعريض منه لآخيه بالتهمة ثم ان اذن مؤذنه ونادى بأنهم سارقون، ولم يسرقوا على الحقيقة؟ الجواب: قلنا أما جعله السقايه في رحل اخيه فالغرض فيه التسبب الى احتباس اخيه عنده ويجوز أن يكون ذلك بامر الله تعالى وقد روى انه عليه السلام اعلم اخاه بذلك ليحمله طريقاً الى التمسك به فقد خرج على هذا القول من أن يكون مدخلا على اخيه غمماً و ترويعاً بما جعله من السقايه في رحله وليس بمعرض له للتهمة بالسرقه لان وجود السقايه في رحله يحتمل وجوهاً كثيره غير السرقه وليس يجب صرفه اليها الا بدليل... فأما نداء المنادى بأنهم سارقون فلم يكن بامره عليه السلام وكيف يأمر بالكذب؟! وانما نادى بذلك احد القوم لما فقدوا الصواع وسبق الى قلوبهم انهم سرقوه وقد قيل ان المراد بانهم سارقون انهم سرقوا يوسف عليه السلام من ابيه واوهموه انهم يحفظونه فضيعوه فالمنادى صادق على هذا الوجه ولا يمتنع ان يكون النداء باذنه عليه السلام. تنزيه الانبياء منشورات الشريف الرضى، قم/56.

3-3 یوسف 12/70.

4-4 علامه مجلسی در بحار می گوید: «آنهايي که مسخ شدند، بیش از سه روز زنده نماندند، و این حیوانهایی که به آنها مسخ شدگان می گوئیم، از باب مجاز و نام مستعار آنهاست، بلکه اینان مانند مسخ شدگان هستند» بحار الانوار 14/785.

سرگردانی کرده است، زیرا امکان دارد اختصاص قرده به ذکر به منظور رد آنها به صورت اصلی باشد، و آلا علت ذکر قرده به خصوص چیست؟ اگر کمال اهانت است، این منظور به ویژه در عصر حاضر که میمون، [به صورت] موجودی نافع و اجتماعی در آمده است، حاصل نمی شود؛ به علاوه، اگر به صورت سگ در می آمدند، اهانت واضح تر بود، و در مورد صیغه امر «کونوا» هم زیاد تحقیق کرده ام [ولی] جواب قانع کننده ای نیافته ام. امید است جواب فرموده، اشکال را مرتفع فرماید. لازلتم مجدداً للاسلام و المسلمین.

24/10/46

باسمه تعالی شأنه

جناب آقای نجات اللّهی. مقتضای اسم مبارک «القاهر» که از اسماء اللّهِ الحسنی است، این بود که آنها مسخ شوند و شباهت به قرده پیدا کنند، و مقتضای اسم مبارک «الرّحمن» که یکی دیگر از اسماء اللّهِ است، این است که به کلی از بعضی مزایای بهره نباشند، و جهت ندارد که به فرضیه داروین حمل شود چون آن یک فرضیه محض است. و هنوز اثبات نشده است واللّهُ العالم.

بسم اللّهِ الرحمن الرحیم

حضرت آیهاللّه میلانی، پیشوای مسلمین - دامت برکاته -

به عرض می رساند ما دانشجویان ایران، [در] روزهای جمعه جمع شده، نماز ظهر و عصر را با هم می خوانیم و یکشنبه ها که دانشگاه تعطیل است، بعد از ظهر، مجلس تلاوت قرآن و تفسیر به زبان انگلیسی داریم [که] گاهی بعضی از امریکاییها [نیز در آن] شرکت می کنند؛ یکی از آنان به این جانب گفت که چرا مسلمانان باید نماز و قرآن را به زبان عربی بخوانند؟ در صورتی که بیشتر مسلمانان، زبان عربی نمی دانند [ولی] خدا که تمام زبانها را می داند؛ آیا بهتر نیست وقتی انسان مشغول نماز و دعا [است]، خودش هم بفهمد که چه می گوید؟

[ما] پس از بحثهای زیاد نتوانستیم او را قانع نماییم، بلکه از آن روز من هم تقریباً با آن

ص: 74

دوست امریکایی موافق [... شده ام] به چه دلیل ما باید حتماً نماز و قرآن را به زبان عربی بخوانیم؟ و آیا اگر قرآن را به زبان انگلیسی تلاوت و تفسیر نماییم، اشکال دارد؟

9 ربیع الاخر 1388

باسمه تعالی شانه

جناب ماجد محترم، آقای عزّت الله اصغر نیا - دام عزّه -

السلام علیکم، امید آن که به موجبات سعادت‌مندی دنیوی و اخروی برسید و در آسایش روحی و فکری باشید.

1 - پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده [است] نماز بخوانید به طوری که من نماز می خوانم، و پیشوایان دین فرموده اند نماز را به عربی بخوانید. البته امت اسلامی باید اطاعت کنند و آنچه فرموده اند، مطابق حکمت و مصلحت و از جانب خداوند متعال است.

2 - حمد و سوره و اذکار واجب نماز را باید [به] عربی خواند، ولی در نماز می توان به زبان خود، ذکر گفت و دعا کرد، و در هر حال به یاد خداوند متعال بودن، چه در نماز و چه در اوقات دیگر، مستحسن است؛ مثلاً اگر انسان در قنوت نماز به زبان خود دعا کند و حاجت‌های مشروع خود را بطلبد، اشکال ندارد؛ مخصوصاً چنانچه در نمازهای مستحبی باشد.

3 - اگر کسی نتواند نماز را به عربی بخواند، هر قدری که توانست [آن را] به عربی و بقیّه را به ترجمه آن می خواند، ولی باید بکوشد که یاد بگیرد مانند آن که دانشجویان زبان، کتابی [را] که مورد حاجتشان است، یاد می گیرند تا به مطالب آن آشنا شوند، و با آن زبان، سخن می گویند.

4 - قرآن کریم را به هر زبان می توان تفسیر نمود و درس داد، ولی نتوان ترجمه آن را کتاب آسمانی و کتاب اسلامی دانست و [خواندن] ترجمه آن مانعی ندارد، ولی تلاوت قرآن محسوب نمی شود، زیرا تلاوت، عبارت است از خواندن عین الفاظ، نه معنای آنها؛

ص: 75

مثلاً، اگر کسی بخواهد شعر حافظ «ألا يا أيها السَّاقِي أدر كَأْساً وناولها» را بخواند، باید به همین عبارت بخواند، نه [اینکه] معنای آن را بگوید؛ به علاوه، ترجمه قرآن به هر زبان که باشد، نمی تواند معانی قرآن را آن چنانکه شاید و باید، رساننده باشد.

5 - [اگر] تاریخ گفتار دانشمندان بزرگ را مطالعه کنید، می بینید وقتی که می خواهند مطلبی را بگویند یا دستوری را بدهند، در نظر دارند مفاهیم زیادی را در عبارات کوتاه بگنجانند و از طولانی بودن الفاظ خودداری می کنند، و این روش، فلسفه ای دارد و مطابق حکمت است و جنبه روانی دارد که عظمت مطلب در دل شنونده مؤثر می شود و در حافظه او می ماند [و] نگهداری و ضبط آن برای او آسان می شود. لذا قرآن مجید که سخن خدای متعال بر مردم جهان است، حتماً باید عربی باشد، زیرا به تصدیق زبان شناسان، تنها زبان عربی است که می تواند بزرگ ترین و پر دامنه ترین مفاهیم را در قالب کوتاه ترین جمله بیان کند. گاهی یک عالم معنا و معارف را یک سطر گفتار عربی فرا می گیرد و این حقیقت، در زبانهای دیگر امکان ندارد.

6 - بسیار دیده می شود یک فرد عادی که می خواهد با شخص بزرگی سخن گوید، می کوشد مطالب خود را در عبارات مناسب و کوتاه به عرض برساند. بنابراین، نماز که اظهار بندگی و خضوع و عرض حال در پیشگاه با عظمت ربوبی است، باید به عربی خوانده شود، زیرا که به جز با زبان عربی امکان ندارد جمله های پر معنا را در قالب الفاظ کوتاه و بلیغ و فصیح ادا نمود.

7 - اسلام، مستقل است و زبان رسمی مستقل دارد، که کامل ترین زبانهاست، و خدای متعال نخواست مردم آن را با وضع خودشان تطبیق کنند و آن را دستخوش زمان قرار دهند. بنابراین، باید اسلام به طوری استقلال داشته باشد که مردم جهان، قرآن را [به] عربی تلاوت کنند و نماز را [به] عربی بخوانند و اگر اسلام که دین پر اهمیت است، زبان مستقلی نمی داشت، دانشمندان و فلاسفه در آن کمبودی احساس می کردند.

8 - رئیس هر دین و آیین چنانچه به یک زبانی، کتابی برای پیروان خود تنظیم نماید، محفوظ بودن آن به همان لغتی که دارد، موجب وحدت اجتماعی پیروان آن است و مسلمانان جهان که لغات مختلف دارند، به مناسبت عربی خواندن قرآن و نماز دارای

یک نوع وحدت استقلالی خواهند بود. به علاوه، اینکه اگر مسلمانان جهان از اول قرار می دادند رسماً زبان عربی را تا حدی که بتوانند تفاهم نمایند یاد بگیرند، وسیله ای می شد که یک مسلمان عرب و مسلمان فارس و ترک و هندی و اروپایی با هم تماس بگیرند و با هم تبادل فکری در امور فردی و اجتماعی داشته باشند و نظام معاد و معاش خود را به سهولت برگزار نمایند.

9 - دیده شده [است] سایر کتابهای آسمانی در اثر محفوظ نماندن زبان اصلی و اولی آنها اختلافاتی پیدا کرده اند؛ پس قرآن باید در عربی بودن خود، باقی بماند تا از تحریف و اختلاف مصون باشد.

10 - اگر مسلمانان از روی حقیقت کاملاً می دانستند نماز یعنی با خدای بزرگ سخن گفتن و او را ستایش و پرستش کردن و اظهار عبودیت و عجز و ناتوانی در برابر قدرت کامله خداوند متعال نمودن و حاجتهای همه گونه خود را خواستن و از طرفی مجبورند صبح و ظهر و عصر و مغرب و عشا نماز بخوانند، هر قدر کم همت بودند، به فکر می افتادند این زبان را که همه روزه پنج مرتبه به آن نیازمند می باشند، یاد بگیرند و به طور شایسته این عبادت بزرگ را انجام دهند. در خاتمه از اینکه جمعیتی هستی روزهای جمعه و در مواقع تعطیل دور هم جمع می شوید و تلاوت قرآن و تفسیر آن و مذاکرات دینی و مذهبی دارید و تبلیغات می نمایید، بسیار تقدیر می نمایم؛ خدای متعال نگهدار شما باشد و عزت و موقفت عنایت فرماید. به همگی سلام و تحیت می رسانم.

بسم الله الرحمن الرحيم

پیشگاه مرجع عالیقدر عالم تشیع، حضرت آیةالله العظمی جناب

آقای میلانی - مدّ ظلّه العالی -

س 1 - با اینکه حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام دوم شخص اسلام است و در فضیلت و برتری از هر حیث بعد از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله احدی دارای چنین مرتبه ای نیست، مع ذلک وقتی به فتوای مراجع بزرگ برخورد می کنیم، مشاهده می شود که می فرمایند: «أشهد أن علياً ولي الله» جزو اذان و اقامه نیست، و بعضی هم [آن را] مستحبّ نمی دانند، علّت آن

چیست.

س 2 - چرا فقها و مجتهدین در فتوا فرق می کنند، مثلاً، بعضی غسله را پاک و بعضی نجس می دانند، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله درباره غسله چه فرموده [است] و حکم خداوند متعال [در این باره] چیست؟

س 3 - چرا مراجع، پرچم اسلام را به دست یک نفر که مورد قبول همه از اهل فن باشد، نمی دهند؟

س 4 - در شب اول قبر، سؤالهایی که نکیرین از میت می کنند، آیا روح و بدن متفقاً جواب می دهند یا فقط سؤالها از روح می شود؟

س 5 - خداوند متعال قوای عقلیه و غضبیه و شهویّه و وهمیه [را] به بندگان خود، مرحمت فرموده [است]، آیا بین آنان فرقی [هم] قایل شده یا خیر؟

س 6 - کفّاری که از بلاد مسلمین دور هستند، حقایق و حقایقیت اسلام به آنها نرسیده [است]، آیا بعد از مُردن مورد غضب و مؤاخذه الهی واقع می شوند یا نه؟

س 7 - خداوند حکیم [به] وجود جنّ در قرآن در چند آیه اشاره فرموده [است]، آیا بین علما در وجود آن اختلافی هست که مرحوم نراقی در صفحه 108 کتاب معراج السّعاده در بیان اقسام خوف و طریقه معالجه آن چنین می نویسد: «و جَنّی که در میان علما در وجود آن اختلاف است، توبه چه دلیل یقین به وجود او کردی؟»

س 8 - انسان بعد از بدرود حیات که وارد عالم دیگر می شود، نتیجه اعمالی [را] که در دنیا انجام داده و ثمره کارهایی [را] که در زمان حیات از او سر زده [است] می بیند اما این دیدن [کی] و از کجا شروع می شود؟ آیا [شروعش] از شب اول قبر است؟

باسمه تعالی شأنه

ج 1 - علّت اینکه فقها «اشهد أنّ علیّاً ولیّ اللّهِ»، را جزو اذان نمی دانند، آن است که نمی توانند بر خلاف دستوری که شرعاً رسیده است فتوا بدهند، اما علّت نرسیدن دستور شرع چیست؟ چند احتمال [وجود] دارد و ممکن است جهت دیگر هم داشته

ص: 78

باشد که عقل ما به آن نرسد؛ مثلاً، گاهی در دستور شرع فقط اظهار توحید و ثنای الهی است و هیچ گونه تصدیق و شهادت به نبوت نیست، در این صورت نتوان اظهار نمود. (1)

ج 2 - «چرا فقها و مجتهدین در فتوا فرق می کنند؟» خیلی واضح است، چون ادله عبارت از طریق به دست آوردن حکم شرعی است و این طریق گاهی نصّ قطعی می باشد و احدی مخالفت در آن ندارد، و گاهی بلکه بیشتر در موارد به طور نصّ قطعی نیست؛ در این صورت، استظهارات فرق می کند و نیز از حیث رفتار بر طبق قواعد کلیه مستظهره از آیات و اخبار فرق می کند.

ج 3 - پرچم اسلام را هیچ کس حقّ ندارد دست کسی بدهد و احدی نتواند در مقابل حضرت ولیّ عصر - صلوات الله تعالی علیه - اظهار وجود کند، و اگر مرجعی شخصی را بگوید و معرفی نماید، فقط شهادت درباره او داده است و محتاج به شهادت کسی دیگر نیز می باشد تا بینه شرعیّه تمام شود.

ج 4 - «در شب اول قبر سؤالهایی که نکیرین از میت می کنند...» بدن در حال حیات، جسم نامی است و وسیله مخاطبات و ادراک، روح است، پس دائماً در حال حیات، عمده روح است که تعلق به بدن دارد و بعد از مردن تعلق روح به بدن به کلی منقطع [.... نمی شود].

ج 5 - قول خداوند متعال، عبارت از کلمه مبارکه «کن» است که «فیکون» در اثر اوست و آیه مبارکه «إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ...» (2) شاهد بر آن است و تمام قوا مانند تمام مکونات و مخلوقات از یکدیگر در همه بندگان و پدیدشدگان فرق و امتیاز دارند.

ج 6 - کفار از حیث قصور و تقصیر، مراتب دارند.

ص: 79

1-1 صاحب جواهر در نجات العباد/90 می گوید: مستحب است در اذان و غیره صلوات بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله بعد از نام آن حضرت و تکمیل شهادتین به شهادت سوم «اشهد ان امیرالمؤمنین علیاً ولی الله»، و در جواهر، کتاب الصلاه، 9/86 از علامه مجلسی نقل می کند: بعید نیست که شهادت به ولایت، از اجزای اذان باشد، به دلیل روایات مرسله؛ مانند روایتی که در احتجاج طبرسی از امام صادق علیه السلام رسیده است اگر فردی از شما بگوید: «لا اله الا الله، محمد رسول الله صلی الله علیه و آله» باید بگوید: «علی امیرالمؤمنین». علامه همدانی در الصلاه من مصباح الفقیه 220 - 221 می گوید: به دلیل روایت احتجاج و روایات دیگر، به قصد امثال باید بگوید: اشهد ان علیاً ولی الله»

2-2 نحل 16/40.

ج 7 - بر حسب آیه قرآنی (1) و حدیث از معصوم علیه السلام و شواهد و گفته های تاریخی متواتر، جنّ وجود دارد و اختلافی که بین بزرگان است، در ماهیت آن و حقیقت مادّی و عنصری جنّ است. (2)

ج 8 - از احادیث معتبر استفاده می شود که شروع آن از زمان نزع روح است، پیش از شب اول قبر.

بلی، نتیجه اعمال از حیث ثواب و عذاب و غیر ذلک در عالم برزخ با عالم قیامت کبری که آخرین مرحله است [فرق دارد]؛ واللّٰه العالم بحقائق الامور.

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر مبارک حضرت آیةالله العظمی میلانی - متّع الله المسلمین بطول بقائه -

به عرض می رساند به استناد قوله تبارک و تعالی 1 - «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ (3)» 2 - «قُلْ إِنَّمَا يُوحِي إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (4)» 3 - «سَدِّ هَدَى اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَانِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (5)» و نظیر این آیات، یگانگی خداوند متعال را از راه نبوت می فهمم و از راههای دیگر عاجز و ناتوانم و فکرم نمی رسد، آیا این عقیده برای بنده صحیح است و خاطر من از وساوس شیطانی آسوده و آرام باشد یا خیر، این عقیده صحیح نیست و حتماً باید از راه غیر نبوت از طریق عقلی مثل دور و تسلسل و غیره فهمید؟ به عبارت دیگر، آن که بنده، تمام آنچه در عالم وجود دارد، از راه عقل پی به کنه یکایک آنها نبرده ام تا بگویم یک واجب الوجود است که آفریننده آنهاست [و...] غیر از راه نبوت [از راه دیگری] نمی توانم بفهمم و از وساوس شیطانی

ص: 80

1-1 انعام 6/100.

2-2 علامه مجلسی از فخر رازی نقل می کند که علما و دانشمندان در حقیقت جنّ اختلاف دارند، بعضی گفته اند غیر از جنس شیطان است و صحیح آن است که شیطان از جن است، آن دسته ای که ایمان آورده باشند؛ به آنان جن گفته می شود و آن دسته ای که کافر باشند، به آنان شیطان گفته می شود؛ تفسیر رازی 2/136.

3-3 انبیاء 21/25.

4-4 انبیاء 21/108.

5-5 آل عمران 3/18.

خود را آرام سازم. آیا این عقیده به توحید صحیح است یا اشکال دارد؟

باسمه تعالی شانه

این عقیده که از راه نبوت دارای آن هستید صحیح و درست و کافی است و مؤمن و موحد می باشید، ان شاء الله تعالی و چنانچه ذکر مبارک «لا إله إلا الله» را هر وقت که فراغت دل داشتید با تأتی بگویید و اقلّاً هشتاد مرتبه بگویید، در دل روشنایی پیدا می شود که فطرتاً یگانگی و توحید را می یابید و وسوس شیطانی هیچ گونه پیدا نمی کنید و قلب خود را در آرامش می بینید، غرض، ترقی و استکمال شماست.

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر مبارک حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

خواهشمند است پنج سؤال این جانب را جواب مرحمت فرمایید - متّع الله المسلمین بطول بقائکم -

س 1 - می گویند قرآن مجید می فرماید که خورشید از بین می رود و با از بین رفتن خورشید، کره زمین از مدار خود خارج می شود و از بین می رود، و گفته می شود از حضرت رسول صلی الله علیه وآله رسیده [است] که حضرت صاحب الزّمان - ارواحنا فداه - موقعی ظهور می کند که کفر و ظلم، عالم را فرا گیرد؛ در عین حال، احتمال می رود که افراد روی زمین روز به روز متدین و پاک تر شوند. اگر فرض کنیم خورشید و زمین از بین می روند بدون آن که آن حضرت تشریف بیاورند، پس قول به ظهور آن حضرت، جهل است.

س 2 - تمام طبیعی دانان چون داروین گفته اند [که] آدم از میمون است، آیا این گفته حقیقت دارد؟ و اگر چنین باشد، [آیا] خدا و پیغمبری نیست.

س 3 - [آیا] قانون لا وجود و لا معدوم (هیچ چیز به وجود نمی آید و هیچ چیز از بین نمی رود) صحیح است یا نه؟

س 4 - آیا گوش دادن به موسیقی حرام است؟ و ما همیشه باید کتاب بخوانیم و همواره

ص: 81

برای زندگانی ائمه معصومین علیهم السلام نگران باشیم؟

س 5 - آیا سینه [زدن]، قمه زدن و زنجیر زدن، جایز [است] و صلاحیت دارند یا خیر؟

باسمه تعالی شأنه

ج 1 - شما فرض کرده اید و فرض، صرف احتمال است و نیز احتمال می رود آن که قیامت قیام کند و ظلم و جور عالم را فرا گیرد و در این صورت، حضرت صاحب الامر علیه السلام ظهور نمایند و سراسر عالم را پر از قسط و عدل کنند، چون مخبر صادق القول معصوم علیه السلام به وقوع آن خبر داده [است] قهراً واقع می شود و احتمالی که شما داده اید، واقع نمی شود.

ج 2 - داروین و پیروان او بر فرضیه خود، برهانی اقامه ننموده اند و فقط در اثر حفاریهای انجام شده، اسکلتهایی یافته اند که در ادوار خیلی دور متعلق به اصناف و اقسامی از میمونها بوده که شباهت بیشتری به انسان مراحل باستانی داشته اند و این دلیل نمی شود که نوع میمون به حدی تکامل [پیدا] کرده [باشد] که خاصیت انسانی که درک معانی کلی و عقلی است، دارا شده [باشد]، چون ممکن است آن اصناف و اقسام از میمون از ابتدای امر به همان نحو خلق شده و تکون یافته اند، نه آن که در اثر جهش از طوری به طور دیگر، متحول شده باشند و اینکه دیده شده [است] بعضی حیوانات مانند بعضی کرمها تغییر شکل می دهند و احیاناً با آن که در ابتدای خلقت بال نداشته [اند]، بال درآورده، پرواز می نمایند؛ اولاً، این تغییر شکل، انتقال نوعی به نوع دیگر نیست، بلکه تغییرات عرضی در یک نوع است. ثانیاً، در هر نوع از موجودات که این نحوه تغییرات باشد، لازمه طبیعت آنهاست و همیشه هست و هیچ گاه تخلف نمی نمایند بنابراین، اگر انسان هم در اثر این گونه تحولات از نوع پست تری تحقق یافته باشد، باید به طور دوام انواع قبلی در تحول باشد و انسانهایی از حیوانات قبل تحقق یابند و اینکه گفته اند نسل آن میمونها منقرض شده [است] و لذا در زمانهای متأخر، تکون انسان از میمون یافت نشده [است]، کلامی نادرست است، چه خود این دسته قابل به تکامل انواع می باشند و

ص: 82

میمونهای دوره های گذشته را نیز نوع تکامل یافته از انواع پست تر می دانند و آن انواع پست تر نوعشان منقرض نشده [است] و قهراً اگر تکامل طبیعی آنها بود، باید در اثر تکامل آنها، انواع میمونهای قبل تحقق یافته؛ در پرتو تکامل، به سر حد انسانیت برسند.

با صرف نظر از این گفته ها، بر فرض آن که گفته آنان درست باشد، آنچه یک مسلمان باید معتقد باشد، آن است که مبدأ صاحب علم و قدرت و حکمت و واجب الوجود و متحقق بالذات است که عالم را با این نظم محیر العقول تحقق داده و خلق کرده و بر این مطلب، دلیلهای فراوانی را انبیاء علیهم السلام و فلاسفه اقامه نموده اند، بلکه هر شخصی به اندک تأمل می یابد [که] هیچ امری به خودی خود، اگر چه بسیار ناچیز باشد، وجود نمی یابد و قانون علت و معلول در همه آثاری که در عالم، تحقق می یابد، جاری است؛ پس اصل وجود عالم با این اتقان و نظم چگونه ممکن است بدون خالق و موجد، وجود یافته باشد.

و اما گفت و گو در اینکه طریق صدور این عالم از مبدأ تعالی شأنه چگونه و به چه ترتیبی است و موجودات اولیه عالم چه بوده و بعد چگونه و به چه ترتیب انواع بسیط و مرکب تحقق یافته، مباحثی است علمی، و مضرّ به اصل اعتقاد به مبدأ تعالی شأنه نیست و آنچه در علوم محقق است، ایجاد عالم به نحو ترتیب و تسبیب اسباب می باشد. پس آنچه نوشته اید (در صورتی که انسان از میمون تولید شده باشد؛ خدا و پیغمبری نیست) کلامی بی دلیل و واهی است، چون معلوم شد به هر طریق [که] موجودات و انواع عالم تکون یافته باشند، ناچار از مبدأ اولی صاحب علم و قدرت و حکمت و واجب الوجود می باشند.

ج 3 - اگر مراد از قانون مذکور [لا وجود و لا معدوم...] آن است که هیچ چیز در عالم تحقق نمی یابد و هیچ چیز هم معدوم نمی شود، مخالف مشهور و منافی با قواعد علمیّه است، چون هر آن در عالم، میلیاردها صور و خواصّ و آثار در اثر ترکیبها و فعل و انفعاله‌های موادّ و بسایط تحقق می یابد و قهراً صور و خواصّ و آثاری که قبل از ترکیب متحقق بوده [است] از بین می رود.

و اگر مراد از قانون مذکور آن است که ماده و عناصر اصلیّه عالم، وجود نمی یابند و

فنا هم بر آنها راه ندارد و فقط ترکیبات و صور و خواص آنها در حال تغییر است، در صورتی که قایل آن معتقد باشد که در ابتدا، اصل وجود ماده از مبدأ صاحب علم و قدرت و حکمت و واجب الوجود بالذات صادر شده است، منافات با عقاید اسلامی ندارد، بلکه دلیل بر عظمت صنایع عالم است؛ چون این همه آثار عجیب و صنایع بدیع در عالم تحقق می یابد، بدون اینکه توقف به اضافه و کمک مادی (غیر از آنچه مبدأ متعال خلق کرده) داشته باشد، و در صورتی که قایل به آن قاعده بگوید اصل وجود ماده از مبدئی صادر نشده [است]، کلامی مخالف علم و برهان و دین می باشد؛ چون پس از آن که علم ثابت کرده [است] آثار و خواصی که از ترکیب عناصر اولیه تحقق می یابد، طبق قانون علت و معلول و مطابق ناموس حکایت اثر از مؤثر، و مشروط به تحقق شرایط و رفع موانع است، از آنجا که آثار و خواص مذکور متفرع بر اصل وجود ماده است، پس بدیهی است اصل وجود ماده نمی تواند از سنت و قانون مذکور (علت و معلول) مستثنی باشد، بلکه آن هم در اصل وجودش محتاج به علت خارج از خود واجب الوجود بالذات است.

و ما اگر چه نحوه صدور ماده و اصل عالم را از مبدأ تعالی شأنه نمی توانیم به طور کامل درک کنیم، چنان که در هر علمی مسائل لاینحل زیاد است، بلکه آنچه تا حال صاحبان علوم فهمیده اند، نسبت به آنچه نفهمیده اند، نسبت متناهی به غیر متناهی است، ولی قدرت کامله حق تعالی، خود ما را برای نشان دادن آن به طور اجمال و ناقص مثل قرار داده [است]؛ چون هر یک از ما می تواند صوری در ذهن خود ایجاد کند که در خارج وجود ندارد و یا وجود دارد، ولی نه به آن نحوه ای که ما در ذهن ایجاد می کنیم، خصوصاً در موقع خواب که نفس انسان در خیال خود، صوری را ایجاد می کند که عیناً تصوّر می نماییم سنخ صور خارجیّه است و ما از آن به نام خواب دیدن تعبیر می نماییم.

ج 4 - هر چیزی که در اسلام حرام شده، محققاً دارای مفسده فردی یا اجتماعی و یا هر دو است، و این مطلب به طور کلی برای ما مبرهن است؛ چون پس از آن که ما معتقد به مبدأ تعالی شأنه بوده، حضرت محمد صلی الله علیه وآله را فرستاده او می دانیم و قرآن مجید که معجزه دایمی آن حضرت است و روایاتی که به طریق معتبر از آن حضرت و اوصیای

اوعلیهم السلام راجع به احکام به ما رسیده، بدانیم که دستورات خداوند دانا و حکیم است که برای هدایت خلق به سعادت دنیوی و اخروی (فردی و اجتماعی) آورده شده، قهراً برای ما معلوم و مبرهن می شود که آنچه نهی از آن شده، دارای مفسده و آنچه امر شده، دارای مصلحت است، و نسبت به مفسده خصوص موسیقی، کتب متعدّد نوشته شده [است] و مضارّ آن را که یکی از آنها ضعف اعصاب و قوای مدرک است، بیان نموده اند، و تفریح برای انسان منحصر به انجام محرّمات نیست، بلکه تفریحات سالم و مباح از قبیل گردش و مشاهده مناظر طبیعی، بسیار است؛ و حکمت عزاداری و تذکّر به حالات ائمه معصومین علیهم السلام، در جواب سؤال پنجم معلوم می شود - ان شاء الله.

ج 5 - مطالعه و استماع تاریخ زندگانی حضرت ختمی مرتبت و ائمه اطهار علیهم السلام بهترین سرمشق زندگی و دستور عملی عدالت و آزادی برای انسانهاست و نیز تجسّم دادن ظلمهایی که از مردمان نادان و خون آشام و ظالم بر آنها وارد شده است، موجب انزجار و تنفر از کردار بد و تنبّه انسان به تجاوزات خود در زندگی اش نسبت به دیگران می باشد و عزاداری برای آنان تعظیم شعائر الله و مظاهر عدالت و حریت و اظهار انزجار از ظلم و تعدّی است؛ لذا تا آن اندازه که حفظ احترامات لازمه نسبت به آن خاندان با عظمت علیهم السلام شده و موجب ارتکاب محرّمات شرعیّه نباشد، مستحبّ است.

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر مبارک حضرت آیه الله العظمی میلانی - دامت برکاته -

پس از عرض سلام و تحیت، ورود و مشروعیت مباحله و موارد آن را چه در امور مذهبی و چه در امور غیر مذهبی بیان فرمایید.

در کتاب وسائل الشیعه (باب 56 و [در] باب 57 از ابواب الدعاء در کتاب الصلاه) (1) روایاتی متعدّد وارد شده است و همه آنها در کتاب اصول کافی (در باب المباهله، صفحه 538، طبع قدیم) ذکر شده، مراجعه فرمایید، و چنانچه این کتابها را نداشته باشید، اطلاع دهید تا کاتب نسخه بردارد و بفرستم.

اجمالاً اینکه تشبیه اصابع به اطراف می نماید و دعایی دارد. (2)

ص: 86

1-1 وسائل الشیعه، چاپ اسلامیة 4/1167، باب استحباب مباحله العدو والنخصم وکیفیتها؛ اصول کافی 2/372، باب المباحله.
 2-2 علمای اسلام در ذیل آیه «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ» آل عمران 3/61 راجع به مباحله بحث کرده اند. مباحله در لغت، یکدیگر را لعنت و نفرین کردن است، و آن چنین است که چون اختلافی میان قومی روی دهد، گرد هم آیند و گویند: «لعنه الله على الظالم مآءا» لعنت خدای بر ستمکار از میان ما دو فرقه؛ لغت نامه دهخدا، واژه مباحله. مباحله در ادیان و ملل سابق بود و نصاری نجران آن را می دانستند، هنگامی که دلیلهای پیغمبر صلی الله علیه وآله و دعوتش را به اسلام نپذیرفتند، خداوند متعال به پیغمبر صلی الله علیه وآله امر کرد آنها را به مباحله دعوت نماید «تا سیه روی شود هر که در او غش باشد» و آنها مباحله و اسلام را قبول نکردند و به دادن جزیه تن دادند. مباحله پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله در روز 24 ذیحجه سال دهم هجری در مدینه منوره بود منتهی الآمال 1/94. علمای شیعه و دانشمندان سنی نیز این مطلب را نوشته اند. سید ابن طاوس متوفی سال 668 هجری در اقبال باب السادس/494 و فخر رازی در تفسیر کبیر 8/85 وزمخشری در تفسیر کشاف 1/433 و آلوسی در روح المعانی 3/167 داستان مباحله را نقل کرده اند که پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله از مدینه خارج شدند، در حالی که حسین علیه السلام را در بغل داشتند و دست حسن علیه السلام را به دستشان گرفته بودند، نیز فاطمه علیها السلام پشت سرشان و علی علیه السلام بعد از او در حرکت بودند. عایشه گفت: «پیغمبر صلی الله علیه وآله روپوشی داشت بالای سر آنها قرار داد و آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ» را تلاوت کرد.» زمخشری می گوید: «همین حدیث، دلیل بر فضیلت اصحاب کسا است» و آلوسی می نویسد: «شیعه، معتقد است به اولویت علی علیه السلام به خلافت به دلیل آن که مراد از «ابناءنا» در آیه، حسن و حسین علیهما السلام هستند و از «نساءنا» فاطمه علیها السلام است و از «انفسنا» شخص پیغمبر صلی الله علیه وآله و علی علیه السلام می باشند؛ و چون معنای ظاهری و حقیقی «انفسنا» مستحیل است، پس معنای آن مانند بودن و مساوات است هر آن که مساوی و مانند پیغمبر صلی الله علیه وآله باشد، از دیگران برتر و شایسته خلافت است... و علی علیه السلام افضل از انبیاست، چون به منزله نفس و جان افضل پیامبران است.

حضور مبارک حضرت مستطاب آیه‌الله العظمی آقای حاج سید محمد هادی میلانی - مدّ ظلّه العالی -

پس از تقدیم مراتب اخلاص و ارادت، این جانب در منطقه سرخس، آموزگارم و معمولاً بین شیعه و اهل تسنن این مسائل مطرح می شود که باید به آنان جواب بدهم:

س 1 - آیا انسان کور کورانه [باید] از دین اسلام و قرآن پیروی و اطاعت کند؟

س 2 - آیا قرآن کریم برای هدایت بشر به سوی زندگی سعادت‌مند در دنیا از جانب خدای - متّان جلّ شأنه - نازل شده [است] یا برای سعادت و ثواب آخرت؟

س 3 - دلیل خواندن قرآن برای اهل قبور چیست چه تأثیری به حال مُردگان دارد؟

س 4 - آیا فقط قرآن را به لفظ عربی قراءت کردن و آن هم بیشتر برای ثواب آخرت، کافی است؛ همچنان که بین مسلمانان فارسی زبان در ایران رایج است و دوره های قرآن تشکیل می شود؟ و آیا این طرز خواندن قرآن، یک نفر گمراه را می تواند به راه راست هدایت نماید؟

س 5 - آیا نامی از دوازده امام شیعیان در قرآن برده شده [است]؟ (به لقب و یا به هر واژه دیگر) و آیا امامان علیهم السلام علم غیب و معجزه داشتند؟ و آیا اکنون هم که به حسب ظاهر در حیات نیستند، علم و معجزه دارند؟ و فرق بین پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام چیست؟

س 6 - آیا شفاعت اولیای خدا و امامان در روز قیامت درست است؟ در صورتی که در قرآن کریم مکرّر می خوانیم در روز قیامت از هیچ کس شفاعت قبول نمی شود و اگر (شفاعت در قیامت) درست نیست، پس چرا شیعه برای امامان علیهم السلام به خصوص حضرت امام حسین علیه السلام به جهت شفاعتشان در روز قیامت، مجالس روضه و تعزیه تشکیل می دهد؟

باسمه تعالی

سرخس، جناب آقای علی اکبر نطّاق دام عَزّه.

پس از سلام و تحیّت.

ج 1 - انسان از روی دلیل و برهان باید دین اسلام را اختیار کند و [تقلید] در اصول

ج 2 - قرآن کریم در حقیقت برای تأمین سعادت آخرت است و عمل کردن به آن سعادت دنیای مردم را هم تأمین می کند؛ زیرا وسایل تأمین سعادت آخرت در دنیا به دست می آید و عمل به قرآن مجید در مقام ایجاد رفاهیت برای مردم و نیکی به افراد بشر و به خویشاوندان و ترقی دادن مسلمانان از مهمترین موجبات سعادت آخرت است. احکام قرآن مبین، منحصر به نماز و روزه نیست تا تصور شود که فقط ثواب آخرت را تأمین می کند، بلکه به طور جامع، وسیله رشد انسان است و در جهت انسانیت، ضامن سعادت دنیا و آخرت می باشد.

ج 3 - اجر و ثواب دهنده بر کارها، خداست و خداوند متعال، امر به قرائت قرآن فرموده: «فَاقْرَأُوا مَا تيسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ» (1) [یعنی]: قرآن را آنچه میسر است، بخوانید و در روایات معتبره صحیحه متواتره بر خواندن قرآن، ثواب، مترتب شده است و کارهای نیکی که زندگان برای مردگان انجام دهند، ثواب آن در عالم برزخ، عاید مردگان می شود. اگر میت در سختی و شدت باشد، برای او گشایش می شود، دلیل بر این مطلب روایات متواتره وارد شده است، پس چه مانعی دارد که انسان قرآن بخواند و ثواب آن را برای میت هدیه کند.

ج 4 - خواندن قرآن مجید که ثواب دارد، باید به لفظ عربی باشد و اگر به زبان دیگر هم خوانده شود، خوب است؛ اما آن ثواب را ندارد؛ زیرا آن زبان، دیگر ترجمه قرآن است، نه خود قرآن. و برای اینکه قرآن، معجزه خاتم پیغمبران صلی الله علیه و آله است، باید صورت آن محفوظ باشد و معمولاً مردم قدرت توانایی یاد گرفتن قرآن را به عربی و ترجمه آن، هر دو را دارند و برای فراگرفتن آداب و اخلاق و احکام و عقاید، خواندن ترجمه قرآن مانعی ندارد و راه یاد گرفتن قرآن به همین است که مسلمانان جلسات قرآن تشکیل می دهند و یا در مدارس و مکاتب یاد می گیرند.

و اما اینکه این طرز خواندن، یک گمراه را به راه راست هدایت می کند یا نه؟

اولاً، چون این کتاب محکم، کلام خداست، تأثیر عجیبی دارد و کسی که واقعاً به

قصده هدایت، قرآن بخواند، خدا او را هدایت می فرماید.

ثانیاً، ترجمه اش را بر او (گمراه) بخوانند تا معنای کلام خداوند متعال را درک کند و هدایت شود و مقدمه یاد گرفتن معانی صحیح قرآن، یاد گرفتن الفاظ آن است.

ج 5 - سؤال پنجم شما چهار قسمت است: پرسش از نام امامان شیعه در قرآن، غیب دانستن آنان، وضع آنها بعد از مردن ظاهری، فرق آنها با رسول اکرم صلی الله علیه وآله.

اما نام امامان شیعه در قرآن صریحاً ذکر نشده و بنابر آنچه در کتب کلامیه شیعه و تفاسیر آنها وارد شده، نام آنها به صفت برده شده است؛ مانند آیه مبارکه: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (1) که این آیه شریفه، مشهور است به «آیه الولاية» و بسیاری از مفسرین سنتی هم مانند زمخشری در کشف و صاحب المنار [آن را] در شأن علی علیه السلام دانسته اند و آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (2) [را] که مفسرین شیعه درباره ائمه شیعه دانسته اند و در کتب صحاح اهل سنت [نیز] روایتی نقل شده «الأئمة بعدی اثنا عشر کلهم من قریش» که عقیده شیعه را در معنای اولوالأمر تأیید می کند. (3)

و اما غیب دانستن امامان؛ به طور قطعی و متواتر، خبر غیبی از آنها نقل شده، از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در نهج البلاغه و سایر کتابها و از سایر امامان، ولی اصل علم غیب مخصوص به خداوند جل و علاست که خداوند به دیگران وحی یا افاضه می فرماید.

ص: 89

1-1 مانده 5/55.

2-2 نسا 4/59.

3-3 ابن عباس می گوید: یک نفر یهودی خدمت پیغمبر صلی الله علیه وآله آمد، احتجاج کرد تا قانع شد؛ گفت: رسالت شما را قبول کردم، خلفا و اوصیای خود را معرفی نمایید؛ زیرا هیچ پیامبری نیامده الا آن که وصی داشته است. پیامبر ما، حضرت موسی یوشع بن نون را وصی خود قرار داد. پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمودند: وصی من، علی بن ابی طالب علیه السلام است و بعد از او دو سبط و نوه من حسن و حسین علیهما السلام و بعد از حسین، نه فرزند از صلب حسین می باشند. یهودی گفت: نام آنها را ببرید. فرمود: هنگامی که حسین از دنیا برود، فرزند او علی و پس از او، محمد و پس از او جعفر علیه السلام و بعد از جعفر، موسی علیه السلام و بعد از موسی، علی علیه السلام و بعد از او محمد علیه السلام و بعد از محمد، علی علیه السلام و بعد از او، حسن علیه السلام و بعد از حسن علیه السلام الحجة، محمد المهدی [علیه السلام] اینها دوازده نفر اوصیای من، ینایع الموده، حافظ سلیمان قندوزی حنفی/440.

امام باقر علیه السلام فرمود: «یسط لنا العلم فنعلم و یقبض عنا فلا نعلم» (1). دامنه علم برای ما گسترش می یابد پس می دانیم و گرفته می شود از ما پس نمی دانیم، و همچنین است معجزات آنها، اساساً معجزه، کار خداست که به دست پیغمبر و یا امام جاری می شود.

اما وضع امامان بعد از مردن ظاهری: اصولاً مرگ در نظر دینداری، جدایی بین روح و بدن است و آدمی در حقیقت، فانی محض نمی شود و نیکان و اخیار و شهیدان راه خدا، توجه اشخاص را به خودشان بعد از مرگ هم درک می کنند. «ولا تحسد بنّ الذین قُتلوا فی سبیل اللّهِ أمواتاً بل أحياء عند ربّهم یرزقون» (2) و امامان شیعه که به ظاهر (به استثنای حضرت ولی عصر ارواحنا فداه و عجل اللّهُ فی فرجه الشریف) مرده اند، از بهترین شهیدان راه حق اند و بعد از مرگ ظاهری هم به اراده و اذن حضرت احدیت - جلّ و علا - ممکن است معجزاتی از آنها دیده شود چنان که بسیار دیده شده. و فرق آنها با رسول اکرم صلی الله علیه وآله این است که به رسول خدا وحی می شده و صاحب شریعت است و امامها حافظ شریعت و مبین و ناشر احکام پیغمبرند.

ج 6 - شفاعت انبیا و اولیا و امامها در قیامت، درست است و شما همان آیاتی را به خاطر سپرده اید که شفاعت را نفی می کند؛ آیاتی هم هست که شفاعت به اذن خدا هست و به اذن او نفع دارد؛ مثل آیه شریفه «ولا تنفع الشّفاعه عنده إلا لمن أذن له» (3) و آیه شریفه: «یومئذ لا تنفع الشّفاعه إلا من أذن له الرّحمن و رضی له قولاً» (4).

و آیه شریفه: «من ذا الذی یشفع عنده إلا بإذنه» (5) و آیات دیگر، طریق جمع بین این دو قسم آیات که یک قسم نفی و یک قسم اثبات می کند و همچنین آیات مربوط به نفی علم غیب از غیر خدا و اثبات آن برای پیغمبران به این است که علم غیب و شفاعت بالاصاله و بالذات متعلق به حضرت باری تعالی است و هیچ کس غیر از خداوند متعال بالذات عالم به غیب و مسلط بر شفاعت نیست؛ ولی علم غیب انبیا و امامان و اولیا و شفاعت آنان به

ص: 90

1-1 اصول کافی 1/200.

2-2 آل عمران 3/169.

3-3 سبأ 34/23.

4-4 طه 20/109.

5-5 بقره 2/255.

افاضه و اجازه خداوند تبارک و تعالی است.

و اما تشکیل مجالس تعزیه و روضه، تنها مربوط به شفاعت نیست؛ بلکه برای ذکر اصول و فروع و احکام دین اسلام هم هست و از ائمه دین به خصوص حضرت سید الشهداء - روحی له الفداء - به عنوان بهترین مردان نیکوکار و ناشر فضیلت و تقوا و مبارز با ظلم و فساد تقدیر می کنند، و از دشمنان و کُشندگان آنها ابراز تنفر می نمایند، برای اینکه مظهر فساد و ستمگری بوده اند، تا مردم راه نیکوکاری پیش گیرند و به فساد و ستمگری نگریند. این بود پاسخ سؤالات شما به نحو اختصار «نَسألُ اللهَ التوفیقَ والدَّرایه لَنَا ولِکُمْ». هفتم رمضان 1389

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

محضر شریف حضرت حجّه الاسلام و المسلمین آیه الله آقای میلانی - دام ظلّه العالی -

سلام علیکم. بعد از معذرت از مزاحمت اوقات شریف خواهشمندم این جانب را درباره شیخ احمد احسائی و عقاید او در مباحث معاد و زنده بودن امام زمان علیه السلام روشن فرمایید.

س 1 - می گویند شیخ احمد احسائی به عودت جسم مثالی در روز قیامت [...] عقیده دارد و معاد جسمانی را با این خصوصیت انکار [...] می کند.

س 2 - می گویند [که او...] وجود امام زمان علیه السلام را در عالم مثال، زنده می داند و عقیده بر ظهور آن امام را در همان عالم دارد، نه در عالم طبیعی و ظاهری.

س 3 - می گویند بعضی از علما، شیخ احمد احسائی را در اواخر عمرش تکفیر نموده اند، آیا صحیح است؟ به چه علت او را تکفیر نموده اند؟ آیا با [توجه به] تکفیر [او از طرف] بعضی علما، تقلید کردن از طایفه ای که خود را منتسب به او می دانند، مانند احقاقی ها که بنا به اظهار خودشان از پیروان حقیقی مکتب آن شیخ می باشند، جایز است یا نه؟

محترماً متذکر می گردد مدارک عقاید ایشان در سؤال 1 و 2 در کتاب جوامع الکلم در قسمت رساله رشتیه و رساله ملاً محمد حسین اناری کرمانی [...] موجود است

12/9/1348

ص: 91

السلام علیکم؛ خداوند متعال، نور هدایت و رسیدن به حقایق معارف دینی و مذهبی [را] عنایت فرماید چند جمله به طور اختصار گفته می شود و تفصیل جواب موکول به حضور نزد شخصی خبیر و بصیر است که به دلیل و برهان به عنایت و هدایت خداوندی بیان نماید.

ج 1 - اعتقاد امری است اصولی، نه حکم فرعی تقلیدی، و مؤمن و کافر بودن اشخاص، امری است تاریخی، انسان مسؤول اعتقاد است، نه مسؤول تاریخ.

بسیاری از مردم در اثر غلبه تاریکی وهم و خیال و نخواندن درس عقاید نزد استاد، از حق و حقیقت معارف دین و مذهب دور شده اند و از راه راست منحرف گشته اند و هر چه بیشتر رفته اند، دورتر شده و انحراف بیشتر پیدا کرده اند.

اعتقاد امامیه اثنی عشریه که به براهین و ادله قاطع و به برکت محکّمات آیات و روایات ثابت است، این است که معاد جسمانی به حقیقت جسمیت است، نه آن که مثالی و جسم برزخی و هورقلیایی است، که مثال جسم است، نه جسم حقیقی.

ج 2 - اعتقادمان درباره حضرت ولی عصر علیه السلام امام زمان - صلوات الله و سلامه علیه - آن است که در عالم طبیعی مانند سایر مردم زنده هستند و زندگانی می کنند و از این عالم منتقل به عالم دیگر نشده اند و ظهورشان در این عالم، طبیعی است که ظهور در مقابل خفا است، نه انتقال از عالم مثال به عالم طبیعت، و گفتن اینکه آن بزرگوار در آخر غیبت صغری، [هر کدام از] عناصر بدن خود را به مرکزش سپرد و به عالم مثال رفت که غیبت کبری شد، عبارت آخرای مردن و به برزخ رفتن است که بر خلاف فرموده پیغمبر صلی الله علیه وآله و آل پیغمبر - صلوات الله علیهم اجمعین - است.

ج 3 - بسیاری از گفته ها که در بعضی کتابها و نوشته هاست، پیدا و روشن است که گوینده با موهومات خود، بافته است، نه آن که حقیقت را با دلیل یافته است. از خداوند متعال باید مسئلت نمود که فکر صحیح و سالم و ادراک مستقیم بدهد.

در امور اعتقادیّه، جای آن نیست که شخص تقلید نماید و باید به دلیل و برهان

تحصیل معرفت نمود، اما در احکام فرعیّه می توان تقلید نمود از کسی که انسان یقین دارد به عقاید صحیح داشتن او و به عدالت و اجتهاد او و اگر خود، یقین ندارد، باید دو نفر عادل اهل خبره شهادت بدهند و الا تقلید نمودن از مشکوک الحال جایز نیست و نتوان در پیشگاه الهی عذر آورد؛ به ظنّ و گمان و میل نفسانی نتوان رفتار نمود. ولا حول ولا قوه الا بالله العلیّ العظیم.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سماحه آیه الله العظمی السید محمد هادی الميلانی - دام ظلّه الوارف -

السلام علیکم وعلی من بحضرتکم. قال شیخنا النراقی فی (عوائد الأیام): کلّ ما یجب فیہ علی المستفتی السؤال، یجب علی المفتی الجواب، علی هذا بیّنوا لنا ما قال الشیخ المفید قدس سره فی أجوبه المسائل السرویّه حیث سئل ما قولکم أدام الله تأییدکم فی عذاب القبر وکیفیتہ ومتی یكون؟ وهل تردّ الأرواح إلى الاجساد عند التعذیب أم لا! وهل یكون العذاب فی القبر أو یكون بین النفختین؟ وقال الشیخ المفید فی الجواب: الکلام فی عذاب القبر طریقہ السمع دون العقل وقد ورد عن الائمه علیهم السلام أنّهم قالوا: لیس یعذب فی القبر کلّ میت وإنّما یعذب من جملتهم من محض الکفر محضاً ولا ینعم کلّ ماض لسبیلہ وإنّما ینعم منهم من محض الايمان محضاً فاما سوی هذین الصنفین فانه یلهی عنهم، وكذلك روی أنّه لا یسئل فی قبره إلا هذان الصنفان وقد قال الله عزّوجلّ «التّارُ یعرضون علیها غدواً وعشیاً و یوم تقوم الساعة ادخلوا آل فرعون أشدّ العذاب(1)» وقال تعالی فی قصّه الشهداء «ولا تحسبنّ الذّین قتلوا فی سبیل الله أمواتاً بل أحياء عند ربّهم یرزقون(2)» فدلّ علی أنّ العذاب والثواب یكون قبل یوم القیامه وبعده، والخبر وارد بأنّه یكون مع فراق الرّوح الجسد من الدنیا، والرّوح هی هنا عباره عن الجوهر الفعّال البسیط ولس بعباره عن الحیاة الّتی یصحّ معها العلم والقدره لأنّ هذه الحیاة عرض لا یبقی ولا یصحّ الاعاده، فهذا ما عوّل علیه العقل وجاء به الخبر علی ما بیّناه - انتهى.

س 1 - در این زمینه که شیخ مفید قدس سره می فرماید حیات که قدرت و حرکت به توسّط

ص: 93

1-1 غافر 40/46.

2-2 آل عمران 3/169.

اوست، از اعراض است و بقا ندارد و قابل اعاده نیست، پس مواجهات بعد از مرگ از برزخ و قیام به توسط همان جوهر فعال بسیط انجام می‌گیرد بدون روح حیوانی و حال آن که قدرت و حرکت توسط همان روح است و کما کان فی الدنیا «یومَ یَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعاً کَأَنَّهُمْ إِلَى نُصُبٍ یُوفُونَ (1)». آیا خروج از قبور و رفتن به صحرای محشر و سایر مقامات بدون روح حیوانی چگونه صورت می‌گیرد؟ و همچنین حشر حیوانات که بعضی آیات شریفه و روایات بر آن دلالت دارد، چگونه است؟ با اینکه شیخ مفید رحمه الله می‌گوید روح حیوانی از بین می‌رود؟

س 2 - روایات اصول کافی دلالت دارد به اینکه سؤال و عذاب و ثواب قبر و برزخ منحصر به کاملین در ایمان و کاملین در کفر است؛ باید بقیه خلق که عدد آنها نسبت به عدد کاملین قابل مقایسه نیست، مهمل گذارده شوند و هر مقدار گناه هم در دنیا مرتکب شده باشند، در برزخ راحت باشند، و نیز روایاتی وارد شده [است] که برای اموات خیرات و میراث [... بکنید]؛ در این صورت آیا در غیر کاملین در ایمان، خیرات بیهوده است؟

س 3 - سؤال از مؤمنین (در قبر) اگر منحصر به کاملین در ایمان باشد مانند سلمان و اباذر، چه نفعی در سؤال از آنهاست؟ چون معلوم است [که] آنها از عهده سؤال بر می‌آیند. و نیز باید نفوس کثیره از انسانها مهمل گذارده شوند و حال آن که عبث و اهمال در فعل حق - سبحانه و تعالی - نیست.

باسمه تعالی شأنه

پس از عرض سلام و تحیت، آنچه از مجموع آیات شریفه و اخبار مستفیضه، بلکه متواتره که در احوال برزخ و قبر وارد شده، روشن می‌شود این است که نفوس پس از مرگ باقی هستند و از عده ای از آنها درباره بعضی معتقدات و بعضی اعمال سؤال می‌شود و پس از آن تا روز قیامت یا منتعم به جنتی که در روایات از آن به جنت دنیوی تعبیر شده، و یا معاقب به ناری که از آن در روایات به نار دنیوی تعبیر شده [است]، می‌باشند، و عده ای دیگر از آنها مهمل گذارده می‌شوند تا روز قیامت به حساب و

ص: 94

حالشان رسیدگی می شود، و این عده، مستضعفین و کسانی هستند که در اثر قصورشان حجّت بر آنها تمام نشده مانند مجانین و اطفال و بُلّه و کسانی که دین حقّ به آنها نرسیده [است].

و نیز عده ای دیگر به سبب بعضی امور عارضی از سؤال و عقاب قبر و برزخ معاف می شوند مانند کسانی که از ظهر پنجشنبه تا آخر روز جمعه فوت نمایند و یا آن که تلقین بر آنها خوانده شود و یا آن که جریدتین در زیر بغل آنها گذارده شود. و مراد از «من محض الایمان محضاً و من محض الکفر محضاً» که در روایات کافی وارد شده [است] و شما ذکر کرده اید، کسانی هستند که واجد شرایط تکلیف بوده و حجّت بر آنها تمام گشته [است]، عده ای مؤمن و عده ای کافر شده اند، نه آن که کامل در ایمان و در اعلی درجه آن و یا کامل در کفر و در نهایت آن باشند، تا وجودشان نادر و سؤال و عقاب و مَثُوبَت در قبر و برزخ منحصر به عده ای قلیل باشد، و آیات کثیره و روایات عدیده که در این باب وارد شده [است] حمل به مورد نادر و تخصیص به افراد شاذ داده شود و بین محوضت ایمان و محوضت کفر توسّط بین آن دو می باشد و این معنای استضعاف و حال کسانی است که در اثر ضعف عقل و یا قصور دیگر، حجّت بر آنها تمام نشده باشد بنابراین، این دسته از روایات و بعضی روایت دیگر که دلالت بر نفی سؤال و عقاب در قبر و برزخ از بعضی اصناف دارد و آیات متعدّد و روایات عدیده را که به نحو اطلاق یا عموم دلالت بر سؤال و مَثُوبَت و عقوبت در قبر و برزخ دارد، تخصیص به غیر اصناف مذکوره می دهد. و مؤید این جمع، روایتی است که کافی نقل کرده [است] و ما پس از ذکر آیات و روایات به آن اشاره می نمایم.

1 - آیه «جَنّاتِ عَدْنِ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًا * لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا» (1).

فی تفسیر علی بن ابراهیم: ذلک فی جنّات الدنیا، قبل القیامه.

والدلیل علی ذلک، قوله «بکره وعشیّا» فالبکره والعشی لا تکنان فی الآخره فی جنّات الخلد وإّما تكون بالغداه والعشی فی جنّات الدنیا، تنتقل إليها أرواح المؤمنین

ص: 95

وتطلع فيها الشمس والقمر.

2 - آیه «يَوْمَ يَأْتُ لَا تَكَلِّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ * فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَيُنْفَوْنَ النَّارَ لَهُمْ فِيهَا زفيرٌ وَشَهيقٌ * خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ» (1).

في التفسير المذكور، فهذا هو في نار الدنيا قبل القيامة «وَأَمَّا الَّذِينَ سَدَّوْا فَيُنْفَوْنَ النَّارَ لَهُمْ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ» (2) في التفسير المذكور، يعنى في جنات الدنيا التي تنتقل إليها أرواح المؤمنين مادامت السموات والأرض.

3 - آيات «فَوَقَّهَ اللَّهُ سَبِيحَاتٍ مَا مَكَّرُوا وَحَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ * النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ» (3) في التفسير المذكور قال: ذلك في الدنيا قبل القيامة وذلك أن في القيامة لا يكون غدوًّا ولا عشياً لأنَّ الغدوَّ والعشيَّ إنما يكون في الشمس والقمر، ليس في جنات الخلد ونيرانها شمس ولا قمر.

أما الروايات: قال رجل لأبي عبد الله عليه السلام: ما تقول في قول الله عز وجل: «النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا» فقال أبو عبد الله عليه السلام ما تقول الناس فيها؟ فقال يقولون: إنها في نار الخلد وهم لا يعدون فيما بين ذلك: فقال عليه السلام: فهم من السعداء، فقيل له: جعلت فداك فكيف هذا؟ فقال: إنما هذا في الدنيا، فأما في نار الخلد فهو قوله تعالى «ويوم تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ» (4).

وبديهي است تخصيص مورد اين آيات مانند عباد در سوره مريم و نفس به طور عموم در سوره هود و آل فرعون به نحو اطلاق در سوره مؤمن به كامل در ايمان و يا كامل در كفر تخصيص اكثرى است. و اما تخصيص به مستضعفين و بعضى اصناف ديگر كه ذكر شد، جمع دلالى عرفى و بدون محذور است.

كافي: «عده من اصحابنا عن سهل بن زياد عن الحسن بن علي عن أحمد بن عمر رفعه عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قلت له: إن أخي ببغداد وأخاف أن يموت بها فقال عليه السلام ما تبالي حيث ما مات أما إنه لا يبقى مؤمن في شرق الأرض وغربها إلا حشر الله روحه إلى وادي

ص: 96

1-1 هود 11/105 - 107.

2-2 هود 11/108.

3-3 غافر 40/45 - 46.

4-4 غافر 40/46.

السلام، قلت له: وأين وادى السلام؟ قال: ظهر الكوفه أما إني كاتني بهم حلق حلق قعود يتحدثون». (1) و بدیهی است عموم «لا یبقی مؤمن فی شرق الأرض و غربها» آبی از تخصیص به کامل در ایمان است.

کافی: «محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد بن عیسی عن أحمد بن محمد بن عبدالرحمان بن حماد عن عمرو بن یزید» قال: قلت لأبی عبداللہ علیہ السلام: إني سمعتك وأنت تقول كلَّ شيعتنا في الجنة على ما كان فيهم، قال عليه السلام: صدقتك كلهم واللَّه في الجنة، قال: قلت: جعلت فداك إنَّ الذُّنوب كثيرة كبار فقال عليه السلام أمّا في القيامة فكلکم فی الجنة بشفاعه النبی صلی الله علیه وآله المطاع أو وصی النبی صلی الله علیه وآله ولكنی واللَّه أتخوَّف علیکم فی البرزخ، قلت: وما البرزخ؟ قال عليه السلام: القبر منذ حين موته إلى يوم القيامة». (2)

این روایت صریح است در اینکه مؤمن غیر کامل که ارتکاب معاصی کبیره می نماید در برزخ مهمل نیست و معاقب می باشد.

وفی المحاسن، عن الحسن بن محبوب، عن إبراهيم بن اسحق الجازی، قال قلت لابی عبداللہ علیہ السلام: أين أرواح المؤمنین؟ فقال علیہ السلام: أرواح المؤمنین فی حجرات فی الجنة یأکلون من طعامها ویشربون من شرابها ویتزاوون فیها ویقولون: ربنا أقم لنا السَّاعه لتنجزلنا ما وعدتنا، قال: قلت: فاین أرواح الکفار؟ فقال علیہ السلام: فی حجرات فی النار، یأکلون من طعامها ویشربون من شرابها ویتزاوون فیها ویقولون: ربنا لا تقم لنا السَّاعه، لتنجزلنا ما وعدتنا. (3)

عموم ارواح المؤمنین و ارواح الکفار در این روایات و اباء آن از تخصیص به کامل در ایمان و کفر قابل انکار نیست و قس علیها سایر ما ورد من أن القبر إمّا روضه من ریاض الجنة و إمّا حفرة من حفرات النّیران و امثاله. ذیلاً روایتی که شاهد بر جمع مذکور است، نقل می شود:

عدّه من أصحابنا، عن احمد بن محمد و سهل بن زیاد؛ و علی بن ابراهیم عن ابيه

ص: 97

1-1 فروع کافی 3/243 باب فی ارواح المؤمنین.

2-2 همان 3/242.

3-3 محاسن برقی، ج 1، کتاب الصفوه، باب 40؛ ارواح المؤمنین /178، حدیث 165.

جميعاً عن ابن محبوب عن علي بن رئاب عن ضريس الكناسي، قال سألت أبا جعفر عليه السلام أن الناس يذكرون أن فراتنا يخرج من الجنة فكيف هو وهو يقبل من المغرب وتصب فيه العيون والوديه، قال: فقال أبو جعفر عليه السلام وأنا أسمع إن لله جنة خلقها الله في المغرب وماء فراتكم يخرج منها وإليها تخرج أرواح المؤمنين من حفرهم عند كل مساء فتسقط على ثمارها وتاكل منها وتتعم فيها وتتلقى وتتعارف فإذا طلع الفجر هاجت من الجنة فكانت في الهواء فيما بين السماء والأرض، تطير ذاهبه وجائيه وتعهد حفرها إذا طلعت الشمس وتتلقى في الهواء وتتعارف، قال: وإن لله ناراً في المشرق خلقها ليسكنها أرواح الكفار يأكلون من زقومها ويشربون من حميمها ليلهم فإذا طلع الفجر هاجت إلى واد باليمن يقال له: برهوت أشد حرّاً من نيران الدنيا كانوا فيها يتلاقون ويتعارفون فإذا كان المساء عادوا إلى النار، فهم كذلك إلى يوم القيامة قال: قلت: أصلحك الله فما حال الموحدين المقربين بنبوّه محمد صلى الله عليه وآله من المسلمين المذنبين الذين يموتون وليس لهم إمام ولا يعرفون ولا يتكلم؟ فقال: أمّا هؤلاء فإنهم لا يخرجون منها فمن كان منهم له عمل صالح ولم يظهر منه عداوه فإنه يخذ له خد إلى الجنة التي خلقها الله في المغرب فيدخل عليه منها الروح في حفرته إلى يوم القيامة فيلقى الله فيحاسبه بحسناته وسيئاته فإمّا إلى الجنة وإمّا إلى النار فهؤلاء موقوفون لأمر الله، قال: وكذلك يفعل الله بالمستضعفين والبله والاطفال وأولاد المسلمين الذين لم يبلغوا الحلم، فأما النصاب من أهل القبلة فإنهم يخذ لهم خد إلى النار التي خلقها الله في المشرق فيدخل عليهم منها اللهب والشّر والسخان وفوره الحميم إلى يوم القيامة، ثم مصيرهم إلى الحميم ثم في النار يسجرون ثم قيل لهم: أين ما كنتم تدعون من دون الله؟ أين إمامكم الذي اتخذتموه دون الامام الذي جعله الله للناس إماماً. (1)

دلالت این حدیث بر جمع مذکور واضح، و قابل انکار نیست. کلام شیخ مفید - أعلى الله مقامه الشريف - که نقل کردید، نیز حمل به معنای مذکور می شود؛ چه ایشان عین عبارت روایات یعنی «من محض الايمان محضاً ومن محض الكفر محضاً» را نقل کرده و بلکه ذیل این موضوع کلامش صریح است در اینکه از مؤمن، محض کامل در ایمان که

ص: 98

نادراً موجود است، اراده نکرده [است]؛ زیرا که آیه شریفه، «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتاً بَلْ أحياءٌ عند رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» را ذکر کرده [است] و می فرماید: «فَدَلَّ عَلَى أَنَّ الْعَذَابَ وَالْثَوَابَ يَكُونُ قَبْلَ الْقِيَامَةِ، وَبَعْدَهَا».

و معلوم است تمام کسانی که در سبیل الله کشته شده اند، کامل در ایمان نیستند، و اما مورد عقاب و ثواب در عالم برزخ و قبر، آیا روح است به قالب مثالی و یا بدن دنیوی؟ روایات دلالت بر اول دارد و ایشان هم معتقد به آن است.

پس از عبارتی که از او ذکر کردیم، می فرماید: «وَالْخَبْرُ وَارِدٌ بِأَنَّهُ يَكُونُ مَعَ فِرَاقِ الرُّوحِ الْجَسَدِ فِي الدُّنْيَا وَالرُّوحِ هِيَهْنَا عِبَارَةٌ عَنِ انْفِعَالِ الْجَوْهَرِ الْبَسِيطِ وَليْسَ بِعِبَارَةٍ عَنِ الْحَيَاةِ الَّتِي يَصِحُّ مَعَهَا الْعِلْمُ وَالْقُدْرَةُ، لِأَنَّ هَذِهِ الْحَيَاةَ عَرَضٌ لَا يَبْقَى.»

و مقصود ایشان (شیخ مفید) از نفی حیاتی که محقق حس و حرکت است از روح، جواب شبهه ای است که (در حیات شهدا پس از شهادت) نموده، و بیان نحوه حیاتی است که قرآن شریف نسبت به آنها داده که عبارت از حیات ذاتی است که عین جوهر روح انسانی است، نه حیات عارضی که تعلق به بدن مادی انسان دارد. گرچه عبارت ایشان که این حیات را عرض دانسته [است]، خالی از اشکال نیست؛ چه اگر معنای اصطلاحی آن را که عبارت از حیات و مبدأ درک و فعل است، اراده کرده باشد، عین نفس حیوانی است و لذا حیوان را به جوهر حسّاس فعّال تعریف نموده اند، و اگر روح بخاری را از آن اراده کرده باشد، آن نیز جوهر است، نه عرض، گرچه از مفارقت روح حیوانی منحل می شود. لذا می گوئیم شاید مرادش از عرض، عرضی بوده و حیات را نسبت به بدن داده که عرض اوست، نه روح که ذاتی اوست و یا آن که مرادش از عرض، اصطلاح متکلمین از معتزله است که آنها حیات و علم و سایر صفات حقیقیه را أعراض دانسته اند و لذا از حق - سبحانه و تعالی - تمام صفات حقیقیه را سلب کرده و ذات او را نایب مناب آن صفات در ترتب نتایج آنها بر ذات مقدّسش دانسته اند.

از آنچه بیان شد، واضح گردید که مقصود مرحوم شیخ مفید قدس سره از حیات که مصحح علم و قدرت است، حیات بدن مادی است که نسبت به او عرض است و به موت زایل می شود، نه حیات نفس حیوانی که ذاتی اوست و از او مفارقت نمی نماید و نیز معلوم

شد مورد سؤال و تنعمات و تألمات را در عالم برزخ نفسِ انسانی با بدن مثالی می‌داند که مطابق با روایات است، و اما مورد جنت و نار را پس از اقامه قیامت و تصفیه حساب نفسِ انسانی با همان بدن مادی دنیوی می‌داند و فقط نواقص و کثافات بدن دنیوی را از او مسلوب می‌داند؛ چه خوب بود قبل از اقدام به این سؤال رجوع به کتاب کلامی ایشان مانند شرح اعتقادات صدوق رحمه الله می‌نمودید. و قس علیه حشر الحيوانات.

و مسأله امتناع اعاده معدوم منافی با معاد جسمانی نیست و نیز جواب سؤال ثانی و ثالث هم داده شد؛ زیرا روایات شریفه کافی، مستضعفین را که نسبت به اصناف دیگر قلیل می‌باشند، از سؤال و عذاب و ثواب قبر و برزخ معاف نموده و این مطابق قواعد است؛ چون هنوز حال آنها از ایمان و کفر پس از اتمام حجت شدن بر آنها معلوم نیست و خداوند متعال می‌فرماید: «لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ يُحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ (1)» پس مراد از «من محض الایمان» افراد نادری مانند حضرت سلمان و اباذر، و مراد از «من محض الکفر» افراد نادری مانند ابوجهل و معاویه نیست و در سؤال قبر، و سایر احوالی که پس از موت بر انسان وارد می‌شود و روایات شریفه وارده از اهل بیت علیهم السلام دلالت بر آنها دارد، مصالح و حکمی است و ممکن است یکی از آنها ترقی و تعالی مقامات مؤمنین و پستی و تنزل مراتب کفار باشد. والعلم عنده سبحانه و تعالی.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حضرت مستطاب آیه‌الله العظمی آقای میلانی - دام ظلّه العالی -

به عرض می‌رساند، این جانب مدّتی است با شیخ محمد مردوخ، پیشوای اهل تسنن سنندج مکاتبه و بحثی دارم. اخیراً [ایشان] نامه ای به این جانب نوشته [است که] فتوکپی آن را [به] پیوست تقدیم می‌دارم [و] بدین وسیله از آن جناب کسب تکلیف نموده که جواب [شیخ محمد] مردوخ را چگونه بنویسم. متّع الله المسلمین بطول بقائکم.

25 شوال 1389

ص: 100

1-1 انفال 8/42.

جناب آقای شیخ علی اکبر روحانی نیا - حفظه الله تعالى. اجتهاد در اسلام ممنوع است به دلیل آیه کریمه «اليوم أكملت لكم دينكم». آنهایی که قایل به اجتهاد هستند، احاطه به احکام اسلام ندارند؛ دو چیز دین پاک نبی را به باد داد. در سنن تشیخ و در شیعه اجتهاد.

29/9/1348

باسمه تعالی شأنه

السلام علیکم. از آقای مردوخ پرسید اجتهاد یعنی چه؟ اگر معنای آن، همان است که انسان به برداشت و فکر خودش از روی ظن و استحسان و قیاس و تشبیه واقعه ای به واقعه دیگر، حکم خدا و آیین اسلام را بگوید، البته دین پاک نبی را به باد داده است؛ ولی شیعه از این رفتار و کردار، بری است و کاملاً [با آن] مخالفت دارد و شدیداً [آن را] حرام و معصیت می داند؛ و اگر معنای اجتهاد جدّ و جهد نمودن در فهم و دانستن و به دست آوردن حکم خدا و آیین اسلام است از آیات و بیانات و احادیث وارده در تفسیر قرآن کریم و آنچه نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است، البته دین پاک نبی صلی الله علیه و آله به این ترتیب آباد می شود و پیروی از آیین اسلام به عمل می آید. ایشان چون در مکتب شیعه درس نخوانده [است] و از مبانی و قواعد علمای شیعه خبر ندارد، خیال می کند اجتهاد نزد شیعه به نحوی است که دیگران داشته اند. والسلام علی من اتبع الهدی.

بسم الله الرحمن الرحيم

حضور محترم حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

پس از عرض سلام، خواهشمند است جواب سؤال های ذیل را مرقوم فرمایید.

س 1 - چرا مسلمان نباید با کلیمی و مسیحی دست بدهد و مصافحه نماید؟ و اگر دست داد، [چرا] باید دست خود را آب بکشد و چرا نباید با آنان هم غذا شود و یا با آنان ازدواج

ص: 101

نمایند؟ مگر حضرت موسی و حضرت عیسی علیهما السلام پیغمبرانِ برحق نبودند؟

س 2 - این جانب دوستی ارمنی دارم [و] می خواهم به او ثابت نمایم که عیسی پسر خدا نیست و خدا نَه فرزند دارد و نَه پدر و مادری؛ [اما او] قبول نمی کند و می گوید که عیسی علیه السلام نطفه خداست که در شکم حضرت مریم علیها السلام پرورانده شده [است] و نیز به او می گویم مگر حضرت آدم و حوّا از پدر و مادر زاییده شدند؟ [ولی او] در عین حال قبول نمی کند.

س 3 - انسان باید چه مقدار معلومات داشته باشد تا بتواند مانند جناب عالی جانشین و نایب امام علیه السلام شود و باید چه ریاضتهایی را بکشد تا به آن مقام برسد؟

باسمه تعالی

ج 1 - حضرت موسی و حضرت عیسی علیهما السلام پیغمبرِ برحق بودند و بعد از آنان حضرت محمّد صلی الله علیه وآله نیز برحق می باشند، ولی کلیمی و مسیحی انکار می کنند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله را و می گویند پیغمبر نیست؛ پس بدین جهت است که نتوان دوستی نمود با کسانی که دشمن پیغمبر اسلام اند. آری دختر آنها را بر حسب قانون شرع می توان به ازدواج موقت اختیار نمود، ولی به پسر آنها نتوان دختر مسلمان را تزویج کرد؛ قانون دین اسلام این است؛ علاوه بر اینکه نتوان شرافت دختر مسلمان را زیر دست اجنبی قرار داد.

ج 2 - آن شخص خدا را نشناخته است؛ تصوّر و خیال می کند که خداوند متعال به قیاس و مانند خودش می باشد که ماده و جسم دارد و مانند بشر و سایر حیوانات نطفه دارد! نمی داند که خدای متعال هیچ گونه از صفات و کیفیتهای مخلوقات را ندارد و او آفریننده مادیات و مجردات می باشد. باری، اگر به عقل و فکر صحیح مراجعه کند، قضاوت خواهد نمود که آفریننده امکان ندارد مانند مخلوق خود باشد.

ج 3 - همان طور که دانشمندان بزرگ در علمهای دیگر درس خواندند و زحمت کشیدند تا مثلاً کیلر و گالیه و انیشتین و ادیسون شدند، همان طور باید درس خواند و زحمت کشید تا به حول و قوه و به فضل خداوند متعال به جایی رسید. نصیحتاً به شما

می گویم پیوسته به خداوند متعال ملتجی شوید و مسئلت نمایید.

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر مبارک حضرت آیهالله العظمی آقای حاج سید محمد هادی میلانی

- دامت برکاته -

به شرف عرض عالی می رساند، از قرار مسموع حضرت عالی مانند بعضی از مراجع، مال دولت را مجهول المالک می دانید. علی هذا سؤال می شود این اسکناسهای معمولی رایج میان مردم که متداول است و تجارت و غیر آن از تصرفات همگی به اینها انجام می یابد و مسلّم است که همه اینها از بانک و صندوق دولت پخش می شود و مال دولت است، اگر اینها مجهول المالک باشد، چرا خمس به آنها تعلق می گیرد و از چه راه حکم به تخمیس آنها می شود؟ و شنیده شده [است] که بعضی از مراجع گذشته، دولت را مالک می دانستند، این از چه راه است؟ زیرا دولت، کیست که مالک باشد؛ اگر نظرشان هیأت است، مالکیت هیأت چگونه تصوّر می شود؟ ایام سعادت مستدام باد.

باسمه تعالی وله الحمد

راجع به مسأله اسکناسها و تعلق خمس به آنها در صورتی که مجهول المالک باشند و راجع به اینکه قایلین به مالکیت دولت از چه راه می گویند، عرض می کنم: أمّا الأُول، محذور، نه تنها این است که فرموده اید خمس چرا به آنها تعلق بگیرد - در صورتی که مجهول المالک باشد - بلکه محذور بزرگ تر آن است که مجهول المالک باید صدقه داده شود و به فقیر می رسد، پس اغنیا، مالک نیستند و برای فقرا، میدان وسیعی - والعیاذ بالله - باز می شود. و ایضاً معاملات اجناس دیگر با آنها همه باطل می شود یا خریدار مشغول الذمه فروشنده می گردد. و ایضاً اگر ورثه استحقاق صدقه داشته باشد، هر کدام سبقت کرد، چه پسر و چه دختر، اسکناسهای پدر را بر می دارد، و الا وراثتی نسبت به آنها در کار نیست الی غیر ذلک من المحاذیر، فأقول: اگر اسکناس طریق الی المال و سند آن

ص: 103

است، مجهول المالك بودن سند، صدمه ای به جایی نمی رساند و اگر اسکناس خودش مالیت دارد، مولد اولیه آن، مستصحب البقاء علی الإباحه است، به دست هر کس از غنی و فقیر که می رسد، و بالطبع قاصد تملک آن است، همین قدر کافی است در مالکیت آن، و جمیع آثار مالکیت، مترتب می گردد و معاملات و ربح، محقق می شود. خوب بود می فرمودید چه دلیل دارید و إلا مالکیت امری است اعتباری [و] موضوع آن، لازم نیست امر موجود خارجی باشد و ممکن است آن هم امر اعتباری باشد که مضاف و مضاف الیه و اضافه یکسره اعتبار فی اعتبار بوده باشد.

اما الثانی، کسانی که قایل به مالکیت هیأت (دولت) هستند، یک دلیلشان عموم «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» است؛ ولی اشکال در این است که ظاهر معنای «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» ای العقود الصادره من الاشخاص لا- من الهیئه، و دلیل دیگرشان سیره دول است من زمن المعصومین علیهم السلام. ولی اشکال در این است که آن زمان، عنوان هیأت نبوده، بلکه شخص سلطان و نمایندگان او بوده و دلیل دیگرشان لزوم عسر و حرج است، ولی اشکال در این است که این عناوین مُثَبِّتِ حُكْمٍ وضعی نمی شود. والعلم عندالله والسلام علیکم وعلی من یجب تسلیمی علیه.

بسم الله الرحمن الرحيم

حضور محترم حضرت آیهالله العظمی آقای میلانی - مدّ ظلّه العالی -

عرض می شود میل دارم نظر و مبنای جناب عالی را بدانم در نتیجه گیری از اخبار درباره سهم مبارک امام علیه السلام و عمل اصحاب قدس سرهم و موضوع نیابت از امام علیه السلام و اجازه به دیگران که به قول جناب عالی بر فرض صحّت، نیابت تعیین نایب مانند وکیل در توکیل چگونه تصوّر می شود و به چه مجوزی می شود این کار را کرد و به علاوه، تکلیف در قبال عدم تضييع مال امام علیه السلام به چه نحو باید عمل شود و موضوع قطع به رضا چگونه است؟

تسلیم و تحیت تقدیم داشته، به انواع دعوات یاد آورم، در نتیجه تحقیق و مباحثه و بررسی روایات بسیار که یکایک مورد مذاکره و فقه الحدیث شد و جمع دلایل آنها کاملاً بررسی گردید، این بود که سهم مبارک به اذن فقیه حاکم شرع به عنوان صدقه از آن بزرگوار و در مورد احراز رضای آن حضرت - صلوات الله علیه - به مصرف برسد و شیعه اثنا عشری با تقوا بالاخص نوکران و خدمتگزاران آن بزرگوار و سادات و علویات مستحق و متدین و ایام مستحق سادات مورد قطع به رضای آن حضرت است. والعلم عنده سبحانه.

بسم الله الرحمن الرحيم

حضور مبارک حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - مد ظله العالی -

عرض می نمایم، این جانب با شخصی در اداره ای کارمند می باشیم، ضمناً روزانه مدتی راجع به دین اسلام بحث می نماید از کتاب اصول کافی و می گوید: «دین فقط از تفسیر قرآن است و رساله های عملیه مراجع تقلید به درد نمی خورد.» و نیز می گوید: «هر کس باید خودش تکلیف دین خود را بداند و از فکر خود استفاده و قرآن را تفسیر نماید.» خواهشمند است مرقوم فرمایید این راهی را که [او] می رود، [آیا] اشتباه است یا خیر؟

باسمه تعالی

اولاً، علم دین، بسیار دقیق تر و پرمعناتر از علم شیمی و مانند آن است و بدون درس خواندن و از استاد کامل یاد گرفتن، امکان ندارد انسان آن را یاد بگیرد.

ثانیاً، قرآن مجید، در عین اینکه آسان به نظر می رسد، عقول بشر عادی از اینکه به مطالب شامخه آن احاطه پیدا کند ناتوانند و لذا مقداری از بعضی آیات نسبت به ادراک بشر عادی، متشابهاست. از ائمه معصومین علیهم السلام احادیثی وارد شده که نهی فرموده اند از تفسیر قرآن به فکر و نظر خود مردم، فقط در مواردی که مربوط به احکام است و

معنای ظاهر مسلّم دارد و تخصیص و تقییدی در روایات از اهل بیت که مفسّر قرآن اند، وارد نشده است، می تواند کسی که درس خوانده [است] و کاملاً زبان عربی را می داند و فحص کامل از احادیث نموده و برخلاف ظاهر، تفسیری ندیده [است]، به آن حکم اخذ کند.

ثالثاً، اصول کافی مربوط به عقاید می باشد و بسیاری از آن، خبر واحد است و در معارف دین، خبر واحد، یقین آور نیست و نتوان به غیر یقین در اصول دین اعتماد نمود.

و اما فروع کافی که مربوط به احکام عملی است و خبر واحد در مرحله ظاهر حجّت است، اگر چه ظنی است؛ ولی عمل کردن به آن حاجت دارد به اینکه شخص، درس فقه و اصول [را] که مبادی استنباط احکام از روایات است، خوانده باشد.

به علاوه، اینکه در تعارض اخبار که در روایات مختلف نقل کرده اند، باید شخص خبیر و بصیر باشد به اینکه چگونه رفتار کند [و] خبر صحیح را به دست آورد. بالجمله، فکر خود انسان در اصول دین و فروع، بدون اینکه به مدرک موثّق تامّ و تمامی اعتماد کند، بسیار خطر دارد و در آیات و احادیث از آن [نهی] شده است. واللّٰه العالم.

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر مبارک آیهالله العظمی آقای میلانی - مدّ ظلّه -

[آیا] منظور از معاد جسمانی که در قرآن کریم و روایات آمده است، همین جسد فعلی است که در عالم آخرت محشور می گردد و به زندگی جاوید خود ادامه می دهد؟ یا کیفیت و شرایطی که در آن نشئه ادامه حیات می دهد با این نشئه فرق و تفاوت دارد؟ و اگر کسی به شقّ دوم معتقد باشد، [آیا] منکر معاد جسمانی است؟

باسمه تعالی

جای تردید نیست که معاد جسمانی با همین بدن انسان است بر حسب آنچه از آیات مبارکه و بیانات صریحه پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله و اهل بیت آن حضرت علیهم السلام استفاده

می شود؛ ولی خصوصیات آن که از حیث اعراض و کیفیت چگونه است و زاید بر مواد و عناصر جوهریه در چه شرایطی است، علم به آنها را تکلیف نداریم و باید معتقد باشیم به اینکه معاد جسمانی است به هر نحوی که فی علم الله ثابت است.

بسم الله الرحمن الرحيم

حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - مدّ ظلّه العالی -

چه می فرمایید در این مسأله تاریخی یعنی مراجعت اهل بیت حضرت امام حسین علیه السلام به کربلا یا به مدینه پس از حرکت از شام که در کتب تاریخی به طور مختلف نقل گردیده است.

اولاً، عالم جلیل، محدث نوری قدس سره در کتاب لؤلؤ و مرجان، راجع به موضوع مذکور تحقیقاتی نموده [و] حاصلش این است که خبر ورود اهل بیت علیهم السلام به کربلا در اربعین در کتاب لهوف مرحوم سید ابن طاوس از جهاتی مخدوش است.

یک؛ خود سید قدس سره در اقبال، ورود اهل بیت علیهم السلام را در روز اربعین و ملاقات با جابر را بعید شمرده [است].

دو؛ شیخ مفید قدس سره در ارشاد، صفحه 231، فرموده [است] که از شام آمدند تا وارد مدینه شدند.

سه؛ قریب به این عبارت در کامل ابن اثیر ذکر شده و طبری در تاریخ خود، مختصری در این مقال ذکر نموده [است] در هیچ کدام ذکری از سفر عراق نیست.

چهار؛ شیخ مفید قدس سره در مسأله الشیعه می فرمایند: «در روز 20 صفر رجوع حرم ابی عبدالله علیه السلام از شام به مدینه بود و ورود جابر بن عبدالله انصاری قدس سره به کربلا به جهت زیارت قبر مطهر ابا عبدالله علیه السلام.»

پنج؛ قریب به همین عبارت را شیخ طوسی در مصباح و علامه حلّی در منهاج الصلاح و کفعمی در دو موضع از مصباح خود، ذکر کرده و ظاهر عبارت آن است که [آنها] روز اربعین از شام بیرون آمدند.

شش؛ تفصیل ورود جابر قدس سره را در کربلا در کتاب بشاره المصطفی تألیف طبری آملی و در کتاب مصباح الزائر ذکر کرده اند؛ ولی ذکری از ورود اهل بیت علیهم السلام به کربلا [در آنها] نیست.

ثانیاً، مرحوم حاج شیخ عباس قمی قدس سره در مجلد اول منتهی الآمال بعد از ذکر جریانات کوفه و شام می فرماید: «با ملاحظه این مطالب خیلی مستبعد است که اهل بیت علیهم السلام بعد از این همه قضایا برگردند و روز بیستم صفر که روز اربعین و روز ورود جابر به کربلا بود، به کربلا وارد شوند.»

ثالثاً، ملا محسن فیض کاشانی در تقویم المحسنین می فرماید: «در بیستم آن (صفر) رجوع حرم امام حسین علیه السلام است به مدینه.»
رابعاً، دکتر محمد ابراهیم آیتی در کتاب بررسی تاریخ عاشورا (سخنرانی 6، ص 104) می فرماید: «اما داستان آمدن اهل بیت از شام به طرف عراق و رسیدن آنها در اربعین به کربلا را به هیچ وجه نمی توان باور کرد یا سند قابل اعتمادی بر این افسانه تاریخی به دست داد.»
خامساً، محدث قمی قدس سره در مفاتیح الجنان [می] گوید: «روز بیستم صفر، روز اربعین و به قول شیخ طوسی و شیخ مفید - رحمهما الله - روز رجوع حرم امام حسین علیه السلام است از شام به مدینه و روز ورود جابر بن عبدالله انصاری است به کربلا.»

سادساً، علامه مجلسی قدس سره در زاد المعاد می فرماید: «بدان که مشهور آن است که سبب تأکید زیارت آن حضرت در این روز آن است که حضرت امام زین العابدین علیه السلام با سایر اهل بیت در این روز وارد کربلا شدند و سرهای مقدس شهدا را به بدنهای مطهر ایشان ملحق کردند، و این بسیار بعید است از جهات بسیار که ذکر آنها موجب تطویل است.»

در قبال این شش احتمال، مرحوم سید در لهوف می فرماید که روز اربعین، اهل بیت به کربلا آمدند و با جابر در یک وقت ملاقات کردند و در کتاب جنات الخلود می گوید: بیستم صفر، روز ورود اهل بیت علیهم السلام است به کربلا و محقق بهایی در توضیح المقاصد، روز 19 صفر را روز اربعین و روز ورود حرم امام حسین علیه السلام به کربلا بیان می فرماید، و حاج شیخ محمد مهدی مازندرانی در کتاب معالی السبطين از بعضی کتب مقاتل که نام نبرده است، نقل می کند از عطیه که سواری نمایان شد، و جابر گفت: «اگر آقایم امام سجاد علیه السلام باشد، تو آزادی.» عطیه به زودی برگشت [و] گفت: «برخیز امام علیه السلام را استقبال کن.»

خلاصه، گفته این چهار کتاب برخلاف فرمایش چندین محدث و چندین کتاب معتبر است که مذکور گردید و آقایان روضه خوانان خبر لهوف را با شاخ و برگهای بسیار

[می خوانند]، آیا این عملشان شرعاً چه صورت دارد؟

بیان و نظریه خودتان را نیز در مورد ورود اهل بیت علیهم السلام به کربلا در روز بیستم صفر مرقوم فرمایید.

باسمه تعالی وله الحمد

به جا آوردن عبادت و اعمالی که در این روز وارد شده [است]، رجاء مانعی ندارد، و جناب عالی با تفحص کامل بیاناتی در ورود اهل بیت علیهم السلام به کربلا فرموده اید، چه عجب که احتمال نداده اید در سال دوم باشد. والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته.

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر حضرت آیهالله العظمی آقای میلانی - مدّ ظلّه -

خواهشمند است به سؤالات این جانب جواب مرحمت فرمایید.

س 1 - کافر در قرآن مجید بیان شده است و از بعضی آیات روشن است که کافری وجود ندارد؛ مانند این قبیل آیات: «وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ (1)»، و در جای دیگر هم از این قبیل آیات موجود است و معلوم می شود که همه قبول دارند که خالق همگی، خدای واحد است، پس کافر به چه کسی اطلاق می شود! لطفاً از قرآن جواب فرمایید.

س 2 - در رساله ها بیان شده که زکات از نه چیز باید داده شود، [این نکته] از کجای قرآن استخراج می شود؟ آیا قرآن مجید، این مسأله را از تمام سرمایه داران صرف نظر کرده [است] که دارای کارخانجات و ماشین آلات و تجارت و سایر درآمدهای زیاد می باشند؟ مگر حکم قرآن برای کافه ناس نیست؟ لطفاً از دیدگاه قرآن بیان فرمایید.

س 3 - مسأله خمس که در رساله ها بیان فرموده اند، اگر مسأله از قرآن است، قرآن [در] آیه 41 از سوره انفال، بیان فرموده [است] و از ماقبل آیه معلوم می شود که صحبت از درآمد غنایم

ص: 109

جنگی است و اگر از جای دیگر قرآن است، لطفاً بیان فرمایید از کجای قرآن و یا حدیثی که مطابق با قرآن باشد.

باسمه تعالی شانه

ج 1 - جماعتی ثنویّه هستند و آنها دو خالق گفته اند: یکی خَلق کننده موجودات خیر و دیگری، خَلق کننده موجودات شرّ. ثانیاً، جماعتی در موقع پرسیدن از خالق می گویند «اللّه» ولی صفات ثبوتیه و جلالیه و جمالیّه را قایل نیستند؛ حتّی آن که بعضی مجسمه هستند و بعضی صفات پستی را نسبت می دهند - تعالی اللّه عن ذلک علوّاً کبیراً. ثالثاً، جماعتی به خالق یکتا - جلّ و علا - قایل اند؛ ولی قایل به حلول و اتّحاد می باشند. رابعاً، جماعتی منکر رسالت پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله می باشند، اینها و مانندشان کفّارند.

ج 2 - خداوند متعال، قرآن مجید را بر پیغمبر صلی الله علیه وآله نازل فرموده [است] که آن بزرگوار به مردم بیان فرماید و مانند کتاب عمیق علمی است که استاد بایدش شرح و تفسیر نماید؛ مثلاً و بلا تشبیه، کتاب هیئت و هندسه و غیر ذلک را بایستی استاد معنا کند و هر کس که درس نخوانده، نمی فهمد؛ پس اوّل، پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وائمه معصومین علیهم السلام استادان و درس دهندگان قرآن اند و هر آنچه فرموده اند، فرموده خداوند متعال است و در اوّل نزول آیه زکات، فرمودند که در نه چیز واجب است. ثانیاً، قرآن مجید می فرماید: «وما آتاکم الرّسول فخذوه(1)» «وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ(2)» «إلى غير ذلك از آیات که دلالت دارند بر اینکه باید به دستور پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله رفتار نمود، ثالثاً، در سایر حیوانات و در تجارت زکات قرار داده اند، ولی به نحو استحباب. رابعاً، حقوق واجبه دیگر اگر در کارخانجات و غیر ذلک مراعات شود، نتیجه زکات حاصل می شود.

ج 3 - اوّل، صریح این آیه است که می فرماید: «أَتَمَّا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ(3)» و غنیمت به

ص: 110

1-1 حشر 59/7.

2-2 آل عمران 3/132.

3-3 انفال 8/41.

معنای استفاده است. و «من شیء» که مبین «ما» ی موصوله است، افاده عموم می کند؛ یعنی هر آنچه را که استفاده کردید. ثانیاً، قانون کلی که در موردی وارد می شود، نمی توان آن را به مصداق یاد شده تخصیص داد، چه بسیار است در قرآن مجید و در حدیث و در متعارف که امر مخصوص را به ملاحظه حاجتی که به آن بوده [است]، ذکر می کنند و بلافاصله قانون کلی را به ملاحظه بیان آن ذکر می کنند که شامل آن امر مخصوص و غیر آن می شود.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

محضر مبارک مرجع عالی قدر آیةالله میلانی - مدّ ظلّه العالی -

خواهشمند است سؤالهای این جانب را کتباً جواب مرحمت فرمایید.

س 1 - اسم اعظم چیست؟

س 2 - آیا دوازده امام علیهم السلام اسم اعظم را می دانستند؟

س 3 - آیا امام علیه السلام به نیرو و قوت امامت می تواند مرده را زنده نماید؟

س 4 - آیا امام می تواند از خود معجزه نشان بدهد؟

س 5 - آیا شفاعت امامان در روز قیامت حقّ است؟

س 6 - آیا ما شیعیان محتاج به شفاعت ائمه معصومین علیهم السلام هستیم؟ و یا به وسیله نماز و روزه هایمان نجات می یابیم؟

س 7 - اگر کسی - العیاذ باللّه - منکر رحمت آل محمد صلی الله علیه وآله باشد، چه اشکالی دارد؟

باسمه تعالی شأنه

ج 1 - در بعضی روایات است که اسم اعظم در آیه الکرسی است و در بعضی روایات در سه آیه سوره حشر است (1) و ظاهر آن است که هر شخصی که تقوای قلب

ص: 111

1-1 هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ * هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقَدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ * هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمَصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ». حشر 22/59 - 24.

داشته باشد، به علاوه، تقوای عملی ادراک می نماید و افاضه آن از درگاه متعال مسمی به این اسم مقدّس می باشد.

ج 2 - البتّه امامان اسم اعظم [را] می دانند؛ بلکه به یک معنا خودشان کلمه اللّهُ و اسم اعظم می باشند.

ج 3 - نیرو و قوّت امامت عبارت از «ید» قدرت الهی است و خداوند متعال به این قدرت، مُرده را زنده می کند.

ج 4 - اراده امام علیه السلام تابع اراده الهی است و قلب مبارک امام، پایگاه مشیّت الهیّه است و البتّه معجزه و بالاتر از معجزه را در این صورت نشان می دهد.

ج 5 - احادیث معتبره از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله و ائمّه معصومین علیهم السلام دلالت بر حقایق شفاعتشان دارد، به علاوه از آنچه برهان عقلی اقتضا دارد.

ج 6 - اولاً خود تشیّع شفیع انسان و وسیله احتیاجش را با خود دارد؛ ثانیاً، در هر مرتبه ای که غیر معصوم باشد، کوتاهی در وظایف عملی خواهد داشت و نجاتش منحصر به شفاعت است.

ج 7 - إشکال آن، تاریکی قلب است و مصداق «طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ (1)» بوده است که ادراکات او منحصر به قوّه فکری دماغی شده است و قلب خود را باخته که نمی تواند چیزی را که از ضروریّات مذهبی است، بر خود هموار نماید.

بلی، محکوم به نجاست نیست؛ چون انکار ضروری دین را ننموده است. خداوند متعال به یمن توّسل به ناحیه مبارکه حضرت ولیّ عصر - ارواحنا فداه - ما را هدایت فرماید و به حقایق آشنا سازد.

بسم اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

محضر مبارک عالم ربّانی آیها اللّهُ العظمی میلانی - دامت برکاته -

مدّتی است حقیر در جست و جوی حقیقت کلمه «اللّهُ» می باشد؛ لیکن هرچه بیشتر

ص: 112

جُستم، کمتر یافتیم که کلمه (ا-ل-ل-ا-ه) [یا] (ا-ل-ل-ا-و-ه) حقیقت آن چیست؟ تقاضا دارد حقیقت این کلمه عظیم الشان را به طور ساده به زبان پارسی برای بنده روشن فرمایید، مزید تشکر است.

باسمه تعالی شانه

السلام علیکم به طور اختصار عرض می شود - تو خود، حدیث مفصّل بخوان از این مجمل - این کلمه مبارکه، تحلیل حروف آن به تقریب اجمالی (ا-ل-ل-ا-ه) است و الف دوم در استعمال گفته نشده و دو لام در یکدیگر ادغام شده است و ا-ل؛ اشاره است به تعین مفاد (ال ا ه) که به معنای معبود به قول مطلق و عبارت آخرای الوهیت علی الاطلاق منحصر به فرد می باشد، به اضافه هاء هویت مطلقه که به جز اشاره نتوان به آن مقام مقدّس که فوق ادراک عقول است، پی برد و لذا همه مخلوقات در حیرت اند و به هیچ گونه اسم و رسم نتوانند بفهمند و درک نمایند و فقط به لفظ (هو) اشاره می کنند و توصیف به اوصاف جمالیّه و جلالیّه می نمایند؛ مثلاً هو الحیّ، لا إله إلا هو، وهو الرّحمن الرّحیم، وهکذا.

و الحاصل، لفظ جلاله، اسم ذات مقدّس است که تعین ذاتی به نحو احدیّت دارد و دارای جمیع صفات کمال و فوق الکمال می باشد. اگر به خداوند متعال - جلّ جلاله و علاه - با خلوص نیت ملتجی بشوید، امید است شما را برساند به شخصی از اکابر اهل علم که از احادیث اهل بیت عصمت، حقایق معارف را فهمیده باشد و سوره مبارکه توحید و آیات شریفه آخر سوره حشر را با شواهد و قراین از سایر آیات مبارکه برای شما تفسیر نماید. و البتّه ما کُنّا لنهتدی لولا أن هدانا الله خواهد بود.

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر مبارک آیةالله العظمی آقای میلانی - مدّ ظلّه العالی -

خواهشمند است مشکل این جانب را درباره دو جمله از دو دعای مبارک، [حل کنید و]

جواب مرحمت فرماید. «رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا». (1)

س 1 - در دعای شریف مشلول، فقره خطاب ذلیلانه عبد به معبود «یا جاری اللصیق» یعنی ای همسایه ملاصق، می دانیم که روی قاعده (انت جاری بیتِ) ای ملاصقاً، الصاق به جَنْبِ جَنْبِ معنا می شود، چگونه ذات اقدس واجب الهی - عز اسمه - ملاصق عبد ممکن ضعیف می گردد؟ و تأویل ادبی و حکم شرعی یا جاری اللصیق چیست؟ بیان فرماید.

س 2 - در دعای شریف مشلول جمله «ورد لیوشع بن نون، الشمس بعد غروبها» یعنی گواهی می دهم که خدای صاحب جمال و کمال و جلال و قهاریت و رحیم، الرحمن الرحیم که با اقوام و ملل و انبیا و اولیا و صدقا و خصما به مهر و لطف و عطوفت و رحمت و قهر و غضب به اقتضای مصالح و حکم الهیه رفتار فرموده [است]، منظور از جمله فوق که آفتاب را بر یوشع بن نون پیامبر برگردانیده است، چیست؟ اینکه آن ذات مقتدر، قادر بر همچون کاری هست، محلّ اعتراف و تصدیق ما هست اما مشکل ما این است که در صورت ردّ شمس مدار گردش خورشید و منظومه شمسی اختلالی را دارا می شود که حوادثی را به بار می آورد و در سوره مبارکه یس، ذات بی زوال الهی، گردش خورشید را مستمرّاً «والشمس تجری لمستقرّ لها(2)»، «کلّ فی فلکّ یسبحون(3)» تعیین و از نظر هیوی، نظامی بر آن مقرر فرموده است: «لا الشمس ینبغی لها أن تُدرک القمر(4)» آیا دو جمله فوق از دعای مشلول است؟ و متصفین در آن دعا را چگونه می توان به دو بیان بالا حمل نمود؟ و تأویل هیوی و حکمی آن چیست؟

بسمه تعالی شأنه

ج 1 - جمله شریفه دعای مشلول «یا جاری اللصیق» اولاً، آنچه روی قاعده (انت جاری بیت بیت، ای ملاصقاً) می باشد، در موقعی است که جوار به مادیات اسناد داده

ص: 114

1-1 1 كهف 18/10.

2-2 2 یس 36/38.

3-3 3 انبیاء 21/33.

4-4 4 یس 36/40.

شود که مسکن و مکان دارند، نه در قضیه ای که موضوع آن لا مکان له می باشد.

ثانیاً، به پناه دهنده در لغت عرب جار اطلاق می شود و در قرآن مجید است: «وَأَنَّى جَارٌ لَّكُمْ» و نیز جوار رحمت الهی، بسیار استعمال می شود.

ثالثاً، «لصیق»، صفت مشبیه از «لصوق» است که به معنای شدت اتصال و [نبودن] هیچ گونه فاصله می باشد و خداوند متعال، قیوم است و معیت قیومیّه دارد و در قرآن مجید فرموده [است]: «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ (1)» و به عبارت آخری بین خالق و مخلوق هیچ گونه فاصله ای معقول نیست؛ نظیر آنچه برهاناً ثابت است از استحاله فاصله بین علت تامه و معلول، و اشد اتصال و لصوق، محقق است بین المبدأ المتعال والوجود الامکانی و نیز بین المجیر و المجار، فلیتدبر جیداً. مع الأسف که نمی دانم چه اندازه از علوم و معارف را فرا گرفته اید که بتوان به توفیق خداوند متعال - جلّ و علا - جمله دعا، شرح داده شود.

ج 2 - ردّ شمس، عبارت است از اینکه زمین در مدار وضعی خود، که دور خودش می چرخد، با آفتاب مواجه شود و هر طوری که در این حرکت وضعی پیش آید، ربطی به منظومه شمسی ندارد و اصلاً بر خوردی به چیزی نخواهد رساند و اگر فرضاً برساند، مربوط به خود زمین خواهد بود و قابل تدارک است و همچنین در مواردی که به جای نور شمس، ردّ شمس تعبیر شده، معنای آن هم همین است. بلی، بر مبنای هیئت قدیم، که زمین، ساکن است و افلاک سیارات که از آن جمله فلک شمس است، حرکت می کنند، معنای ردّ شمس عبارت از پیشآمد در حرکت فلک شمس است و بر این مبنا داستان منظومه شمسی در کار نیست و هیچ گونه اشکالی ندارد. پس آنچه مشکل به نظر رسیده، در اثر گرفتن جزئی از هیئت قدیم و جزئی از هیئت جدید است، با اینکه این دو مبنا تضاد دارند و جای ندارد خلط نمودن بین آنها، در هیئت قدیم، حرکت کردن شمس در کار نیست و تابع گردش فلک است و جاذبیت شمس، منظومه خود را به تبعیت از خویش، اصلاً موضع ندارد و اگر هیئت جدید در نظر گرفته شود، اختلال و اختلاف در

ص: 115

حرکت دوری و وضعی زمین اصلاً ربطی به سایر کرات ندارد. والعلم عنده سبحانه و تعالی، خداوند متعال، ما را توفیق سیر آفاقی دهد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - مدّ ظلّه العالی -

خواهشمند است به سؤال این جانب، جواب مرحمت فرمایید. فلسفه خلقت و تکوین چیست و یا به عبارت دیگر، خداوند متعال، چه هدفی از خلقت کاینات و انسانها و هستی داشت؟

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اولاً، خداوند متعال در قرآن مجید می فرماید: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ (1)»، عبادت و پرستش مخلوقات، فلسفه تکوین است. چون پرستش متوقف بر شناخت می باشد، در حدیث قدسی هدف آفرینش، حرکت آگاهانه به سوی اوست.

ثانیاً، مبدأ فیاض، محال است بخل ورزد، پس هر موردی که امکان دارد افاضه وجود به او شود، محال است نسبت به او افاضه نشود.

ثالثاً، تمام مخلوقات به زبان استعدادشان مسئلت می نمودند تکوّن خودشان را و ممکن نیست شخصی که جواد علی الاطلاق است، گدای درب خانه خود را برگرداند، و خواسته او را ندهد؛ فعلاً این مقدار نوشته شد؛ تو خود حدیث مفصّل بنخوان از این مجمل.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - مدّ ظلّه العالی -

خواهشمند است به سؤال این جانب جواب مرقوم فرمایید. آیا دوازده امام علیهم السلام از

ص: 116

موهبت الهی معجزه برخوردار بودند یا معجزه مخصوص پیغمبر عظیم الشان بود؟ و در صورتی که قدرت معجزه داشتند، چرا امام حسن علیه السلام از دسیسه و نیرنگ همسرشان بی اطلاع بودند تا مسموم گردیدند؟ و یا در حضور معظم له مبلغین معاویه به حضرت امیر علیه السلام جسارت می کردند و آن حضرت از قوه معجزه استفاده نمی فرمودند.

باسمه تعالی شأنه

امامان علیهم السلام به نحو کامل دارای معجزه هستند و در هر موقعی که کسی به جهت اثبات امامت معجزه طلب کند، امام علیه السلام معجزه می نماید و اما در غیر آن مقام (اثبات امامت) نظام تکوینی عالم را مراعات می نمایند؛ مانند پیغمبر صلی الله علیه وآله با آن که می توانستند به وسیله معجزه، کفار را مغلوب کنند، مع ذلک نکردند؛ مانند سایر انبیاء علیهم السلام و حضرت امام حسن علیه السلام اتمام حجت نمودند؛ ولی چون معجزه نمودنشان برخلاف میزان لیمیز الله الخیث من الطیب و برخلاف این نشئه با مقررات و مقدراتش بود، لهذا اقدام نفرمودند، و البته همه اموری که پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله و ائمه اطهار علیهم السلام انجام می دهند، به خواست خداوند متعال [بستگی] دارد. «بل عباداً مُکْرَمُونَ * لَا یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ یَعْمَلُونَ (1)». بالجمله، مقام امام علیه السلام فوق الحد، شخص را هر چه بیشتر فکر کند، بیشتر معلومات می آموزد که با آن که با تمام قدرت و اتصال به عالم ملکوت، مرتبط بودند، مع ذلک، مراعات نظام این نشئه را نمودند و کردار و رفتار عادی را انجام دادند - صلوات الله علیهم اجمعین.

بسم الله الرحمن الرحیم

محضر مبارک حضرت آیه الله العظمی میلانی - مد ظله العالی -

پس از عرض سلام و ارادت، خواهشمند است به سؤال ذیل جواب مرحمت فرمایید.

احادیث بکا بر حضرت سید الشهداء علیه السلام که بیشتر آنها صحیحه بوده و در وسائل الشیعه

ص: 117

است: «من ذكّرنا عنده ففاضت عيناه حرّم الله وجهه على النَّار(1)» و حدیث «ما بكى أحدٌ رحمته لنا ولما لقينا لإلّرحمه الله - إلى أن قال - فلو أن قطرةً من دموعه سقطت في جهنّم لأطفأت حرّها(2)» و امثال آن و اثرات دیگر از قبیل غفران ذنوب و غیره، و در کتاب خصائص مرحوم شوشتری قدس سره است: «فكلّ من بكى على مصائب الحسين عليه السلام أخذنا بيده و أدخلناه الجنة(3)» آیا مطلقاً این احادیث، شامل غیر معاندین حتی یهود و نصارا و مشرکین و کفار و منافقین می گردد و یا مراد آن احادیث، فسّاق شیعه است؟ در صورت دوّم، شیعه گاهی مرتکب ذنوبی که ضمان مالی بر مردم و ضمان قضایی مانند نماز و روزه داشته باشد، می شوند. آیا آیات خلود اهل کتاب و مشرکین و کفار در جهنّم و آیات حبط اعمال و آیات عدم قبول اعمال غیر متّقین مطلقاً حکومت دارند بر آن احادیث بکا؟ بینوا توجروا.

باسمه تعالی شأنه

به نحو اختصار به عرض می رسد، داستان «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ(4)» داریم و داستان وسیله شفاعت نیز داریم که بکای بزرگ، وسیله شفاعت است و اثر عجیب دارد و داستان تخفیف عذاب و داستان «يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ(5)» نیز داریم که احادیث در تفسیر آن از معصومین - صلوات الله عليهم - وارد است؛ از مجموع احادیث استفاده می شود که احادیث وارده در بکا، صیرف بیان مقتضی است؛ بلکه اثر به فعلیت می رسد تا هر حدی که منظور بدانند و مشیت الهیه - جلّ و علا - تعلق بگیرد. والامر کله بیده سبحانه تعالی.

ص: 118

1-1 وسائل الشیعه 14/509.

2-2 وسائل الشیعه 14/508.

3-3 وسائل المحبین در ترجمه و شرح خصائص الحسین علیه السلام/362.

4-4 مائده 5/27.

5-5 فرقان 25/70.

محضر مبارک حضرت آیه‌الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

آیا دعای ندبه منسوب به معصوم علیه السلام است یا نه؟ و نظر مبارک در صحت آن چیست؟

باسمه تعالی

دعای شریف ندبه، شامل اعتقادات حقه و مستند به معصوم علیه السلام است. علامه مجلسی قدس سره در بحار [الأنوار، ج 22] از طریق سید ابن طاووس از شیخ جلیل محمد بن مهدی، که در کتاب مزار خود، نوشته، متعهد است که دعاها و زیارات این کتاب را از ثقات روایت از حضرات معصومین علیهم السلام نقل نماید، و در زاد المعاد از حضرت امام صادق علیه السلام نقل کرده و علامه نوری در کتاب تحفه الزائر (1) با شرح مفصّلی آن را نقل نموده [است]. بعد از نقل این بزرگواران و اسناد آن به معصوم علیه السلام اطمینان کامل حاصل می‌گردد و تشکیک بعضی بی‌خبران قابل اعتنا نیست؛ به خصوص که این دعا نزد بزرگان علما از قدیم صحت آن از مسلمات بوده است؛ همچنان که شیخ بزرگ، مرحوم حاج شیخ مرتضی انصاری اعلی الله مقامه - به بعضی کلمات این دعا استشهاد نموده اند. (2) والعلم عنده تعالی.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

محضر مبارک حضرت آیه‌الله العظمی آقای میلانی - مدّ ظلّه العالی -

خواهشمند است بیان فرمایید، آیا پیغمبر و ائمه علیهم السلام نماز ظهر و عصر را در یک وقت می‌خواندند؛ همچنان که اغلب شیعیان در حال حاضر انجام می‌دهند؟ و اگر جمع بین صلاتین می‌نمودند، مدرک آن چیست و آیا شیعه در چه تاریخ به وجود آمدند؟

ص: 119

1-1 تحفه الزائر / 148.

2-2 قال آیه الله العظمی، حاج شیخ محمد حسین اصفهانی قدس سره فی الشرط و کذا الامر فی فقره دعاء الندبه: «بعد ان شرطت علیهم الزهد فی درجات هذه الدنيا الدنیة: فان اختیاره تعالی لهم المقامات المنیعه منوط بالزهد فی الدنيا»؛ حاشیه مکاسب 2/138.

جمع بین صلاتین، در احادیث شیعه و عامّه روایت شده [است]. در کتاب وسائل الشیعه (1) از حضرت صادق علیه السلام روایت شده [است که]:

1 - إن رسول الله صلى الله عليه وآله جمع بين الظهر والعصر بأذان وإقامتين و جمع بين المغرب والعشاء في الحضر من غير عله بأذان واحد وإقامتين.

2 - إن رسول الله صلى الله عليه وآله صلى الظهر والعصر في مكان واحد من غير عله ولا سبب، فقال له عمر - وكان أجراً القوم عليه - : أحدث في الصلاة شيء؟ قال: لا، ولكن أردت أن أوسع على أمتي.

3 - عن عبد الملك القمي عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قلت له: أجمع بين الصلاتين من غير عله؟ قال عليه السلام: قد فعل ذلك رسول الله صلى الله عليه وآله، أراد التخفيف على أُمَّته.

4 - عن ابن عباس، إن رسول الله صلى الله عليه وآله جمع بين الظهر والعصر والمغرب والعشاء من غير مطر ولا سفر، فقيل لابن عباس: ما أراد به؟ قال: أراد التوسيع لأُمَّته.

5 - عن أبي عبد الله عليه السلام صلى رسول الله صلى الله عليه وآله بالناس الظهر والعصر حين زالت الشمس في جماعه من غير عله، وصلى بهم المغرب والعشاء الآخرة قبل سقوط الشفق من غير عله في جماعه، وإنما فعل ذلك رسول الله صلى الله عليه وآله ليتسع الوقت على أُمَّته. و این روایت نیز در کافی و تهذیب است و صریح است در اینکه در اوّل وقت ظهر و عصر را، و اوّل وقت مغرب و عشا را خواندند.

أما روايات عامّه: صحيح مسلم چند روایت در باب الجمع بین الصلاتین فی الحضر نقل می کند:

1 - عن ابن عباس صلى رسول الله صلى الله عليه وآله الظهر والعصر جميعاً والمغرب والعشاء جميعاً في غير خوف ولا سفر.

2 - جمع رسول الله صلى الله عليه وآله بين الظهر والعصر والمغرب والعشاء بالمدينة من غير خوفٍ

ص: 120

علاوه بر آنچه بیان شد، شیعه امامیه در جمع کردن بین دو نماز و جایز دانستن تفریق بین دو نماز، به قرآن مجید تمسک نموده [است] که می فرماید: «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ» این مدت را وقت نماز قرار داده است، پس مکلف اختیار دارد در هر قطعه [از] این مدت، نماز به جا آورد؛ خواه به طور جمع و خواه به طور تفریق.

تاریخ شیعه از زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله می باشد. دمتم و دامت مکارمکم.

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر مبارک حضرت آیها لله العظمی آقای میلانی - مدّ ظلّه العالی -

خواهشمند است به سؤالهای ذیل جواب مرقوم فرمایید:

س 1 - برای اینکه با خداوند منان - جلّ شأنه - رابطه داشته، قلبم در نماز متوجه به خداوند متعال باشد، چه کنم؟

س 2 - میل دارم با امام زمان - ارواحنا له الفداء - رابطه داشته، خدمت آن حضرت نیز برسم و به دین اسلام با خلوص نیت خدمت نمایم؛ راهنمایی ام فرمایید.

س 3 - چند جمله از نصایح حضرت رضاعلیه السلام برای حقیر مرقوم فرمایید تا به دستور آن حضرت عمل [کنم] و نیز برای راهنمایی ما جوانان، نصایح کلی مرقوم فرمایید.

باسمه تعالی شأنه

السلام علیکم. سلامت و سعادت شما را از خداوند متعال مسئلت دارم. در پاسخ سئوالاتی که نموده اید، مطالبی ذیلاً به اختصار نوشته می شود:

برای رابطه با خداوند متعال باید پروردگار را همیشه و همه جا حاضر و ناظر اعمال خود دانسته، به دستور [های] دینی عمل نمایید؛ یعنی از حضرت رسول اکرم و انمه

ص: 121

1-1 عن عبدالله بن عباس، انه قال: صَلَّى رسول الله صلى الله عليه وآله الظهر والعصر جميعاً والمغرب والعشاء جميعاً من غير خوف ولا سفر (قال مالك: أرى ذلك كان في مطر)؛ موطأ مالك /102.

معصومین علیهم السلام که نواب و جانشینان و حافظان شریعت آن حضرت هستند، در اعمال و اخلاق پیروی [... کنید]؛ چنان که در قرآن مجید است: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ (1)» و مسائل شرعی [را] از رساله های عملیه، [فراگیرید] و [بر طبق آن عمل [... کنید] که [باید] همه رفتار و کردار شخص، مطابق موازین شرع انور باشد. [این روشها] انسان را به مرتبه دوستی خداوند متعال - جلّ و علا - می رساند.

برای اینکه در نماز، متوجه ذات مقدّس پروردگار باشید، باید هنگام ادای نماز، متوجه عظمت خالق بوده، بدانید در چه محلی ایستاده، با که سخن می گوئید و عرض حاجت می نمایید و این توجه قلبی باید تا آخر نماز باشد و متوجه افکار دیگر نشوید، و اگر چه [این کار] در ابتدا مشکل است؛ لیکن به ممارست و تمرین و مجاهده تدریجاً این مرتبه حاصل می شود و صرف لقلقه زبان، گرچه ادای تکلیف ظاهری [... می شود ...] ولی موجب قرب نمی شود؛ و در حدیث است از نماز آدمی، همان قدر قبول می شود و بالا می رود که از روی قلب و توجه باشد.

امام زمان، حضرت حجّبهن الحسن - صلوات الله علیه - واسطه فیض بین خداوند متعال و مخلوق است؛ اگر چه در ظاهر بر حسب حکمت الهی از نظرها غایب است؛ لیکن چون خورشید زیر ابر، فیضش به جهانیان می رسد. گناهان و آلودگیها، اشخاص را از سعادت دیدار آن بزرگوار، محجوب ساخته و این قابلیت را از آنان سلب نموده [است] وگرنه، از دوستانِ خالص او که به فضایل و ملکات عالیّه نایل شده اند و به مجاهدات، خود را از رذایل اخلاق تصفیه کرده اند، امکان دارد که تشرف حاصل نمایند؛ ولی در عین حال هم ممکن است متوجه نشوند و از استفاده و بهره مندی محروم نباشند. در مشکلات امور خود، به آن جناب توسّل بجوئید و حضرتش را واسطه قرار دهید تا خداوند - جلّت اسمائه - مشکلات را آسان و حوایج را برآورد. ضمناً اگر قابلیت حاصل شود و مقتضی باشد، ممکن است به فیض زیارت آن حضرت برسید.

خلوص نیت، عبارت از این است که انسان در کارها اعم از دنیوی و آخروی، مقصدش اطاعت اوامر الهیه باشد؛ مثلاً اگر کسب می نماید و برای معاش خود تلاش

ص: 122

می کند، به این نیت باشد که چون خداوند تعالی، بنای امور جهان را بر اسباب قرار داده و از بیکاری و تنبلی و سرباری دیگران نهی فرموده [و] برای روزی خود و عایله خودش امر به کسب نموده [است]، بنابراین، به این نیت، دنبال کسب و کار می روم که معیشت خود، و خانواده ام را تأمین کنم و در عین حال، مؤثر و رزاق را ذات مقدس الهی - جلّت عظمته - بدانم که اسباب را نیز او فراهم می فرماید. چنین کسی در کسب و کار خود، خیانت و دروغ و غلّ و غش ندارد و از راه حرام، کسب معیشت نمی کند و در هر شغلی که هست، به وظیفه دینی و اخلاقی خود، عمل می کند. [چنین کسی] در حقیقت، به عبادت مشغول است و تحصیل آخرت می کند، نه دنیا و همچنین در سایر امور از قبیل ازدواج و معاشرت‌ها و غیره، حتی غذا خوردن و خوابیدن؛ چون عبادت، منحصر به نماز و روزه نیست و مؤمن با نیت صحیح، همه کارهایش عبادت است.

برای جوانان و نجات آنان از آلودگیها، لازم است ترک معاشرت با رفقای نا اهل و مجالس لهو و حرام، و همنشینی و رفاقت نمودن با مردمان صالح و متدین و نیز مواظبت بر خواندن نمازهای یومیّه در اول وقت که آثار مهم دارد و خود نماز از بدی ها و منکرات اخلاقی و عملی باز می دارد و [خداوند] در قرآن مجید فرموده [است] «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ (1)» و رفتن به مجالس دینی و مطالعه کتب اخلاق و احادیث شریفه وارده از حضرات معصومین علیهم السلام و رفتار نمودن به آنچه از مطالعه استفاده می نمایند.

از فرمایشها و نصایح حضرت رضاعلیه السلام است [که]:

الف - دوست هر مردی، عقل اوست و دشمن او نادانی او.

ب - و خداوند متعال می فرماید: «کلمه لا إله إلا الله حصار من است، هر کس آن را بگوید، داخل حصار من [... می شود] و کسی که داخل حصار من شود، از عذاب من، ایمن خواهد بود.» و البته این کلمه مبارکه، وقتی تأثیر دارد که از روی قلب و با اعتقاد بوده [باشد] و گفتن آن، آدمی را از معصیت خداوند متعال باز دارد و به اطاعت اوامر او و ابدار دارد.

ج - زمانی [بیاید] بر مردم که عافیت در آن ده جزو باشد، نه جزو آن در کناره گیری

ص: 123

از مردم و یک جزو دیگر، در سکوت باشد.

د - ما اهل بیته می باشیم که اگر وعده به کسی دادیم، آن را دین خود می دانیم؛ یعنی ملتزمیم که مانند دین و قرض خود، آن را ادا کنیم. خداوند متعال - جلّت اسماؤه - به برکات حضرت ولی عصر - ارواحنا فداه - به جناب عالی و سایر جوانان توفیق عنایت فرماید - إن شاء الله تعالی.

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر مبارک حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - متّع الله المسلمين بطول بقائه -

معروض می دارد، خواهشمند است به دو سؤال ذیل جواب مرقوم فرماید:

س 1 - «آیه الكرسي» آیا تا «العلی العظیم» است یا تا «والله سمیع علیم» و یا تا «هم فیها خالدون».

س 2 - در اعمال مسجد النبی صلی الله علیه وآله نوشته شده [است که] قبه زردی را که در منبر پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله است، اگر به چشم بکشند، چشم را درد نمی گیرد. این مطلب در کدام خبر از اعمال مسجد النبی صلی الله علیه وآله هست؟ و همه می دانند منبر بعد از آن حضرت به دستور خلفای عثمانی ساخته شده است؛ اگر برنج چشم را شفا می دهد، ظرف برنجی در خانه ها فراوان است و می دانیم که منبر اصلی حضرت رسول صلی الله علیه وآله را معاویه - لعنه الله - به شام برده است.

باسمه تعالی شأنه

ج 1 - آیه الكرسي ظاهراً تا جمله مبارکه «العلی العظیم» است. بله در بعضی روایات که راجع به عمل مخصوصی است، بیان شده [است] که تا «هم فیها خالدون» خوانده شود.

ج 2 - اخباری که در غیر واجبات و محرمات وارد است، به حدیث متواتر من بلغ، مورد عمل بر طبق مضامینشان می باشد؛ اگر چه سند معتبری ندارند؛ ولی به سبب حدیث «من بلغ» به آنها اعتماد می شود؛ به خصوص اگر به قصد رجا آورده شود، و

روایتی که خواسته اید در کتاب وسائل (1) از کافی به سند معتبر است که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: «إذا فرغت من الدعاء عند قبر النبي صلى الله عليه وآله فأتم المنبر فامسحه بيدك وخذ برماتيه، وهما السِّمْلان، وامسح عينيك ووجهك به، فإنه يقال إنه شفاء للعين.» سخنانی را که نوشته اید بسیار جای تعجب است؛ زیرا که اولاً، آن منبر مبارک، سوخته شده یا معاویه برده است و بعد از آن، منبری ساخته شده که آن هم فعلاً نیست.

ثانیاً، تبرک جستن به چیزی که منسوب به یک مقام بزرگ است، قیاس نمی شود به آنچه در خانه شماست.

ثالثاً، ظاهر روایت شریفه آن است که به خود منبر، چشم و روی را مسح کنند، در حالی که دو قبه و رمانه پایین را گرفته باشد.

رابعاً، امام می فرماید: «فإنه يقال» اشعار به امضاء است و بعید نیست بر حسب خلوص نیت از کسی که عقیده دارد و قصد تبرک می نماید، تخلف نکنند از اینکه چشم درد نگیرد؛ چون جهات باطنی دخالت دارد در پذیرش آثار معنوی و برهان همین را می رساند که قابلیت مورد شرط در پذیرش اثر، مقتضی است در هر موردی از مادیات و معنویات، مناسب آن باید باشد - من الله تعالی علینا جمیعاً بالقابلیه و الهدی والتقوی.

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر مبارک حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - مد ظله العالی -

با عرض ادب، بین ما معلّمین درباره تفاوت پیامبر و امام و معجزه بحث است؛ بعضی معتقدند که امام علیه السلام صاحب معجزه است و بعضی منکرند؛ دسته دوم که منکرند، کارهای خارق العاده امام علیه السلام را جزو علم ماورای علم انسان و کرامت و نزدیک به خدا بودن می دانند، در صورتی که دسته اول معتقد به معجزه، این اعمال را معجزه می دانند، خواهشمند است ما را در تفاوت بین پیامبر و امام و معجزه و دلیل آن راهنمایی فرمایید.

ص: 125

1-1 وسائل الشیعه 14/345 باب استحباب اتیان المنبر والروضه ومقام النبی صلی الله علیه وآله واستلامها والتبرک بها والصلاه فیها.

معجزه آن است که بشر عادی، عاجز است از آوردن آن؛ خداوند متعال، آن را به دست پیامبر صلی الله علیه وآله و امام علیه السلام جاری می‌سازد، خواه به واسطه علمی که به آنان افاضه فرموده [است] یا بدون این وسیله؛ پس پیامبر و امام در صورتی که مدعی نبوت یا امامت باشند، معجزه را بر حسب درخواست طرف یا به حسب مصلحتی که خود در نظر دارند، اظهار می‌نمایند و پذیرفته می‌شود و غیر از پیامبر و امام به جهت اثبات نبوت و امامت خود، ممکن نیست که بتواند خارق العاده را به وجود آورد و فرق بین پیامبر و امام آن است که پیامبر بدون واسطه انسانی از عالم غیب استفاضه می‌نماید و امام به واسطه شخص پیغمبر صلی الله علیه وآله علوم و آنچه را که خداوند متعال وحی می‌نماید، دارا می‌شود، و قرآن مجید، خود، معجزه است و آیات متعددی هست که حاکی از معجزات پیامبران است. البته خصوصیات اعجاز و جهات روانی مربوط به نفس ناطقه است که شرح بیشتری دارد، العلم عندالله.

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر مبارک حضرت آیه‌الله العظمی آقای میلانی - مدّ ظلّه العالی -

عدل خداوند متعال یعنی چه؟ و [آن را] با دلیل ثابت فرمایید.

باسمه تعالی شأنه

عدل استقامت در کارها است که هر چیزی در موقع مناسب آن انجام شود و با هر کس فراخور قابلیت او رفتار شود. و عدل از صفات کمال است و نداشتن آن، منقصت است و نقص از صفات ممکن الوجود می‌باشد و با مقام خداوند متعال که واجب الوجود است، تناسب ندارد، به علاوه، اینکه خداوند متعال خود، فرموده که عادل است،

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

محضر مبارک حضرت آیةالله العظمی آقای میلانی - مدّ ظلّه العالی -

تقاضا [... می کنم] به سؤال این جانب جواب مرقوم فرماید. در قرآن مجید، پاداش عمل نیک و بشارت آن در قیامت فقط به مردها و رجال است؛ مثلاً در سوره «الرّحمن»، علاوه بر وعده هایی که داده می شود به کسانی که کار نیکو می کنند، می فرماید: «حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ * فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ * لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ».

حوریّه های بهشتی که دست جنّ و انس به آنها نرسیده، از آن مردان است، بنابراین، برای زنان نیکوکار در قیامت چه پاداشی هست؟

باسمه تعالی شأنه

خداوند متعال در قرآن مجید برای صالحین و صالحات و قانتین و قانتات، وعده های نیکویی داده است [که] بعضی از آن آیات نوشته می شود:

ص: 127

1-1 عقیده شیعه درباره عدل: ما معتقدیم یکی از صفات ثبوتیه کمالیه خداوند متعال، عدل است؛ یعنی خداوند، عادل است و ظالم نیست و جور و ستم در قضا و حکمش نمی کند و به فرمانبرداران مزد و پاداش می دهد و بر اوست که کیفر نماید گناهکاران را؛ به بندگانش بیش از توانایی شان تکلیفی نمی کند و بیش از استحقاقشان مجازات نمی فرماید. و ما معتقدیم خداوند متعال، کار نیکو را ترک نمی کند و کار بد را انجام نمی دهد؛ زیرا قادر و تواناست به کار نیک و ترک کار بد... و او منزّه از ظلم و ستم و انجام کار بد و قبیح است... بله، بعضی از مسلمانان (اشاعره سنی) جایز دانسته اند درباره حضرتش - جل و علا - کار بد را، جایز دانسته اند مجازات نمودن فرمانبرداران را و به بهشت بردن گناهکاران و بلکه کفار را و جایز دانسته اند به بندگانش بیش از توانایی و قدرتش تکلیف کند و فرمان دهد و عقابشان نماید به جهت ترک آنچه را قدرت نداشتند به جا آورند و جایز دانسته اند از حضرتش - العیاذ باللّه - صادر شود ظلم و جور و دروغ و فریب دادن و کاری را بی جهت و مصلحت و حکمت و بی فایده انجام دهد؟! و دلیلشان این است: «لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ!» انبیاء 21/23 و این عقیده، درست نیست. خداوند در قرآن مجید می فرماید: «وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ» غافر 40/31 و می فرماید: «وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ» بقره 2/205.

1 - «وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (1).

2 - «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ» (2).

3 - «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّه حَيَاةً طَيِّبَةً» (3).

4 - «جَنَّاتٍ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ» (4) و غیر اینها از آیات شریفه و مکرر که بشارت آنها منحصر به مردها نیست.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

محضر مبارک حضرت آیهاالله العظمی آقای میلانی - مد ظلّه العالی -

با عرض پوزش، خواهشمند است به سه سؤال ذیل جواب مرقوم فرماید:

س 1 - انتظار فرج امام زمان علیه السلام و دعا برای حضرتش در زمان غیبت واجب است یا مستحب؟

س 2 - در مدلول بعضی از احادیث است که در عصری که اغلب مردم، فاسد می باشند، باید ابتدا به افراد سوء ظنّ داشت تا کشف خلاف گردد، این مطلب صحیح است یا خیر؟

س 3 - درباره ولادت حضرت امیرعلیه السلام در کعبه، آیا سندی از عامّه داریم؟ و اینکه روزی که از مادر متولد شد، تورات و انجیل و قرآن تلاوت فرمود، و آیا آن حضرت، خواندن و نوشتن

ص: 128

1-1 توبه 9/72.

2-2 احزاب 33/35.

3-3 نحل 16/97.

4-4 رعد 13/23.

ج 1 - انتظار فرج آن بزرگوار (عج) برتر و بالاتر از وجوب و استحباب مقام عمل است؛ چون انتظار، مربوط به جنبه باطن و قلب با ایمان است. و گفتن در زبان «عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ - یا - اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ» مقام اظهار امر باطنی است. خدا کند همه حقیقتاً منتظر باشیم و در زبان هم بگوییم.

ج 2 - روایتی [مبنی بر این] که سوء ظنّ داشته باشید، نداریم. آنچه از روایات استفاده می شود، آن است که انسان در زمانی که تباهی جامعه را فرا گیرد بهتر است احتیاط کند و سرعت نماید در ترتیب اثر خوبی دادن بر کسی که شناخت کامل درباره او ندارد.

ج 3 - تولّد آن حضرت را علمای اهل سنت، مانند شبلنجی در ابصار العین، نقل نموده [اند] و به اذن و قدرت خداوند متعال، روح مقدّس آن حضرت به عالم ملکوت و لوح محفوظ متصل شده و به قدرت خداوند، تورات و انجیل و قرآن(1) را [مشاهده نموده است].

ص: 129

1-1 سه موضوع است که از مدرک آن سؤال می شود: 1 - ولادت حضرت امیرعلیه السلام در کعبه 2 - قرآن خواندن آن حضرت هنگام ولادت 3 - بیرون آوردن تیر از پای آن حضرت در حال نماز. اول - ولادت آن حضرت را علامه امینی قدس سره در الغدیر 6/21 و علامه شیخ محمد علی اردوآبادی قدس سره در کتاب ولیدالکعبه، و ابن بطریق در کتاب عمده 15/ مفصلاً بحث نموده اند. دوم - قرآن خواندن آن حضرت؛ علامه شیخ حر عاملی قدس سره در اثبات الهداه 4/489 آن را نوشته اند. سوم - در آوردن تیر از پای آن حضرت در جنگ صفین؛ تیری به پای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خورد و آنچنان عمیق بود که جراحان نمی توانستند از پای آن حضرت در آورند و او آزرده نشود. فاطمه دختر امیرالمؤمنین به آنان گفت: «هنگامی که پدرم مشغول نماز و متوجه به خدا و غافل عما سوی است، آلام بدنی را حس نمی کند، شما می توانید تیر را در آن موقع از پایش در آورید» و جراحان در حالی که علی علیه السلام در سجده بود، تیر را از پایش در آوردند. علامه حلی قدس سره در منهاج الکرامه چاپ مصر 1/177 و ابن تیمیه در منهاج السنه 4/134 و علامه نراقی قدس سره در جامع السعادات 3/325 و آقا سید محمد کاظم یزدی قدس سره در عروه الوثقی کتاب الصلاه، فصل 19 و همه کسانی که عروه الوثقی را حاشیه و شرح نموده اند، این داستان را معتبر می دانند و قاضی طباطبایی در تحقیق درباره روز اربعین 126/ و ابن بطریق در عمده 15/ فاطمه را در زمره اولاد آن حضرت نوشته است.

اما خواندن و نوشتن حضرت امیرعلیه السلام به نظر می رسد به طریق اعجاز بوده [است]؛ چه اینکه سند روایتی و تاریخی برای فراگرفتن و آموختن دیده نشده [است]. والعلم عنده سبحانه و تعالی.

بسم الله الرحمن الرحيم

حضور انور حضرت آیهالله العظمی آقای حاج سید محمد هادی میلانی - دام ظلّه - معروض می داریم ما دانشجویان دانشکده الهیات [که استاد محترم] در درس تفسیر سوره احزاب را تدریس می نمایند [وقتی ایشان] به آیات ذیل رسید: «یا ایها النبی قل لأزواجک إن کُنْتُنَّ تُرِدْنَ الحیوة الدُّنْیَا وَزینَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْکُنَّ وَأُسْرِحْکُنَّ سَـرَاحًا جَمِیلًا * وَإِنْ کُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ وَالدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللّٰهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْکُنَّ أَجْرًا عَظِیمًا * یا نساء النّبِیِّ مَنْ یَاتِ مِنْکُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِیِّنَةٍ یُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَینِ وَکَانَ ذَلِکَ عَلَی اللّٰهِ یَسِیرًا * وَمَنْ یَقْنُتْ مِنْکُنَّ لِلّٰهِ وَرَسُولِهِ وَتَعَمَلْ صَالِحًا نُوتْهَا أَجْرَهَا مَرَّتَینِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا کَرِیمًا * یا نساء النّبِیِّ لَسْتُنَّ کَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنْ اتَّقَیْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ عَنَ الْقَوْلِ فِیطَمَعِ الَّذِی فِی قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا * وَقَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِیَّةِ الْأُولَى وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِیْنَ الزَّکَاةَ وَأَطِعْنَ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا یُرِیدُ اللّٰهُ لِیُذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا * وَذَکُرْنَ مَا یَتْلُو فِی بُیُوتِکُنَّ مِنْ آیَاتِ اللّٰهِ وَالْحِکْمَةِ إِنْ اللّٰهُ کَانَ لَطِیفًا خَبِیرًا» گفتند [این] آیات درباره زوجات پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله و أمهات المؤمنین است [و] بحث درباره نصف آیه 33 یعنی آیه تطهیر است.

گروهی از دانشمندان اسلامی تمام هفت آیه را درباره زنان پیغمبر صلی الله علیه وآله می دانند و می گویند جمله «إِنَّمَا یُرِیدُ اللّٰهُ» اراده تشریحی است، مانند «یُرِیدُ اللّٰهُ بِکُمْ الْیُسْرَ وَلَا یُرِیدُ بِکُمُ الْعُسْرَ» (1) و آیه «یُرِیدُ لِیُطَهِّرَکُمْ وَلِیُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکُمْ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ» (2) و دیگر از آیات و دوضمیر مذکر «لیذهب عنکم» و «یطهركم» به مناسبت آن است که در «اهل البيت» لفظ اهل، مذکر است و اهل البيت، ساکنین خانه خشت و گل [نیستند]، بلکه خاندان و اقربای پیغمبرند، به شرط آن که ایمان آورده باشند؛ مانند آیه «قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللّٰهِ رَحْمَتُ اللّٰهِ وَبَرَکَاتُهُ عَلَیْکُمْ أَهْلَ

ص: 130

1-1 بقره 2/185.

2-2 مائده 5/6.

الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ»(1). و بعضی گویند مراد، ساکنین خانه است. در هر صورت، آیه تطهیر یا مانند سایر آیات فقط درباره بانوان رسالت است و یا اعم از آنان و دیگر از اقربای پیغمبر صلی الله علیه وآله، مانند علی بن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و کسانی که صدقه بر آنان حرام است. عکرمه از ابن عباس روایت می کند [که] آیه درباره نساء النبّی نازل شده و نیز عکرمه گفت آنچه شما فکر می نمایید، [مراد] آیه نیست، بلکه [آیه] درباره زنان پیغمبر است و عکرمه در بازارها با صدای بلند می گفت مراد از آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ» زنان پیغمبر است.

و می گویند: اگر بگوییم آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ» مانند سایر آیات خطاب به تمام بانوان رسالت و غیر آنان است، هیچ گونه خلاف سیاق و وحدت روش گفتار پیش نمی آید؛ اما اگر بگوییم که آیه تطهیر، خطاب به عده ای خاص می باشد، لازمه اش استطراد است؛ یعنی بودن کلامی اجنبی در بین کلامی که از یک نوع مطلب حکایت می کند و استطراد، خلاف ظاهر است؛ زیرا ظاهر، آن است که متکلم هر گاه سخنی گوید، از یک جا شروع [کند] و به آخر برساند و اگر در بین کلام خود، مطلبی جداگانه بگوید، خلاف رسم فصاحت است. بنابراین، اگر آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ» خطاب به همه خاندان رسالت نباشد، جمله بیگانه ای است که در میان آیات متناسب با یکدیگر واقع شده است و چون قرآن مجید دارای فصاحت است، نمی توان قبول کرد که خطاب در آیه تطهیر فقط به اهل البیت یعنی شخص پیغمبر صلی الله علیه وآله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام است(2).

گروه دوم می گویند سایر آیات درباره زنان پیغمبر صلی الله علیه وآله است؛ اما آیه تطهیر درباره پیغمبر صلی الله علیه وآله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام است؛ زیرا لحن کلام و مخاطبین عوض می شود. در این جمله، سخن از مشیت خداوند متعال است؛ سخن از قضای حتمی و اراده تکوینی است؛ اراده پیدایش خاندانی در سطح عالی انسانی. پیدایش این چنین بیتی در

ص: 131

1-1 هود 11/73.

2-2 ر.ک: تفسیر ابن عباس 261/؛ و الدر المنثور سیوطی 5/198 و تفسیر القرآن العظیم ابن کثیر 3/483 و إملاء ما من به الرحمن 2/100 و تفسیر طبری 22/5 و تفسیر فخر رازی 25/209 و تفسیر کشاف 3/260 و خازن 3/266 و روح المعانی آلوسی 22/12 و تفسیر النسفی 3/302 و التفسیر الحدیث 8/261 و جلالین 354/ و کتاب التسهیل لعلوم التنزیل 3/137 و منهج السنه ابن تیمیّه 4/19.

خاندان رسالت، گتره و لغو نیست؛ بلکه باید برای امر مهم و خطیر اسلامی آن هم زمامداری مسلمین باشد و ممکن نیست اراده خداوند متعال، تخلف پیدا کند؛ آنچه را بخواهد، می شود «فَعَالَ لِمَا يُرِيدُ». [او] خواسته است این پنج نفر، منزّه و معصوم باشند و دلیلی بر اراده تکوینی حضرت احدیت به رسیدن زنان پیغمبر به مقامات عالیه معنوی نیست؛ بلکه جمله «تردن» مشیت و اراده شخصی آنها را می رساند و وظیفه بانوان رسالت در خانه داری در محیطی پاک با روشی خداپسندانه بود، نه آن که دخالت در امور مهم اجتماعی و سیاسی بنمایند.

و اینکه «اراده» در آیه، تکوینی است، نه تشریحی، چند دلیل دارد:

1 - کلمه «اراده» همچون سایر کلمات در تشخیص معنای آن باید ظهور نوعی آن را ملاحظه کرد و اگر لفظی استعمال در غیر معنای ظاهر بشود، پیداست که این استعمال، محتاج قرینه است و با نبود آن، حمل بر معنای ظاهر می شود. شک نیست که ظهور اراده در معنای تکوینی است و استعمال آن نیز در این معنا، شایع و فراوان است؛ به طوری که می توان گفت استعمال این کلمه در تشریحی که منظور، نفس تکالیف از اوامر و نواهی باشد، اندک و نادر است. در قرآن کریم در 138 مورد به آن قدر که پی جویی شد، کلمه «اراده» به کار رفته و قریب 135 مورد آن در تکوینی استعمال شده است. و از این جا نتیجه می گیریم در صورت شک که «اراده» در آیه تطهیر به کدام یک از آن دو معنا قابل حمل است، به ملاک ظهور و کثرت استعمال، چاره ای جز این نیست که بگوییم معنای تکوینی آن، اراده شده است مگر قرینه ای برخلاف داشته باشیم.

2 - دلیل روشن تری که مشخص معنی «اراده» در آیه تطهیر است، مبتنی بر آن اساسی است که در فرق میان تکوینی و تشریحی و فصل ممیز اقسام اراده در تکوینی تعلق به فعل شخص مرید دارد، نه فعل غیر و در تشریحی به عکس، و در آیه تطهیر، مرید، خداوند متعال است و مراد، اذهاب رجس و تطهیر، و اذهاب و تطهیر، فعل خداوند است؛ زیرا که ضمیر در کلمه «لیذهب» و کلمه «لیطهرکم» برگشت به خداوند می کند و اوست که انجام دهنده این دو فعل است. بنابراین، چون «اراده» در آیه شریفه، وابسته به عمل خداوند و شخص مرید است، باید گفت تکوینی است، نه تشریحی؛ زیرا که اراده تشریحی به فعل غیر تعلق دارد، نه شخص مرید.

اگر سؤال شود که در آیه وضو و غسل و تیمم گفته می شود «اراده» در کلمه «وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهَّرَكُمْ(1)» تشریحی است، با اینکه عین آنچه در آیه تطهیر دلیل بر اراده تکوینی بود، در آن آیه هم به چشم می خورد؛ زیرا همان طوری که اذهاب و تطهیر در این جا فعل خداوند است، در آن جا هم تطهیر عمل پروردگار است و فاعل «یرید لیطهركم» ضمیری است که به خداوند برمی گردد.

جواب [این است که] در آیه وضو و غسل و تیمم، آنچه مسلم است، قادر متعال در مقام تشریح و قانونگذاری طهارات سه گانه و اشتراط نماز به آنهاست و همین تناسب قانونگذاری روشن می کند که منظور از تطهیر، رفع قذارت جسمانی و دنبال آن، رسیدن به طهارت واقعی و معنوی است، و رفع این گونه کثافات و آلودگیها، فعل شخص مکلف است، نه خدا بنابراین، با قرینه اول آیه مشخص می شود منظور آن است که مقام مقدس حق، قانون طهارت آورده تا شما خود را از آلودگیها و کثافتها نظیف کنید و از این لحاظ واضح می گردد که اراده در آن جز تشریح قانون طهارت، چیز دیگری نیست.

3 - کلمه «اراده» در این آیات مورد بحث، در دو مورد دیگر هم به کار رفته «إِنْ كُنْتُمْ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا»؛ «وَأِنْ كُنْتُمْ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» در این دو مورد، واضح است که مقصود، اراده تکوینی بانوان است و این مؤید آن است که در آیه تطهیر نیز از همان نوع اراده است، منتها شخص مرید در آن دو مورد، بانوان رسالت و در این [مورد] خداوند متعال است؛ زیرا همه گفتار در آیات مذکور بر محور اراده تکوینی است.

4 - اگر بگوییم «اراده» در آیه تطهیر، تشریحی است، باید جست و جو کنیم که اراده تشریحی و به عبارت دیگر، قانون و یا قوانینی که در این آیات پایه گذاری شده [است] چیست؟ آیا این برنامه جز اطاعت از رسول خدا صلی الله علیه و آله، و گرد فحشا نگشتن و توجه به آخرت و دل نبستن به دنیا و انجام دادن اعمال شایسته و عدم آمیزش با بیگانگان است؟

و آیا این دستور و آیین نامه فقط مربوط به اهل بیت علیهم السلام است یا [برنامه زندگی] همه مردم و تمام بانوان توجه و پیاده کردن این آیین نامه اساسی است؟ بنابراین، اراده تشریحی، اجرای این آیین نامه برای همه مردم است. اطاعت از رسول خدا صلی الله علیه و آله، کارهای رسوا نکردن،

ص: 133

عدم آمیزش با بیگانگان، اینها مرادی نیستند که اراده تشریحی تنها خواست اهل بیت باشد، در حالی که می بینیم و به اتفاق همه مفسرین، آیه تطهیر یک مزیت برای اهل بیت ثابت می کند و اختصاص به آنها می دهد و رنگ تعیین و فوق قانون دارند و بالاخره، اگر اراده تشریحی باشد، وجهی برای ویژگی اهل البیت به نظر نمی رسد و مزیت و اختصاصی برای آنان ثابت نمی شود؛ ولی اگر تکوینی باشد، می تواند مزیتی اختصاص به خاندان ویژه رسالت داشته باشد و چون استفاد از آیه همچنان که گذشت، اثبات اختصاص و برتری درباره اهل البیت است، لامحاله باید اذعان نمود که اراده در آیه کریمه، تشریحی نیست؛ بلکه تکوینی است.

5 - دقت در مطالب گذشته روشن می کند که مقصود، اراده تکوینی است چون اشاره شد که آیات اهل بیت علیهم السلام را دو تیره می کند.

1 - تیره بانوان رسالت که اگر برنامه منظم قرآن را مو به مو اجرا کنند، بانوان شایسته ای برای رسول خداصلی الله علیه وآله بوده، امتهات المؤمنین نیز خواهند بود، وگرنه آن چنان خواهند شد که آیات بیان کرده است. 2 - تیره اهل البیت که آنها بایستی آماده زعامت شوند و این آمادگی را خداوند متعال عنایت می کند و اراده فرموده [است که] آنها از رجسها و پلیدی ها دور باشند.

بنابراین، آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ» همچنان که گفتیم، جمله معترضه ای است در میان آن آیات که به یک نوع پدیده واقعی و معنوی در آیه توجه شده [است] (اراده ذهاب رجس از آن تیره خاص). پس اراده در آیه هیچ گونه توجهی به تشریحی احکام مندرج در سایر آیات ندارد و نمی تواند قرینه تشریحی در مقام باشد؛ بلکه همان طور که ظهور آن در تکوینی است، این ظهور به قوت خود، باقی می باشد.

اما روایت عکرمه و مانند او حجیت ندارد؛ چون در کتابهای رجال، او را از دشمنان امیرالمؤمنین علیه السلام شمرده اند و درباره او گفته اند روایات زیادی را به دروغ به ابن عباس نسبت داده [است] و شاید یکی از آن روایات، همین حدیث باشد که از ابن عباس نقل می کند، آیه تطهیر درباره زنان پیغمبرصلی الله علیه وآله «نساء النبئ» نازل شده، بلکه برعکس ابن عباس می گوید دیدم رسول خداصلی الله علیه وآله را نه ماه، هر روز می آمد درب خانه علی بن ابی طالب در وقت هر نماز و می فرمود: «السَّلامُ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکَاتُهُ اهل البیت، «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ

أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»، الصَّلَاةَ رَحِمَكُمُ اللَّهُ كُلَّ يَوْمٍ خَمْسَ مَرَّاتٍ» (1).

و مفسرین سنی دلیلشان این است که آیه تطهیر در ردیف آیات دیگر نازل شده [است و] وحدت سیاق اقتضا دارد که درباره زنان پیغمبر صلی الله علیه وآله باشد؛ ولی این قرینه، تاب مقاومت در برابر روایاتی که سنی و شیعه نقل می کنند، ندارد علامه بحرانی در کتاب غایه المرام (2) چهل حدیث از سنی و سی و چهار حدیث از شیعه نقل می کند همه هفتاد و چهار حدیث صراحتاً می گویند منحصرآیه کریمه درباره پنج نفر می باشد و شامل بانوان رسالت نیست و استطراد را که گفته اند علاوه بر اینکه در کلام فصحا، بسیار است، در قرآن هم نیز استطراد می باشد؛ به طور مثال، به دو آیه اشاره می شود.

أول: «فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ مَنِ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ * يَوْسُفُ أَعْرَضَ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ» (3) عزیز مصر دید پیراهن یوسف دریده، گفت: این گونه اعمال جز مکر زنان نیست؛ شما زنان سخت مکارید. (یوسف از این پیش آمد بگذرد). تو (زلیخا) از خدا بخواه از گناهت چشم پوشد؛ زیرا تو از خطاکاران بودی. این آیه درباره مکر زنان و گناه زلیخا است؛ یک جمله معترضه هم آمده [است]: (یوسف از این پیش آمد صرف نظر کن) «يَوْسُفُ أَعْرَضَ عَنْ هَذَا».

دوم: «قَالَتْ إِنَّ الْمُدُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعْرَظَ أَهْلِهَا أُذْلًا وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ * وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ» (4) بلقیس گفت: پادشاهان به شهری که وارد شوند، آن را تباه کرده، مردمان مقتدر آن را ذلیل می نمایند (صحیح است همین طورند)؛ من برای آنان هدیه می فرستم تا ببینم رفتگان پیش سلیمان چه باز آورند. شروع سخن و پایان [آن] از بلقیس است و در بین جمله معترضه هم آمده: «و كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ» خداوند متعال می فرماید: (صحیح است، همین طورند). در آیات ما نحن فیه، بحث درباره تکالیف بانوان پیغمبر صلی الله علیه وآله است که درباره آنان امکان و احتمال تجاوز خواهی و اعمال رسوا کننده و عدم اطاعت از رسول خدا صلی الله علیه وآله دارد، و ممکن بود که این احتمال در حق اهل البیت نیز برود، در

ص: 135

1-1 تفسیر الدر المنثور، سیوطی 5/199.

2-2 غایه المرام/287.

3-3 یوسف 12/28 - 29.

4-4 نمل 27/34 - 35.

حالی که آنان مبرّای از این گونه کردارند.

برای رفع این احتمال، لازم بود که توجّه خاصی به آنان بشود و سخنی درباره آنها گفته شود تا موقعیت آنها را روشن نماید که مانند زنان پیغمبر صلی الله علیه وآله نیستند و امکان و احتمال خطا در آنها نمی رود.

در نتیجه، آیه تطهیر، استطراد و خلاف فصاحت نیست؛ بلکه فصاحت اقتضا می کرد این گونه سخن گفته شود تا بفهماند پنج نفر، دارای عصمت و معصوم اند(1).

در خاتمه، استاد فرمودند شما هر یک از دو گفتار را می خواهید انتخاب نمایید و نظریه خود را بنویسید. خواهشمندیم ما را در انتخاب یکی از دو گفتار راهنمایی فرمایید. متّعنا الله بطول بقائکم.

باسمه تعالی شأنه

السّلام علیکم ورحمه الله وبرکاته و رزقکم نور العلم الّذی یقذفه الله فی قلب من یشاء. گفتار دوم مورد قبول اکثر مسلمین است به ادّله ای چند.

اولاً، بر حسب احادیث، آیه مستقلاً نازل شده [است] نه آن که با آیات سابقه مجموعاً نازل شده باشد.(2)

ثانیاً، از خود آیه مبارکه، روشن است که مربوط به ما قبل نیست؛ چون در آیات قبل

ص: 136

1 - 1 تفسیر تبیان 2/448؛ مجمع البیان 4/355-356؛ جوامع الجامع 3/311؛ برهان 3/309؛ صافی 2/351؛ اصفی 141/1؛ بیان السّعاده 3/246؛ منهج الصادقین 2/530؛ نفحات الرّحمن 3/410؛ قمی 2/193؛ شبر 872/1؛ لاهیجی 3/631؛ گازر 8/7؛ مقتنیات الدرر 8/301؛ المیزان 16/309؛ التفسیر الکاشف 6/216 و به کتابهای کلامی مانند منهج الکرامه علامه و دلایل الصّدق 2/103 و تلخیص الشّافی قسم دوم از جزء اول 204 و نقض عبد الجلیل قزوینی رازی و غایه المرام و شواهد التنزیل حاکم حسکانی و جزوه حدیث کساء علامه عسکری.

2 - 2 عن ابی سعید قال حدّثنی ام سلمه ان هذه الآیه نزلت فی بیتها «انّما یرید الله لیذهب عنکم الرّجس اهل البیت و یطهّرکم تطهیراً» قالت: وفی البیت رسول الله وعلی وفاطمه وحسن وحسین علیهم السلام قالت وأنا جالسه علی الباب فقلت: یا رسول الله الست من اهل البیت؟ قال: انک الی خیر، انک من ازواج النبی صلی الله علیه وآله؛ شواهد التنزیل حاکم حسکانی 2/56.

[که] خطاب به زنهاست «فی بیوتکُنَّ» فرموده [است] و در این آیه مبارکه، خطاب به حاضرین «لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ» «وَيُطَهِّرَكُم» می فرماید.

ثالثاً، مضمون آیه مبارکه، این است که خداوند متعال، اراده فرموده [است] که طهارت پیدا کنند و البته این طهارت روحی و معنوی است و اراده خداوندی ممکن نیست تخلف پیدا کند پس ممکن نیست این آیه مبارکه درباره آن زنها باشد؛ چون دیده شد که بعضی [از] آنها مخالفت امر و نهی صریح خداوند متعال نمودند؛ چون در آیه قبل این است که «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى (1)» در خانه قرار بگیرید و تبرج ننمایید و حال آن که بعضی [از] آنها چه کرد و چه کردند؟ (2).

رابعاً، به قاعده «إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنُ مِنْ خُوطَبٍ بِهِ» حدیثی از رسول اکرم صلی الله علیه وآله رسیده [است] که می فرماید: «آیه تطهیر درباره من و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل شده است.

خامساً، اگر این آیه مبارکه درباره زنها بود، خود آنها در موقعی که تعریف از خود

ص: 137

1-1 احزاب 33/33.

2-2 در حیات عثمان، عایشه، دشمن او بود. پیراهن پیغمبر صلی الله علیه وآله را به مردم نشان می داد و می گفت: «هنوز پیراهن پیغمبر صلی الله علیه وآله نپوسیده و عثمان، سنت پیغمبر صلی الله علیه وآله را از بین برده است». «عثمان کافر شده و مانند نعل یهودی است، او را بکشید» عایشه به عنوان اعتراض به عثمان از مدینه به مکه رفت. به او خبر رسید عثمان کشته شده است، پس خوشحال شد و با عجله به طرف مدینه حرکت کرد و یقین داشت طلحه، خلیفه خواهد شد. وقتی به منزل «سرف» رسید، خبردار شد که مردم با علی علیه السلام بیعت کرده اند. پس به مکه بازگشت و گفت: «والله، عثمان مظلوم کشته شد، من باید به خونخواهی عثمان برخیزم.» شخصی به عایشه گفت: «شما گفتید که بکشید عثمان را همانند نعل کافر شده، اینک می گوید مظلوم کشته شد!» عایشه گفت: «عثمان قبل از کشته شدن توبه کرد». عایشه از مکه برای جنگ با علی علیه السلام لشکرکشی کرد و جنگ جمل را راه انداخت، پس از آن که هزاران نفر در آن جنگ کشته شدند، مغلوب شد. حضرت امیر علیه السلام او را با کمال احترام به مدینه باز گرداندند گویند عایشه هر وقت قرآن تلاوت می کرد و به آیه «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ» می رسید، اشک می ریخت و می گفت: «ای کاش مانند سایر زنها پیغمبر صلی الله علیه وآله در خانه می نشستم و ای کاش ده پسر از پیغمبر صلی الله علیه وآله داشتم و همه آنها جوانمرد می شدند و من به عزای آنها می نشستم و به این سفر نمی رفتم» روزی زنی از ام المؤمنین پرسید: «اگر مادری فرزند خود را بکشد، سزای او چیست؟» عایشه گفت: «سزای او خلود در جهنم است؛ زیرا خداوند متعال می فرماید: هر آن که بکشد مؤمنی را عمداً سزای او خلود در جهنم است.» آن زن گفت: «پس چگونه است حال مادری که برای خاطر او از طرفین بیست هزار نفر از فرزندانش در جنگ جمل کشته شدند؟» عایشه گفت: «او را بیرون کنید و از من دورش نمایید، این زن (رافضیه خبیثه) یعنی شیعه علی است.» ر.ک: مستدرک الوسائل، حاکم 3/119.

می کردند، به این آیه، استشهاد به طهارت خود می نمودند.

سادساً، خود زنهاى پیغمبرصلى الله عليه وآله مانند عایشه و ام سلمه می گویند آیه درباره پیغمبرصلى الله عليه وآله و علی و فاطمه و حسن و حسین [صلوات الله و سلامه عليهم] نازل شده [است].

سابعاً، ام سلمه می گوید: آیه در خانه من بر پیغمبرصلى الله عليه وآله نازل شد، عرض کردم که من هم مشمول این آیه هستم؟ رسول اکرم صلى الله عليه وآله فرمود: «إِنَّكَ عَلَى خَيْرٍ» و فرمودند: تو هم از اهل بیت هستی؛ بلکه به این بیان: «إِنَّكَ عَلَى خَيْرٍ» نبودن او را جزو اهل بیت اظهار می فرمایند، و نیز در بعضی روایات اهل سنت است از عایشه که خودش می گوید از پیغمبرصلى الله عليه وآله پرسیدم که من مشمول آیه هستم؟ حضرت تصدیق فرمودند.

ثامناً، مقصود پیغمبرصلى الله عليه وآله از این کار که چند ماه هر روز به درب خانه امیرالمؤمنین می آمدند و آیه تطهیر را تلاوت می فرمودند، این بود که به امت خود اهل بیت را معرفی نمایند.

تاسعاً، روایات ازواج در قبال روایات متواتر (پنج نفر سلام الله عليهم) شاذ است.

عاشراً، بعضی از همان تفاسیری که در گفتار اول نامبرده اند، هر دو گفتار را گفته و روایات بسیاری در اینکه آیه تطهیر درباره پنج نفر عليهم السلام است، روایت می نمایند.

و ادلّه دیگری [هم] هست [ولی] و قتم بیش از این مساعدت نمی نماید، فحص و تحقیق نمایید، می یابید. جعلنا الله و ایتاکم من المتمسکین باهل البيت عليهم السلام انه ولی التوفیق.

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر مبارک حضرت مستطاب آیه الله العظمی الميلانی - دامت برکاته -

با کمال احترام استدعا داریم به سؤالات ذیل صریحاً جواب مرقوم فرمایید.

س 1 - کسی که عقیده به اصول دین و اصول مذهب دارد و فقط نسبت به امامت معتقد است که دوازده نفر اوصیای پیغمبر اکرم صلى الله عليه وآله خلفای معصومین و امامان مفترض الطاعة و حجج الله فی ارضه [اند] و از طرف خداوند، دارای کرامات و معجزات می باشند و ولایت تشریحی بر جمیع بشر داشته و دارند، آیا نقص در اسلام و ایمان و تشیع وی به نظر مبارک

می رسد یا خیر؟

س 2 - آیا انبیا و اوصیای آنها از طرف پروردگار عالم، ولایتِ کلیّه تکوینیّه دارند یا خیر؟ در صورتی که چنین مقامی را دارا باشند، متمنی است دلیل آن را بیان فرمایید و مستدعی آن که معنی ولایت کلیّه و ولایت تکوینیّه را توضیح فرمایید.

س 3 - در ایجاد ممکنات آیا ائمه اطهار علیهم السلام علت فاعلی موجودات می باشند یا علت غایی عالم هستند.

26 جمادی الاولی 1390

باسمه تعالی شأنه

ج 1 - ولایت تشریحی، داشتن حق تصرف است در امورات مردم و اداره آنها مانند ولایت فقیه بر نصب قیّم برای اداره امور ایّتام و نصب متولّی برای اوقافی که متولّی ندارد و غیر ذلک.

و گاهی ولایت تشریحی، حقّ تصدّی قانونگذاری را گویند، چنان که سنّیها در حقّ بزرگانشان قایل اند و به همین مناسبت است که بر ایشان تکتّف در نماز و نافله ضحی و غیر آنها را تشریح کرده اند.

ج 2 - ولایت تکوینیّه، قسمی از آن عبارت است از مجرای فیض بودن به کاینات فی الجمله که عموم انبیا و اوصیا داشته اند، و قسم دیگر، عبارت است از ولایت کلیّه تکوینیّه که مجرای فیض بودن است نسبت به جمیع عالم امکان که در حقّ پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله و ائمه اطهار علیهم السلام ثابت شده و دلیل آن عبارت است از گفته خود صاحبان ولایت که بیش از حدّ تواتر به ما رسیده است و دروغ و گزاف نفرموده اند؛ زیرا آن بزرگواران صادق و مصدّق می باشند و این دلیل، بر هر کس که به کتب احادیث معتبره از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله و ائمه اطهار علیهم السلام مراجعه نماید، روشن است، علاوه بر ادلّه عقلیّه غیر قابل رد که در جای خود مذکور است، و انکار این مقام نقص است از نظر مذهب جعفری.

ج 3 - این بزرگواران چنان که علت غایی عالم می باشند و عالم برای آنها آفریده

ص: 139

شده [است] واسطه و مجرای فیض نیز می باشند که فیض وجود از آن مرور کرده و به اذن خدا به دیگران می رسد، و این را اصطلاحاً «فاعل ما به الوجود» می گویند. و غیر از «فاعل ما منه الوجود» است که به معنای آفریننده و وجود دهنده می باشد که جز خدای متعال، آفریننده ای نیست و آفرینش، منحصر به ذات مقدّس پروردگار است، و به جهت مثال، برای واسطه بودن، آفتاب است نسبت به نشو و نمای اجسام که ما به الوجود در این مرحله است و آفریننده و وجوددهنده خداست و بس.

الحاصل، در آفریدن و وجود دادن که منحصر به خدای متعال می باشد، هیچ کس شرکت ندارد؛ زیرا کسی از خود چیزی ندارد و موجودیت هر چیز بدون استثنا از خداست و بس، و ائمه اطهار علیهم السلام به حسب مقام نورانیتشان به اذن و اراده خدا، واسطه فیض می باشند و کمال قرب و رفعت مقامشان به همین جهت است که خودشان بلاواسطه فیض می گیرند و دیگران به جهت نداشتن این استعداد نیاز به واسطه دارند. در خاتمه دو مطلب گفته می شود:

اولاً، اینکه انسان نبایستی به هر موهوماتی گوش دهد و عقیده مند شود. خداوند متعال می فرماید: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولاً» (1).

ثانیاً، مسلمانان باید با همدیگر حُسن معاشرت داشته باشند و در گفت و شنود از هوی و هوس بپرهیزند و غرض نفسانی نداشته باشند و به وحدت کلمه اهمیت دهند که خداوند متعال می فرماید: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا» (2). پس نبایستی با دستور قرآنی مخالفت نمود. والتأیید منه سبحانه و تعالی.

بسم الله الرحمن الرحيم

حضرت آیهالله العظمی آقای سید محمد هادی میلانی - مدّ ظلّه -

س 1 - بنابر روایات وارده، خلقت ذوات مقدّسه محمد و آل محمد علیهم السلام از نور است:

ص: 140

1-1 اسراء 17/36.

2-2 آل عمران 3/103.

«أول ما خلق الله نوري» اگر چه به لحاظ جنس به صورت ظاهر، بشرند «إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ.» آیا نوعیتشان از عموم انسانها و بشر جداست؟

س 2 - فرق بین معصومین علیهم السلام و سایر مردم چیست؟

س 3 - مسلم است علم حضرات معصومین علیهم السلام خدادادی است، آیا علم غیب هم دارند؟ و از ما کان و ما یکون خبر دارند؟

س 4 - آیا انبیا و ائمه معصومین علیهم السلام از بدو خلقت در هیچ مشکلی نماندند به طوری که نتوانند جواب دهند؟

س 5 - آیا ائمه هدی علیهم السلام سهو و نسیان و خطا دارند یا خیر؟

س 6 - آیا معصومین علیهم السلام هر وقت بخواهند می توانند معجزه نمایند؟ و نسبت معجزه به آنان درست و حقیقی است یا نه؟

س 7 - از خاندان محمد و آل محمد علیهم السلام حوایج را بدون واسطه می توان مسئلت نمود؟ و آنان قدرت بر مشکل گشایی دارند؟

س 8 - آیا حضرات معصومین علیهم السلام در علومشان احتیاج به غیر حتی ملائکه ندارند؟ و آیا ملائکه از آنان اکتساب علوم می کنند؟

س 9 - آیا معصومین علیهم السلام به اذن و قدرت الهی به مخلوقین حیات و رزق می بخشند؟

س 10 - آیا ائمه طاهرین بر تمام کاینات حاضر و ناظر و شهید و شاهدند؟

س 11 - آیا هیچ گاه از معصومین علیهم السلام عصمت جدا نمی شود؟

س 12 - آیا در وقت مرگ مؤمنین، حضرت امیرعلیه السلام به بالین آنان حاضر می شوند؟ حتی اگر چندین نفر در آن واحد جان دهند؟

باسمه تعالی شأنه

ج 1 - بر حسب احادیث مستفیضه، بلکه متواتره از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه هدی - علیهم صلوات الله - خلقت آن ذوات مقدسه، قبل از جمیع مخلوقات دیگر بوده [است]، و نیز در بعضی [از] آن احادیث، تعبیر شده که ارواح آن ذوات مقدسه از نور جلال (الله)

تعالی خلقت شده و در بعضی [از] آنها تعبیر شده که از نور عظمت (الله) تعالی خلقت یافته و در بعضی دیگر تعبیر شده که از نور (الله) خلقت شده است. و مراد از نور به طور قطع، این نور محسوس ظاهری نیست؛ چه صرف نظر از آن که این نور، دارای وجود ضعیف و امر عرضی است، مناسب مقام خداوند متعال نیست و قهراً مراد از تعبیرات و اضافات مذکوره، تنزیه ارواح مقدسه آن ذوات از نقایص و اضافات تشریفیه و قرب معنوی و مکانتی آنهاست به ساحت قدس ربوبی - سبحانه و تعالی - و آبدان شریفه آنها از طینت واحد که در احادیث تعبیر شده به طینت علیین تکون یافته و به ارواح مقدسه آنان عجین گشته است.

ج 2 - از جواب قبل، معلوم شد که فرق بین آن ذوات مقدسه با سایر انسانها، عظمت ارواح و شدت طهارت طینت و قرب معنوی آنها به خداوند متعال می باشد و الا چنان که در قرآن شریف می فرماید: «إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ» (1).

ج 3 - به تعلیم خداوند متعال، حضرت ختمی مرتبت و ائمه هدی - علیهم صلوات الله - دارای علم ما کان و علم ما هو کائن إلى یوم القیامه هستند و نیز خداوند متعال، تنزیل و تأویل آنچه به او وحی فرموده که تمام عالم اکبر و کتاب آفاقی و آنفسی منظوی در اوست، تعلیم فرموده و از آن حضرت به اوصیای او - علیهم صلوات الله - رسیده [است] و مراد از علم غیبی که در آیات مقدسه از غیر حق تعالی سلب شده و نیز بر حسب بعضی روایات از ائمه علیهم السلام سلب شده، علم ذاتی است که اختصاص به ذات مقدس ربوبی دارد و علوم سایر موجودات به اعطای او - تعالی و تقدس - می باشد.

ج 4 - به اذن و عنایت و تعلیم خداوند متعال، حل مشکلات می نموده اند و گاهی بر حسب مصالح وقت در جواب بعضی سؤالات تأخیر نموده اند، و حاصل آن که از خود، چیزی نداشته و تمام کمالات به آنان از طرف خداوند متعال اعطا شده [است] و برهان بر آن که کمالاتشان ذاتی نیست؛ چون ممکن الوجود، کمالاتش در حد امکان است، باید افاضه کمال از حق متعال - جل و علا - به آنها بشود.

ص: 142

ج 5 - به حفظ و عنایت حق - تعالی شانه - از سهو و خطا مبری می باشند.

ج 6 - به اذن خداوند متعال در مواقع صلاح و لزوم، معجزه مناسب وقت از آن ذوات مقدسه ظاهر می شود.

ج 7 - به شرط آن که دانسته شود که آن ذوات مقدسه، واسطه [اند] مستقلاً از خود، چیزی ندارند و جمیع اموری که به دست آنها جاری می شود، از جانب خداوند متعال است.

ج 8 - به نحوی که در جواب از سؤال سوم گذشت، عالم به غیب هستند و در جمیع کمالاتشان محتاج به حق تعالی بوده و به توسط ایشان علیهم السلام فیض و کمال از حق تعالی به سایر مخلوقات اعطا می شود.

ج 9 - خداوند متعال منحصرأ خالق و رازق می باشد و آن ذوات مقدسه فقط واسطه و معبر فیض صادر از ذات مقدس ربوبی به سایر مخلوقات می باشند.

ج 10 - از گذشته، جواب معلوم شد؛ چه این هم یکی از اطوار و انحای علم آنها می باشد.

ج 11 - بحفظ الله و عنایت، هیچ گاه طهارت و عصمت از آنها جدا نمی شود.

ج 12 - در روایات مستفیضه، وارد شده که انسان در چند موطن که یکی از آنها زمان موت و یکی از آنها قبر است، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام را رؤیت می نماید، و بعضی [از] آنها ظهور دارد که رؤیت به حضور آن ذوات مقدسه می باشد، و چگونگی رؤیت آن بزرگواران و حضورشان حاجت به تفصیل دارد و کفایت می نماید که انسان به نحو اجمال به آن ایمان داشته و معتقد باشد که به آن نحو که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام رسیده، می باشد. و شُبّهاتی که بعضی از جهّال نموده اند، از قبیل آن که جسم واحد نمی تواند بیش از یک مکان را اشغال کند و امثال آن، از جهل به کیفیت حضور آن ذوات مقدسه علیهم السلام می باشد؛ و درک تفصیلی این گونه مسائل، متوقف است به تحصیل علمی که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام توسط محدثین و علما و فقهای اسلامی به ما رسیده است. والعلم عندالله.

حضرت آیه‌الله العظمی آقای حاج سید محمد هادی میلانی - مدّ ظلّه العالی -

در روایات کُر، چگونه جمع [...] کنیم] بین آنچه که مقدار کُر را مانند حدیث ابن ابی عمیر با وزن تعیین می کند، با روایات دیگر که کُر را با مساحت تعیین می کند، با وجود اختلاف زیاد در میان آنها و عدم تطبیق آنها با کُر وزنی، و نبودن ضابطه برای اَشبار متعارف، آیا حمل بر تقریب [...] کنیم]؟ و منظور صاحب جواهر از اینکه می فرماید این تحقیق در تقریب است، چیست؟

باسمه تعالی شانه

اولاً در روایات کُر، وزن آب به رطل هم تعیین نشده است؛ بلی، در بعضی روایات، زکات فطره «وزن ما یکون رطلاً» ذکر شده است، علی ما فیہ البحث، سنداً و دلالتاً تعیین نشده است، و حقّ تعبیر این بود که در کتب فقهیه می فرمودند تعیین کیل چون رطل پیمانہ است به شهادت کتب معتبره کثیره لغت، و لهذا با سبکی و سنگینی آب هیچ فرق نمی کند، و خود کُر هم پیمانہ است همچنان که مُد و صاع هم پیمانہ می باشند و کُر عبارت از پیمانہ ای است که فرا بگیرد این اندازه پیمانہ های رطلی را، و این کمّیت از آب، خواه آب، سنگین باشد یا سبک، معتصم است.

ثانیاً، مستفاد از روایات این است که مناط در عدم انفعال کمّیت خاصّه از آب است که کثرت جنبه غالبیت و قاهریت دارد و مساحت طریق تشخیص آن است - به نحو يحصل العلم بتحقیقه.

از مرحوم شیخ آخوند ملا علی صاحب تشریح الاصول قدس سره است که فرموده اند: در مواردی که تحدید موضوع متعدداً وارد شده است، به لحاظ آن است که چون موضوع واقعی است و تشخیص یکی از آنها مشکل بوده یا برای نوع در همه اوقات فراهم نبوده، لهذا طریق سهلی را بیان فرموده اند؛ مثلاً در رضاع، نبت اللّحم و شدّ العظم، موضوع است و رضعات، طریق احراز آن است و در حدّ ترخّص، میزان «بعد عن البلد بحیث

لا يسمع الأذان» است و «تواری عن البيوت» طریق تشخیص آن است؛ زیرا که اذان همه اوقات، طریق تشخیص آن قرار داده شده است، و هکذا در موارد دیگر که موضوع را به نحو تعدد فرموده اند.

ثالثاً، تمام روایات مساحت، موجب تشخیص به نحو یقین است نسبت به کمیت اُرطالی؛ والبتّه مقصود از شبر و ذراع، همان نوعی است و اختلاف جزئی بین اَشبار و اذراع نوعی، مهم و مضر نیست؛ زیرا که بلائِله بهه، آن کمیت از آب، محقق نیست و باید این قول را صحیح ندانست و محمول خواهد بود روایت آن بر اشتباه راوی و اگر ثابت نشود و میزان علمی اقتضا کند، اعتماد بر این روایت مانعی ندارد، و «بنحو الان» حجّت بر تحقّق آن کمیت از آب خواهد بود.

رابعاً، صاحب جواهر، کُر را پیمانۀ خاصی می داند و اُرطال و وزن و مساحت را طریق تقریبی آن می داند، و معتبر می دانند ثبوت این طریق را که در مقام ترتیب اثر باید مراعات أحد التقریبین من الوزن و المساحه بشود، و موضوع، عبارت است از چیزی که چنین طریق تقریبی داشته باشد «فیکون ذلك تحقیقاً فی تقریب». پس اختلاف این دو طریق تقریبی با یکدیگر مضر نیست؛ ولی نداشتن موضوع، هیچ یک از این دو تقریب را مضر است چون مقید است به وجود الطریق الیه و فرموده ایشان شباهت دارد به قول کسی که احکام واقعیه را مصروف بمؤدای امارات می داند علی تقدیر إرادته من ذلك «الصرف فی نفس الأمر».

خامساً، اختلاف روات از حیث اُرطال که الف و ماتتین است یا ستمانه مرتفع می شود به آنچه خودتان مسبقید از قراین و اتّفاق قدمای اصحاب (1) و روایت جعفر بن جعفر که دالّ بر انفعال الف رطل است فیتعیّن الرّوايه الأولى، تا این جا فرصت مساعدتم نمود. و السلام علیکم و علی کلّ من یجب أن یبلغ السلام منی إلیه لا سیّما أصدقائکم المخصوصین.

ص: 145

1-1 اشاره به اختلاف رطل مدینه و رطل عراق می باشد که هر رطل مدینه یک برابر و نیم رطل عراق است؛ محاضرات فی فقه الامامیه، آیه الله میلانی 1/292.

حضرت حجّه الاسلام و المسلمین آیہاللہ فی العالمین آقای حاج سیّد محمّد هادی میلانی - مدّ ظلّه -

استدعا می شود تفسیر و شرح آیه شریفه «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» (1) را از بیانات حضرات معصومین علیهم السلام بیان فرموده [روشن کنید که...]

1 - منظور از «ستّه ایام» چیست؟ با آن که اراده خداوند متعال آنی است و به مجرد اراده، معدوم، موجود می شود، چه لزومی داشت که شش روز، (روز از نظر خدا) طول بکشد؟

2 - مراد از «وکان عرشه علی الماء» چیست؟ تا آنجا که از ائمه اطهار علیهم السلام رسیده و علم روز هم ثابت نموده است، [آن را] مرقوم فرمایید.

باسمه تعالی شأنه

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی.

السلام علیکم. امید آن که در اثر معارف قرآنی و به یمن توسّل به حضرت بقیّه اللّهی - ارواحنا فداه - پیوسته به نور علم منور و منشرح الصدر باشید.

1 - «یوم» عبارت از برهه مدّتی است که در هر موردی به مناسبتی می باشد «وستّه ایام» مخلوق شدن آسمانها و زمین گویا همان مدتهای مواد اولیه تدریجیه آنها بوده باشد که هر یک از این مواد با طول مدّت، یکی پس از دیگری به وجود آمده [است]؛ چون در عالم مادیات، مخلوق اول، آب بوده است و بعداً در اثر تحویل و تحوّل به تفصیلی که در روایات هست، زبّد و دُخان و چند چیز دیگر به مشیّت خداوندی پیدا گشته، تا اینکه آسمانها و زمین به شکلی که می باید باشد، لباس خلقت پوشیده است، و طول مدّت هر یک از این مواد، گویا مانند یک هزار سال به شماره ما بوده باشد که به کاف تشبیه قرآن

ص: 146

می فرماید: «وإنَّ يوماً عندَ ربِّكَ كآلفِ سنَّهٍ ممَّا تعدُّونَ» (1).

2- اراده خداوند متعال، کیفیتی در ذات مقدّس نیست و اراده و مشیّت و کلمه «کن» که همه اینها یک معنا دارد، فعل خداوند متعال هستند و مخلوق اند که در حدیث است، فرموده اند: «الإرادة من الخلق الضمیر وما یبدو لهم... . و مِنْ اللّٰهِ فعله.» (2) و نیز فرموده اند: «خلق اللّٰهُ المشیّه بنفسها... ثم خلق الاشیاء بالمشیه» (3) و در نهج البلاغه می فرماید: «وإنّما کلامه سبحانه فعل منه أنشأه.» (4)

بالجمله، اراده خداوندی، عین ایجاد است که متعلّق به اشیای معنی مفاهیم، مسمّی به اسما می شود و موجودیّت اشیا به ایجاد است که در جمله «قال کن فکان» مرادف با «أوجد فوجد» است. فعَلی هذا، موجودات تدریجیه، ایجادات تدریجیه و ارادات تدریجیه خواهد داشت و مرکّبات مادّی که ناموس حرکت و تحوّل از صورتی به صورتی و تولید نوعی از نوعی در آنها ساری است، بایستی پیدایش آنها بر طبق حکمت به تدریج بوده باشد؛ و از جمله مرکّبات مادّی، آسمان و زمین است که به طوری که قبلاً گفته شد، موادّ اولیه از آب و زَبَد و بخار و غیر ذلک به تدریج تبدّل و تحویل پیدا کرد تا آسمان و زمین به وجود آمد. پس گفتار اینکه چه لزومی داشت که شش روز طول بکشد، بی شباهت نیست به گفته اینکه چه لزومی داشت نطفه، علّقه و مُضَّغّه و جنین شود و نه ماه طول بکشد و آنّاً طفل یا آدم بزرگ چرا به وجود نیامد و همان جواب که باید تحویل و تحوّل به تدریج پیش آید، در همه مادّیات و در ارض و سماوات، مطابق حکمت تکوین است، علاوه بر حکمتهای دیگر. و الحاصل، اراده، حادث است و معقول نیست قدیم بوده باشد و هر حادثی مخلوق است و شیء مجرد چون بسیط است، در آن، تدریج متصوّر نیست، و اما شیء مادّی چون تبدّل از قابلیت به فعلیّت و از مرحله ای به مرحله دیگر در آن هست، لهذا تدریجی است و محکوم به حکمت تدبیر خداوند متعال و نفوذ قدرت بالغه الهیه جلّ و علاست.

ص: 147

1-1 حجّ 22/47، ر.ک: بحار الانوار 7/122.

2-2 ر.ک: اصول کافی 1/110.

3-3 توحید صدوق 147/ و 339.

4-4 نهج البلاغه، خطبه 186.

3 - عرش ظاهراً کنایه از مالکیت و تدبیر سلطنتی است، و در روایات در تفسیر «العرش العظیم» فرموده اند: «الملک العظیم». و البتّه پیش از پیدایش مادیات و آسمانها و زمین تدبیر ملوکی متوجّه آب تنها بوده است؛ چون مخلوقی غیر از آن نبود که در حدیث است «ولم یکن غیر الماء خلق» (1) و در حدیث دیگر است «خلق الشیء الذی جمیع الأشياء منه وهو الماء الذی خلق الأشياء منه» (2). و البتّه بعد از خلق آسمانها و زمین و ما فیهما و ما بینهما عرشه تعالی علی الجمیع است، و در کتاب تورات کنونی در بدو سفر تکوین نوشته شده «و روح الله یرف علی وجه المیاء» مقصود چیست؟ آیا تأویلی دارد یا نه، در صدش نیست. و بالجمله، در لغت برای عرش، معانی متعدّد است و در روایات، بیاناتی فرموده اند و ممکن است کنایه باشد از سریر حکم فرمایی و سیطره و زمامداری که آن را خلق فرموده که در حدیث است «ثم جعل عرشه علی الماء لیظهر بذلک قدرته للملائکه - تا اینکه می فرماید: - ولم یخلق الله العرش لحاجه به إلیه لانه غنی عن العرش...، تعالی عن صفة خلقه علواً کبیراً» (3).

در خاتمه ملتزم دعایم و معتذرم از تأخیر در جواب و از اینکه میسورم نبود مفصّل و مشروح تر بنویسم.

بسم الله الرحمن الرحیم

محضر مبارک حضرت آیها لله العظمی فقیه العصر آقای میلانی - مدّ ظلّه -

س 1 - [عزاداران حضرت سیّد الشهداء علیه السلام] در پاکستان و هندوستان و غیره برای روز عاشورا حفر خندق نموده، در آن آتش می ریزند و از میان آن به عنوان عزاداری و سینه زدن عبور می کنند. خواهشمندیم جواز یا عدم آن را مرقوم فرمایید.

س 2 - کفّاری که در عصر غیبت در ممالک اسلامی هستند و جزیه نمی دهند و به شرایط آن عمل نمی کنند، چگونه کفّاری محسوب می شوند؟ و معامله با آنها - اگر اهل کتاب نباشند - چه صورت دارد؟ آیا در پناه اسلام اند و آیا بین کافر حرّی و ذمی واسطه ای وجود دارد؟

ص: 148

1-1 مستدرک 9/335.

2-2 اصول کافی 8/95.

3-3 بحار الانوار 10/143.

س 3 - تصدّقی که به نام حضرت ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه - متعارف شده [است] و یا نذری که برای آن حضرت می شود، آیا حکم سهم مبارک امام علیه السلام [را] دارد و آیا می شود آن صدقه را به سادات فقیر داد؟

باسمه تعالی وله الحمد

ج 1 - اگر عبور از آتش در روز عاشورا به قصد قربت و شعار عزاداران آن حضرت علیه السلام باشد، جایز است؛ زیرا موجب یادآوری از آتش زدن خيام مقدّسه آن حضرت می باشد. امید است خداوند متعال، همه ما را از عزاداران آن حضرت و از منتظرین حضرت ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - قرار دهد.

ج 2 - کافرِ حربی هستند و واسطه ای بین حربی و ذمی نیست؛ ولی به واسطه اینکه در امان اسلام اند تعدّی به نفوس و اموال و اعراضشان را [نتوان تجویز نمود] لکن معامله نمودن با آنها به لحاظ جهاتی محلّ اشکال است.

ج 3 - صدقه و نذر برای حضرت ولی عصر - ارواحنا له الفداء - حکم سهم مبارک را ندارد و به سادات می توان آن را داد؛ بلکه بهتر همین است و وجوب نذری مانع از جواز اعطای صدقه مندوبه بالذات به سادات نمی باشد، والعلم عندالله.

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر مبارک حضرت آیهالله العظمی آقای میلانی - مدّ ظلّه العالی -

معروض می دارد راجع به اقامه نماز جمعه با آن که در قرآن مجید و احادیث معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه وآله و ائمه اطهار علیهم السلام امر صریح و مؤکّد در وجوب آن شده [است] و رسول خدا صلی الله علیه وآله [فرمود]: خداوند نماز جمعه را بر شما واجب کرد تا روز قیامت، پس کسی که ترک کند آن را در حیات و بعد از ممات من، برای استخفاف و انکار بر آن، خداوند، امر او را مبارک نکند؛ نماز و زکات و حجّ و روزه او قبول نمی شود، مگر اینکه توبه کند؛ عقلاً و حسّاً نیز انجام [گرفتن] نماز جمعه که ائمه جماعت مساجد یک شهر با مؤمنین خود در یک مسجد اجتماع و

به یک امام عادل اقتدا می نمایند، عظمت و انتظام حکومت اسلامی را حفظ و بین شیعیان خصوصاً علما، تولید محبت و وحدت مذهبی خواهد نمود. مع ذلك معلوم نیست اختلاف مجتهدین و مراجع تقلید در حرمت و وجوب تخیری و مستحبی آن چیست؟ و چرا در این عبادت اعظم، مسامحه و تعلل شده است؟ استدعا دارم از لحاظ جواب دادن به معترضین و رفع اشکال و شبهه به سئوالات ذیل جواب مرقوم فرمایید.

اولاً، مدارک حرمت و وجوب تخیری و مستحبی را مفصلاً مرقوم فرمایید.

ثانیاً، علت اختلاف در فتاوی مجتهدین را تعیین فرمایید.

ثالثاً، آیا اقامه نماز جمعه، افضل است یا نماز ظهر؟ و مدرک آن چیست؟

رابعاً، [آیا] شرایط امام نماز جمعه، همان شرایط امام جماعت نماز یومیّه است یا خیر؟

در صورت تفاوت شرایط، آن را با مدرک مرقوم فرمایید.

اسامی جمعی از قایلین به وجوب نماز جمعه عیناً به قرار ذیل است:

1 - شیخ مفید (ره) 2 - ابوالصلاح الحلبي (ره) 3 - شیخ صدوق (ره) 4 - شیخ طوسی (ره) 5 - محقق سبزواری (ره) 6 - علامه مجلسی ثانی (ره) 7 - محقق فیض کاشانی (ره) 8 - شیخ محمد صاحب حاشیه وافی (ره) 9 - قاضی ابوالفتح کراچکی (ره) 10 - شیخ عماد الدین الطبری (ره) 11 - شیخ احمد جزائری (ره) 12 - شیخ یوسف بحرانی (ره) 13 - شیخ حسن صاحب المعالم (ره) 14 - شیخ محمد بن صاحب المعالم (ره) 15 - شیخ طریحی (ره) 16 - شیخ شهید ثانی (ره) 17 - شیخ محمد بن الحسن الحر العاملی صاحب الوسائل (ره) 18 - شیخ محمد تقی مجلسی اول (ره) 19 - شیخ حسین بن عصفور (ره) 20 - شیخ حسین بن عبدالصمد (ره) 21 - سید محمد صاحب المدارک (ره) 22 - محقق اردبیلی (ره) 23 - شیخ کلینی (ره) 24 - سید ماجد بحرانی (ره) 25 - سید محمد باقر داماد (ره) 26 - سید حسن کوه کمره ای آذربایجانی (ره) 27 - شیخ میثم بحرانی (ره) 28 - سید محمد تقی خوانساری (ره) 29 - سید هبه الدین شهرستانی (ره) 30 - شیخ عبدالله بحرانی (ره) 31 - محقق شیخ احمد بحرانی (ره) 32 - شیخ سلیمان بن عبدالله بحرانی (ره) 33 - شیخ رفیعا (ره) 34 - شیخ علی بن شیخ جعفر (ره) و جمع کثیری از قدما و متأخرین که قایل به وجوب عینی شده اند.

18 محرم الحرام 1384

ص: 150

راجع به وجوب تعیینی نماز جمعه یا تخییری یا حرمت یا غیر ذلک، روایات بسیاری که به ظاهر مختلف اند وارد شده و فقها - قدس الله اسرارهم - هر یک به حسب فهم و استظهار خود، از ظاهر آنها و یا به حسب جمع بین آنها، وجوب تعیینی یا تخییری یا حرمت در زمان غیبت و غیر ذلک [را] فهمیده اند. ما در شرح شرایع تفصیلاً تمام اقوال را ذکر کرده و مستند هر یک را بیان نموده ایم. و نیز روایاتی که در این باب وارد شده [است]، به شش دسته تقسیم کرده، تقریر نمودیم که تحقیق علمی در جمع آنها اقتضا می نماید که نماز جمعه در زمان حضور معصوم علیه السلام واجب عینی و بر حضرتش لازم است شرایط آن را [تهیه] بنمایند، و در زمان غیبت، واجب مشروطی است که پس از تحقق شرایط، عدل واجب تخییری است.

به عبارت روشن تر در زمان غیبت بر کسی واجب نیست تهیه شرایط نماز جمعه از قبیل حاضر نمودن امام عادل و اجتماع هفت نفر یا پنج نفر و حاضر نمودن کسی که عارف به خطبه آن است، [بنمایند] ولی اگر شرایط مذکور مهیا شود، مکلف، مخیر است نماز جمعه بخواند و یا نماز ظهر، و نیز اثبات نموده ایم آیه شریفه در سوره مبارکه جمعه به هیچ وجه به تنهایی دلالت بر وجوب نماز جمعه ندارد و با نظر بر روایاتی که در تفسیر آن وارد شده [است] چنان که ذکر شد، جمع بین روایات، اقتضای حکم مذکور را دارد و تفصیل این مدعی محتاج به تدوین رساله ای است که باید تدریس شود و فهم آن متوقف به تحصیل مقدمات اصولیه و علمیه است. از این بیان، سه سؤال اول شما اجمالاً جواب داده شد.

اما جواب سؤال چهارم: شرایط امام نماز جمعه در زمان غیبت مثل شرایط امام جماعت سایر فرایض است.

ذیلاً تذکر داده می شود کسانی که شما آنان را قایل به وجوب عینی [نماز] جمعه در زمان غیبت دانسته اید، از کلمات عدّه ای از آنان می توان استفاده کرد که مرادشان وجوب عینی نماز جمعه در زمان حضور معصوم علیه السلام است، نه در زمان غیبت.

محضر مبارک حضرت آیہاللہ العظمی آقای میلانی - مدظلہ العالی -

پس از عرض سلام و ارادت، در داستان غضب فدک از حضرت صدیقہ طاہرہ - سلام اللہ علیہا - خلیفہ اول، استدلال بہ حدیث «نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه صدقہ» نمود و آن حضرت احتجاج بہ دو آیہ شریفہ «و وِثِّ سَلِيمَانُ دَاوُدَ (1)» و «فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا * يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ (2)» فرمودند، در حالی کہ دوروایت در کافی آمدہ [است] کہ بہ نظر این جانب مخالف صریح عموم دو آیہ مزبور می باشند.

1 - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي الْبَخْتَرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةَ الْأَنْبِيَاءِ وَذَلِكَ أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُوْرَثُوا دِرْهَمًا وَلَا دِينَارًا وَإِنَّمَا أُورِثُوا أَحَادِيثَ مِنْ أَحَادِيثِهِمْ فَمَنْ أَخَذَ بِشَيْءٍ مِنْهَا فَقَدْ أَخَذَ حِطًّا وَافِرًا». (3)

2 - مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ؛ وَعَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ؛ وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعًا عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَيْمُونِ الْقَدَّاحِ؛ وَعَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْقَدَّاحِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَطْلُبُ فِيهِ عِلْمًا سَلَكَ اللَّهُ بِهِ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أَجْنَحَتَهَا لَطَالِبِ الْعِلْمِ رِضًا بِهِ، وَإِنَّهُ يَسْتَغْفِرُ لَطَالِبِ الْعِلْمِ مَنْ فِي السَّمَاءِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ حَتَّى حَوَّتِ الْحَوْتَ فِي الْبَحْرِ، وَفَضَلَ الْعَالَمَ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضَلَ الْقَمَرَ عَلَى سَائِرِ النُّجُومِ لَيْلَهُ الْبَدْرُ، وَإِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةَ الْأَنْبِيَاءِ، إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُوْرَثُوا دِينَارًا وَلَا دِرْهَمًا وَلَكِنْ وَرِثُوا الْعِلْمَ، فَمَنْ أَخَذَ مِنْهُ أَخَذَ بِحِطِّ وَافِرٍ. (4)

خواهشمند است برای رفع شبهه قلبی این جانب، جواب مرقوم فرمایید.

25/2/1352

ص: 152

1-1 نمل 27/16.

2-2 مریم 19/5 - 6.

3-3 اصول کافی 1/32.

4-4 همان 1/34.

باسمه تعالی شانه

السلام علیکم. اولاً معنای آن در حدیث این است که میراث پیامبران به امت خویش میراث مادی نیست، بلکه میراث فرهنگی و علمی است. ثانیاً، احتجاج آن حضرت نسبت به گفته طرف مقابل است که تعدد نموده در اینکه بر خلاف مراد حمل کند. و جمله «ما ترکناه صدقه» را جعل نموده است چون چنین حدیثی از پیامبر گرامی نیامده است. دمتم و دامت توفیقاتکم.

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر مبارک حضرت آیهالله العظمی آقای میلانی - مدّ ظلّه العالی -

به عرض محترم عالی می رساند، شکی نیست سهم امام علیه السلام مال و ملک آن حضرت است و جواز تصرف در او منوط و موقوف است به اذن و اجازه آن حضرت و دلیلی نداریم که دلالت کند بالعموم یا بالخصوص بر اذن و اجازه برای فقیه، و ادله ولایت فقیه چنان که شیخنا الأعظم در مکاسب در مسأله ولایت فقیه تصریح فرموده اند، اختصاص دارد بر حجیت فتوا و نفوذ قضا. بناءً علی ما ذکر، دلیل جواز تصرف منحصر می شود در اذن شاهد حال و هر کس احراز اذن کرد، می تواند تصرف نماید، خواه فقیه باشد یا غیر فقیه، پس دلیل آقایان که در کتب فقهیه و رسائل عملیه می نویسند سهم امام علیه السلام را باید به مجتهد [بدهند]، چیست؟

لطفاً جواب را مستدلاً به طور اختصار مرقوم فرمایید تا حل اشکال بشود.

باسمه تعالی شانه

السلام علیکم. اولاً، گمان ندارم احدی نوشته باشد سهم مبارک را باید بدهند به مجتهد، آنچه گفته شده، [این است که] «باید اذن بگیرند».

ثانیاً، اینکه نوشته اید ادله ولایت فقیه اختصاص به فتوا و نفوذ قضا دارد، [آیا] مدرک جناب عالی فرموده شیخ اعظم است یا خودتان هم بر این مدعا شاهدی دارید؟

ص: 153

ثالثاً، بر تقدیر اختصاص مذکور، به چه دلیل قیمومیت بر صغار و تولی اوقاف بلامتولی و وصایت بر مَنْ لا وَصِيَّ لَهُ الی غیر ذلک را فقیه متصدی می شود؟ یا اینکه می فرمایید نباید متصدی شود؟

رابعاً، آیا خمس را که سهم مبارک، نصف آن است، به طور کسر مشاع می دانید یا کلی فی المعین یا حق مالی می دانید بما لَهُ مِنَ الْأَنْحَاءِ الْمُتَعَدَّةِ، و تنقیح این معنا دخیل در جواب از سؤال شماست.

خامساً، آیا برای فقیه و حاکم شرع تصدّی بر مالی که یَمْتَنِعُ فی العاده إیصالُهُ إلی صاحبِهِ را جایز می دانید یا نه؟

سادساً، آیا دلیلی از ادّله بر اینکه شخص خودش بتواند خمس را که نصف آن سهم مبارک است، بپردازد، مانند زکات دارید یا ندارید؟ به ملاحظه اینکه «آتوا الزکاه» داریم و «آتوا الخمس» نداریم.

سابعاً، اینکه فرموده اید هر کس احراز اذن کرد، می تواند تصرف نماید، آیا مراد از هر کس مطلق اشخاص می باشد، حتی غیر اهل علم یا خصوص اهل علم می باشد؟

پس اگر دومی باشد دلیل بر اختصاص چیست؟ و اگر اولی باشد، پس چنانچه اغنیا و خود سهم دهنده اتفاقاً احراز اذن نمودند، باید بتوانند تصرف نمایند!

ثامناً، احراز اذن تصرف کننده، کفایت نمی کند؛ بلکه سهم دهنده هم باید احراز کند اذن صاحب مال را در پرداختن به چنین شخص؛ چگونه هر فرد جامعه اطمینان داشته باشد به رضای امام عصر در رسانده سهم حضرتش به مواردی که خود فرد دهنده تشخیص می دهد؟! و چون دلیل مطلق «آتوا السهم و الخمس» در مقام نیست، پس باید قدر متیقن باشد. واللّٰه العالم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

محضر مبارک حضرت آیها لله العظمی آقای میلانی - مدّ ظلّه العالی -

خواهشمند است به دو سؤال ذیل مستدلاً جواب مرقوم فرمایید:

س 1 - درباره ارتداد آنچه به نظر حقیر رسیده، انکار توحید یا نبوت است، آیا شخص

- العیاذ باللّٰه - [اگر] قرآن مجید را به زمین بزند، موجب ارتدادش می شود یا نه؟

س 2 - عدم وجوب خمس به ارثیه خصوصاً ارثیه قریب، فتواً و نصّاً ابتدائاً واضح [است] ولیکن آنچه به نظر می رسد، مال متعلق به خمس از حیث کیفیت به دو نحو است:

یکی آن است که به مجرد مالکیت، وجوب و اخراج، هر دو لازم می باشد؛ مانند معادن و کنوز و دفاین و اخراج از دریا که معیشت مستثنی نیست.

و دیگری خمس ارباح مکاسب است که پس از وضع معیشت می باشد. اطلاق عدم وجوب خمس به ارثیه آنچه متیقن است، حین الوصول یا انتقال می باشد. عموم وجوب خمس به مازاد از مؤونه ارث را هم می گیرد و حال اغلب مردم از ارثیه صاحب مال و ثروت می شوند به مجرد انتقال و به عدم وجوب خمس معیشت را از مکاسب صرف می کنند، اموال ارثی را سالها نگهداری و ذخیره می کنند؛ مثلاً زنانی که شوهر ثروتمند دارند و ارثیه زیاد هم از پدر به آنان می رسد، سالها [آنها را] تقدماً و جنساً ذخیره می کنند [و] بالاخره، آن مال موروثی به بطن دیگر منتقل می شود به ارثیه اقرب بلاواسطه تا ثروتها روی هم جمع می شود [و] چون شنیده اند که بر ارث خمس واجب نیست، چه بسا یک قسمت از ثروتی که از اجداد باقی بماند، به صورت تبدیل و عوض به جنس جدید می شود [و] مسلماً این عمل با اصل تشریح خمس منافات دارد و حکمت در جعل خمس «کی لا دولة بین الأغنیاء» عکس و نقض غرض لازم می آید.

باسمه تعالی شأنه

ج 1 - راجع به ارتداد کسی که - العیاذ باللّٰه - قرآن مجید را به زمین بزند، اگر از روی عمد باشد و هتک کند، ظاهر آن است که مرجع آن انکار نبوت، بلکه انکار توحید است.

ج 2 - و راجع به خمس ارث اولاً، اگر میت اموالش مخمس نباشد، مقدار خمس را وارث ارث نبرده است.

ثانیاً، در صورتی که اموال میت مخمس بوده و پاک شده [باشد]، جهت ندارد که وارث از مازاد بر مؤونه خمس بدهد؛ زیرا که وارث قائم مقام خود مورث است، پس

ص: 155

همچنان که اگر خود انسان، مال خمس داده را کنار بگذارد و جمع کند و مؤونه خود را از ارباح مکاسبش مصرف کند، در آن مال جمع کرده، خمس نیست، هکذا وارثش چنین است.

ثالثاً، اطلاق دلیل که در ارث من یحتسب خمس نیست، دلالت دارد که در مازاد بر مؤونه خمس نبوده باشد؛ زیرا که مازاد جزو همان ارث است و دلیل دلالت دارد که ارث خمس ندارد.

رابعاً، در آن نحو دیگر که به مجرد اینکه به دست آورد، باید خمس بدهد؛ مانند معادن و کنوز و غوص، اگر خمس داد و جمع کرد کرات و مرات، دیگر خمس ندارد و نمی توان حکمت تشریح ظنی را مجری داشت.

خامساً، اگر ارث از مَنْ یَحْتَسِبُ بوده باشد و مورث اموالش مخمس بوده باشد، جای ندارد در مازاد بر مؤونه خمس داده شود. بلی، اگر در آنچه ارث رسیده [است]، نماندات و منافع پدید آمد، در آنها جای سخن از خمس می باشد؛ اما آیه مبارکه «کی لایکون ذوله بین الأغنیاء»⁽¹⁾ مورد استشهاد نباید باشد؛ زیرا که «دوله» عبارت است از چیزی که دست به دست بگردد و گاهی برای کسی بوده باشد و گاهی برای کسی دیگر و از این معنی در فیء نهی شده است؛ پس در این صورت چگونه می توان استشهاد نمود به مطلبی که اظهار شده است. واللّه العالم.

بسم الله الرحمن الرحيم

حضور انور حضرت آیهاالعظمی آقای حاج سید محمد هادی میلانی

- متّع الله المسلمین بطول بقائه -

پس از عرض سلام و ارادت، بسیار شایق هستم قبر منور حضرت زینب کبری را زیارت نمایم؛ ولی بعضی می گویند در شام و بعضی دیگر [می] گویند در قاهره مصر است؛ مستدعی است راهنمایی ام فرمایید، شاید موفق به زیارت قبر آن مخدره گردم [و] نایب الزیارة و دعاگو باشم.

ص: 156

السلام علیکم. امید است خداوند متعال جناب عالی را موفق به زیارت اعتاب عالیات فرماید.

مرقد مطهر عقیده بنی هاشم، زینب کبری علیها السلام را مختلف نقل نموده اند. سید عبیدلی در کتاب اخبار الزینبیات می نویسد [که مرقد او] در مصر است. العلم عندالله.

بسم الله الرحمن الرحيم

حضور مبارک حضرت آیهاالله العظمی آقای میلانی - دام ظلّه -

پس از عرض مراتب اخلاص از باب «فَسأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»، خواهشمندم برای این جانب مرقوم فرمایید اقسام احتیاط را که در کتابهای فقهی آقایان علما به آن [اشاره] می فرمایند.

باسمه تعالی وله الحمد

احتیاط چند قسم است:

- 1 - گاهی احتیاط، مقتضی فعل عملی است مثل آن که حکم عملی مردّد باشد ما بین وجوب و غیر حرمت از استحباب یا اباحه یا کراهت، پس در این صورت مقتضای احتیاط به جا آوردن آن عمل است.
- 2 - و گاهی احتیاط، مقتضی ترک است؛ مثل آن که عمل مردد باشد ما بین حرام و غیر واجب.
- 3 - و گاهی احتیاط، مقتضی جمع است؛ مثل آن که نماز را هم قصر بخواند و هم تمام.
- 4 - و گاهی مقتضی تکرار است؛ مثل آن که نداند امر فلانی، شرط است یا مانع، پس باید یک مرتبه عمل را با آن امر به جا آورد و یک مرتبه بدون آن، و در مواردی که احتیاط

ممکن نیست، معین است اجتهاد یا تقلید؛ مثل دوران امر مابین وجوب چیزی یا حرمت آن، یا شرطیت چیزی و مانعیت آن در عملی که قابل تکرار نیست و مثل مالی که مردد باشد مابین دو صغیر یا دو مجنون یا بین صغیر و مجنون و نحو اینها و تمیز دادن عامی موارد احتیاط را در بسیاری مقامات در نهایت دشواری است؛ زیرا که گاهی مختلف می شود به اختلاف حالات و کیفیات؛ مثلاً جواز وضو و غسل به آب مستعمل در رفع حدث اکبر که محلّ خلاف است و احوط ترک آن است، لکن این در وقتی است که آب دیگر پاکیزه داشته باشد؛ اما اگر آب او منحصر باشد به آن و خاک تیمم هم نداشته باشد، احوط، وضو گرفتن به همان آب است در آخر وقت و بعد، قضا نمودن نماز است با وضوی کامل هر وقت میسور شد، چنانچه هر گاه خاک هم داشته باشد، احوط جمع مابین وضو به آن آب و تیمم است.

5- و همچنین گاهی احتیاط از جهتی معارض می شود با احتیاط از جهت دیگر؛ مثل آن که امر دایر شود بین اینکه احتیاط نماید و مقداری از نماز به خارج وقت بیفتد، و بین اینکه احتیاط ننماید و تمام نماز را در وقت به جا آورد؛ بلکه شاید مشقت شناخت موارد احتیاط، کمتر از زحمت اجتهاد نیست. لهذا متعین است بر او در موارد بسیار، اینکه تقلید نماید. واللّٰه العالم سبحانه و تعالی.

بسم الله الرحمن الرحيم

حضرت آیه الله العظمی آقای حاج سید محمد هادی میلانی - مدّ ظلّه العالی -

به شرف عرض عالی می رساند چون «وجدتک اهلاً لجواب مسألتی، فأسألک مسائل راجیاً بأن یکون جوابک کافياً فیما سألتک.»

س 1 - چرا امامت و خلافت و وصایت ائمه اثنی عشر بالأخصّ سید المتّقین، مولی الموحّدين، ولیّ الله الأعظم، امیر المؤمنین - علیه صلوات المصلّین - در قرآن مجید تصریح نشده، با توجه به اینکه امر خلافت و امامت، امر الهی است؟

س 2 - چه دلیلی هست بر اینکه ائمه دین بعد از حضرت ختمی مرتبت رسول خدا محمد مصطفی صلی الله علیه وآله دوازده نفر باشند، و همین عدّه معین شدند که عقیده شیعه اثنا عشری بر

س 3 - آیه دوم از سوره بقره می فرماید: «هدایتی است برای پرهیزکاران و متّقین؛ کسانی که ایمان به غیب و پنهانی آورده باشند.» مقصود از این غیب چیست؟

س 4 - [آیا درباره] ترتیب نماز که عمود دین است، از حیث قیام و تکبیره الاحرام و قرائت و رکوع و سجود و قعود و تشهد و سلام و موالات و ذکر در قیام دو رکعت آخر از نمازهای چهار رکعتی یا یک رکعت آخر نمازهای سه رکعتی، در قرآن بالصرّاحه دستوری نرسیده، [است] علت چیست؟

باسمه تعالی شأنه

ج 1 - نظر به اینکه در امام، عصمت، شرط است و قوه عصمت را جز خدای تعالی نمی داند، تعیین امام به خدا راجع است. بهترین شاهد این مطلب، جریان خلافت انتخابی است که بعد از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به وقوع پیوست و با همه ناگواریها که پیش آمد، بیشتر از سی سال نکشید که تبدیل به سلطنت شد و بی بند و باریهای مدعیان خلافت و سرپرستان اسلام، این دین پاک را به جایی کشانید که امروز در جامعه مسلمین از اسلام جز نام نمانده [است] و تصریح نکردن قرآن کریم به ائمه دین و نام آنان، گویا از این جهت بوده که اگر تصریح می شد، اسقاط یا تحریف می کردند. لذا تحفّظ بر قرآن مجید از اسقاط و تحریف، مقتضی تصریح نمودن به آن است و می بایستی به طوری بیان بشود که عند التّدبّر همان نتیجه را بدهد. (1) البتّه مّطلع به تاریخ می باشید که امت با آن همه

ص: 159

1-1 چنانچه نام امیرالمؤمنین علی علیه السلام و یازده فرزندشان در قرآن برده می شد، قرآن مجید از گزند تحریف مصون نمی ماند، همچنان که احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله مصون نماند؛ برای مثال، دو حدیث شریف که نزد شیعه و سنی مشهور است، ذکر می شود: یک - قال صلی الله علیه و آله «انا مدینه العلم و علی بابها»، «که من شهر علمم، علیم در است». به دو نحو این حدیث را تحریف کردند: الف - گفتند: «علی» در حدیث، اسم شخص نیست، بلکه صفت است و حدیث بدین گونه است: «انا مدینه العلم و عال بابها» من شهر علمم و بلند است دروازه آن. ب - گفتند: این حدیث بدین گونه است: «انا مدینه العلم و ابوبکر محرابها (اساسها) و عمر حیطانها و عثمان سقفها و علی بابها» منم شهر علم و ابوبکر محراب آن یا پایه و اساس آن و عمر دیوار و عثمان سقف آن و علی علیه السلام دروازه آن است (صواعق المحرّقه / 20). دو - قال صلی الله علیه و آله (لعلی): «انت منی بمنزله هارون من موسی.» اسمعیل بن عیاش می گوید: «حریر بن عثمان به من گفت: شنونده این حدیث اشتباه کرده است!» پرسیدم حدیث صحیح آن چگونه است؟ گفت: چنین است: «انت منی بمنزله (مکان) قارون من موسی!» پرسیدم از حریر: چه کسی بدین گونه گفت؟ جواب داد: ولید بن عبدالملک بالای منبر (تاریخ بغداد 8/268؛ تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی 2/239). حریر کیست؟ یحیی بن صالح گفت: «هفت سال در کنار حریر در مسجد نماز صبح خواندم، از مسجد خارج نمی شد مگر آن که هفتاد مرتبه علی علیه السلام را لعن می کرد و ابن حبان گفت: حریر، صبح، هفتاد مرتبه و شب هفتاد مرتبه (به آن حضرت) لعن می کرد. به او گفته شد: چرا لعن می کنی؟ در جواب گفت: چون پدران و اجداد مرا کشته است.» قابل توجه این است که بخاری در صحیح خود، از حریر، حدیث نقل می کند و او را واجد شرایط نقل حدیث می داند. ر.ک: تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی 2/240.

تصریحاتی که از رسول اکرم صلی الله علیه وآله شنیده بودند و احتمال داده نمی شد که بر خلاف رفتار کنند، مع ذلک، داستانِ خلافتِ انتخابی را پیش گرفتند.

ج 2 - دلیل دوازده نفر بودن امامان، اخبار متواتر و قطعی الصدوری است که از رسول اکرم صلی الله علیه وآله و ائمه هدی علیهم السلام به ما رسیده [است] و همچنین روایاتی از طریق عامه در همین مطلب داریم.

ج 3 - مراد از غیب در آیه دوم بقره، به شهادت آیات دیگری که در همین مضمون است، مبدأ و معاد می باشد؛ یعنی خدا - عزّ اسمه - و ملائکه و وحی و عالم پس از مرگ و روز حساب و جزا و جنت و نار که از حواس مردم غایب هستند و ایمان به آنها با اینکه وساوس نفسانی در غیر محسوسات زیاد و جداً صارف است، ممدوح می باشد.

ج 4 - قرآن کریم، کلیات شرایع اسلام را فرموده [است]، نه جزئیات و تفصیلات آنها را که به بیش از صد هزار می رسد و نسبت به تفصیلات، بیان رسول اکرم صلی الله علیه وآله را در آیه «ما آتاکم الرسولُ فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا» (1) و آیه «وأنزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل إليهم» (2) حجّیت داده، و رسول اکرم صلی الله علیه وآله نیز در حدیث متواتر «ثقلین» و نظایر آن گفتار ائمه اهل بیت خود را نیز حجّیت داده است بنابراین، حدیث پیغمبر صلی الله علیه وآله و اهل بیت علیهم السلام تالی قرآن و حجّت بلا کلام است و سبب اختلاف مردم عدم تصریح قرآن به تفصیلات احکام

ص: 160

1-1 حشر 59/7.

2-2 نحل 16/44.

نیست؛ زیرا همین مردم با بیان تفصیلی قرآن در عقاید اختلاف دارند و اهل هر مذهبی، قرآن را حجت خود می دانند و همچنین با تصریح قرآن به اصل عبادات مانند صلاه و صوم و حجّ و غیره، طوایفی از مسلمین آنها را تأویل می کنند؛ مانند باطنیه از اسماعیلیّه و غیر ایشان.

سبب اختلافات جزئی در دین، اختلاف افهام مردم است و سبب اختلافات اساسی، خیانت ظالمانه بعضی از اهل دین است، چنان که قرآن کریم می فرماید: «وما اختلفَ فيه إلاّ الذین اوتوه من بعد ما جاءتهمُ البیّناتُ بغیاً بینهم» (1) واللّه العالم سبحانه و تعالی.

21/5/1349

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر مبارک حضرت مستطاب آیها لله العظمی آقای حاج سید محمد هادی المیلانی - دامت برکاته -

لطفاً به سؤالات ذیل جواب مرحمت فرمایید:

س 1 - آیا خیر و خیراتی که برای اموات می کنند، به حال آنان تأثیری دارد یا خیر؟

س 2 - آیا از گناهان آنها (اموات) به سبب خیرات، کاسته می شود یا آن که تأثیر دیگری دارد؟

س 3 - اگر از گناهانشان کم می شود، پس کسی که در حیاتش هزاران جنایت نموده [است، آیا] پس از مرگش می توان مبالغی خرج [... کرد] و از گناهانش کاست؟ در این صورت، کسی که ثروت و غنایی ندارد که بعد از فوت [برایش] احسان و خیرات بنمایند، باید همیشه در عذاب گرفتار باشد و این از عدالت پروردگار، انتظار نیست.

باسمه تعالی شأنه

ج 1 - خیرات مانند چیزهای عادی است؛ مثلاً کارگر کارخانه چنانچه درست کار

ص: 161

1-1 بقره 2/213.

[...نکند] و خرابی در کارخانه به وجود آورد؛ [... در صورتی که شخص] دیگری نزد رئیس واسطه [... شود] و خرابکاریهای او را از مال خود یا از مال او تدارک [... کند]، ممکن است رئیس و صاحب کارخانه از آن کارگر مقصّر بگذرد و [او را] مجازات ننماید؛ ولی تأثیر خیر و خیرات به شریطی است که در جواب دوم بیان می شود.

ج 2 - گناهکار، سه قسم است: اول، بی دین و مرتد و کسی که به سبب زیادی معصیت، تیرگی در باطن او به حدی رسیده [است] که نور ایمان به کلی از او زایل شده و وقت مردن بی ایمان از دنیا رفته [است]، چنین کسی جز دوزخ جای دیگر ندارد و گناه او قابل کاسته شدن نیست.

دوم، کسی که ظلم و تعدی به نفوس و اموال مردم کرده است و اشتغال ذمه به حقوق الناس دارد، خیر و خیرات درباره او باید به طور دیگری باشد؛ یعنی حقوق الناس داده شود و جلب رضایتشان بشود، بعداً به جهت اینکه معصیت خدای تعالی را هم کرده است، به وسیله سایر خیرات، موجبات عفو و مغفرت او فراهم آید، اگر مورد قبول واقع گردد.

سوم، کسی که ظلم به خود کرده، به سبب نافرمانی، خود را از استفاده هایی که نتیجه پرستش خداوندی است محروم داشته است، در این صورت، ممکن است خیر و خیرات درباره او مورد قبول واقع شود و وسیله گذشت و مغفرت گردد، مخصوصاً اگر خیراتی باشد که به شعایر دینی و جامعه مذهبی فایده داشته باشد و نگهداری از یتیمان و مستمندان و بینوایان بشود که خشنودی آنان و دعایشان بسی اثر دارد و بالخصوص، اگر میت وصیت کرده باشد از اموال او و دارایی اش که به زحمت تحصیل کرده و مالک شده است، چنین خیراتی به عمل آید، که در این صورت، به منزله آن است که خودش آنها را انجام داده [است]. [بلی]، اگر در زمان حیاتش آنها را به عمل آورده بود، خیلی بیشتر به حال او مفید بود).

ج 3 - از آنچه قبلاً گفته شد، می توانید کافی بدانید؛ مع ذلک، چند جمله توضیح داده می شود:

1 - کسی که سم مهلک خورده و مالی برای معالجه ندارد و کسی هم ندارد که [او را]

مجانمی معالجه نماید، قهراً هلاک می شود و مربوط به کسی نیست.

2 - رسیدن هر کس به جزای عمل خود، عین عدالت است. هر دانه که کاشته می شود، میوه مناسب آن پرورش داده می شود؛ هر جوانی که در مدرسه درس نخواند، مردود می شود؛ هر که بیراهه در شب تاریک راه پیماید، در پرتگاه می افتد.

3 - خداوند متعال به بندگان، نعمت وجود و نیروهای بدنی و روحی و قدرتهای فکری و شعوری داده [است]؛ راه راست و کج و سعادت و شقاوت را به وسیله قرآن مجید و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و پیشوایان دین - ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین - نشان داده و دانشمندانی که مردم را تعلیم می کنند، به وجود آورده است. حال، اگر کسی نرود یاد بگیرد یا به آنچه یاد گرفته است، اهمیّت ندهد و به خواسته های نفسانی خود رفتار کند و به گفته مردمان بدکردار گوش دهد، البته به اختیار خود، به بدبختی گرفتار شده است و هر عذاب و بدبختی و گرفتاری که روی دهد، اثر کار خودش می باشد، و در این صورت، چنانچه کفاره گناه او به عمل نیامده باشد - خواه در حیات، خواه بعد از مرگش - و وسیله دیگری برای عفو و گذشت از او وجود نداشته باشد و معذب بماند، کسی حق اعتراض ندارد و خلاف عدالتی هم نشده [است].

4 - نه هر کس خیرات و احسانی درباره او بعد از فوتش به عمل آید، نجات می یابد و قلم عفو بر گناهانش کشیده می شود، بلکه بایستی احسان و خیرات به طوری باشد که مورد قبول واقع گردد و میّت قابلیت داشته باشد به تفصیلی که قبلاً شرح داده شد.

5 - نه هر کس درباره او احسان و خیرات نشد، حتماً بخشیده نمی شود، چه آن که ممکن است با ایمان درست و ولایت اهل بیت عصمت و طهارت - سلام الله علیهم اجمعین - از دنیا رفته باشد و بدین وسیله قابلیت داشته باشد که مورد ترحّم و تفضّل خداوندی بشود و به شفاعت معصومین علیهم السلام نایل گردد.

والحاصل، هیچ گاه نتوان مغرور شد به کارها و عبادات و خیرات، خواه درباره خود، در حال حیات و خواه درباره دیگری بعد از ممات، چه اینکه بایستی طوری باشد که مورد قبول شود.

بلی، البته وسیله امیدواری از این ناحیه و نواحی دیگر خواهد بود، و نیز هیچ گاه

نتوان از رحمت و مغفرت و گذشت خداوند متعال ناامید و مأیوس شد (پس درباره رفتگان خیرات کنید و درباره ماندگان خوبی کنید و درباره خود توبه نمایید، شاید قبول افتد و نوابی برسد).

خداوند متعال به حرمت حضرت ولی عصر - ارواحنا فداه - ما را توفیق علم و عمل عنایت نماید، إن شاء الله تعالی. 24 ربیع الآخر
1386

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر مبارک حضرت آیهالله العظمی آقای حاج سید محمد هادی میلانی

- مدّ ظلّه العالی -

محترماً خواهشمند است به دو سؤال ذیل جواب مرقوم فرمایید. قبلاً از مزاحمتم معذرت می خواهم.

س 1 - آیا امام حسن مجتبی علیه السلام موقع خوردن آب زهر آلود، عالم به آن بودند یا نه؟ و اگر بودند، چگونه اقدام به تهلکه فرمودند؟

س 2 - [آیا] سینه [زدن] و زنجیر زدن و امثال آنها برای حضرت سید الشهداء علیه السلام از ضروریات دین و یا مذهب شیعه است یا خیر؟

باسمه تعالی شأنه

ج 1 - برای مصالح کلیّه، خوردن آن حضرت به امر خداوند متعال بود.

ج 2 - عزاداری به هر نحوی که باشد، از ضروریات مذهب است. والعلم عندالله.

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر مبارک حضرت آیهالله العظمی آقای میلانی - مدّ ظلّه العالی - السلام علیکم ورحمهالله وبرکاته.

س 1 - خواهشمند است بفرمایید جواب اخباریین چیست که می گویند تقلید واجب

ص: 164

نیست؟ رأی مبارک و عقیده شما درباره آنها و شیخیّه چیست؟

س 2 - شخصی می گوید: باید هر مسلمان تابع پیغمبر صلی الله علیه وآله و ائمه علیهم السلام باشد و به هرکس که آنها او را در حوادث واقعه ارجاع دادند، مراجعه کند و هر فردی باید علم داشته باشد که امام علیه السلام او را امر به تقلید کرده [است] که از چه کسی باید تقلید نماید و الا تقلیدش کور کورانه و اعمالش باطل خواهد بود و می گوید: ادله ای که مجتهدین برای اثبات مرام خود آورده اند، بی اصل و پایه است پنج دلیل آنان را نقل می کند و به خیال خود ردّ می نماید، سپس دوازده دلیل بر عدم جواز اجتهاد به زعم خود می آورد. خواهشمند است آنچه از معصومین علیهم السلام درباره صحّت اجتهاد و لزوم تقلید از مجتهد رسیده [است]، مرقوم فرمایید.

باسمه تعالی شأنه

الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله.

ج 1 - اخباریها تصوّر می کنند تقلید عمل به ظنّ است که بر حسب روایات ممنوع است و تصوّر می کنند مجتهد به حدس و نظر خود فتوا می دهد که نیز بر حسب روایات ممنوع است، و تصوّر می کنند همه روایات در کتب حدیث درست و صحیح است و در شبهات وجوبیه، احتیاط را واجب می دانند؛ چون دقّت ننموده اند در اشتباه واقع شده اند؛ زیرا تقلید عمل به حجّت شرعیّه است که بر حسب روایات لازم است و نیز مجتهد بر طبق ادله شرعیّه که قرآن و حدیث، آنها را ثابت کرده [است] رفتار می کند و بر حسب روایات باید چنین رفتار نمود و نیز مجتهد به روایت غیر معتبر عمل نمی کند و مجرد نقل روایت در کتب حدیث را موجب اعتبار نمی داند و نیز مجتهد در موارد شبهات بر طبق قواعد و قانون کلی که از قرآن و اهل بیت عصمت - سلام الله علیهم - رسیده است، رفتار می کند و احتیاط را واجب نمی داند. (1) و اما شیخیّه و اخباریّه مادام که

ص: 165

1-1 دو فرقه از شیعه به نام اصولی و اخباری می باشند. اولی، تقلید از مجتهد را لازم می داند و دومی، تقلید را جایز نمی داند، صاحب روضات الجنات در ذیل شرح حال محمد امین استرآبادی، فرق بین اصولی و اخباری را نقل می کند: من الفروق المنتهیه الی حد الاربعین بین جماعه المجتهدین (الاصولیین) و الاخباریین... 1 - انّ المجتهدین یوجبون الاجتهاد عیناً أو تخییراً، و الاخباریون یحرمونه و یوجبون الاخذ بالروایه عن المعصوم علیهم السلام. 2 - انّهم یقولون: ان الادله عندنا اربعه: الكتاب، والسنه، والاجماع، ودلیل العقل، و الاخباریون لا یقولون الا- بالاولین، بل بعضهم یقتصر علی الثانی. 3 - انّهم یجوزون العمل بالظنون فی نفس الحکم الشرعی، و الاخباریون لا یعولون الا علی العلم الا أن العلم عندهم قطعی واقعی و عادی و اصلی و هو ما وصل عن المعصوم ثابتاً ولم یجز فی الخطأ عاده. 4 - انّهم ینوّعون الاحادیث الی الاربعه المشهوره، و الاخباریون الی صحیح وضعیف. 5 - انّهم یفسّرون الاربعه بما ذکره، و الاخباریون یفسرون «الصحیح» بالمحفوظ بالقرائن الی توجب العلم بالصدر عن المعصوم و «الضعیف» بما عدا ذلك. 6 - انّهم یحصرن الرعیه حینئذ فی صنفین: مجتهد و مقلّد، و الاخباریون یقولون: الرعیه کلها مقلّده للمعصوم علیهم السلام و لا یجوز لهم الرجوع الی المجتهد بغير حدیث صحیح صریح. 7 - انّهم یوجبون تحصیل درجه الاجتهاد فی زمان الغیبه، و الاخذ عن المعصوم فی زمن حضوره، و الاخباریون یوجبون الاخذ عنه مطلقاً وان كان بالواسطه. 8 - انّهم لا یجوزون لأحد الفتیا و لا- سائر الامور الحسیبه الا مع الاجتهاد، و الاخباریون یجوزونها للرواه عن المعصومین المطلعین علی احکامهم. 9 - انهم یقولون: ان المجتهد المطلق عالم بجمیع احکام الدین بالملکه، و الاخباریون: لا عالم بجمیع احکام الله الا المعصوم علیهم السلام. 10 - انّهم یشرطون فی درجه الاستنباط علوماً

شئى اهمها عندهم علم اصول الفقه، والاختباريون لا يشترطون الا المعرفة باصطلاحات اهل بيت العصمه عليهم السلام مع معرفه كون الخبر غير معارض بمثله، ولا يجوزون الرجوع الى الاصول المأخوذه عن كتب العامه. 11 - انهم يعملون فى مقام الترجيح بين الاخبار المتعارضه بكل ما اوجب الظن الاجتهادى، والاختباريون لا يعملون الا بالمرجحات المنصوصه عنهم عليهم السلام. 12 - انهم يعملون بجميع ظواهر الالفاظ المظنونه الدلاله عندهم من الكتاب والسنة وبالعمومات والاطلاقات المستفاده منهما بحكم المظنه، مثل عموم «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» وقوله صلى الله عليه وآله «لا ضرر ولا ضرار فى الاسلام» و«على اليد ما أخذت حتى تؤدى» وكذا بالملازمات المختلف فيها، مثل المفاهيم الموافقه والمخالفه والاقتضاءات المختلفه فى شأنها، مثل ان الامر بالشئ ء يستلزم النهى عن الضد الخاص، أو لاحكم للامر فى صورته اجتماعه مع النهى، أو العام المخصص حجه فى الباقي وأمثال ذلك، فيجعلونها قواعد كليها يرجعون اليها فى موارد الشكوك. والاختباريون لا يعملون الا بما هو مقطوع الدلاله عندهم من الايات المحكمه والاخبار الصريحه غير المشتبهه حالها وان كانت من جمله العمومات مثل قولهم عليه السلام «اذا اختلط الحلال بالحرام غلب الحرام» وقولهم عليهم السلام «كل شئ ء فيه حلال وحرام فهو لك حلال حتى تعرف الحرام بعينه فتدعه» وقولهم عليهم السلام «الشك بعد الانصراف لا يلتفت اليه» وقولهم عليهم السلام «لا تنقض اليقين بالشك» فيما هو من قبيل الموضوعات دون الاحكام، كما عرفت فى الجواب عن السؤال الاول انهم ينزلون قولهم عليه السلام «انما علينا أن نلقى اليكم الاصول وعليكم أن تفرعوا» على ما كان من قبيل استخراج الصور الجزئيه عن أمثال هذه القواعد. 13 - انّ الغالب منهم يقولون بقاعده التسامح فى ادله السنن والكراهه، والاختباريون لا يفرقون بين الاحكام الخمسه. 14 - انّ أغلبهم لا يجوزون تقليد الميت، ولكن الاختباريين يجوزونه ويقولون: ذهب العامه الى العمل بالظن المتعلق بنفس أحكامه تعالى أو بعدمها والى دوام العمل بظنون اربعة من مجتهديه دون غيرهم من المجتهدين الاقدمين، والمجتهدون منا وافقوا العامه فى المقام الاول وخالفوه فى المقام الثانى، فقالوا: «قول الميت - اى ظنه - كالميت». مع ان الحق لا يتغير بالموت والحياه والا فيلزم احد امرين: اما الاعتراف بأن مظنونات المجتهدين كانت من قبل انفسهم وليست من شريعته محمد صلى الله عليه وآله او الالتزام بان حلاله وحرامه لا يستمران الى يوم القيامه، مع انه من جمله ضروريات هذا الدين. 15 - انهم يجوزون الاخذ بظاهر الكتاب، بل يرجحونه على ظاهر الخبر، والاختباريون لا يجوزون الاخذ الا بما ورد تفسيره عنهم عليهم السلام. 16 - انهم يعتقدون كون المجتهد مثاباً وان اخطأ، والاختباريون يقولون: بل هو مأثوم مطلقاً اذا حكم فى شئ ء بغير خبر صحيح صريح. 17 - انهم يعملون بأصالة الاباحه او البراءه فيما لا نص فيه، والاختباريون يأخذون بطريقه الاحتياط. 18 - انهم لا يجوزون اخذ العقائد من القرآن و اخبار الاحاد بخلاف الاحكام الفرعيه والاختباريون يقولون بعكس ذلك. 19 - انهم يجوزون الاختلاف فى الاحكام الاجتهاديه ولا يخطئون من يقول بخلاف الواقع فى المسائل الفرعيه، والاختباريون لا يجوزون ذلك ويفسقون من قال بالخلاف وان وافق اعتقاده بمقتضى اجتهاده. 20 - انهم لا يجوزون الرجوع الى غير المعصوم فيما خفى نصه، والاختباريون يجوزون طلب الحديث ولو من عامى. 21 - انهم لا يجوزون المصير الى القول الشاذ الذى لا قائل به وان كان عليه دليل واضح، والاختباريون يتبعون الدليل دون القائل. 22 - انهم لا يطلقون الثقة الا على الامامى العادل الصابط، والاختباريون يكتفون فى الوثاقه بالمأمونيه من الكذب. 23 - انهم يقولون بوجوب اطاعه المجتهد مثل الامام عليه السلام، والاختباريون لا يوجبونها. 24 - انهم يرجحون الدليل بأصالة البراءه، بخلاف الاختباريين. 25 - ان أكثرهم يجوزون العمل بالاجماع المنقول ولو كان فى كلمات المتأخرين من الفقهاء بل ومن غيرهم اذا كان موثقاً، بخلاف الاختباريين. 26 - انهم لا يلتفتون فى الاجماع المحقق الى مخالفه معلوم النسب، والاختباريون لا يفرقون بين معلوم النسب ومجهوله، ويقولون بعدم تحقق مثل ذلك الاتفاق الذى تقطع بدخول قول المعصوم فيه فلا حجه للاجماع عندهم مطلقاً. 27 - انهم لا يعتقدون صحه الكتب الاربعه بجمله ما كان فيها، بخلاف الاختباريين. 28 - انهم يجوزون العمل بالاستصحاب مطلقاً، والاختباريون لا يجوزونه الا فيما دل عليه النصوص. 29 - انهم لا يجوزون تأخير البيان عن وقت الحاجه لقبحه، والاختباريون بعضهم يجوزونه، مثل الفاضل الاسترآبادى فى «الفوائد المدينه»؛ روضات الجنات 1/127 - 130. آقا باقر وحيد بهبهانى به طرفدارى از اجتهاد بحث مستدلى نموده و جواب علمای اخباری را داده است؛ برای تحقیق به کتاب تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام، فصل 11، ص

310 و کتاب الشیعه و فنون الاسلام تألیف آیت الله سید حسن صدر، فصل 5، ص 95 و کتاب وحید بهبهانی، تألیف آقای علی دوانی
مراجعه شود.

منکر ضروری از عقاید اسلام نباشند، محکوم به طهارت و طاهر می باشند و چنانچه مشکوک باشند، باز حکم به طهارتشان می شود.

ج 2 - علما و مجتهدین شیعه اثنا عشریه فقط تبعیت از قرآن و احادیث می نمایند؛ حتی اجماع و دلیل عقل را اگر کاشف قطعی از فرمایش معصوم علیهم السلام نباشد، ترتیب اثر نمی دهند و آن شخص چون درس نخوانده [است]، این سخنها را که مقداری از آنها بدگویی است، گفته است و بی نصیب از قوه الهیه و نوری که «یقدفه الله فی قلب من یشاء» می باشد، و اما کسی که زحمت کشیده و درس خوانده و با استمداد از مقام ولایت حضرت ولی عصر - ارواحنا فداه - در نتیجه جدّ و جهد، اجتهاد را به دست آورده [است]، او می فهمد و می بیند و می داند. وله الحمد والشکر.

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر مبارک حضرت آیةالله العظمی آفای میلانی - مدّ ظلّه العالی -

به عرض عالی می رساند:

س 1 - این جانب در مؤسّسات تحقیقاتی کار می کنم و ریش گذاشته ام، به من می گویند ریش گذاشتن و محاسن داشتن تو جهالت است که جای منطق را گرفته. روایت معتبری در حرمت ریش تراشی نیست، فقط سیره گذشتگان است که ملاک عمل شده [است]. بر اساس این استدلال، ماشین و هواپیما سوار شدن و استفاده از تمام وسایل جدید و تمدن اخیر در سیره گذشتگان نبوده [است]. چگونه از آنها استفاده می شود؟ بلکه بر عکس، در جنگ صفین، افرادی ریش خود را زده بودند و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از این کار ممانعت فرمودند، در صورتی که هرگونه خلاف شرع را حضرت علی علیه السلام نهی می فرمودند.

س 2 - چگونه غسل واجب غیر جنابت مانند غسل مسّ میّت و یا غسل مستحبی کفایت از وضو نمی کند و فقط غسل جنابت، کفایت از وضو می کند، در صورتی که دو غسل در ماهیّت

ص: 168

ج 1 - کفایت می کند صدور نهی در روایت معتبر که از حضرت امام رضا علیه السلام رسیده [است]؛ ابن ابی نصر بزنطی می گوید: «سألته عن الرجل هل يصلح له أن يأخذ من لحيته؟ قال عليه السلام أمّا من عارضيه فلا بأس وأمّا من مقدّمها فلا.»⁽¹⁾

و نیز صدور امر در روایت از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله که فرمودند: «حَفِّوا الشَّوَارِبَ وَاغْفُوا اللَّحْيَ»⁽²⁾ و سیره گذشتگان را ملاک عمل قرار دادن، به این جهت است که در ارتکاز ذهشان حرمت ریش تراشی بدیهی بوده، و چنین ارتکاز ذهنی از زمان صاحب شریعت در اذهان اصحاب معصومین علیهم السلام لابد از محکّمات قول آن بزرگواران بوده [است] و هیچ کس مجرد سیره عملی را فعلاً یا ترکاً مدرک استدلال بر وجوب و حرمت قرار نمی دهد.

بلی، سیره منتهیه به زمان معصوم به لحاظ اینکه ردع نفرموده اند، دلیل بر جواز عمل خواهد بود، نه وجوب آن، پس هیچ گونه نقضی وارد نیست و این گونه نظریات و استحسانات (استفاده از وسایل جدید) را اگر انسان بخواهد مدرک حکم قرار دهد، خود، تشریح نموده، نه آن که تابع شریعت بوده [است]. به علاوه، اینکه در محرّمات عدیده، انحایی استحسانات ولو بر حسب ازمنه و حالات می توان به میان آورد و از زمان قدیم این گونه توهینات و خنده های مسخره بوده است؛ قرآن مجید می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ أُجْرِمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ * وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ * وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ»⁽³⁾ و برای این تاریخ، اولاً، مدرک درستی نمی دانم. ثانیاً، آیا ریش خود را از بیخ زده بود [ه] اند و به کلی مورا از صورت زایل نموده بود [ه] اند یا مقدار کمی، اگر چه مثلاً به قدر یک نمره گذارده بود [ه] اند که حضرت امیر علیه السلام نهی نفرمودند، پس نتوان

1-1 وسائل الشیعه 2/111.

2-2 همان 2/116.

3-3 مطفّفین 83/29 - 31.

استدلال به آن قصه تاریخی نمود.

ج 2 - اولاً، مسأله اختلافی است و بعضی مانند این جانب غسل مستحبی را که به دلیل معتبر وارد شده است، کافی از وضو می دانم ولی آنچه دلیل معتبر ندارد، نتوان آن را کافی از وضو دانست؛ چون آن به عنوان رجا و احتیاط به جا آورده می شود.

ثانیاً، به چه دلیل می فرمایید دو غسل در ماهیت فرقی ندارند؟ مجرد وحدت در نحوه عمل، دلالت بر آن ندارد و ممکن است مثلاً قصد و نیت فصل و مقوم ماهیت باشد، نظیر نماز مستحبی و نماز واجب در صورتی که هر دو، دو رکعت باشند. واللّٰه العالم سبحانه.

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر مبارک حضرت آیه الله العظمی الميلانی - مدّ ظلّه العالی -

پس از عرض سلام و ارادت، حسب الامر اولیای دین که مقرر فرموده اند در مشکلات دین به امثال حضرتتان مراجعه نماییم، خواهشمند است به سؤال های این جانب جواب مرحمت فرمایید.

س 1 - زنان اجنبیه با امام علیه السلام محرم اند یا نه؟

س 2 - کتب آسمانی خواندن حضرت علی علیه السلام بعد از سه روز از تولدشان صحت دارد یا نه؟

س 3 - امام علیه السلام آیا عالم است که طفل در رحم مادر پسر است یا دختر؟

س 4 - در مغرب و مشرق در هزاران جا محتضران در حال جان دادن می باشند و در قبرها مردگان فریادرس می خواهند، آیا در یک وقت حضرت امیرعلیه السلام در همه جا حاضر می شوند؟

س 5 - علم دوازده امام علیهم السلام مساوی است یا فرق دارد؟

باسمه تعالی وله الحمد

ج 1 - زنان اجنبیه با امامان علیهم السلام محرم نمی باشند.

ص: 170

ج 2 - نَفْسِ قَدْسِيَّهِ وَلايَتِ، مَتَّصِلٌ بِعَالَمِ لَوْحِ مَحْفُوظٍ مِي شُود وَآنچه که در آن ثبت و نوشته شده است، مشاهده می کند و می خواند. (1)

ج 3 - به تعلیم خداوند متعال می داند.

ج 4 - به قدرت خداوند متعال می توانند، و زمان و مکان، مزاحمتی با مجردات ندارد.

ج 5 - بر حسب روایات عدیده، علمشان مساوی است و عقلاً هم برهان قائم بر آن است، و علم مقدّسشان به واسطه جنبه ولایت کلیه الهیّه است که در آن وحدت دارند. وَاللّٰهُ الْعَالَمِ سَبْحَانَهُ.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

محضر حضرت آیةالله العظمی آقای میلانی - مدّ ظلّه العالی -

به عرض مبارک می رساند در کشتارگاههای بزرگ دنیا که روزانه تعداد کثیری گوسفند، بز، گاو و شتر در کنار هم ذبح می شوند، این حیوانات به محض اینکه داخل در محوطه کشتارگاه شدند و خود را در معرض خطر دیدند، متوحّش و مضطرب شده، غالباً حیوانات بزرگ در

ص: 171

1-1 سند قرآن خواندن امیرالمؤمنین علیه السلام در کتاب اثبات الهداه 4/489 وجود دارد. همچنین دانشمند معاصر، سید کاظم قزوینی می نویسد: دو سؤال مطرح است؛ یک: چگونه کودک سه روزه (علی علیه السلام) سخن گفت؟ دو: چگونه قبل از آن که قرآن بر پیغمبر صلی الله علیه وآله نازل شود، آن را تلاوت نمود؟ قرآن درباره عیسی می گوید: قوم مریم از او پرسیدند که چگونه فرزند پیدا کرده ای؟ مریم اشاره به کودک (عیسی علیه السلام) کرد. به مریم گفتند: «چگونه با کودک گهواره ای سخن بگوییم؟» ناگهان عیسی علیه السلام به سخن درآمد و گفت: «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا». منم بنده خدا که به من کتاب داد و پیغمبرم نمود؛ همچنان که ممکن شد کودک گهواره ای سخن بگوید، چه مانع دارد علی علیه السلام هم سخن بگوید. اگر عیسی پیغمبر بود، علی علیه السلام هم خلیفه و وصی پیغمبر صلی الله علیه وآله بود. برای خدای قادر و توانا مشکل نیست طفل شیرخوار را به سخن درآورد. قرآن می گوید: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ»، ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم و ما مسلمانان می دانیم که قرآن بر پیغمبر صلی الله علیه وآله در ظرف 23 سال نازل گردید. از روز بعثت تا یک روز قبل از رحلت آن حضرت، پس معنای «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» چیست؟ روایات متواتر از اهل بیت علیهم السلام رسیده که قرآن یکجا به آسمان دنیا در شب قدر نازل شد، سپس از آسمان دنیا در مدت 23 سال تدریجاً به پیغمبر صلی الله علیه وآله نازل گردید. بنابراین، قرآن قبل از بعثت پیغمبر صلی الله علیه وآله به آسمان دنیا نازل گردیده بود و کودکی را که خداوند، مولد او را در کعبه قرار داد، به قدرت خود، زبان او را هم روز ولادت گویا نمود تا قرآن موجود در آسمان دنیا را به الهام خداوندی تلاوت کند. علیٌّ من المهد الى اللحد / 24.

مقابل کارگران سلاخ مقاومت کرده، در صورتی که بتوانند، فرار می کنند و برخی اوقات، سبب خطراتی برای اطرافیان می شوند.

به علاوه، وقتی حیوان می ترسد، سمومی در بدن او ترشح می شود که در گوشت باقی می ماند و مصرف چنین گوشتهایی موافق با موازین بهداشتی نیست از طرف دیگر، آنچه از نظر اخلاقی مهمتر است، اینکه حسّ ترحم و شفقت نسبت به حیوانات که از احساسات عالیّه بشری سرچشمه گرفته و از طرف پیشوایان مذهبی هم تأیید و تأکید گردیده است، به ما حکم می کند حال که این حیوانات از نظر ارتزاق بشر باید ذبح شوند، بهتر است به وضعی آنها را کُشت که خود، متوجه نگردیده، درد و رنج و عذابی را بیهوده تحمل نکنند. به این جهت، امروزه دستگاهی الکتریکی مخصوص (به نام الکتروشوک) ساخته اند که به وسیله آن، دامها را قبل از آن که ذبح نمایند، با جریان مقدار معین و محدودی برق به حال بیهوشی و خواب موقت برده و سپس در همان حال او را ذبح می کنند، مسلّم است که اثر این بیهوشی موقتی در حدود یک دقیقه است و چنانچه در این مدت عمل ذبح انجام نشود، حیوان مجدداً سرپا ایستاده، به زندگی خود ادامه می دهد؛ یعنی در حقیقت، این عمل موجب قطع حیات او نمی شود و تمام آثار حیات از قبیل حرکت قلب و تنفس به حال خود، باقی است.

با عرض توضیحات فوق از حضرت مستطاب عالی تقاضا دارد نظر و فتوای خودتان را از لحاظ موازین شرع انور اسلام در مورد به کار بردن این دستگاه در کشتارگاههای اسلامی مرقوم فرمایید که موجب کمال تشکر و امتنان خواهد بود؛ با تقدیم احترامات فائقه.

15/8/1342

باسمه تعالی شأنه

در صورتی که محض خواب رفتن حیوان باشد که بعد از ذبح دست و پا بزند و شرایط شرعی ملاحظه شود که مسلمان، نام خدای متعال را در موقع کشتن بگوید و با آلت آهنی در حالی که حیوان روی به قبله باشد، چهار رگ گردن او را ببرد و خون متعارف از او بیرون آید، اشکالی ندارد. واللّه العالم. 20 جمادی الثانی 1383

ص: 172

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

محضر مبارک مرجع عالی قدر آیها لله العظمی آقای میلانی - مدّ ظلّه العالی -

پس از عرض سلام و ارادت، آیا بیرون آمدن هیئات و دسته های سینه و زنجیر زنی و مانند آنها در محرم و غیره در خیابانها اشکال دارد؟
و نیز استعمال آلات لهو از قبیل طبل و دهل برای اعلام عزا و تنبّه بعضی از تعزیه خوانان چگونه است و بر فرض حرمت، آیا حرمت استعمال آنها [به اصل عزاداری نیز] سرایت می کند؟

و نیز [آیا] سینه زدن و لطمه زدن بر روی و سایر اعضا که موجب سرخی و سیاهی عضو شود و یا موجب آمدن خون کمی گردد، اشکال دارد؟

و آیا شبیه در آوردن [اینکه] مدّت کمی مردها لباس زنان را [... بپوشند] جایز است یا خیر؟

باسمه تعالی شأنه

با ملاحظه آن که محرّمات شرعیّه در آنها نباشد، اهمّیت دارد؛ چون عدّه ای از مردم احساسات دینی و مذهبی شان بواسطه آن تحریک شده، عزاداری می کنند⁽¹⁾. واللّٰه العالم بحقائق الأمور.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

محضر مبارک حضرت آیها لله العظمی آقای میلانی - مدّ ظلّه العالی -

چه می فرمایید در این دو مسأله شرعیّه:

س 1 - شاربها را بلند گذاشتن، آیا این عمل با آیه «فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا» مغایرت دارد یا خیر؟

ص: 173

1-1 مراجع شیعه در طول تاریخ، فتوا به جواز آنچه معظّم الیه قدس سره فرموده اند، داده اند. ر.ک: عزاداری از دیدگاه مرجعیّت شیعه، علی ربانی خلخالی.

س 2 - درباره وظیفه مقلدی که مقلد او، در بعضی از مسائل شرعیّه [فتوا ندارد] و احتیاط واجب هم که اصطلاحاً [آن را] احتیاط در فتوا می گویند، [ندارد] ولی فتوا به احتیاط داده است. [نیز] خواهشمندم فرق احتیاط در فتوا و فتوای به احتیاط را بیان فرمایید. بیّنوا توجروا

باسمه تعالی شأنه

ج 1 - نداشتن شارب، سنّت است و تقیّد به ترک سنّت و گذاشتن شارب، خلاف شرع است.

ج 2 - مواردی که مکلف می داند که یکی از دو چیز، موضوع حکم است؛ مثل اینکه می داند یکی از دو جامه، نجس است یا یکی از دو گوشت، میته است یا یکی از دو نفر، واجب التّفقه است، بالأخره در مواردی که علم اجمالی به موضوع حکم باشد، فتوا به احتیاط است و در هر جایی که [بر] خود مجتهد، دلیل حکم شرعی مبین نیست، احتیاط مطلق است که در آن مسأله اصلاً فتوا ندارد. والحاصل، در هر جا گفته شود که اگر یقین به یکی از دو چیز یا بیشتر دارد، احتیاط کند، فتوای به احتیاط است و اگر لفظ یقین نبود، احتیاط در فتوا و احتیاط مطلق است. واللّه العالم.

بسم الله الرحمن الرحيم

حضور حضرت آیةالله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته العالیه -

محترماً به عرض می رساند دوستان به این جانب می گویند باید هر شخص مکلفی تقلید نماید. خواهشمند است بفرمایید چرا تقلید واجب است و از که باید تقلید نمود و چگونه از مجتهدی که این جانب او را ندیده ام و در شهر دیگری است، تقلید نمایم؟

باسمه تعالی شأنه

هر شخص متدیّنی که نمی تواند به طوری که سزاوار است، احکام شرعیّه را از

ص: 174

مدارک آنها به دست آورد و در زمان غیبت کبرای حضرت بقیّه اللّهی - ارواحنا له الفداء - می باشد و دسترسی به آن حضرت برای استفاده از محضرشان را ندارد، خود را ناچار می بیند از اینکه تقلید نماید. و این، معنای وجوب تقلید است که عقل و فهم مکلف، حکم به آن می کند و الاّ مسأله وجوب تقلید، ممکن نیست تقلیدی باشد و تقلید فقط در احکام شرعیّه عملی است که مربوط به عبادات و معاملات است، خواه شخصی باشد یا اجتماعی، و در اصول و معارف دینی و مذهبی بایستی از روی برهان و دلیل عقلی باشد تا یقین و عقیده پیدا کند و در آنها تقلید جا ندارد. و دیدن مجتهد لازم نیست، کفایت می کند شناختن او و تقلید نمودن احکام و مسائل را از کتاب و رساله او یاد گرفتن و عمل کردن. بلی، شناختن مجتهد باید به میزان شرعی باشد. والسّلام علیکم ورحمه اللّٰه وبرکاته.

بسم اللّٰه الرّحمن الرّحیم

حضور انور حضرت آیهااللّٰه العظمی آقای میلانی - مدّ ظلّه العالی -

پس از عرض سلام و تحیّت به آستان مبارک حضرت ثامن الحجج - علیهم الصّلاه والسّلام - معروض می دارد این جانب در پاکستان مورد مراجعه و سؤالهایی هستم، آنچه را می دانم جواب می دهم و آنهایی را که نمی دانم، به دستور قرآن و اهل بیت علیهم السلام به مانند حضرتتان مراجعه نموده، می پرسم. اینک ده سؤال به محضرتان فرستاده، خواهشمندم با بیان ساده قابل فهم عموم و اختصار، جواب مرقوم فرمایید. لازلتم ملاذاً لنا، آمین.

س 1 - مادران انبیاء و ائمه معصومین علیهم السلام بتول هستند؛ یعنی خون حیض و نفاس نمی بینند، [آیا چنین است؟]

س 2 - [آیا] ائمه هده مهدیین علیهم السلام در آن واحد در امکانه متعدّد، حاضر و ناظرند یا خیر؟

س 3 - [آیا] ائمه معصومین علیهم السلام به اذن خدا و به مشیّت ایزد متعال، کار احیا و اماته و خلق و رزق را انجام می دهند یا خیر؟

س 4 - [آیا] معجزه، فعل انبیا و ائمه طاهرین علیهم السلام می باشد یا فعل خداوند متعال؟

س 5 - [آیا] تولّد ائمه معصومین علیهم السلام مثل دیگران عادی است یا خیر؟

س 6 - [آیا] ائمه اطهار علیهم السلام همیشه طاهر و مطهر می باشند یا گاهی منتجس هم می شوند؟

س 7 - [آیا] در تشهد نماز مثل شهادت به رسالت، شهادت به ولایت می شود خواند و آیا اجر و ثواب دارد یا نه؟

س 8 - [آیا] در عزاداری حضرت سید الشهداء علیه السلام زنجیر زدن که سبب خونریزی شود، جایز است یا خیر؟

س 9 - در صفات ثبوتیه توحید، صفت خلق و رزق را بیان نکرده اند، وجه آن را بیان فرمایید.

س 10 - آیا به ائمه طاهرين عليهم السلام نسیان عارض می شود یا خیر؟

باسمه تعالی شأنه

السّلام علیکم وعلیٰ اخواننا المؤمنین ورحمه اللّٰه وبرکاته.

ج 1 - در حضرت صدیقه و حضرت مریم - سلام الله علیهما - روایت بر این معنا وارد شده است و اما نسبت به غیر ایشان دلیلی در نظر ندارم.

ج 2 - چون عالم تجرّد است، پس حضورشان در آن واحد در امکانه متعدّد [امکان دارد].

ج 3 - بستگی به مشیّت خداوند متعال دارد؛ بدین معنا که سبب و واسطه در فیض می باشند که به اصطلاح علمی «ما به الوجود» [... ند] و الّا «فاعل منه الوجود والفیض» خداوند متعال است و احدی در اعطای حیات و ممات و غیر ذلک [شرکت] ندارد و مفیض و مؤثر خداوند متعال است.

ج 4 - فعل خداوند متعال است که در دست آنان جاری می سازد.

ج 5 - بر حسب احادیث، تولّد آنان، طور دیگر است.

ج 6 - علم آن، نزد خودشان است.

ج 7 - خلاف احتیاط است.

ج 8 - عزاداری به همه انحاء آن خوب است، مادامی که ضرر عقلایی که موجب خطر است، نباشد.

ج 9 - تمام صفات، در عدل [مندرج] است؛ چون عدل، یک معنای مطلق و عام دارد. (1)

ج 10 - بر حسب برهان عارض نمی شود، واللّٰه العالم بحقایق الامور.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حضور انور حضرت آیه اللّٰه العظمی المیلانی

- مَتَّعَ اللّٰهُ الْمُسْلِمِیْنَ بِطَوْلِ بَقَاةِ الشَّرِیْفِ -

پس از عرض سلام و احتیاج میرم به دعوات زاکیه، در کتب فقهیه از قبیل عروه الوثقی و وسیله النجاه و غیر آنها، مستحباتی برای نمازها و وضو ذکر شده [است]؛ مثل اینکه در حال وضو، فلان دعا را بخواند و یا در شب جمعه در رکعت اول نماز، فلان سوره [را] و همچنین برای هر یک از نمازهای شبهای هفته و برای رکوع و سجده دعایی ذکر شده که اولش «اللّٰهُمَّ لِك رِکْعَتُ و لِك سِجْدَتُ» می باشد، و یا نمازهایی به عنوان صلوات مستحبّه مثل نماز جعفر و غیر آن مذکور است؛ آیا آنها را مستحبّ می دانید؟ و کتابهایی که به منظور تهذیب اخلاق و

ص: 177

1-1 صفات خداوند متعال بر دو نوع است: الف - صفات ذات، که هیچ گاه پروردگار متعال را به نقیض آنها نتوان توصیف نمود. به عبارت دیگر، صفاتی را که هرگز نتوان از حضرت احدیت سلب نمود، مانند علم، قدرت و حیات، صفات ذاتیه می باشند، این صفات بر دو قسم است: 1 - صفات ثبوتیه که برگشت آنها به کمالات وجودی است. 2 - صفات سلبيه که برگشت آنها به عدم است. ب - صفات فعل: آن صفاتی اند که پروردگار متعال در حالی به آن متصف می گردد و در حال دیگر به نقیض آن؛ مانند خلق کردن و آفریدن، رزق و روزی دادن؛ مثلاً- می گوئیم خداوند متعال، فلان چیز را خلق کرد و فلان چیز را خلق نکرد؛ به فلان شخص ثروت داد و به دیگری مرحمت نفرمود «تُوْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَ تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ». اینها، همه صفات فعل هستند که خارج از ذات اند. با این توضیح روشن می گردد که چرا خالقیت و رازقیت را که از صفات فعل اند، در ضمن صفات ثبوتیه ذاتیه نیآورده اند البته می توان صفات ذات را مندرج در توحید و صفات فعل را مندرج در عدل دانست.

تصفیه نفس نوشته شده [است]؛ مثل کتب مرحوم حاج میرزا جواد آقا ملکی از قبیل اسرار الصلوه و رساله لقاء الله و المراقبات که مشتمل بر عبادات و ادعیه بسیار است و مستحبات کثیره ای در آنها آورده است، آیا عمل کردن به مستحبات مذکوره را اجازه می فرمایید؟ و بعضی از اعمال و اذکار را ایشان به طور مطلق ذکر کرده اند؛ مثلاً در المراقبات در سجده که ذکر یونسیه را در آن باید گفت، مقدار ذکر را بیان نمی کند و از یکی از [استادانش] نقل می کند و می گوید که هر قدر ذکر را بیشتر بگویند، بیشتر تأثیر دارد ولی علامه بزرگوار طباطبایی می فرماید که شیخ حسینقلی زنجانی می فرموده [است] که اقلاً ذکر را چهارصد مرتبه بگویند، کدام یک را تأیید می فرمایید؟

باسمه تعالی شأنه

این گونه امور را که ذکر نموده اید، به هر نحوی که استحباب آن گفته شده است، گرچه می توان از جهت حدیث من بلیغ، استحباب آنها را شرعاً تقویت نمود، ولیکن بهتر آن است که آنها را به عنوان مطلق ذکر و دعا به جا آورید. واسئلکم الدعاء.

بسم الله الرحمن الرحيم

حضور انور حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - مد ظله العالی -

پس از عرض سلام و ارادت، سه مسأله ذیل مورد بحث دوستان است؛ خواهشمندم جواب [آنها] را قبول زحمت نموده، مرقوم فرمایید.

س 1 - آیا صحیح است که امام دوم حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام سیصد زن خود را طلاق داد؟ و در صورت جواب مثبت با جمله «أبغض الاشیاء عندی الطلاق» چگونه مطابقت می کند؟

س 2 - بعد از خواندن دعای توسل چهارده معصوم علیهم السلام حاجات خود را به خدا باید اظهار کرد یا به چهارده معصوم علیهم السلام؛ چون در آخر هر فقره از توسل می فرماید: «یا وجیهاً

ص: 178

س 3 - در اول مضامین دعای «عالیه المضامین» می فرماید: «اللهم انی زرت هذا الإمام مقرراً بامامته معتقداً لفرض طاعته فقصدت مشهده بذنوبی.» اگر شخص در وطن خود این دعا را بخواند، [آیا] می تواند «فقصدت زیارته بذنوبی» بگوید؟ و آیا تصرف در دعا می شود یا نه؟

باسمه تعالی شأنه

ج 1 - روایت معتبری که حجّت شرعی باشد، دلالت بر این معنا ندارد (1) و اینکه

ص: 179

1-1 طرفداران معاویه برای آن که از شخصیت معنوی امام حسن مجتبی علیه السلام بکاهند، نسبت به مقام شامخ و والای آن حضرت، افترا و دروغ جعل کرده اند تا به معاویه شخصیت افسانه ای و ساختگی بدهند؛ ر.ک: دائره المعارف الاسلامیه 7/400. یکی از آن افتراها بر آن امام شهید مظلوم تهمت فلان عدد زن داشتن و طلاق دادن آن حضرت است. محقق معاصر، شیخ باقر قرشی، جواب تهمت و خبر مجعول را در کتاب الحسن بن علی علیه السلام چنین داده است: «ان اکثره موضوعه وبعیده عن الواقع کل البعد و بیان ذلك لا يتم الا بعرض الروایات، فنقول: قد اختلف رواه الاثر فی ذلك اختلافاً كثيراً فقد روی أنهن 1 - سبعون 2 - تسعون 3 - مائتان و خمسون 4 - ثلثمائه، و روی غیر هذا الا انه من الشذوذ بمكان، والمهم البحث عن سند هذه الروایات فعلیها یدور البحث نفیاً واثباتاً فنقول: اما الروایه الاولی (سبعون) فقد ذكرها ابن ابی الحدید و غیره وقد اخذوها عن علی بن عبدالله البصری الشهیر بالمدائنی المتوفی سنه 225 هجریه. ولا یوثق باحادیثه مهما تكثرت فقد ضعفه ابن عدی فی الكامل فقد قال «لیس بالقوی فی الحدیث، وهو صاحب الاخبار، قل ماله من الروایات المسنده» ومضافاً الى ذلك فقد كان أموی النزعه فقد كان مولی لسمره بن حبیب الاموی ومن المعلوم أن الموالی یرثون العدا والحب من موالیهم، وقد رأینا المدائنی دوما یشید بالبیت الاموی ویبالیغ فی تمجیده ورفع کیانه خصوصاً عمیدهم معاویه كما هو غیر خفی علی من تتبع كتب التاريخ والسير والاداب وبعد هذا فلا- یبقی لنا وثوق بروایه المدائنی. واما الروایه الثانیه (تسعون) فقد اقتصر علی روایتها الشبلنجی وهو من المتأخرین فلا- یعول علیها، واما الروایه الثالثه (مائتان و خمسون) والرابعه (ثلثمائه) فقد رواهما المجلسی وابن شهر آشوب وقد نقلاهما عن قوت القلوب لابی طالب المکی المتوفی سنه 380 هجریه كما صرحا بذلك وقد راجعنا هذا الكتاب فوجدناه قد ذكر ذلك وهذا نص ماكتبه وتزوج الحسن بن علی علیه السلام مائتین و خمسین وقیل ثلثمائه وكان علی یضجر من ذلك ویکره حیاء من اهلن اذ طلقهن وكان یقول ان حسناً مطلق فلا تکحوه فقال له رجل من همدان: واللّه یا امیرالمؤمنین لننکحنه ما شاء فمن أحب أمسک ومن کره فارق. فسر علی بذلك وأنشأ یقول: ولو كنت بواباً علی باب جنه لقلت لهمدان ادخلوا بسلام وهذا احد ما كان الحسن یشبهه فیه رسول اللّه صلی الله علیه وآله و كان یشبهه فی الخلق والخلق فقد قال رسول اللّه صلی الله علیه وآله لجعفر: «اشبهت خلقی وخلقی» وقال «حسن منی و حسین من علی» وكان الحسن ربما عقد له علی أربعة وربما طلق أربعة. و ابوطالب المکی لا یعول علی مؤلفه فقد ورد فی ترجمته انه لما ألف (قوت القلوب) كان طعامه عروق البردی حتی اخضر جلدہ من کثره تناولها وكان مصاباً با (لهستریا) قدم بغداد واعظافا حتف به البغدادیون فأروا فی حدیثه هذیاناً و خروجاً عن موازین الاستقامه فترکوه ونبذوه ومن هجره وشدوذ قوله «لیس علی المخلوقین اضر من الخالق» وكان یبیح سماع الغناء فدعا علیه عبد الصمد بن علی ودخل علیه معاتباً فقال له ابوطالب: فیا لیل کم فیک من متعه و یا صبح لیتک لم تقرب فخرج منه عبد الصمد وهو مغیض محقق. ومن شدوذہ انه لما حضرته الوفاه دخل علیه بعض أصدقائه فقال له ابوطالب «ان ختم لی بخیر فانثر علی جنازتی لوزاً و سکرًا». وقال له صدیقه: وما علامه الغفران لک؟ قال: ان قبضت علی یدک، فلما حان فراقه قبض علی

يد صاحبه قبضاً شديداً فامتثل زميله وشبهه في الشذوذ الامر، فنشر على جنازته لوزاً وسكراً. هذه ترجمه مختصره عن ابى طالب المكى وقد دلت على فقدانه الشعور والتميز وقد نص المترجمون له انه ذكر في كتابه احاديث لا اصل لها وانه الف كتابه وهو مجنون. ومع هذا فكيف يعول عليه ويؤخذ بقوله ومن اخذ عنه فهو غير عالم بحاله، وعلى كل فالرقم القياسى لكثيره ازواج الامام مستنده اليه ومأخوذه عنه ونظراً لمرضه وشذوذه فلا يعول على ما ذكره ومهما يكن من شىء فليس عندنا دليل مثبت لكثيره ازواج الامام سوى هذه الروايات وهى لا تصلح للاعتماد عليها نظراً للشبهه والطعون التى حامت حولها، وادل دليل على افتعال تلكم الكثيره انها لو صحت لكان للامام من الاولاد جمع غفير يتناسب معها والحال ان النسايين والرواه لم يذكروا للامام ذريه كثيره، فان الرقم القياسى الذى ذكر لها واحد وعشرون ولداً بين ذكر واثنى وهذا لا يلتئم كلياً مع تلك الكثيره ولا يلتقى معها بصله ومما يدل على وضع ذلك وعدم صحته ما روى ان الامام اميرالمؤمنين عليه السلام كان يصعد المنبر فيقول عليه السلام «لا- تزوجوا الحسن فانه مطلق» كما روى ذلك ابوطالب وغيره. ان نهى اميرالمؤمنين عليه السلام الناس عن تزويج ولده على المنبر لا- يخلو اما أن يكون قد نهى عليه السلام ولده عن ارتكاب ذلك فخالفه وعصى امره حتى اضطر عليه السلام الى الجهر به واعلانه أمام الناس والى نهيمهم عن تزويجه، واما ان يكون ذلك النهى ابتداءً من دون ان يعرف ولده الامام الحسن عليه السلام مبغوضيه ذلك وكراهته لاييه وكلا الامرين بعيدان كل البعد، اما الاول فان تربيته الامام الحسن بتلك التربيته الرفيعه التى لا- تحسب ان انساناً قد ظفر بمثلها تصده عن ارتكاب ما لا يوافق رغبه ابيه وتمنعه من عصيان امره وعدم طاعته فهو بحكم تربيته وميراثه المثل الاعلى للاخلاق والاداب والتهذيب فان جده الرسول الاعظم صلى الله عليه وآله قد افاض عليه اخلاقه الرفيعه التى امتاز بها على سائر النبيين والامام اميرالمؤمنين عليه السلام، أشبعه بكماله اللامتناهى حتى صار عليه السلام بمقتضى ذلك مثلاً اعلى لكل مكرمه وفضيله فكيف يخالف امر ابيه ويعصيه؟! واما الثانى فبعيد ايضاً حيث كان من المناسب ان يتفاهم اميرالمؤمنين مع ولده اولاً فيعرفه بمبغوضيه ذلك وكراهته اليه ولا يعلن ذلك على المنبر امام الجماهير الحاشده الامر الذى لا يخلو من حزازة على ولده ووصيه وشريكه فى آيه التطهير وسيد شباب اهل الجنه، ومضافاً الى ذلك ان الامر اما ان يكون سائغاً شرعاً او ليس بسائغ فان كان سائغاً فما معنى نهى الامام عليه السلام عنه، واذا لم يكن سائغاً فكيف ارتكبه الحسن، انا لا نشك فى افتعال هذا الحديث ووضعه من خصوم الامام ليشوهوا بذلك سيرته العاطره التى هى سيره رسول الله صلى الله عليه وآله وسيره ابيه اميرالمؤمنين عليه السلام فوضع هذا الحديث مما يؤيد وضع تلك الكثيره المزعومه؛ حياها الحسن بن على عليه السلام 2/397. مختصرى از اين كلام- نيز در پاورقى ترجمه مقاتل الطالبين/74-75 ذكر شده است.

طلاق مبعوض می باشد، در صورتی است که تقاضای خود زن نباشد، بنابر آنچه از

ص: 180

روایات استفاده می شود.

ج 2 - فرقی ندارد بین آن که از خداوند متعال بخواهید و یا آن بزرگواران را در درگاه حضرت احدیت شفیع نموده، از آنان بخواهید؛ به علاوه اینکه پسران از پدرانشان چیزهایی درخواست می نمایند و همچنین نوکران از آقایانشان و منافات با توحید ندارد؛ چون به واسطه بودن آنان [معتقد هستند] علیهم الصلاه والسلام.

ج 3 - به عنوان زیارت از دور رجاء بخواند، خوب است. والعلم عنده سبحانه و تعالی.

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر مبارک حضرت آیهالله العظمی الميلانی - دامت برکاته -

به عرض عالی می رساند آیا شیعه می تواند در موارد استثنایی و برای حفظ وحدت اسلامی به امام سنی اقتدا کند و نماز را دست بسته بخواند یا خیر؟

باسمه تعالی شأنه

نماز خواندن در جماعت آنها، خیلی اجر و ثواب دارد؛ ولی انسان باید قرائتش را آهسته بخواند و از اجزاء و شرایط نماز چیزی کم نگذارد، اما دست بسته، اگر ضرورت تقیه اقتضاء کند، جایز است و الا عذر می آورد که ترک مستحب، جایز است؛ چون آنها واجب نمی دانند(1)؛ والله العالم.

ص: 181

1- 1 امام صادق علیه السلام فرمودند: «اگر با آنان نماز خواندید، جایز است قرائت خود را مانند حدیث نفس، آهسته بخوانید». و سائل الشیعه 5/427. علی بن یقین از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام پرسید: «اگر شخصی با کسی که اهل مذهب او نیست، نماز بخواند و آن شخص قرائت خود را بلند بخواند، تکلیف مأموم چیست؟ فرمودند: قرائت خود را آهسته بخواند، اگر چه قرائت خود را نشنود.» همان مأخذ.

محضر مبارک مرجع عالی قدر آیه الله العظمی المیلانی - دامت برکاته -

خواهشمند است، دلیل حرمت موسیقی را از قرآن مجید و روایت مرقوم فرمایید.

باسمه تعالی شأنه

حرمت موسیقی در کتاب خداوند متعال و احادیث اهل بیت معصومین علیهم السلام هست. با [توجه به] کمی وقت، مختصری نوشته می شود. در سوره لقمان، آیه 6 «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ» (1) یعنی دسته ای از مردم، سخنان لهو پیشه خود قرار می دهند تا مردم را از راه خدا گمراه کنند و راه خدا را به استهزا و مسخرگی برگیرند، برای آنان عذاب خوارکننده ای است. و در کافی به سند صحیح، همین آیه را حضرت امام محمد باقر - علیه الصلاه والسلام - برای حرمت غنا استناد می فرماید که: «لهو الحدیث» (سخنان لهو) همان غنا است، و در حدیث معتبر است که راوی از همین موضوع به این بیان از حضرت امام جعفر صادق - علیه الصلاه والسلام - می پرسند: «در جایی هستم که همسایگان من کنیزکان خواننده دارند که با عود می زنند و گاهی می شود که برای همین جهت، نشستن خود را طول می دهم؟ حضرت فرمود این کار را مکن. آن مرد عرض کرد: به خدا سوگند، من چیزی می شنوم و خود، به آن مجلس نمی روم. حضرت فرمود: «لله انت» تو را به خدا، آیا نشنیده ای که خداوند فرموده: «إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا» (2) یعنی همانا گوش و چشم و دل، همه آنها مسؤول اند؟ عرض کرد چرا، ولی گویا هرگز این آیه را نه از عربی و نه از عجمی نشنیده ام! البته بعد از این، به آن کار بازگشت نخواهم کرد و البته استغفار می کنم، حضرت فرمود: برو و غسل کن و توبه نما «فانک کنت مقیمًا علی أمر عظیم» همانا گناه بزرگی را مرتکب می شدی! چه بسیار حال تو بد بود، اگر به همین حال از دنیا می رفتی. عین عبارت عربی این است: «فقال علیه السلام: لله أنت أما سمعت الله عزوجل

ص: 182

1-1 لقمان 31/6.

2-2 اسراء 17/36.

يقول: «إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا»؟ فقال: بلى والله لكأنني لم أسمع بهذه الآية من كتاب الله من أعجمي ولا عربي، لا جرم أنني لا أعود إن شاء الله وأتت أستغفر الله، فقال عليه السلام له قم فاغتسل وسل ما بدا لك فانك كنت مقيماً على أمر عظيم، ما كان أسوأ حالك لومت على ذلك...»(1).

و هر دو روایت در کافی شریف وارد شده [است(2)] با روایات و آیات زیادی در این باب که حرمت موسیقی مسلم است. ولا حول ولا قوه إلا بالله العلی العظیم.

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر انور حضرت آیهالله العظمی آقای میلانی - دام ظلّه -

السلام علیکم. با کمال معذرت از تصدیع، بفرمایید آیا موقع ظهور حضرت ولی عصر، امام زمان - عجل الله تعالی فرجه - مردگان زنده می شوند یا خیر؟

باسمه تعالی شأنه

به حسب بعضی روایات، بعضی از مردگان با خصوصیات که در احادیث ذکر شده است، زنده می شوند(3) العلم عنده سبحانه.

ص: 183

1-1 اصول کافی 6/433.

2-2 اصول کافی 6/431 - 432، حدیث 4 و 10.

3-3 اعتقاد به رجعت، از ضروریات مذهب شیعه است. پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله و ائمه معصومین علیهم السلام و بعضی از مؤمنین بعد از ظهور حضرت ولی عصر - ارواحنا فداه - باز می گردند و امام علیه السلام فرمودند: «هر کس اعتقاد به رجعت و بازگشت ما نداشته باشد، از پیروان ما نیست.» الشیعه والرجعه 1/15. به دو دلیل، شیعه امکان معتقد خود را اثبات می نماید: 1 - عقل، همچنان که خداوند متعال بر خلق کردن و آفریدن قدرت دارد، می تواند مردگان را قبل از قیامت زنده نماید، و قرآن مجید هم به همین دلیل عقلی اشاره می نماید: «إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ» طارق 8/86. 2 - قرآن، در کتاب خدا آیاتی است که امکان رجعت را اثبات می نماید که از آنها به دو آیه اکتفا می شود: الف - «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ» بقره 2/243. آیا ندیدی آن جمعیتی را که از شهر و دیار خود خارج شدند و هزاران نفر بودند از ترس مرگ، خداوند به آنها گفت: بمیرید (مردند زمانی بر آنها گذشت) سپس زنده شان نمود، خداوند به مردم فضل و بخشندگی دارد ولی بیشتر مردم سپاسگزار نمی باشند. ب - «أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْبَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةً عَامًا ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ مِائَةً عَامًا فَنَظَرَ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوها لِحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» بقره 2/259. یا بمانند آن که به دهکده ای گذر کرد که ویران شده بود، با تعجب گفت: چگونه خداوند این مردگان را زنده خواهد کرد؟ خداوند، صد سال، او را میراند، سپس زنده اش نمود و بر انگیخت او را، بدو فرمود: چه مدت درنگ نمودی؟ گفت: یک روز یا بعضی آن، به او فرمود: صد سال بر تو گذشت. نگاه بنما به غذا و آب خود که هنوز تغییر ننموده اند، و نگاهی به الاغ خود بنما که از هم متلاشی شده است، ما تو را

حجّت بر مردم قرار دادیم، نگاه کن چگونه استخوانها به هم پیوسته و متصل می شوند و گوشت بر آنها بپوشانیم. چون بر او روشن و محسوس شد، گفت: به یقین می دانم خداوند متعال بر هر چیز و هر کاری تواناست؛ در تفسیرهاى شیعه و سنی مانند طبری و نیشابوری و الدر المنثور سیوطی و ابن عباس، حتی در غیر تفاسیر مانند حیاهاالحيوان دمیری 1/244 نقل نموده اند که جاندارانى که حیات داشتند و مردند برای مرتبه دوم به این دنیا آمدند و به زندگانی و حیات خود ادامه دادند. روایات بسیار از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله نقل شده که دلیل بر رجعت و بازگشت انسان است به این دنیا قبل از قیامت. ر.ک: الشیعه والرجعه 2/28.

محضر مبارک حضرت آیه‌الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته العالیه -

شنیده شده اگر گنهکار بعد از معصیت، توبه نصوح کند و دیگر به معصیت باز نگردد، گناهان گذشته او تبدیل به ثواب شود، آیا این گفته صحیح است یا خیر؟

باسمه تعالی شأنه

در تفسیر آیه مبارکه: «إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا» (1) روایات صحیح و متعددی وارد است که خصوص شیعه امامیه در موقع رسیدگی خداوند متعال به حسابشان و اعتراف نمودن آنان به گناهانشان مورد تفضل الهی واقع می‌شوند که امر می‌فرماید به نویسندگان که در نامه عمل آنان سیئات را مبدل به حسنات نمایند و به مردم نشان دهند و مردم تعجب خواهند نمود از

ص: 184

اینکه در نامه عمل آنان یک سیئه وجود ندارد. و در بعضی از آن روایات است که تمام گناهان آنان بخشوده می شود؛ مگر آن که به شیعه امامیه ظلم کرده باشند یا معصیتی که بر آن اصرار داشته باشند(1) واللّٰه العالم سبحانه.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حضور حضرت بندگان آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

با کمال معذرت عرض می شود؛ چون در زمان فعلی که پولها اسکناس و از جنس کاغذ است، وزن و کیلی ندارد، حضرت عالی در رساله ای کوچک به نام سرقفلی ایراد فرموده اید [که] معامله ربا محسوب نمی شود؛ مثلاً هزار ریال اسکناس زید به عمر و می فروشد به هزار و سیصد ریال که در مدت معینی بپردازد یا با قوطی کبریت معامله نماید. پس هرکس می تواند دست به

ص: 185

1-1 مفسرین شیعه و سنی در ذیل آیه فوق پیرامون چگونگی تبدیل گناهان و بدیها به حسنات و خوبیها بحث نموده و روایاتی را نقل کرده اند. بعضی از مفسرین گفته اند مراد از سیئات، گناهان افرادی است که کافر بودند، سپس اسلام آوردند، خداوند متعال به برکت اسلام از آنان می گذرد «الاسلام یجبّ عما قبله.» و به جای کیفر بدیها، ثواب به آنان داده می شود و جمعی از مفسرین می گویند مسلمانانی که گناهکار باشند و توبه نمایند و واقعاً با ایمان، عمل نیکو بنمایند، به عبارت دیگر ایمان به قلب و زبان داشته و با جوارح عمل نیکو داشته باشند، خداوند متعال می پوشاند گناهان آنان را و به مهربانی و فضل خود به آنان ثواب و حسنه می دهد و از نامه عملشان گناهان را محو می کند و به جای آن حسنه ثبت می کند؛ زیرا آنچنان نیکو توبه نموده که آثار شوم گناه را از بین برده است به دلیل آیه قرآن که می فرماید: «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ» هود 11/114 نه آن که ماهیت گناه به نیکویی و یا ماهیت حسنه به بدی تبدیل شود، به فرمایش علامه طباطبایی، این نکته مربوط به ذات اوست و ارتکاب گناه از شقاوت ذاتی گناهکار است و اگر شقی نبود، گناه نمی کرد؛ زیرا از ذات پاک و با سعادت، گناهی که زشت و پلید است، صادر نمی شود؛ پس گناه مربوط به کسی است که ذاتاً شقی و خبیث بوده، یا در او شقاوت و خباثت باشد، پس چنانچه خود را با توبه پاک و با ایمان واقعی و اعمال نیکو خوب نمود، قهراً ذات او آنچنان به سعادت تبدیل می گردد که دیگر آن گناهان قبل را که لازمه خبیث باطن بود، مرتکب نمی شود. بنابراین، مناسب با این ذات پاک و طینت شایسته، غفران پروردگار و پوشاندن گناهان گذشته اوست؛ زیرا او آمرزنده و مهربان است خلاصه، صورت گناهان به حسنات تغییر می یابند، نه آن که عوض شوند، آنچنان که اگر گناهکار نیکو اطاعت خداوند متعال نماید اعمال زشت و بد گذشته او باطل شوند. در روایت است که اگر جمعی گرد یکدیگر بنشینند و به یاد خدا باشند، منادی از آسمان ندا کند برخیزید، گناهانتان مبدل به حسنات شد و همه شما بخشیده شدید. در روایت دیگر؛ روز قیامت، خداوند متعال، بنده خود را به یکایک گناهانش مطلع می فرماید، سپس او را می بخشد... به گناهان امر فرماید حسنات شوید.

صِرفائی بزند و کار اقتصاد به کجا خواهد کشید، و در ضمن آیا ما مسلمین در برابر احکام خداوند که به وسیله مجتهدین محترم دستور داده می شود باید مانند نصارا در [برابر] کلیسا و احکام کور و کر باشیم یا جهت و حکمت احکام را به حد امکان درک کنیم؟ اگر باید کور و کر باشیم، پس تأکید خداوند در قرآن که امر به تفکر و تدبّر و تعقّل می فرماید، چیست؟ استدعا داریم ایراد یک دسته را که قریب به انحراف می باشند، تشریح و توضیح فرمایید.

باسمه تعالی شأنه

ربا در معدودات نیست؛ مثلاً جایز است ده عدد استکان یا کاسه را به دوازده عدد فروخت و اسکناس هم بنابر آن که مالیت داشته باشد و از معدودات باشد، ربا در آن نیست.

آنگاه که مردم در امور زندگی نیاز مبرمی به پول دارند، شرع مقدس راههایی را برای تخلص از ربا تعیین نموده و فسادی که منشأ حرمت ریاست، در آن چند طریق نیست؛ چون معاملات ربویّه غیر از ربح اوّل که قرارداد می شود در صورت تأخیر و عدم تمکّن از پرداخت بدهی، ربح دیگر به اصل پول و ربحهای پس افتاده به آن تعلق می گیرد و دائماً در تزیاید است و قهراً ممکن است کسی که مقداری به طور معامله ربوی تهیّه کرده در مدّت زمانی از هستی ساقط شود ولی در طرق شرعی منحصرأ همان مقدار که ابتداءً تعیین می شود، پرداخت می گردد، گرچه در اثر نداشتن، ادای دین به تأخیر افتد. در زمان نبی اکرم صلی الله علیه وآله نیز مشرکین اعتراض کرده، می گفتند بیع مانند ریاست و حقّ سبحانه تعالی در قرآن کریم اعتراض آنها را ذکر فرموده، و می گوید خدای تعالی، بیع را حلال و ربا را حرام نموده «ذلک بأثم قالوا إنّما البیع مثل الرّبا وأحلّ الله البیع وحرّم الرّبا» (1).

و اینکه نوشته اید مسلمین در احکام خدای تعالی که به وسیله مجتهدین تلقی می کنند اگر بگوئید مثل نصارا بدون دانستن حکمت و علّت عمل کنند، منافات با آیاتی که در قرآن کریم امر به تدبّر و تعقّل فرموده دارد، لازم می آید مانند نصارایی که تابع کلیسا

ص: 186

هستند، باشند؛ می‌گوییم اگرچه در مذهب شریف تشیع، احکام الهی به طور کلی تابع مصالح و مفاسد می‌باشند ولی اثبات آن در نزد ما از ناحیه آن است که با برهان ثابت شده [است]. جاعل احکام، خدای تعالی است که عالم و حکیم و فعل و دستور [هایش] بر روی اساس حکمت است و عبث و [گزارف] نیست.

اما خصوصیت علت و حکمت در هر یک از احکام فرعی بر مجتهدین نیز معلوم نیست و فقط حکمتهایی که در بعضی موارد از ائمه معصومین علیهم السلام رسیده است، می‌دانند و آیات شریفه که امر به تدبّر و تعقل فرموده، ناظر به اصول عقاید است که اسلام، دانستن آنها را با دلیل، وظیفه هر مسلمی قرار داده و تقلید را در آنها جایز ندانسته [است] و ممکن است ناظر به امور اجتماعی و اخلاقی و بعضی امور دیگر که در اثر تفکر برای انسان به طور یقین ظاهر می‌شود نیز باشد و از این جافرق مسلمین و نصاری که تابع کلیسا و دین محرف مسیحیت می‌باشند، روشن می‌گردد؛ چه آنها در اصول عقاید بدون تدبّر و تفکر از علمای فاسد و مادی خود، تبعیت کرده، به همین علت دچار شرک و متابعت از دین منسوخ و غفلت از نحوه جزای اعمال و اینکه منحصرأ مرجع انسان خدای تعالی است و نظایر اینها شده‌اند، و بالاخص کاتولیکهای آنها احکام را جعل و به حسب عقول خود، اختراع می‌نمایند؛ بلکه غیر از علمای شیعه، از روی قیاس و استحسان و تشبیه کردن موضوعی به موضوع دیگر و جاری کردن حکم آن موضوع در موضوع دیگر حکم می‌نمایند؛ ولی علمای شیعه به فکر و عقل خود نسبت به احکام هیچ‌گونه دخالتی نمی‌نمایند و فقط در مقام آن اند که بدانند از قرآن کریم و احادیث معتبره چه استفاده می‌شود، و اختلاف آنها فقط در کیفیت فهم مراد قرآن کریم و کلمات معصومین علیهم السلام می‌باشد. والعلم عنده سبحانه و تعالی. شوال 1386

بسم الله الرحمن الرحيم

حضور انور حضرت آیه‌الله العظمی آقای میلانی - متعنا الله بطول بقائه الشریف -

معروض می‌دارد از فتاوی حضرات آقایان مراجع - کثرالله تعالی أمثالهم - استفاد و معلوم می‌شود کسانی که دور از کعبه معظّمه هستند، استقبال ایشان به عین کعبه غیر ممکن و تکلیف

ایشان در استقبالات واجبه ایشان، توجّه به سمت و جهتی از جهات اربعه [است] که علم یا ظن حاصل بشود که کعبه در آن جهت است؛ چون به موجب علامات و أمارات شرعیّه علماً یا ظناً ثابت شده که کعبه معظّمه در نقطه ای یا در شرق و یا در غرب جنوب ایران واقع [است]؛ لذا از قدیم تا حال، قبله مظنونه ایران، جهت جنوب می باشد که در حقیقت، مقابله و مواجهه اهالی ایران با کعبه معظّمه مانند تقابل و تواجه ایشان با ستارگان واقع در نقطه ای یا در شرق و یا در غرب جنوب آسمان [...] است. اکنون بعضی از طلاب محترم، القای شبهه نموده و چنین شیوع داده اند که حضرات آیات عظام مشهد مقدّس و قم و تهران - دام ظلّهم - از روی قبله نماز رزم آرا کشف [کرده] و یقین نموده و فتوا داده اند که قبله مظنونه قدیمه اهل ایران خطا می باشد و باید از این به بعد (در استقبالات واجبه شان از نماز و دفن میت و ذبح حیوانات) انحراف به جنوب غربی داشته باشند، بفرمایید که آیا این شیوع اصل دارد یا خیر؟ و بر فرضی که اصل داشته باشد، آیا انحراف به نحو مزبور، راجح [است]، یا واجب و علی فرض رجحان یا وجوب و جهش چه می باشد؟ زیرا علی فرض آن که کعبه در درجات چهل و پنجگانه جنوب غربی ایران واقع باشد، برای انسان قطع حاصل می شود که با خطوط متوازیه، استقبال حقیقی با کعبه معظّمه حاصل نمی شود؛ بلکه تقابل و تواجه با زاویه بین جنوب و مغرب محتمل می گردد، اگرچه انحراف کمی هم باشد، و بر فرض وجوب انحراف، چه مقدار از انحراف لازم می باشد؟ چون مسأله، محل حاجت و مورد شبهه می باشد، لطفاً جواب آن را واضح لطف فرمایید.

باسمه تعالی شأنه

اولاً، قبله، همان کعبه معظّمه است و با ملاحظه کرویّت زمین که تشکیل دایره عظیمه می دهد و ملاحظه یک ششم دایره رأس یعنی جبهه انسان که قهراً این یک ششم با یک ششم آن دایره عظیمه که کعبه مقدّسه را مشتمل است، چنانچه محاذات پیدا کند، قهراً محاذات با عین کعبه مقدّسه حاصل خواهد شد، و البتّه اینکه عرض شد، بر حسب موازین علمی و میزان فقهی است.

ص: 188

ثانیاً، اینکه نوشته اید کعبه مقدّسه در درجات چهل و پنجگانه جنوب غربی ایران واقع باشد، در همه جای ایران چنین نیست؛ زیرا که در بعضی جاها مانند مشهد مقدّس، پنجاه و چهار درجه انحراف از جنوب جغرافیایی به سمت مغرب است و در کرمانشاه، بیست درجه و در تهران و قم و اصفهان و آذربایجان، اختلاف بسیار از حیث انحراف وجود دارد و چنانچه جنوب مغناطیسی ملاحظه شود، در همه اینها اختلاف چند درجه از جنوب جغرافیایی ملاحظه می شود.

ثالثاً، آنچه قدما معین نموده اند از حیث درجات با آنچه متأخرین معین نموده اند، در غالب بلاد ایران و غیر ایران فرق دارد و البتّه آلات و ادوات متأخرین را قدما نداشته اند و اطمینان به گفته متأخرین بیشتر است؛ ولی در عین حال حدّ وسط ما بین این دو را مراعات نمودن ظاهراً خوب [... است]. والعلم عنده تعالی.

بسم الله الرحمن الرحيم

حضور باهر النور حضرت آیهالله العظمی آقای میلانی - متّع الله المسلمین بطول

بقائه الشریف -

این جانب در مورد نسب مشغول مطالعه هستم و در مسأله تلقیح مصنوعی انسان که از مستحدثات است، ناچارم بحث نمایم، از آن جناب که در اشاعه علم و دانش بسیار کوشا می باشید، تقاضا دارم مستدلاً مرقوم فرمایید:

س 1 - آیا در اسلام اصولاً تلقیح مصنوعی جایز است یا خیر؟

س 2 - و طفل ناشی از آن متعلّق به صاحب نطفه است یا نه؟

س 3 - و اگر صاحب نطفه معلوم نباشد، از لحاظ نسب پدری، وضع طفل چگونه است؟

س 4 - تلقیح برای زن، زنا محسوب است یا نه؟ (زن ملقوحه، زانیه به شمار می رود یا خیر؟)

س 5 - وضع طفل ناشی از این نکاح از لحاظ میراث چگونه است، با چه کسانی رابطه ارثی پیدا می کند؟

س 6 - نفقه این اطفال با کیست؟ بر مرد است یا بر بیت المال؟

س 7 - از نظر نشر حرمت، [ازدواج با خواهر و برادر صاحب نطفه و غیره] وضع این طفل چه طور می شود؟

امیدوارم و لو بالاخص، طلبه ای را از فیض دانش خود محروم نفرموده، به علم و دنیای دانش نیز کمک فرمایید، منتظر لطف حضرت تعالی هستم.

باسمه تعالی شأنه

ج 1 - در ظواهر آیات و روایات درباره تلقیح اختیاری، چیزی به نظر نرسیده است، ولی از لحن الخطاب و ذوق فقهی می توان گفت که یقیناً جایز نیست.

ج 2 - متعلق به صاحب نطفه است.

ج 3 - مانند سایر اطفال مجهول النسب است.

ج 4 - زنا محسوب نیست.

ج 5 - ارث از مادر می برد و همچنین از پدر، اگر مشخص بشود و نیز از سایر اقربا بر حسب طبقات ارث.

ج 6 - بر پدر است که صاحب نطفه است، چنانچه مشخص باشد، و الا بر مادر است که او را زاییده است و اگر او فقیر باشد، بر بیت المال است.

ج 7 - نشر حرمت نسبت به او مانند سایر اولاد است که به جماع نکاحی متولد شده اند. والعلم عنده سبحانه و تعالی.

بسم الله الرحمن الرحيم

حضور انور حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - مد ظله العالی -

عرض می شود دو روایت نقل شده که معنا و مراد آنها برای این جانب مجهول است.

1 - حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: «هیچ نعمت و ثروتی موفور و بر روی هم ندیدم، مگر آن که در کنار او حقی ضایع شده [است].»

2 - امام صادق علیه السلام فرمودند: «مال چهار هزار درهم است، دوازده هزار درهم احتکار، و

ص: 190

بیست هزار درهم از راه حلال فراهم نشود، و صاحب سی هزار درهم در هلاکت است و از شیعیان ما نیست.»

خواهشمند است به سؤال های ذیل جواب مرحمت فرمایید:

س 1 - مراد از حقی که ضایع شده [است]، چیست؟

س 2 - مراد از احتکار که امام علیه السلام فرموده اند، چیست؟

س 3 - مراد از راه حلال فراهم نشده [است]، چیست؟

س 4 - معنای صاحب سی هزار درهم در هلاکت است، چیست؟

س 5 - معنای از شیعیان ما نیست، کدام است؟

س 6 - آیا این دو روایت، صحیح می باشند یا خیر؟

س 7 - چهار هزار درهم به پول ایران چه مقدار می شود؟

س 8 - جوابگوی ما به الاحتیاج ایرانیها هست یا خیر؟

س 9 - کسی که سی هزار درهم داشته باشد، در هلاکت است و از شیعیان ما نیست، پس تکلیف ما با آنان در معاشرت و دوستی چیست و آیا می توان علاقه ای که به یک فرد مسلمان داریم، با ایشان داشته باشیم؟

س 10 - فرضاً اگر کسی بیش از چهار هزار درهم داشته باشد، به چه راهی خرج کند؟ با کمال معذرت از تصدیع.

باسمه تعالی شأنه

السلام علیکم. بر فرض صحّت صدور این دو حدیث از امام علیه السلام عرض می شود:

ج 1 - حق ضایع شدن لازم نیست که حقّ وجوبی، موجب اشتغال ذمه باشد؛ چه بسیار از حقوق فردی و اجتماعی که بسیار مهمّ است؛ ولی طوری نیست که ترک آنها موجب عقاب اخروی باشد، و ثروت اگر طلا و نقره مسکوک باشد و هر سال زکات آن داده شود، ممکن نیست انباشته شود؛ چون مادامی که 15 مثقال طلا و 105 مثقال نقره مسکوک داشته باشد، باید زکات به مقداری که شرعاً مقرر است، پردازد تا از این مبلغ

که حدّ نصاب است، کم شود و حقّ فقرا ضایع نشود.

ج 2 - اولاً، ممکن است روایت اخلاقی باشد.

ثانیاً، شاید مقصود، احتکار ثروت باشد؛ چنانچه شخصی این مقدار درهم را نگه دارد و در جریان معامله قرار ندهد، ثروت را احتکار نموده [است]، گرچه حرام نیست مادامی که زکات و حقوق شرعیّه آن را بپردازد.

ج 3 - ظاهراً مقصود، حلال واقعی است؛ زیرا اگر بیست هزار درهم در یکجا جمع شود، در حالی که از دست طبقات مختلف مردم که معاملات گوناگون دارند و بعضی آنان مسائل شرعیّه معاملات را نمی دانند، یا نسبت به احکام معاملات بی مبالاات اند، گذشته است، مشکل است حلال واقعی باشد.

ج 4 - گفته شد عادتاً اطمینان به حلال واقعی مشکل است و منافات ندارد با حلال بودن ظاهری، و اگر انسان بر حسب تکلیف ظاهری شرعی رفتار نماید، شرعاً مسؤول نیست و معصیت نکرده است؛ البتّه ضرر معنوی دارد، مانند شخصی است که ندانسته سمّ بخورد [که] شرعاً مسؤول نیست؛ ولی مسموم خواهد شد؛ و بسیار مشکل است [که] شخصی این مقدار ثروت جمع کند و به همه وظایف شرعی و اخلاقی رفتار نموده باشد و دلباخته و علاقه مند به دنیا نگردد.

ج 5 - مقصود، شیعه ای است که قدم به قدم تبعیت از ائمه دین علیهم السلام نماید و در مخاطره طغیان نباشد «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيْطَغِي * أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى» (1).

ج 6 - این دو حدیث را ندیده ام؛ [اما] نظیر این دو روایت (نه به این مضمون) در کتابهای اخلاق وجود دارد.

ج 7 - دو هزار و صد مثقال نقره سگّه دار می شود.

ج 8 - ملاحظه نمایید، قیمت یک قران و دو قران نقره قدیم را که فعلاً با چه مقدار اسکناس و ریال معادل می شود.

ج 9 - علاقه مندی به اشخاص باید مطابق تقوا و اخلاق عملی آن اشخاص باشد، خواه فقیر باشند، [... خواه] غنی.

ص: 192

ج 10 - در راهی که قرآن و پیشوایان دین دستور داده و بیان فرموده اند، خرج نماید؛ امید است خداوند متعال به همه توفیق علم و عمل مرحمت فرماید.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

محضر مبارک مرجع عالی قدر حضرت آیةالله العظمی آقای میلانی - دام ظلّه -

پس از عرض ادب، خواهشمندم بفرمایید گناهان کبیره کدام اند؟ آیا گوش دادن به ساز و موسیقی و آواز خواندن و به مسلمانی فحش دادن از گناهان کبیره اند؟

باسمه تعالی شأنه

از بعضی اخبار استفاده می شود که همه گناهان، کبیره است و از بعضی اخبار دیگر استفاده می شود که گناه کبیره، آن است که در قرآن مجید، وعده به آتش در آن شده باشد، و در بعضی اخبار مقداری شمرده شده که در کتاب وسائل الشیعه مذکور می باشد و ملامتی از کبایر شمرده شده [اند] و به نظر می رسد که سَبِّ مؤمن هم گناه کبیره است؛ واللّٰه العالم سبحانه و تعالی.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

محضر مبارک حضرت آیةالله العظمی آقای میلانی - مدّ ظلّه العالی -

پس از عرض سلام و تحیّت، خواهشمند است مراد از «محدّث» در حدیث ذیل را بیان فرمایید.

قال الصّادق علیه السلام «اعرفوا منازل شیعتنا بقدر ما یحسنون من روایاتهم عنّا فانّنا لا نعدّ الفقیه منهم فقیهاً حتّٰی یكون محدّثاً، فقیل له: أو یكون المؤمن محدّثاً؟ قال: یكون مفهّماً والمفهّم محدّث» (1).

ص: 193

السلام علیکم: تفهیمات قلبی است که القا می شود و الهام می گردد و به واسطه روشنایی آن، راه را می پیماید، و تشخیص موضوع که از عالم معنا است یا خیال، مشکل است.

بسم الله الرحمن الرحيم

حضور باهر التور آیهالله العظمی آقای میلانی - متعنا الله بطول بقائه الشریف -

بعد از تقدیم مراتب ارادت و دعا به وجود مبارک، شخصی درباره نماز جمعه به ما اعتراض می کند و می گوید: چرا علمای اعلام فتوا به وجوب تعیینی نماز جمعه ندادند، و می گوید: آیه کریمه «یا ایها الذین آمنوا إذا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (1) و رویه اصحاب ائمه معصومین علیهم السلام تا آخر قرن چهارم وجوب تعیینی بوده و خود، دلیل بر وجوب تعیینی است، و یک خبر تا آن تاریخ وجود ندارد که دلالت بر عدم وجوب تعیینی نماید، بلکه استصحاب وجوب تعیینی، محکم است.

باسمه تعالی شأنه

السلام علیکم، بدیهی است جناب عالی بر حسب علاقه مندی به معنویات، این بیانات را نوشته اید ولی مع الأسف که بعضی آنها برخلاف موازین علمی است؛ مثلاً می فرمایید از کلمه «فاسعوا» وجوب تعیینی استفاده می شود و حال آن که واجب، مشروط به ندا بودن آن را فرموده است مانند «وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّهِ فَحَيُّوا» (2) و مانند آن از صدها قضایای شرطیه، و در واجب مشروط، ایجاد شرط، واجب نیست. پس همچنان که

ص: 194

1-1 جمعه 62/9.

2-2 نساء 4/86.

جواب سلام واجب است، اما سلام دادن واجب نیست؛ ندا نمودن به صلاه جمعه واجب نیست، و به عبارت دیگر، اگر به اختیار خود مجتمع شدند، نماز جمعه می خوانند؛ ولی واجب نیست مجتمع شوند؛ چون اجتماع، شرط وجوب است و فرق بین ایام دیگر و یوم جمعه به این است که در ایام دیگر، نماز، واجب است، خواه اذان اعلامی گفته شود یا نه.

اما در روز جمعه، نماز جمعه واجب نیست؛ مگر آن که اذان اعلامی آن گفته شود والحاصل، از آیه مبارکه، وجوب تعیینی استفاده کردن، بسیار دور از میزان علمی است؛ بلکه اگر فقط منظور استدلال به آیه مبارکه باشد؛ ممکن نیست اثبات خصوص نماز جمعه دو رکعتی با دو خطبه، و بایستی روایات و تفسیر ضمیمه آن بشود، و نیز فرموده اید اصحاب و شاگردان ائمه - صلواته تعالی علیهم - تا آخر قرن چهارم واجب تعیینی می دانسته اند؛ مدرکی برای این فرموده شما نیست؛ بلکه بر خلاف آن، مدرک وجود دارد، و فرموده اید یک خبر تا آن تاریخ وجود ندارد که دلالت بر عدم وجوب تعیینی نماید، و حال آن که اخبار متعدّد بر وجوب مشروط به اجتماع هفت نفر یا پنج نفر دلالت دارد و نتیجه وجوب تخییری را دارد؛ زیرا که مسلمانان اختیار دارند مجتمع شوند و شرط واجب را به وجود آورند و نماز جمعه بخوانند، یا نیاورند و نخوانند؛ و نیز استصحاب گفته اید و بسیار تعجب است استدلال به آن، اگر چه از بعضی دیگر هم صادر شده است؛ چه اینکه اگر عموماً از نصوص باشد، جای استصحاب نیست و مجرا ندارد و اگر نباشد، موضوع ندارد - والعلم عنده تعالی - دعا نموده، ملتزم دعایم.

بسم الله الرحمن الرحيم

حضور حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دام ظلّه العالی -

پس از عرض معذرت، خواهشمند است بفرمایید نماز خواندن از نظر قصر و تمام در صورتی که انسان به خارج از کره زمین مسافرت کند، چه صورت دارد؟ و قبله را در خارج از محیط کره زمین و در سطح کرات دیگر، چگونه باید تعیین کرد و همچنین اوقات نماز روز و شب را در حالی که از زمین خارج هستیم، چگونه باید تشخیص داد؟

ص: 195

مسافرت به خارج از کره زمین، فرقی با مسافرت در خود زمین ندارد و چنانچه شرایط سفر محقق باشد، حکم آن جاری خواهد بود.

و اما قبله، پس باید مواجه شود، به طرف کعبه مقدسه و تشخیص دادن آن بستگی دارد به دانش خود مکلف یا مراجعه نمودنش به دانشمندی که اهل خبره باشد و از گفته او اطمینان حاصل شود.

و اما اوقات نماز، پس در هر گردش زمین به دور خود، پنج نماز بخواند با مراعات فاصله ما بین آنها و این فاصله را بر طبق صبح و ظهر و مغرب مرکز و محلّ خودش در زمین که از آن جا به فضای خارج مسافرت کرده است، قرار دهد و اگر در کره دیگر باشد، که آن هم مانند زمین به دور خود حرکت می کند و شب و روز دارد، اوقات نماز را بر طبق صبح و ظهر و مغرب آن کره قرار دهد و چنانچه آن کره در گردش به دور خود فرق داشته باشد و از گردش زمین به دور خود، کندتر بوده باشد، احتیاط کند، هم بر طبق اوقات مرکز خودش در زمین نمازها را بخواند و هم بر طبق اوقات آن کره. واللّٰه العالم سبحانه و تعالی.

بسم الله الرحمن الرحيم

حضور حضرت آیهالله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته العالیه -

با کمال معذرت از اینکه مزاحم اوقات گرانها می شود، خواهشمندم به دو مسأله ذیل جواب مرحمت فرمایید:

س 1 - [آیا] گذاشتن ریش از ضروریات دین اسلام است یا نه؟

س 2 - علت تحریم بازی شطرنج چیست؟ از بازیهای ورزشی مانند فوتبال به عنوان قمار خیلی استفاده می شود، در صورتی که از بازی شطرنج به صورت قمار اصلاً استفاده نمی شود؛ یعنی هیچ پولی ردّ و بدل نمی شود و حالت بُرد و باختش مثل همه بازیهای ورزشی دیگر، مثلاً

فوتبال می باشد و چیزی اضافه ندارد و در حقیقت ورزش فکری محسوب می شود؛ چرا شطرنج حرام است و فوتبال، حرام نیست؟ در صورتی که هر دو از نظر برد و باخت، یکی هستند، ولی مردم از فوتبال برای شرط بندی با پول خیلی استفاده می کنند و کاری است معمولی؛ ولی بر سر بازیهای شطرنج، شرط بندی پولی و غیر پولی نمی شود.

باسمه تعالی شأنه

ج 1 - حرمت ریش تراشی اگر چه از ضروریات دین نیست ولی مسلمان باید به همه احکام شرعی عمل نماید ولو آن که ضروری نباشد و مناط در حرمت، ازاله مو از صورت است.

ج 2 - خداوند متعال در قرآن در سوره مائده، آیه 90 و 91 شطرنج را پلید نامیده و به رستگاری در خودداری از آن هدایت فرموده است و اعلام فرموده که شیطان به وسیله آن می خواهد در بین مردم دشمنی و مبعوضیت به وجود آورد و می خواهد از یاد خداوندی جلوگیری نماید، در آیه مبارکه که تعبیر به «میسِر» شده و در تفسیر آن از حضرت امام محمد باقر و امام صادق و امام رضا - صلواته تعالی علیهم - وارد شده که «میسِر» عبارت است از شطرنج و مانند آن. باری، فرموده خداوند متعال بس است در دانستن علت تحریم شطرنج و بدیهی است در حال مشغول بودن به آن، تمام توجه و فکر انسان، مصروف به آن است و به کلی از یاد خداوندی که سیر تکاملی انسانی است، غفلت دارد و این معنا برخلاف رویه اسلام است که می خواهد انسان را به مرحله کمال برساند؛ علاوه بر اینکه هر کدام مغلوب شود، مندرک گشته و در خود احساس ناراحتی و بدبینی به طرف خود که غالب شده است، پیدا می کند و این معنا نیز بر خلاف غرض اسلام است که دعوت به اخوت و دوستی می کند، و اینکه تصور می شود شطرنج ورزش فکری است، آیا ورزش فکری منحصر به آن است؟ و آیا ورزش فکری در مقابل انحطاط روان انسانی و صدمه معنوی ارزش دارد؟ البته جواب خواهید گفت نه. و اینکه نوشته اید مردم از فوتبال برای شرط بندی با پول خیلی استفاده می کنند و کاری است معمولی،

ص: 197

معلوم باشد که آنها حرام است. والله العالم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حضور مرجع عالی قدر حضرت آیةالله العظمی آقای میلانی - دام ظلّه -

در ایام ماه رمضان، ما فرهنگیان سرخس، دوره تلاوت قرآن داشته، مشکلات دینی برای ما پیش آمده است، خواهشمندیم جناب عالی به سؤالیهای زیر پاسخ لازم مرقوم فرمایید تا رفع اشکال و شبهه مان بشود. متشکر خواهیم بود.

س 1 - با آن که در سه چهار جای قرآن، مثلاً آیه 65 سوره بقره می فرماید: «كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ» و آیه 60 سوره مائده «وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ» و جاهای دیگر، آیاتی راجع به مسخ شدن یهودیانی که حرمت شنبه را نگاه نمی داشته اند، آمده است، لطفاً مطابق تفسیر معتبر و روایات صحیح بفرمایید آیا منظور از مسخ شدن انسانها به خوک و میمون [این است که] واقعاً آنها به شکل حیوانات مزبور در آمده اند و نسلهایی از آنها باقی مانده است یا منظور چیز دیگری بوده؟

س 2 - در سوره حجرات، آیه 11، کلمه «بِسْمِ الْإِسْمِ الْفُسُوقِ» در بعضی قرآنها بالای الف لام اسم، جزم دارد و بعضی ندارد؛ بفرمایید طرز خواندن صحیح کلمه فوق چگونه می باشد و آیا این کلمه از نظر عربی قاعده مستثنایی دارد [و] به صورت «بِسْمِ لِسْمِ الْفُسُوقِ» خوانده می شود یا به همان شکل «بِسْمِ الْإِسْمِ الْفُسُوقِ» با جزم الف لام [خوانده می شود؟]

س 3 - آیا حجاب در سوره نور، آیه 31 «وَلِيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ»، و سوره احزاب، آیه 59 «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ» شأن نزول به خصوصی دارد؛ اراذل و اوباش دنبال زنها راه می افتاده اند [تا اینکه] آیات مزبور نازل شد. آیا این آیات اکنون [هم] صدق می کند و آیا منظور از حجاب این است که حتماً زنها باید چادر داشته باشند؟ یا به وسیله دیگری هم می توانند حجابشان را حفظ نمایند؟

س 4 - آیا نوزادان ناقص الخلقه و عجیب الخلقه ای که به دنیا می آیند، والدین آنها از نظر طبّی و بهداشتی نقایصی داشته اند یا نطفه این گونه نوزادان در ایام مخصوص، مثلاً ایام محرم

س 5 - در قرآن مجید آمده است که نزد خداوند، هیچ دینی غیر از اسلام پذیرفته نیست؛ «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ»⁽¹⁾. ما می دانیم که اصولاً هر بچه ای در هر خانواده ای که به دنیا می آید، پیرو دین و مذهب پدر و مادرش می شود و در بعضی جاها جست و جو و تحقیق برای مردم امکان ندارد و هر کسی فکر می کند دین و مذهب او درست و صحیح است، آیا حقیقتاً بقیه ادیان و مذاهب دنیا هیچ ارزشی نداشته، سرانجام پیروانشان دوزخی خواهند بود؟

س 6 - بفرمایید آیا مطابق تفسیر و روایات صحیح، روح آدمی بهشتی یا دوزخی می شود یا با همین جسم و تن فعلی انسان به همین شکل کنونی از لذایذ بهشتی بهره مند [می گردد] و یا در جهنم معذب خواهد بود؟

س 7 - در سوره شوری، آیه 49 می فرماید: «يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنَاءً وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ...»؛ ما به هرکس که بخواهیم پسر و به هر که خواسته باشیم، دختر می دهیم و هر که را بخواهیم، عقیم و نازا می کنیم. بفرمایید آیا این موضوع منحصر به خواست خداوند است یا پدر و مادر هم دخالتهایی از نظر رعایت نکاتی دارند؟ با کمال معذرت و پوزش از مزاحمت.

باسمه تعالی شأنه

ج 1 - به شکل ظاهری امری است عرضی، مربوط به جوهر باطنی که تمیز حیوان از نباتات و تمیز انسان از بهایم است، نمی باشد. و مسخ عبارت از این است که با محفوظ بودن صورت باطنی که روح و روان انسانی است، به شکل ممسوخی درآید، نه آن که صورت باطنی از او منتفی گردد؛ چون نفس ناطقه به حکم: «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوِيَهَا»⁽²⁾ استعداد هر دو جهت را دارد، در اثر پیمودن راه هر یک برقرار می شود در کمون داشتن ملکه سعادت‌مندی یا شقاوت، و ممکن است گاهی به شکل مناسب درآید و ظهور و بروز پیدا کند و بدین مناسبت است محسوس شدن بعضی به بعضی اشکال؛ پس در اثر غضب

ص: 199

1-1 آل عمران 3/19.

2-2 شمس 91/8.

خداوندی - والعیاذ باللّه - بعضی افراد در این عالم به شکل خوک و میمون در آورده شده [اند] که انسانی [... هستند] مسخ شده، نه آن که از روح و روان انسانی بیرون آمده [... باشند]، اما نسل آنها باقی نیست و ظاهراً که پیدا نشده باشد و بر فرض بوده باشد، لازم نیست به شکل ظاهری آنها باشد؛ زیرا که نسل انسان است، نه نسل بهایم و این خوک و میمون که در دنیاست، از نسل آنها نیست کما اینکه در حدیث روایت شده است.

ج 2 - این صورت «بئس لسم الفسوق» صحیح است؛ چون قاعده کلیّه است که همزه وصل در الف و لام و در الف اسم باید ساقط شود و چون التقاء ساکنین می شود و قاعده حرکت کسر دادن است، نتیجه می شود: «بئس لسم الفسوق».

ج 3 - خصوصیت مورد، هیچ گاه قانون کلی را تخصیص نمی دهد و چادر داشتن، مرتبه کمال حجاب است و اصل حجاب، واجب و لازم است؛ پس اگر زنان خواستند مرتبه کامل را انجام دهند، با چادر محجّبه می شوند و الاّ به وسیله دیگر هم می توانند به اصل واجب اکتفا کنند؛ ولی وقار و متانت و معنویت که مطلوب است، در پوشیدن چادر می باشد با مراعات حجاب کامل.

ج 4 - بر حسب احادیث که از ائمه معصومین علیهم السلام رسیده است، بعضی خوراکیها و نیز جماع کردن در بعضی حالات و در بعضی اوقات مدخلیت دارد؛ یعنی بر طبق مشیت خداوند متعال. اما در ایّام محرّم و سوگواری در نظر ندارم حدیثی وارد شده باشد. بلی، بی مبالاتی به چنین ایّام میمنت ندارد و بعید نیست مدخلیت داشته باشد.

ج 5 - چنانچه معذور باشد و تحقیق کردن امکان نداشته باشد، مانند آن که کسی از تشنگی بمیرد، چون امکان تحصیل آب نبوده، معلوم نیست که معذّب در دوزخ باشد، و ممکن است جایگاه او در اعراف و مانند آن باشد، ولی غالباً در اثر بی مبالاتی و تعصّب به آیین پدر و جدّ و فامیل در مقام تحقیق با آن که امکان دارد نمی باشند. یا اگر مطلب حقی را برخورد کردند، تسلیم آن نمی شوند و قهراً دوزخی خواهند بود، چون غیر از اسلام، بقیّه ادیان بعد از گذشت زمانی که مقرر بوده، بر حسب مشیت خداوندی جای ندارد.

ج 6 - در قیامت کبری روح با جسم معذب یا ملتذ و بهره مند خواهند بود و در عالم برزخ که (بعد از مردن تا قیامت) واسطه دنیا و آخرت است، تنها روح معذب یا بهره مند خواهد بود. (1)

ج 7 - تصوّر می کنید اقدام و مراعات نکات و سایر جهات مربوط به تقدیر الهی نیست؟ و البته بدانید خواست خداوند متعال در همه این مقدمات و فراهم شدن آنها دخالت دارد؛ حتیّ خطور به دل نمودن، بستگی به خواست الهی دارد، و بدین جهت است که شیعه امامیه به تعلیم ائمه هده مهدیین - صلواته تعالی علیهم - مسلک امر بین الامرین را معتقدند که نه جبر است و نه تقویض. والعلم عنده تعالی.

بسم الله الرحمن الرحيم

حضرت آیهالله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته العالیه -

خواهشمندم رأی مبارک را درباره سه مسأله ذیل مرقوم فرمایید:

س 1 - اگر شخصی یقین کند که از شطرنج معمولاً به عنوان قمار استفاده نمی شود، می تواند شطرنج بازی کند؟

ص: 201

1-1 شیخ مفید رحمه الله در اوائل المقالات /49 می گوید: «خداوند متعال، ارواح مردگان را (قبل از قیامت) در کالبد و جسمی مانند کالبدشان در دنیا قرار می دهد، و آن (قالب مثالی) غیر از اجساد در قبور است، که زندگان او را می بینند چگونه پوسیده و از هم پاشیده است. در آن جا که غیر از قبورشان است، خداوند متعال به مؤمنان نعمت می دهد و کفار و گنهکاران را عذاب می کند». شخصی نزد خلیفه سوم آمد و جمجمه ای در دست داشت؛ به عثمان گفت: شما مسلمانان معتقد هستید مرده کافر در قبر گرفتار عذاب الهی و در آتش می باشد، من دستم را بر او می گذارم حرارتی حس نمی کنم. عثمان و یارانش در مقابل این سفسطه عاجز ماندند چه جواب بدهند. عثمان فرستاد دنبال امیرالمؤمنین علی علیه السلام درخواست کرد تشریف بیاورند. آن حضرت آمدند، عثمان به آن شخص گفت: سؤال خود را تکرار کن. او اشکال خود را گفت. عثمان رو کرد به حضرت امیرعلیه السلام و عرض کرد یا ابالحسن، جواب اشکال این شخص را بدهید. حضرت فرمود: تکه آهنی و سنگ بیاورید، آوردند، آن شخص و عثمان و مردم نگاه می کردند، علی علیه السلام آهن و سنگ را به هم زد، جرقه زد و آتش بیرون آمد، به آن شخص فرمودند دستت را بر این آهن و سنگ بگذار، او دستش را گذاشت، فرمود: آیا احساس حرارت می کنی، او نتوانست جواب دهد. پس معذب بودن آن کافر در آتش چیزی مانند آتش در درون سنگ و آهن است، آن شخص مجاب شد، عثمان گفت: لولا علی لهلك عثمان؛ الغدير 8/214.

س 2 - اگر بازی شطرنج از نظر رشته تحصیلی که دارد، توصیه شده باشد و در بعضی موارد لازم باشد، آیا می تواند شطرنج را یاد گرفته، بازی کند؟

س 3 - تشخیص قبله به شرحی که در قبله نماهای رزم آرا نوشته شده [است، آیا] به نظر مبارک صحیح است یا خیر؟ و چنانچه راه بهتر برای یافتن قبله به نظر مبارک برسد، مرقوم فرمایید.

باسمه تعالی شأنه

السلام علیکم. ج 1 و 2 - نمی تواند.

ج 3 - برحسب ظاهر در صورتی که قبله نما کاملاً صحیح و درست باشد، تشخیص قبله به وسیله آن مانعی ندارد؛ چون از قبله نمای رزم آرا در صورتی که بر صحت و درستی خود باقی مانده باشد و خراب نشده باشد، اطمینان حاصل می شود (1). العلم عندالله.

ص: 202

1-1 مرحوم حسینعلی رزم آرا در یادداشتی می نویسد: در شهریور ماه 1350 که به مشهد مقدس مشرف شده بودم، طبق معمول حضور حضرت آیهالله العظمی آقای حاج سید محمد هادی میلانی قدس سره شرفیاب گشتم. ضمن صحبت فرمودند: از این ساعتهای آفتابی که در بعضی مساجد و امکنه به طور ثابت نصب شده، آیا می توان قابل حمل آن را ساخت تا در شهرها و اماکن مختلف که فقط ساعت رسمی منطقه معمول است، مسلمانها مخصوصاً مسافرین بتوانند ساعت حقیقی و شرعی محل را به وسیله آن تشخیص دهند؟ عرض کردم ممکن است و در تهیه آن اقدام خواهم نمود. پنجاه سال پیش که صاحب امتیاز و مدیر نشریه علمی بودم، در شماره 50 مورخه 25/تیرماه/1304 مجله نامبرده مقاله ای راجع به اصول هندسی و محاسبه ساعتهای آفتابی درج شده بود، ولی عملاً به تهیه این نوع ساعت اقدام نکرده بودم، این الهامی که به وسیله حضرت آقای میلانی رسید، موجب عملی کردن این فکر شد. پس از مراجعه به مدارک جدید مصمم شدم که در صفحات مخصوص قبله نما، صفحه تقسیمات ساعت آفتابی را نیز رسم و در داخل قبله نما شاخص مربوطه را بگنجانم، در نتیجه چند نمونه از آن به اندازه های مختلف تهیه شد. مهرماه 1351 باز در مشهد مقدس حضور حضرت آقای میلانی شرفیاب شدم و نمونه های مزبور را ارائه دادم، فرمودند چون مورد استفاده و لزوم مسلمانها می باشد، خوب است مثل قبله نماها زیاد ساخته شود و توزیع گردد، برای ساختن آنها چند موضوع مهم شایسته بررسی بود: اولاً، کوچکی حجم به اندازه ای که در جیب لباس بگنجد. ثانیاً، با کوچکی حجم، داشتن دقت کافی به قدر مقدور. ثالثاً، زیاد نشدن بهای آن. بررسی و آزمایش نمونه های مختلف با در نظر گرفتن مطالب بالا و توزیع آنها به طول انجامید. تابستان 1352 در یک مسافرت سه ماهه به اروپا و آمریکا نمونه های ساخته شده در چند شهر محل توقف از پاریس تا لس آنجلس و همچنین در خط سیر مراجعت به ایران مورد آزمایش قرار گرفت؛ این شهرها عبارت بودند از: پاریس، لندن، بالتیمور، ویجتیا در کامرانس، سانفرانسیسکو، لس آنجلس، نیآگارا و نیویورک، در ساعت آفتابی در ترسیم خطوط ساعت و همچنین زاویه میل شاخص بایستی عرض جغرافیایی محل را در نظر گرفت. در نمونه های فعلی، عرض جغرافیایی 35 درجه به کار برده شده ولی به علت کوچکی حجم استفاده از آن در عرضهای زیادتر و کمتر تا میزانی به طور تقریب مقدور است. «حسینعلی رزم آرا».

حضرت آیه الله آقای میلانی - دام ظلّه العالی -

پس از عرض سلام و ارادت، مسائلی مورد پرسش است، امید آن که جواب آنها را مرقوم فرمایید.

س 1 - در رسائل عملیّه نوشته شده استعمال ظرف طلا و نقره حرام است، چرا [؟...].

س 2 - پیوند کلیه از بدن مرده یا زنده مسلمان یا اهل کتاب برای نجات یک فرد مسلمان چه صورت دارد؟

س 3 - آیا پیوند قرنیّه چشم از چشم مرده مسلمان یا اهل کتاب برای نجات چشم مسلمان جایز است یا خیر؟

س 4 - پیوند اعضای بدن مرده برای نجات یک فرد مسلمان چه صورت دارد؟

س 5 - آیا تشریح ابدان مُردگان مسلمان که برای دانستن علم پزشکی، لازم است و بدون آن دانش پزشکی معنایی ندارد چه صورت دارد؟

باسمه تعالی شأنه

السّلام علیکم. امید آن که به یمن توسّل به ناحیه مبارکه حضرت بقیه اللّهی - ارواحنا فداه - به موجبات آسایش و خیر و عافیت دنیوی و اخروی نایل بشوید.

ج 1 - این چراها در سراسر نسخه های دکترهای طبّ هم پیش می آید، همچنان که مریض جسمانی بعد از آن که تشخیص داد مهارت و شخصیت علمی دکتر را، به گفته او

خضوع می کند و به نسخه او عمل می نماید و چون و چرایی ندارد، همچنین مریض روحی می بایستی چنین بوده باشد، جواب چرای او را، روشنفکری خودش جواب می دهد، که آورنده شریعت از طرف خالق سخن می گوید و دستور خدایی را می رساند و بدین ملاحظه هیچ گونه فرقی در عقیده و رفتار و کردار نبایستی پیدا شود، خواه حکمت و مصلحت را - ولو مختصراً بفهمد یا نفهمد.

بلی، مقداری از حکم و مصالح را شیخ صدوق - اعلی الله مقامه - از ائمه طاهرین - سلام الله تعالی علیهم - در کتاب علل الشرایع روایت نموده اند.

ج 2 - از بدن مسلمان، خواه زنده و خواه مرده، جایز نیست. اما از بدن اهل کتاب که به احکام ذمه اسلامی رفتار نمی کنند و همچنین از بدن مرتد و ناصبی و سایر کفار مانعی ندارد.

ج 3 - از چشم مرده مسلمان جایز نیست و دیه دارد که در خیرات آن مرده به مصرف برسد، اما از چشم اهل کتاب که به شرایط ذمه عمل نمی کنند و نیز از چشم سایر کفار، مانعی ندارد، و از قبیل کفار است مرتد و ناصبی و مانند اینها.

ج 4 - جدا کردن عضوی از بدن مرده مسلمان جایز نیست و دیه دارد که به مصرف خیر و احسان برای آن مرده برسد.

و اما از بدن مرده کافر، مانعی ندارد ولی باید مراعات کرد که پیوند آن به یک فرد مسلمان موجب شود که جزو بدن آن مسلمان (ولو بعد از مرور زمان) شود.

ج 5 - تشریح بدن مسلمان شرعاً دیه دارد که در جدا کردن سر او یکصد دینار و در بریدن زبان او یکصد دینار و در بیرون آوردن دو چشم او یکصد دینار و در بریدن دو گوش او یکصد دینار و در بریدن دو دست او یکصد دینار و در بریدن دو پای او یکصد دینار، و در بریدن یک دست او پنجاه دینار و در بریدن یک پای او پنجاه دینار و همچنین در بیرون آوردن یک چشم یا یک گوش پنجاه دینار و در بریدن یک انگشت ده دینار و همچنین در هر انگشتی ده دینار، چه از دست و چه از پا، باری در بریدن و یا جدا کردن هر عضوی از اعضای مرده مسلمان، دیه شرعاً ثابت است و میزان کلی اینکه هر آنچه در بدن زنده مسلمان دیه دارد، در مرده مسلمان هم دیه دارد با تفاوت اینکه دیه مسلمان

مرده، ده یک دیه مسلمان زنده است، و اینکه در دیه زنده، فرق است بین زن و مرد ولی در دیه مرده فرقی نفرموده اند. و دیه راجع به مرده مسلمان در خیرات و مبرات برای او به مصرف می رسد و از آن جمله آن که از طرف او صدقه به مسکین داده می شود و به ورثه او از این دیه ارث نمی رسد اما از دیه زنده بعد از مردنش ورثه او ارث می برد، و تشریح بدن کافر، دیه ندارد، و دینار عبارت است از هیجده نخود طلای سگه دار. و تشریح بدن میت جایز نیست، و فرضاً اگر ضرورت داشته باشد، دیه او از بین نمی رود و باید داده شود و در خیرات و مبرات برای او به مصرف برسد، والعلم عنده تعالی.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حضور حضرت آیهاالله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

پس از عرض سلام والتماس دعا. در نیویورک، ذبیحه اسلامی نیست، به ما می گویند جایز است از ذبیحه یهود و نصارا استفاده [... کنید] و گفته شده برای نماز اگر رو به مشرق نماز بخوانید، درست است؛ زیرا شب ایران، روز نیویورک است، خواهشمند است این کمینه را راهنمایی فرمایید.

باسمه تعالی شأنه

السلام علیکم، راجع به ذبح مسیحی و یهودی پرسیده اید. عرض می شود اهل کتاب بودنشان اثری ندارد و سبب حلال بودن نمی شود چون از جمله شرایط ذبح این است که ذبح کننده مسلمان باشد و رو به قبله حیوان را ذبح کند و نام خداوند متعال را بگوید و به وسیله آهن که برنده باشد، چهار رگ گردن حیوان را ببرد، پس ذبیحه غیر مسلمان حرام است و معلوم می شود کسی که به شما گفته ذبیحه آنها حلال است، شیعه نبوده است. باری، شیعه باید در موقعی که ذبیحه مسلمان پیدا نکند از گوشت ماهی و تخم مرغ استفاده کند یا خودش کبوتر و جوجه را مثلاً به طریق شرعی ذبح نماید یا صبر

ص: 205

راجع به قبله در نیویورک عرض می شود از نقطه جنوب پنجاه و هشت درجه و ثلث درجه انحراف به سمت مشرق دارد، نه آن که قبله رو به مشرق است؛ زیرا که مشرق نود درجه از جنوب فاصله دارد و قبله مربوط به اختلاف شب و روز نیست که به شما گفته شده شب تهران، روز نیویورک است و این اختلاف شب و روز راجع به اوقات نماز است.

اما قبله مربوط به طول و عرض جغرافی است که در هر شهری باید سمت کعبه معظّمه را در آن شهر به دست آورد، لهذا در بعضی جاها به سمت خود جنوب است و در بعضی دیگر، انحراف از جنوب به طرف مغرب است؛ مانند تهران و غالب بلاد ایران و در بعضی انحراف از جنوب به طرف مشرق است و در بعضی قبله به سمت مغرب یا مشرق یا شمال است بدون انحراف یا با انحراف.

باری، کسی که گفته قبله در نیویورک به سمت خود مشرق است، اشتباه کرده [است]. [جنوب را که معین کردید، به مقدار پنج و جب و ثلث و جب تقریباً که مطابق با 58 درجه و ثلث است به طرف مشرق منحرف می شوید و نماز می خوانید؛ دعا نموده، ملتمس دعایم.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حضرت بندگان آیهاللّه العظمی آقای میلانی - متّع اللّٰه المسلمین بطول بقائه الشریف -

پس از عرض سلام و تحیت، مسائلی حضور مبارک تقدیم [می شود]، خواهشمند است جواب مرحمت فرمایید.

س 1 - آیا مهر نماز در زمان حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله بوده است یا خیر؟ اگر نبوده است، از چه زمان و چه کسی دستور به ما داده با مهر، نماز بخوانیم.

س 2 - قضیه دست بسته و دست باز نماز خواندن را کتباً مرقوم فرمایید.

س 3 - خواجه ربیع زیارت دارد یا خیر؟ و خواجه چه شخصی بوده است؟

ج 1 - تمام زمین مهر بوده است، و پیشانی را بالای زمین می گذاشتند. و شما لازم نیست با مهر نماز بخوانید و می توانید با خاک و با سنگ و چوب و برگ درخت نماز بخوانید، بلی، مستحب است، مَهْری که از خاک کربلا است. (1)

ج 2 - پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله دست باز نماز می خواندند و دست بسته را بعداً اختراع نمودند به نظریاتی که داشتند. ولی ائمه - صلواته تعالی علیهم - نهی فرموده اند چون نتوان به اختراع خود، چیزی را در نماز قرار داد. (2)

ج 3 - احتیاطاً و به امید ثواب، زیارت کردنش مانعی ندارد و تاریخ و حدیث درباره شخصیت او اختلاف دارد؛ (3) ولی یقیناً اهل ایمان و از شیعه است (4). واللّٰه العالم.

ص: 207

1-1 سجده بر خاک کربلا به پیروی از امام صادق علیه السلام است، آن حضرت در سجاده خود، خاک کربلا داشتند و بر آن سجده می کردند، و حضرت ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - به ما دستور داده اند به خاک کربلا سجده نماییم؛ الحقائق فی الجوامع والفوارق 2/141.

2-2 سنّیها مستحبّ می دانند در نماز در حال قیام، کف دست راست را روی پشت دست چپ بگذارند؛ التاج 1/161. مغنیه می نویسد: اکثر امامیه می گویند: دست بسته نماز خواندن موجب بطلان نماز است؛ زیرا دلیلی بر آن نداریم؛ الفقه علی المذاهب الخمسه 137/.

3-3 علامه مامقانی می نویسد: ربیع بن خثیم (خواجه ربیع) آنچه درباره او گفته شده درست نیست و او را ستایش می کند و روایت می نمایند که حضرت رضاعلیه السلام به زیارت او تشریف بردند؛ تنقیح المقال 1/426، و آیها لله آقای خوئی در معجم رجال الحدیث 7/169 درباره خواجه ربیع تحقیق نموده و در آخر می نویسند: «وعلی کل حال فلا یمکننا الحکم بأنه من الاتقیاء... قیل انه مات سنه 61 و قیل سنه 63 هجری واللّٰه العالم.»

4-4 به نظر می رسد این شخص بی تردید ربیع بن زیاد بن انس حارثی، والی خراسان است که خود و برادرش، علاء بن زیاد و عاصم بن زیاد از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام بودند. این مرد، پس از امیرالمؤمنین از کار حکومت برکنار بود تا در اواخر عمرش معاویه برای دلجویی، او را به حکومت خراسان گماشت، میان او و زیاد بن ابیه جریانی است که علامه مامقانی قدس سره ذکر کرده. وفاتش در خراسان 51 هجری است و چنان که ابن حجر در تهذیب التهذیب گفته پس از رسیدن خبر شهادت حجر بن عدی و یارانش به او در مجلسی که جمعی از یارانش بودند، دعا کرده و گفت «اللهم ان کان للربیع عندک خیر فاقبضه» و همان دم جان سپرد، ولی ابن حزم اندلسی در جمهره الانساب، ص 324 گوید، زیاد بن قتاده کسی است که او را در خانه اش کشت.

حضور بندگان حضرت آیه‌الله العظمی آقای میلانی - مدّ ظلّه العالی -

س 1 - آیا شطرنج بازی به منظور سرگرمی و تقویت هوش بدون برد و باخت جایز است یا خیر؟

س 2 - خداوند متعال که عالم و عادل است، چرا بعضی را ناقص و یا دیوانه و بدبخت خلق می کند که موجب ناراحتی دیگران شود و آن را - العیاذ باللّه - ظلم بدانند؟

س 3 - اگر موسیقی در راه فساد مصرف نشود، مانند مارشهای جنگ و عزا و آهنگ موزیکهای ملّی و پرچم که در سربازخانه ها می نوازند و موزیکهای مخصوص قبل از اخبار و همچنین موسیقیهای مخصوصی که گاهی برای معالجه بیماران به کار می رود، چه صورت دارد؟

س 4 - مدّتی است در مرودشت شیراز عدّه ای به نام شیخی پیدا شده اند و همیشه بین شیعه و پیروان این مسلک، بحث و گفت و گو هست، چند نفر از آنها قضاوت نهایی درباره آنها را موکول به دستور و فتوای حضرت عالی نموده؛ که اگر شیخیّه بر حق هستند، پیروی نمایند و اگر مسلک باطلی است، دست بکشند.

باسمه تعالی شأنه

ج 1 - خوب است سرگرمی و تقویت هوش را به چیزهای مباح فراهم آورد، زیرا به طور کلی بازی شطرنج حرام است و مفاصدی هم برای آن در قرآن مجید و در روایات بیان شده [است]؛ از جمله آنها اینکه در آن موقع تمام فکر و همه دل متوجّه بازی است و چنین کاری لهُو و به کلی غفلت از یاد خداوندی است و در اثر غالب و مغلوب شدن نتیجه های سوء اخلاقی بین طرفین به وجود می آید که شیطان و نفس اماره در آن دخالت دارد؛ خداوند متعال، عنایت به نگهداری فرماید.

ج 2 - خداوند متعال هیچ کس را ناقص و بدبخت و دیوانه نکرده است؛ بلکه این گونه ماهیات را وجود داده است و در نظام این نشئه، همه گونه مخلوق باید وجود داشته باشد.

ج 3 - محلّ اشکال، بلکه جایز نیست.

ج 4 - شیعه باید تابع آیات و محکّمات روایات صادره از ائمّه هده مهدیین - صلوات الله علیهم اجمعین - باشد و هیچ یک از امامان نفرموده اند تبعیت شود از تأویلاتی که «شیخ» نموده است (1). والسلام علی من اتبع الهدی.

بسم الله الرحمن الرحيم

حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - متّع الله المسلمین بطول بقائه الشریف -

عرض می شود، حقیر را اعتقاد این است که دین اسلام بر پایه عدالت و برابری و برادری مسلمین از سیاه و سفید و غنی و فقیر و قرشی و حبشی قرار دارد. مع ذلک، مشاهده می نمایم که قایل به برتری گروهی از مسلمین هستند و این گروه ممتاز، اولاد حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام می باشند. صرف نظر از اینکه بعضی از آنها به شهادت تاریخ، بارها دور از منویات جدّ خود عمل نموده اند و هنوز هم می نمایند، این تبعیض فی نفسه بر اعتقاد من گران می آید، به خصوص که یکی از فروع دین یعنی خمس را مختص، به ایشان شمرده و استناد به کلام الله می نمایند. بنده به قرآن رجوع کردم، تنها آیه 41 سوره انفال را در این باب یافتم که هیچ اشاره ای به اختصاص خمس به سادات ندارد. مفهوم آیه شریفه از نظر من این طور است که خمس را در ابتدا بایستی به رسول خداصلی الله علیه وآله یا جانشین او داد که جزو بیت المال بشود و در مرحله ثانی به هر کس از خویشاوندان محتاج خودش بدهد.

وقتی آیه را با آقایان پیشوایان محلی در میان گذاشتم، مفهوم دریافتی مرا رد نموده، فرمودند عبارت «ذی القربی» دلالت به خویشاوندان حضرت رسول صلی الله علیه وآله یعنی سادات دارد. این جانب این گونه تفسیر را که عده ای از مسلمین را بنا به روابط نسبی بر دیگران

ترجیح

ص: 209

1-1 شیخی و شیخیّه، فرقه ای هستند از شیعه اثنا عشری که در استنباط مسائل فقهی جزو اخباریان و مخالف با اجتهاد از طریق اعمال اصول فقه اند؛ لغت نامه دهخدا 9/12919.

می دهد و از اصل کلی عدم تبعیض اسلامی عدول می نماید، قبول ننمودم. استدعا دارم توجه فرموده، راهنمایی بفرمایید.

باسمه تعالی شانه

عدالت اسلامی مقتضی است که امتیازات مادی و هوای نفسانی را اسقاط نماید، ولی امتیازات باطنی و جنبه نفس ناطقه انسانی را اگر الغا کند، خلاف عدالت است و ظلم و خلاف حکمت است، و عجب است که بر شما گران می آید قرار دادن خمس را ولی گران نمی آید ذریه رسول اکرم صلی الله علیه وآله که از زکات محروم اند، از خمس هم محروم باشند و نیز عجب این است که جناب عالی بر حسب نظر شخصی خودتان در قرآن زیاد کردید «جزو بیت المال» را و «خودش بدهد» از قرار معلوم علوم ادبیه از نحو و صرف و لغت و همچنین تفسیر اهل بیت عصمت و دانشمندان علم قرآن را که [استادان] در این مرحله می باشند، به کلی کنار گذارده اید؛ مانند این است که کسی به نظر شخص خود کتاب فیزیک و شیمی را مطالعه نماید و اشکال کند. والسلام علی من اتبع الهدی.

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر مقدس آیه الله العظمی آقای میلانی - مدّ ظلّه العالی -

یکی از نویسندگان معاصر در کتاب خود معجزات را مورد استهزا قرار داده است؛ مثلاً یکی از معجزات حضرت امام رضا علیه السلام را که شیر شدن عکس روی پرده به امر آن حضرت علیه السلام است، قبول ندارد و استهزا می کند؛ مستدعی است صریحاً نظریه خود را اعلام فرمایید؛ چون اغلب رفقای این جانب از تفسیر قرآن مجید و فرمایشهای اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام بی اطلاع و بی خبرند.

ص: 210

السّلام علیکم. بر حسب قدرت و مشیّت خداوند متعال، عصا اژدها می شود و می بلعد آنچه را که در میدان بود، و عکس روی پرده شیر می شود و می خورد شخص معاند را و فرق نمی کند در مادّه جوهری که افاضه صورت حیوانی به آن بشود، بین اینکه خیلی رقیق و جسم لطیف باشد یا غلیظ و جسم متداول باشد و در مجاری افاضات الهیّه فرق نمی کند بین اینکه قوای غیبیّه، یا دست نبیّ و ولی خدا باشد(1).

واللّٰه العالم سبحانه.

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر مبارک حضرت آیهاالله العظمی آقای میلانی - مدّ ظلّه العالی -

السّلام علیکم، چه می فرمایید درباره مصلّی که بعد از فراغ از نمازهای یومیّه و بعد از

ص: 211

1-1 فرید وجدی درباره معجزه می نویسد: «لا يوجد اليوم من يستطيع ان ينكر امکان حدوث المعجزات غير جماعه الماديين الذين وقفوا من العلم الطبيعي مع ما وصل اليه منذ مائه سنه. ولو كان هؤلاء الماديون يستعرضون امامهم ما هدى اليه الوف من العلماء الباحثين في المباحث النفسيه في مشارق الارض ومغاربها امثال الاساتذه وليم كركس و روسل ولاس واللورد افبري واكسون وتندل وباركس ولودج ومورغان الخ من الانجليز وكاميل فلامريون والدكتور داريكس والدكتور جيبويه والاستاذ شارل ريشيه من الفرنسيين وعدد لا يحصى من العلماء الايطاليين والالمانيين والروس وسواهم لرأوا ان كل هؤلاء قد هدوا بالتجارب التي أجروها على القوى النفسيه الى نواميس أرقى من النواميس الحاكمه على الماده وفي استطاعتها في شروط مخصوصه ابطال عمل تلك النواميس واحداث ظواهر جديده خارقه للنظام الطبيعي المادى فأصبحت المعجزات في نظر العالم من الممكنات وعلم انها تابعه لنواميس خاصه بها، أنا لا أقول ان ما يحصل في جلسات استحضار الارواح والتجارب النفسيه من حدوث طرقات، أو رفع أثاثات الغرف الى السقف، أو امرار الخزانات الجسميه والحيوانات من خلال الحوائط او احداث رياح ترتج منها البيوت او تتداعى بها الى السقوط او ظهور اشباح نورانيه واشباح جسديه تكلم الناس وتنصحهم الخ، انا لا اقول ان هذا كله من باب المعجزات، ولكنى اقول: ان من يتأمل في هذه الخوارق التي تتعطل معها نواميس الطبيعه ويتحقق من حدوثها يعرف ان هناك نواميس روحانيه أرقى من النواميس الماديه وانه لو كانت هذه الخوارق تظهر لمجرد وجود واسطه من عامه الناس فكيف لا يحدث أرقى من ذلك على يد نبى مرسل وصل من صفاء الروح وكمال الفطره الى حيث لا تتاله الهمم ولا تحوم حوله الافكار؟ يصعب على من يحبس نفسه في أقفاص الحسن ان يصدق بأن في أوروبا خوارق من هذا القبيل تحصل على أيدي علماء الطبيعه وتحت أعينهم في شروط علميه صارمه ومراقبات لا تحتمل الشبهه وفي منازل أولئك العلماء انفسهم، نعم يصعب على المحبوس في قفص الحسن ان يتصور ذلك وعذره انه لم يقرأ منه شيئاً او أنه هاله امر الطبيعه المحسوسه فوقف عندها و ترك ما وراء ذلك لاصحاب الافئده القويه والعقول الطامحه؛ دائره المعارف فرید وجدی 6/202.

آخرین سلام، و سه مرتبه تکبیرات که از تعقیبات است، بدون اینکه از جای خود تکان بخورد و تکلم نماید و از قبله روی برگرداند، آیه شریفه: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»⁽¹⁾ را تلاوت نماید و سه مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد علیهم السلام بفرستند، سپس مشغول به تسبیح حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها شود، آیا این رفتار منافات [دارد] با دستوری که از ائمه معصومین علیهم السلام وارد شده [است] که تسبیح آن حضرت را بعد از نمازها بگویند یا خیر؟ بعضی اعتراض نموده، مؤمنین را از این گونه تعقیب منع می نمایند. بینوا توجروا.

باسمه تعالی شأنه

السلام علیکم. این رفتار، بسیار خوب است و در احادیث وارده در فضیلت تسبیح حضرت زهرا - صلوات الله وسلامه علیها - وارد نشده است که بلافاصله به عمل آورده شود. پس، آیه مبارکه را تلاوت و صلوات فرستادن فی حدّ نفسه خوب است و هیچ منافاتی ندارد با ادراک فضیلت تسبیح حضرت زهرا علیها السلام در حالتی که پاهای خویش را حرکت نداده باشند. و بسیار عجیب است که اعتراض می شود بر کسانی که بعد از نماز صلوات می فرستند و حال آن که در بحار در باب الجنّه و نعیمها: رسول اکرم صلی الله علیه وآله می فرمایند: بعد از آن که در بعضی قصور بهشت ندیدند، آنچه را در بعضی قصور دیگر از شرف عالیّه دیده بودند «فقلت: یا حبیبی جبرئیل! ما بال هذه بلا شرف كما لسائر تلك القصور؟ فقال: یا محمد هذه قصور المصلّین فرائضهم، الذّین یکسلون عن الصلاه علیک وعلی آلک بعدها فان بعث مادّه لبناء الشرف من الصلاه علی محمد وآله الطّیّین بنیت له الشرف و إلا بقیت هكذا، فیقال حتّی یعرف سکان الجنان أنّ القصر الذی لا شرف له هو للذی کسل صاحبه بعد صلاته عن الصلاه علی محمد وآله الطّیّین»⁽²⁾.

ص: 212

1-1 احزاب 33/56.

2-2 بحار الانوار 8/179.

و در وسائل الشیعه (1) باب نوادر ما یتعلّق بابواب التعقیب و ما یناسبه «عن حمّاد بن عثمان أنّه سأل أبا عبد الله عليه السلام قال: أخبرنا عن أفضل الاعمال يوم الجمعة فقال عليه السلام: الصّلاه على محمّد و آل محمّد مائه مرّه بعد العصر و مازادت فهو أفضل» و فيه (2) «عن معاوية بن عمّار عن أبي عبد الله عليه السلام قال: من قال بعد صلاة الفجر وبعد صلاة المغرب قبل أن يثنى رجله أو يكلم أحداً «إنّ الله و ملائكته يصدّون على النبيّ يا أيّها الذين آمنوا صدّوا عنكم و صلّوا عليه و سلّموا تسليماً» اللهم صلّ على محمّد النبيّ و على ذريّته و على أهل بيته (3) مرّه واحده قضى الله تعالى له مائه حاجه سبعين منها للآخره و ثلاثين للدنيا»، و با روایات دیگری که در باب صلوات بعد از نماز وارد شده [است]، دیگر اعتراض آنان موردی ندارد. و العلم عنده تعالى، دتمم و دامت مکارمکم.

بسم الله الرحمن الرحيم

حضور انور حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - متّع الله المسلمین بطول بقائه - آمین. السّلام علیکم، در کشف الغمه (4) آمده است: «عن أبي حمزه الثمالی قال: أتيت باب عليّ بن الحسين عليهما السلام - فكرهت أن أصوت، فقعدت حتى خرج فسلمت عليه ودعوت له فردّ عليّ ثمّ انتهی إلى حائط فقال: يا أبا حمزه ألا ترى هذا الحائط؟ قلت: بلى يا ابن رسول الله قال: فاتى اتكأت عليه يوماً وأنا حزین و اذا رجل حسن الوجه حسن الثياب ينظر في تجاه وجهي ثمّ قال: يا عليّ بن الحسين مالي أراك كئيباً حزيناً أعلى الدنيا فهو رزق حاضر يأكل منها البرّ والفاجر، فقلت: ما عليها أحزن لآته كما تقول، فقال: أعلى الآخرة؟ فإنه وعد صادق يحكم فيها ملك قاهر، قال قلت ما على هذا أحزن لأ- أنّه كما تقول، فقال: وما حزنك يا عليّ بن الحسين؟ فقلت: ما أتخوّف من فتنه ابن الزبير (5) فقال لي: يا علي هل رأيت أحداً سأل الله فلم يعطه؟ قلت لا ثمّ قال:

ص: 213

1-1 وسائل الشیعه 7/399.

2-2 وسائل الشیعه 1/349.

3-3 مستدرک الوسائل 5/100.

4-4 كشف الغمه 2/76.

5-5 مولوی عبدالعزیز دهلوی در کتاب تحفه اثنا عشریه /176 نقل می کند گفتار علامه حلی قدس سره را «قال ابن المطهر الحلی: الجبان لا يستحق الامامه» ترسو و جبان نمی تواند امام بشود. سپس با سفسطه و تجاهل عارف با این بیان علامه به دلیل حدیث فوق که حضرت علی بن الحسین به حضرت خضر فرمودند: «أتخوف من فتنه ابن الزبير» می ترسم از فتنه عبدالله بن زبیر حزن و خوف اعداء اماره جبن نیست و الا حضرت سجاد مستحق امامت نمی شد، بدلیل ما ذکره الحلی، و هو باطل بالاجماع.

فخاف الله فلم يكفه؟ قلت لا: فغاب عني فقيل لي: يا علي بن الحسين هذا الخضر عليه السلام ناجاك».

مورد سؤال این جمله از حدیث است: «فقال لي: يا علي، هل رأيت أحداً سأل الله فلم يعطه؟ قلت: لا» و حال آن که اکثر دعاها و سؤالها دیده می شود که به اجابت نمی رسد و عطا نمی شود چگونه حضرت علی بن الحسین علیهما السلام به حضرت خضر فرمودند: ندیدم کسی از خداوند متعال سؤال نماید و به او عطا نشود؟ بینوا توجروا. دتم هادياً للمسلمين.

باسمه تعالی شأنه

اولاً، در روایت است که عدم استجاب دعا را امام علیه السلام می فرماید به اینکه «لأنَّ النَّاسَ يَدْعُونَ مِنْ لَا يَعْرِفُونَهُ». و نیز ظاهر آیه آن است که یاء متکلم در «أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» باید مورد توجه قرار داده شود و این معنا، موقوف به معرفت است پس بدون معرفت، به خداوند متعال توجه نشده است.

ثانیاً، در روایت دیگر امام می فرماید: وعده استجاب دعا مقرون با عهد خداوندی است بر مردم پس باید به عهدی که فرموده که عبادت شیطان نشود «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ»⁽¹⁾ عمل کرد تا خداوند متعال وفا به عهد نماید که فرموده است: «أَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفٍ بِعَهْدِكُمْ»⁽²⁾ و به عبارت آخری معاهده طرفینی است پس چه توقع دارد کسی که به عهد خود وفا نکرده است.

ثالثاً، می فرماید اکثر دعاها و سؤالها اجابت نمی شود، تصوّر می کنم یک دعا ردّ نمی شود موقعی که دعا نمایند، نه آن که خود را به دعا وا دارند و حقیقتاً خود را منقطع از احتمال و خیال ببینند، و نحو ذلك. مقداری از اسباب استجاب دعا را شیخ ابن فهد در کتاب عده الدّاعی بیان فرموده [است]، مراجعه و مطالعه نمایید. ملتمس دعایم.

ص: 214

1-1 بس 36/60.

2-2 بقره 2/40.

حضور انور حضرت آیه‌الله العظمی آقای میلانی - متّع الله المسلمین بطول بقائه الشریف - معروض می‌دارد: انبیاء و ائمه هده مه‌دیین - علیهم الصلاه و السّلام - امر به تقوا و پرهیزکاری و ترک گناهان فرموده اند و مرّیان معنوی می‌فرمایند، اول قدم ترک گناهان و آوردن واجبات است، و این جانب مراجعه به رسایل عملیه نموده، بحثی درباره گناهان ندیدم، مستدعی ام راهنمایی فرمایید تا خدای نکرده، ندانسته گرفتار گناه نشوم.

باسمه تعالی شأنه

السّلام علیکم، البتّه کسی که شیعه و پیرو آل محمّد - علیهم الصلاه و السّلام - است، باید متوجّه وظایف شرعیّه خود باشد. امام محمّد باقر علیه السلام به جابر فرمودند: «آیا اکتفا می‌نماید کسی که ادّعی تشیّع می‌کند به همین که قایل به محبّت ما اهل بیت است، و الله نیست شیعه ما مگر کسی که پرهیزکار باشد و اطاعت بنماید خدا را، آیا کفایت می‌کند کسی بگوید؛ من علی علیه السلام را دوست می‌دارم و ولایت علی را دارم، یا بگوید من دوست دارم رسول الله صلی الله علیه و آله را که افضل از علی علیه السلام است و عمل به دستور حضرت رسول صلی الله علیه و آله نکند و به جا نیاورد و متابعت نکند سنّت آن حضرت را؟ آن دوستی و محبّت به او فایده نخواهد بخشید؛ از خدا بترسید و عمل کنید برای بردن ثوابهایی که نزد خداوند متعال است. خدا با احدی از مخلوقین خویشی ندارد. محبوب ترین بندگان نزد خدا، کسی است که پرهیزکارتر و اطاعت حق تعالی نماید و عمل کننده تر باشد. ای جابر، به خدا قسم، که تقرّب نمی‌توان جست به سوی خدا مگر به طاعت، و با ما برات بیزاری از آتش جهنّم نیست، و نه بر خدا از برای احدی حجّتی است هر که مطیع خداست، او ولیّ ماست و هر که معصیت کند خدا را او دشمن ماست، و به ولایت ما نمی‌توان رسید، مگر به عمل و ورع». علامه حلّی قدس سره می‌فرماید: «گناهان کبیره، گناهانی است که حق تعالی به مرتکب آنها وعده آتش داده است.» شیخ طبرسی قدس سره در تفسیر مجمع البیان می‌فرماید: «به اصحاب اسناد داده شده، همه گناهان، کبیره اند نسبت به گناه پایین تر از خود؛ مثلاً

بوسیدن زن نامحرم با مقایسه با زنا صغیره است و با نگاه و نظر به زن نامحرم کبیره است.» و بعضی از علما - رضوان الله علیهم - تعدادی از گناهان کبیره را نام برده تصریح نموده اند: 1 - گمراه کردن بندگان خدا از راه خداوند متعال 2 - کذب و دروغ و افترا بر خدا - جلّت اسمائه 3 - کشتن کسی که حرام است کشتن او 4 - فساد در زمین و فتنه انگیزی 5 - ظلم کردن 6 - تکیه بر ظالمین نمودن 7 - اعانت و کمک کردن به ظالمین 8 - تکبّر نمودن 9 - ترک نماز 10 - منع زکات 11 - تخلف یا منع یا گریختن از جهاد 12 - خوردن سود و ربا 13 - خوردن مال یتیم 14 - ناامیدی از رحمت خداوند متعال 15 - ایمن بودن از غضب حضرت احدیّت 16 - حکم به غیر ما انزل الله دادن 17 - ترک حجّ و تأخیر آن بدون عذر شرعی 18 - شرب خمر 19 - عقوق والدین 20 - کافر شدن به خدا مانند تکذیب قرآن 21 - شرک 22 - نفاق 23 - جحود یعنی انکار آیات خدا 24 - مجادله و انکار و خصومت با خدا 25 - دشمنی با خدا 26 - انکار معاد و انکار حشر اجساد 27 - مشاqqه و مخالفت با رسول الله صلی الله علیه وآله 28 - انکار ضروری دین با علم به اینکه ضروری دین است 29 - اعراض از یاد خدا 30 - ملحد شدن در خانه خدا؛ در حدیث است هر که در مسجد الحرام عبادت غیر خدا بکند و یا ولایت غیر اولیای خداوند متعال را داشته باشد، ملحد است 31 - منع از مساجد خدا 32 - نسبت زنا به زنان عقیقه 33 - نسبت لواط 34 - استهزای مؤمنین 35 - اشاعه فحشا و منکرات بین مردم 36 - گسستن عهد و یمین (سوگند) 37 - زنا 38 - لواط 39 - غنا 40 - قمار 41 - دف زدن مگر در عروسی با شرایطش 42 - مساحقه 43 - قسم و سوگند دروغ خوردن 44 - شهادت دروغ دادن 45 - هتک حرمت کعبه معظّمه 46 - ترک احرام برای دخول حرم 47 - دزدی 48 - رفتن به بلادی که در آن جا عالمی نباشد [تا] مسائل دین را از او یاد بگیرد 49 - خوردن گوشت مردار 50 - خوردن گوشت خوک 51 - خوردن گوشت ذبیحه ای که به دستور شرع ذبح نشده 52 - کسب مال حرام 53 - کم فروشی و کم دادن در کیل و وزن 54 - نپرداختن حقوق مردم بدون عذر شرعی 55 - اسراف و بی اندازه مال خود را خرج کردن 56 - تبذیر و بیهوده خرج کردن 57 - خیانت در امانت 58 - مشغول شدن به لهو و لعب 59 - اصرار بر گناهان صغیره 60 - قوادی یعنی زن و مرد نامحرم را به

هم رساندن 61 - غضب مال مردم 62 - سخن چینی و نمّامی 63 - قطع رحم 64 - دروغ گفتن خصوص بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله 65 - آزار رساندن به مسلمانان 66 - کتمان شهادت 67 - تحاکم نزد ظالم 68 - راهزنی.

البته باید پیوسته توسّل و تضرّع نمود [که] خداوند متعال [انسان را] از لغزش و گناه حفظ و مصون بدارد - و العاقبه للمتّقين.

بسم الله الرحمن الرحيم

حضور انور حضرت آیه‌الله العظمی میلانی - دامت برکاته العالیه -

عرض می شود به فرمان حضرات معصومین علیهم السلام در عصر غیبت حضرت ولیّ عصر - عبّال الله تعالی فرجه الشریف - وظیفه ما در مشکلات دینی و مذهبی رجوع به امثال حضرتتان است، خواهشمندم مسائل ذیل را جواب مرحمت فرمایید:

س 1 - فرق میان کافر حربی و ذمّی چیست؟ که مال و جان حربی محفوظ و محترم نیست، ولی مال و جان ذمّی نظیر مسلمین محترم است؟

س 2 - [نسبت به] اشیایی که معدنی و مورد تعلق خمس باشد، از قبیل طلا و نقره و نفت، عقیق، سرب، مس و غیر اینها که در بازار، معامله و داد و ستد می شود و معلوم نیست که خمس آن داده شده یا نه و بسا ملبوس یا محمول نمازگزار بشود مانند انگشتری، تکلیف چیست؟

س 3 - آیا تبعیض در توبه نسبت به بعضی از معاصی صحیح است یا نه؟

س 4 - آیا در اسلام نسبت به گرویدن به صوفیه و اعتقاد به مبانی آنها دستوری رسیده است؟

س 5 - آیا جایز است معاشرت و حضور در مجالس و محافل صوفیه و آیا گفتار آنان حقّ است؟

س 6 - آیا سینه [زدن] و زنجیر زدن به نحوی که بدن سیاه می شود و گاهی خون بیرون می آید، جایز است؟

س 7 - کسی که مختصر درس عربی خوانده باشد، آیا می تواند بدون مطالعه، تفسیر و ترجمه آیات قرآن را برای مؤمنین بیان نماید و به آنان بفهماند؟

ص: 217

س 8 - نام پدر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چیست؟ زیرا عمران و یا ابوطالب گفته اند.

س 9 - از نظر شیعه آیا همه یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر، معصوم می باشند یا از بعضی ترک اولی صادر شده است؟

س 10 - شجره منهیّه که حضرت آدم و حوّا علیهما السلام نباید نزدیک آن می شدند، چیست؟

س 11 - معنای ولایت حضرت علیّ بن ابی طالب علیه السلام چیست؟

س 12 - بعضی از گویندگان می گویند در هر ساعت شب و روز جمعه خداوند متعال ششصد هزار گناهکار را از جهنّم آزاد می کند؛ یعنی در بیست و چهار ساعت، چهارده میلیون و چهار صد نفر از جهنّم آزاد می فرماید، آیا در چه زمانی مسلمانان در هفته این مقدار مرده گناهکار داشتند که در شبانه روز جمعه آزاد شوند؟

دیگری می گفت: روز قیامت، حضور پیغمبر صلی الله علیه وآله علی علیه السلام علمی در دست خواهد گرفت که سیصد هزار متر پارچه اوست! آیا تصوّر نموده که سیصد هزار متر چند کیلومتر و چند عدل پارچه می شود؟!

در صورتی که مصلحت بدانید، تذکر فرمایید آقایان این گونه مطالب را نقل نفرمایند. از تصدیع پوزش طلبیده، امید عفو دارم، ایّام افاضات مستدام باد.

20/2/1349

باسمه تعالی شأنه

السلام علیکم.

ج 1 - اگر سؤال از مدرک است، فارق، روایات شریفه است و اگر از موضوع است، اهل کتابی که به شرایط ذمه عمل کنند، ذمی می باشند و آنهایی که به شرایط ذمه عمل نکنند و همچنین مشرکین، کافر حربی می باشند، ولی در صورتی کفار حربی محترم نیستند که در معاهده و امان مسلمین نباشند.

ج 2 - اگر انسان از ذوالیدی بگیرد که احتمال بدهد به وظیفه شرعی خود عمل کرده است، مانعی ندارد.

ص: 218

ج 3 - اگر مراد، تبعیض در توبه است، البتّه هر اندازه که تمکّن دارد، باید توبه کند؛ ولی در مورد اینکه قبول می شود یا نه، خدای متعال می داند.

ج 4 - درباره هیچ یک از عقاید فرق آنان، از شرع مقدّس، تجویزی نرسیده است.

ج 5 - میزان حقّ و باطل، محکّمات آیات قرآن و روایات معتبر از اهل بیت هدایت - صلواته تعالی علیهم - است. پس آنچه موافق است، حقیقت دارد و حقّ است و آنچه مخالف است، خیال است و باطل می باشد. پس می بایستی خودداری نموده، احتیاط [را] که وسیله نجات است، پیشه خود قرار داد. و الهدایه و التوفیق منه سبحانه و تعالی.

ج 6 - سینه زدن و زنجیر زنی به قصد عزاداری حضرت خامس آل عبا - صلواته تعالی علیهم - اشکالی ندارد، با مراقبت نمودن، که زن و مرد از هم جدا بایستند و مراعات حجاب و نحو ذلک بشود. و نیز مراقبت شود بر حفظ نفس و بی احتیاطی در آن ننمایند و غنا و مانند آن از محرّمات شرعیّه در آن نبوده باشد.

ج 7 - اگر در محکّمات آیات، معنای ظاهری آنها را بر حسب موازین علم عربی گفته است و به مردم فهمانیده که ظاهر معنا این است مانعی نداشته است، و اگر در متشابهات آیات، تفسیر به رأی نموده یا معنای ظاهر را مقصود واقعی نفس الامری به مردم فهمانیده است، جایز نبوده باید توبه کند.

ج 8 - نام پدر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام عمران و کنیه شان ابوطالب است.

ج 9 - انبیای عظام - صلوات الله علیهم - معصوم اند و ترک اولی، ترک مستحبّ است و مکروه نیست؛ پس اگر از بعضی صادر شود، منافات با عصمت ندارد.

ج 10 - روایات، مختلف است و اعتقاد به آنچه در واقع بوده، کفایت می کند.

ج 11 - مانند پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله است که اولی به مؤمنین است مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ.

ج 12 - آزادی از جهنّم، گذشت کردن از گناهی است که موجب استحقاق جهنّم است و لازم نیست که بمیرد و به جهنّم برود و بعداً بیرون شود و بر همین مبناست که بعد از هر نماز، دعا خوانده می شود و درخواست از خداوند متعال می شود، به جمله «اللّهُمَّ اَعْتَقْنِي مِنَ النَّارِ وَأَدْخِلْنِي الْجَنَّةَ وَزَوْجِي مِنَ الْحُورِ الْعِينِ». و آن پرچم و عَلم نورانی است و شعاع نور، این اندازه انبساط دارد و پارچه مادّی نیست که این گونه تصوّر شود.

بلی، بایستی مطابق استعداد و فهم مستمعین مطالبی را که به سند معتبر دیده شده است، شرح داد تا به مصداق «كَلِمَ النَّاسِ عَلَى قَدْرِ عَقُولِهِمْ» عمل شده باشد. والتوفیق منه سبحانه و تعالی.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حضور مبارک مرجع و ملاذ دانشجویان مکتب اهل بیت علیهم السلام، آیةالله العظمی میلانی - مدظله العالی -

معروض می دارم که این جانب ایمان دارم حقّ تعالی شأنه، واجب الوجود و مجرد محض و از احکام و احوال اجسام مادی منزّه و مبرّا می باشد. در عین حال، در بعضی آیات قرآن کریم «لقاء» خداوند متعال [ذکر] شده [است] و این با آنچه ما به او ایمان داریم، که عدم رؤیت خداوند متعال است، منافات دارد. مستدعی است از این مشکل عقیدتی نجاتم دهید.

باسمه تعالی شأنه

السلام علیکم. همان طور که شما توجّه دارید، حق تعالی شأنه، واجب الوجود و مجرد محض بوده، از احکام و احوال اجسام مادیّه منزّه و مبرّا می باشد، و اگر در آیات کریمه و روایات شریفه، کلمه و یا جمله ای باشد که در بدو نظر ظاهری مشاهده شود که حکمی از احکام و یا حالی از حالات را که فقط بر موجود مادی شایسته است در حقّ باری تعالی بیان شده، باید آن را به معنای ظاهری حمل نمود، بلکه باید با حفظ آن که حضرتش واجب الوجود و مجرد محض است، از آیه یا روایت، معنای مناسب را فهمید و از خصوصیات آیات قرآن است که امثال این موارد، مشتمل بر قرآینی است که انسان متأمل را هدایت به معنا و مراد حقیقی آن می نماید؛ مثلاً معنای «لقاء» نزدیک، به معنای رؤیت است، ولی رؤیت در مشاهده امور مادی اکثراً استعمال می شود و اما در «لقاء» چنین نیست.

قرآن شریف کلمه «لقاء» را درباره حق تعالی ذکر نموده [است]: «قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ

ص: 220

كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ (1)، «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا» (2) و ما می دانیم حضرت احدیت، دارای جسم نبوده و قابل رؤیت نیست، همچنان که در آیات دیگر «لقاء» را نسبت به زمان داده و زمان، قابل رؤیت نیست «فَذَرَهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ» (3)، «فَذَرَهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ» (5).

و در بعض آیات «لقاء» به اعمال و کردار شخص نسبت داده شده، با آن که عمل جسم نبوده و مشهود با چشم نیست.

«فَاعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ» (6)، «وَمَنْ يَعْمَلْ ذَلِكَ يَقْلِقْ أَثَامًا» (7)، «وَنُخْرِجْ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا» (8)، «أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا» (9).

بنابر آنچه ذکر شد، می گوئیم قرآن کریم، نفی رؤیت نسبت به خداوند متعال کرده [است]: «قال رَبِّ ارْنِي أَنْظِرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي» (10) ولی در آیات دیگر قرآن، اثبات «لقاء» نسبت به حضرتش فرموده و به نظر ابتدایی و سطحی بین این دو تناقض مشاهده می شود، همچنان که در موارد عدیده، نسبت به مطالب دیگر که در ظاهر متهافت اند.

شیخ صدوق - اعلی الله مقامه - روایتی را نقل می فرماید در همین موضوع. شخصی خدمت حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام رسید، عرض کرد: «یا امیرالمؤمنین، من در قرآن شک می باشم.» حضرت فرمودند: «چگونه شک در کتاب خدا داری؟» عرض کرد: «چون بعضی آیات آن تکذیب بعضی آیات دیگر را می نماید، در این صورت چگونه من شک در آن نداشته باشم؟!»

ص: 221

- 1-1 انعام 6/31.
- 2-2 كهف 18/110.
- 3-3 زخرف 43/83.
- 4-4 طور 52/45.
- 5-5 معارج 70/42.
- 6-6 توبه 9/77.
- 7-7 فرقان 25/68.
- 8-8 اسراء 17/13.
- 9-9 مريم 19/59.
- 10-01 اعراف 7/143.

حضرت امیرعلیه السلام فرمودند: «چنین نیست که تو پنداشته ای، بلکه بعضی تصدیق می نماید بعضی دیگر را، نه آن که تکذیب نماید بعضی آیات بعضی دیگر را، ولی به تو آن عقل و فهمی که شخصاً استفاده نمایی، داده نشده تا معنا و مراد را درک نمایی، اکنون بگو مواردی را که توهم نموده ای بعضی قرآن با بعضی دیگر تناقض و تهافت دارد.» آن شخص آیاتی را ذکر کرد و حضرت امیر یکایک را برای او بیان فرمودند، از مواردی که عرض کرد، موضوع استفتای جناب عالی است.

اولاً قسمتی از متن روایت نقل، سپس ترجمه آن عرض می شود، «قال علیه السلام هات ویحک ما شککت فیہ، قال: وأجد الله جلّ جلاله يقول «بل هم بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ». و ذکر المؤمنین فقال «الَّذِينَ يُظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» و قال: «تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ» و قال: «مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ» و قال: «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا» فمرّه یخبر أنّهم یلقونہ و مرّه أنّه «لا- تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ»، و مرّه یقول، «وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا» فأنتی ذلک یا أمير المؤمنین وکیف لا أشک فیما تسمع!؟

فقال علیه السلام و اما قوله: «بل هم بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ» و ذكره المؤمنین «الَّذِينَ يُظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ» و قوله لغيرهم: «إلى يوم يَلْقَوْنَهُ بما أحلفوا الله ما وعدوه» و قوله: «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا» فأما قوله: «بل هم بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ» یعنی البعث، فسماه الله عزّ وجلّ لقاءه، و كذلك ذكره المؤمنین «الَّذِينَ يُظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ» یعنی یوقنون أنّهم یبعثون و یحشرون و یحاسبون و یجزون بالثواب و العقاب، فالظن هاهنا یقین خاصه، و كذلك قوله: «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا» و قوله: «مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ» یعنی: فمن كان يؤمن بالله مبعوثاً فإنّ وعد الله لآت من الثواب و العقاب، فاللقاء هاهنا ليس بالرؤيه، و اللقاء هو البعث، فافهم جميع ما في كتاب الله من لقائه فانه یعنی بذلك البعث، و كذلك قوله: «تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ» یعنی انه لا يزول الايمان عن قلوبهم يوم يبعثون، قال: فرجت عنّي یا امیر المؤمنین فرّج الله عنک فقد حللت عنّي عقده. (1)

خلاصه گفتار آن شخص، این است که دسته ای از آیات خبر می دهند، بندگان

ص: 222

خداوند متعال را ملاقات می کنند و دسته ای دیگر می گویند با چشم انسانها او را نمی بینند، مگر ملاقات بدون دیدن می شود؟ یا امیرالمؤمنین چگونه من شک در آنچه از آیات خواندم ننمایم؟!

حضرت فرمودند: مراد از آیه «بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ» (1) و درباره مؤمنین می فرماید: «الَّذِينَ يُظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ» (2) و درباره دیگران می فرماید: «إِلَى يَوْمٍ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ» (3) و فرمود: «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا» (4) چنین است.

اما آیه اول: «بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ» یعنی به بعث و حشر کافرنند و خداوند نام بعث را لقای خود فرمود.

و اما آیه دوم: «الَّذِينَ يُظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ»: ظنّ به خصوص در این جا به معنای یقین به بعث و حشرشان و اینکه به حسابشان می رسند و به پاداش و ثواب می رسند و یا کیفر و عقاب می شوند، آمده است.

اما آیه سوم: «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا» و آیه چهارم «مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ» (5) یعنی هر آن که ایمان به آن دارد که به عالم آخرت مبعوث و محشور می شود...

پس لقا در این جا به معنای رؤیت نیست؛ بلکه به معنای بعث و حشر است. سپس حضرت امیرعلیه السلام فرمودند: بدان در هر جا از کتاب خدا که ذکر لقای حضرتش شده، از آن بعث و حشر، قصد گردیده است.

پس از نقل محلّ شاهد حدیث شریف، لازم است تذکر داده شود چون انسان پس از انتقال از این دنیا و مبعوث شدن به عالم آخرت، قوای ادراک او قوی می شود و شواغل مادی عالم دنیا زایل می گردد و سطوت و ملک و قدرت حضرت احدیّت و عدم مؤثّر بودن غیرش را عیناً مشاهده می نماید، آیات قرآن مبعوث و محشور گشتن به عالم

ص: 223

1-1 سجده 32/10.

2-2 بقره 2/46.

3-3 توبه 9/77.

4-4 کهف 18/110.

5-5 عنکبوت 29/5.

آخرت را به لقای حضرت احدیّت تعبیر فرموده [است] و کسانی که مطالعه و تفکّر در معارف اسلامی دارند، می دانند تعبیر مذکور، حقیقت است و به هیچ وجه مجاز در آن نیست. والعلم عنده سبحانه.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حضور مبارک حضرت آیهاالله العظمی آقای میلانی - دام ظلّه العالی -

عرض می شود فقهای اهل سنت، بین ولایت بر نفس و حضانت، تفاوت کلی قایل هستند و این دو مبحث را جداگانه مطرح می کنند و عقیده دارند که اولیا بر نفس اصولاً پدر و جدّ پدری و سایر اقارب پدری هستند، در صورتی که حقّ حضانت اصولاً به مادر و خویشان مادری اختصاص دارد. ولایت بر نفس، شامل تأدیب و تعلیم و معالجه و ختنه کردن و تعیین حرفه و ولایت بر ازدواج است، اما حضانت شامل هیچ یک از اینها نیست؛ بلکه منظور از آن، فقط حفظ و مراقبت و نظافت صغیر و مجنون و امثال آن می باشد. بنابراین، مادر و خویشان مادری هر چند دارای حقّ حضانت باشند، ولایت بر نفس به معنایی که گفته شده [است]، ندارند. این، خلاصه عقیده فقهای اهل سنت است؛ اما عقیده فقهای شیعه برای بنده روشن نیست.

تقاضا دارم بفرمایید آیا در این مسأله، اختلافی بین شیعه و سنی وجود دارد؟ مفهوم حضانت و ولایت بر نفس و حدود و دایره شمول آنها چیست؟ و هرگاه حقّ حضانت، مثلاً به مادر اختصاص داشته باشد، آیا پدر و جدّ پدری ولایتی بر نفس (به جز ولایت بر ازدواج که اشکالی در آن به نظر نمی رسد) دارند؟ و در صورتی که ولایت داشته باشند، حدود این ولایت چیست؟

باسمه تعالی شأنه

1 - ولایت پدر و جدّ پدری، غیر از حضانت مادر است.

2 - ولایت پدر و جدّ پدری، مخصوص خودشان است و به خویشان پدری مانند

عمو و پسر عمو سرایت نمی کند، و همچنین حقّ حضانت، مخصوص مادر بوده، برای خویشان مادری، حقّ حضانت شرعاً ثابت نیست.

3 - ولایت پدر و جدّ پدری در مسأله ازدواج دختر مسلم است و همچنین درباره پسر صغیر بنا به مشهور و بعضی از روایات. توضیح اینکه بنا بر احتیاط واجب بایستی در اجرای ولایت، مصلحت فرزند از جمیع جهات تشخیص داده [شود] و منظور گردد، و روی همین شرط است که غالباً پدران به تزویج فرزندان خود در حال صغر اقدام نمی کنند؛ مخصوصاً با در نظر داشتن اینکه الفت و محبت امری است شخصی و در کتاب حدیث وسائل الشیعه، روایت به این مضمون است: «تزوید فرزندان در حال صغر برازنده نیست؛ زیرا ممکن است پس از آن که بالغ شدند، الفت نگیرند.»

4 - پدر و جد، ولایتی بر طلاق فرزندان ندارند.

5 - موارد ولایت پدر و جدّ پدری به اضافه ازدواج در تمامی اموری است که مربوط به صلاح فرزندان صغیر است؛ یعنی در هر چیزی که مفاسد صغیر را از مصالحش تشخیص دهد، مصالح او را عملی نموده، از مفاسدش جلوگیری کند.

6 - تصرف پدر در اموال فرزند برای نیازمندیهای خود، با مراعات موازین احتیاط جایز است؛ بلی اخلاقاً پسر اگر چه کبیر است و اختیار مال خود را دارد، در عین حال، موظف است از تصرفات پدر جلوگیری نکند؛ بلکه پدر را صاحب اختیار کامل قرار دهد.

7 - در دو صورت حقّ الحضانه برای مادر تصور می شود: یکی در دوران رضاع؛ در این دوران، مادر می تواند کودک را اعم از پسر و دختر به عنوان حقّ الحضانه که دارد، نگهداری کند، و مادر برای شیر دادن، حقّ اجرت دارد ولی اگر بیشتر از متعارف بخواهد یا کسی پیدا شود که بی اجرت شیر دهد یا کمتر از آنچه مادر برای شیر دادن می خواهد، او بگیرد، در این صورت پدر با ولایتی که دارد، می تواند کودک را از مادر بگیرد.

دوم - دوران پس از رضاع، باید دانست که حقّ حضانت مادر، تنها درباره دختر است؛ این دوران چند صورت دارد:

الف - پدر مرده و جدّ پدری برای کودک وجود [... نداشته باشد]، در این صورت حقّ حضانت با مادر است.

ب - پدر مرده و جدّ پدری کودک وجود [... داشته باشد]، در این صورت، احتیاط مقتضی این است که مادر، رضایت او را در حضانت کودک تحصیل نماید.

ج - پدر، زنده است و مادر شرعاً از او جدا شده و به دیگری تزویج کرده است و کودک هنوز هفت سال اتمام نکرده است. در این صورت، حقّ الحضانة مادر، ساقط و ولایت پدر، ثابت است.

د - پدر، زنده و مادر تزویج نکرده، تا هفت سال حقّ الحضانة مادر ثابت است.

8 - موارد حقّ الحضانة، چیزهایی است که به نفع کودک باشد و ضرر را از او دور سازد، و البتّه نفع و ضرر به اختلاف حالات و زمانها و مکانها متفاوت می باشد، باید اگر خود، تشخیص کامل ندهد، با دیگران مشورت بنماید. والعلم عندالله سبحانه.

بسم الله الرحمن الرحيم

حضور حضرت حجّه الاسلام والمسلمین آیهالله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

عرض می شود... خانواده محترمی گرفتاری پیدا نموده، استفتایی خدمتتان می فرستند. امید است ان شاءالله رفع مشکلشان بشود...

* صورت استفتا

محضر مقدّس حضرت آیهالله العظمی آقای میلانی - معّ الله المسلمین بطول بقائه -

معروض می دارد، زیدی از اشرار، به حقّه دختر یازده ساله ای را عقد کرده و پس از زفاف، یک هفته گذشته، مشغول کارهای غیر مشروع از سرقت و قمار و نوع فحشاها شده و قبلاً هم مبتلا بوده [و] فعلاً زندانی است و سه سال است دختر و بستگانش در کمال بیچارگی می باشند و حریف طلاق هم نیستند. به علمای اصفهان مراجعه شده [است]، ایکال به نظر حضرت آیهالله نموده اند، تقاضا آن که هر طور رأی مبارک تعلق گرفت، دستور نجات این دختر بدبخت را مرحمت فرمایید، ایّام برکات مستدام.

اصفهان مسجد جامع - میر سید علی ابطحی - و نیز عین استفتا از حضرت آیهالله آقای حکیم شده، جواب معظّم له را پیوست تقدیم می داریم.

ص: 226

بسم الله الرحمن الرحيم

چنانچه قیام به وظایف شرعی زن خود از نفقه و لوازم آن بنماید، چاره نیست و باید دختر صبر نماید و اگر به نفقه و لوازم آن قیام نکند، باید شوهر را اخطار داد که یا نفقه دختر را بدهد یا طلاق او را بدهد و چنانچه امتناع نماید، دختر می تواند موضوع خود را شکایت به حاکم شرع کند و طلب طلاق از او بنماید، حاکم شرع او را طلاق می دهد و پس از تمام شدن عده می تواند شوهر اختیار کند.

7 ذیقعدہ 1385

باسمه تعالی شانه

تسلیم و تحیت به عرض می رسانم، امید آن که در ظلّ توجّه حضرت ولی عصر - ارواحنا فداه - در خدمات دینی و مذهبی مؤید باشید مرقوم شریف زیارت شد. حقیقتاً از ابتلای آن دختر متأثر شدم و چون راجح در نظر احقر آن است که با رعایت بعضی خصوصیات، حاکم شرع می تواند او را طلاق دهد و حکومت شرعیّه در این گونه موارد مربوط به قضاوت و ولایت در امور حسبیّه است، و نیز برای آن دختر طریق استخلاص موجود است که مراجعه نماید و مطلقه شود، ملتمس دعا.

جواب نامه آیه‌الله خادمی

باسمه تعالی شانه

اصفهان - حضرت حجّه الاسلام آیه الله آقای حاج آقا حسین خادمی - دامت برکاته -

تسلیم و تحیت وافر به عرض می رسانم و به انواع دعوات یاد آورم و در غالب اوقات در مواقع زیارت نیابت می نمایم. مرقوم مبارک زیارت شد... راجع به مسأله ای که مرقوم فرموده [بودید]، انصافاً خیلی قوی است که حاکم شرع، حقّ طلاق دادن در

ص: 227

این گونه موارد را داشته باشد، سال گذشته نظیر این مورد مراجعه شد(1)، فحوص کردم و آشنا به مورد بحث بودم و اینک مجدداً مراجعه نمودم.

اولاً بعضی روایاتی است که صاحب حدائق در فایده شانزده از مقدمه کتاب نکاح، بیان فرموده و صاحب وسائل در باب اول ابواب التفقات روایت فرموده و مرحوم سید در ملحقات عروه الوثقی به مناسبتی در عدّه «مفقود عنها زوجها» عنوان فرموده و از جمله آن روایات، صحیحه ابی بصیر است که در من لا یحضر در باب «حقّ المرأه علی الزوج» است و مشتمل است به جمله «کان حقاً علی الامام أن یفرّق بینهما» و صحیحه ربعی و فضیل است که نیز در من لا یحضر است و مشتمل است به جمله «وإلا فرّق بینهما».

ثانیاً، در صورتی که به دلیل حرج منتفی شود حکم وضعی بودن «الطلاق یبد من أخذ بالساق» اگرچه آن اثبات نمی کند ولایت حاکم را ولی دلیل عمومی ولایت حاکم در امور حسبیّه کافی است. والحاصل، در موردی که شوهر حاضر نباشد نفقه بدهد و کسان او هم نفقه ندهند و مالی نداشته باشد که به استیذان از حاکم شرع از آن به جهت نفقه برداشته شود، به مقتضای روایات، طلاق دادن حاکم جای دارد بالخصوص اگر احتیاطاً مراعات شود که مدّت زندانی بودن مرد در وقت نزدیک تمام نخواهد شد و چنانچه جنبه حرج از حیث عدم نفقه باشد، اوفق است. و الیه سبحانه الامر کله.

ص: 228

1-1 سؤال و جواب سال گذشته: محضر مبارک مرجع تقلید آیها الله العظمی آقای میلانی - مد ظلّه - این کمینه، نه سال قبل با مردی ازدواج نمودم، دو سال بعد از زندگی مشترک، شوهرم مفقود الاثر شده است. اکنون هفت سال از گم شدن مشار الیه می گذرد، طی این مدت، جهت پیدا کردن ایشان هرگونه فحوص به عمل آورده ایم، ولی نتیجه نداشته است و کسی هم نیست که از طرف ایشان نفقه بنده را متکفل گردد خواهشمندم مقرر فرمایید شخصی این جنبه را مطلقه نماید. باسمه تعالی شأنه ج - در مفروض سؤال اگر مایوس شده اید از پیدا شدن شوهرتان و می دانید در هر جا و هر اندازه تفحص نمایید از حیات و یا ممات او خبردار نخواهید شد و شوهرتان هم مالی ندارد که از آن به جهت نفقه خودتان بردارید و نیز کسی از اقوام شوهرتان نیست که متکفل نفقه شما بشود و یا به او گفته شود و نفقه شما را بدهد، حاکم شرع در موقعی که حیض نباشید، ممکن است شما را طلاق بدهد و بعد از آن چهار ماه و ده روز عده نگهدارید، سپس اختیار تزویج دارید و این جانب کلیتاً در امر طلاق مداخله نمی نمایم.

حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - مَتَّعَ اللَّهُ الْمُسْلِمِينَ بِطَوْلِ بَقَائِهِ -

پس از عرض مراتب تحیت، با معذرت از تصدیع، خواهشمند است جواب سؤال ذیل را مرقوم فرمایید:

در صورت تساوی مجتهدین که فتوای اصحاب در حَقِّ مقلّدین بر تخییر است، ولو با علم به تعارض فی الفتاوی. آیا چنانچه یک نفر از ایشان یعنی (از مجتهدین متساوی) فتوا داده باشد با تساوی و علم به تعارض به وجوب اخذ به احوط القولین و احوط الاقوال و از فتوای او همه مطلع شده باشند، آیا با وجود این فتوا ولو از یک نفر، تخییر در حَقِّ عامی سقوط پیدا می کند و لو نسبت به خود مسأله تخییر که هم نمی تواند به دیگری که مطلقاً قایل به تخییر است، رجوع کند، آن گاه از خود او یا از هر کس که مایل است، تقلید نماید، لذا همه در این هنگام، واجب است که اخذ به احوط القولین و احوط الاقوال بنمایند؟ یا آن که فتوای یکی از مجتهدین، موجب سقوط حکم تخییر رأساً در حَقِّ عوام نمی شود و هیچ مانعی ندارد که مردم به تقلید سایر مجتهدین که قایل به تخییرند ولو مع التعارض به هر کس می خواهند رجوع کنند و تقلید نمایند و اخذ به احوط الاقوال بر ایشان واجب نیست؟

باسمه تعالی شأنه

راجع به این مسأله به نحو اختصار به عرض می رساند، لابد است هر شخص که احوط القولین او الاقوال را بگوید، احتیاط وجوبی گفته باشد، نه فتوا؛ زیرا که این شخص ملاک تخییر بین الحجّتین را منحصر می داند به روایات، و ملاک در غیر آنها را جاری نمی داند، پس یا مدرک قول به تخییر را دلیل لفظی جواب تقلید فقیه می داند که عام است و در صورت تعارض، ممکن نیست هر دو ضد یا هر دو نقیض را بگیرد، احوط القولین او الاقوال را به مقتضای قاعده اشتغال می گوید، یا مدرک قول به تخییر را حکم عقلاً به رجوع به هر یک از اهل خبره که می داند که در صورت اختلاف باید احتیاط نمود، یا

مدرک تخییر را دلیل انسداد صغیر می داند که نتیجه - علی الحکومه - احتیاط است که معسور نیست. والحاصل، احتیاط این شخص اثری ندارد، اگر دیگری فتوا به تخییر حتّی مع التعارض بدهد، والعلم عنده تعالی.

حضور مبارک حضرت آیها لله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

در بعضی بلاد مانند پاکستان و هندوستان، عزاداران حضرت سید الشهداء علیه السلام روز عاشورا خندقی حفر [کرده]، در آن، آتش می نمایند. و از میان آن، به عنوان عزاداری و سینه زنی عبور می کنند. اخیراً از بعضی حضرات مجتهدین نقل می شود که [این کار را] جایز نمی دانند. استدعا داریم نظر مبارک خود را برای مقلدین مرقوم فرمایید.

باسمه تعالی شأنه

آنچه از قول بعضی آقایان نقل شده، شاید به این مناسبت است که ممکن است عبور کردن و رفتن عزاداران در آتش، قربه إلى الله نباشد. اگر عبور از آتش در روز عاشورا به قصد قربت و شعار عزاداران آن حضرت باشد، جایز است؛ زیرا موجب یادآوری آتش زدن خیام مقدّسه آن حضرت - صلوات الله وسلامه علیه - می باشد. امید است خداوند متعال، همه ما را از عزاداران آن حضرت و از منتظرین حضرت ولیّ عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - قرار دهد.

محضر مبارک حضرت آیها لله العظمی آقای میلانی - أدام الله ظلّه -

به عرض مبارک عالی می رساند، این جانب شریعه کاتوزیان، مدّتی است که به عنوان قرائت قرآن و شرح و نشر احکام در حسینیه ارشاد در تهران با زنان مسلمان جلسه دارم و به تصوّر این که این مجامع اثری در روحیه خانمها داشته باشد، چنان که ظاهراً هم همین طور بوده [است]، با ضعف مزاج و کبر سنّ به این کار اقدام [... کرده ام].

حالیّه از گوشه و کنار مطالبی شنیده می شود که حسینیه ارشاد به عللی جای مناسبی برای

رفت و آمدهای مذهبی نیست و نیز شنیده شده است که برخی از علما نسبت به رفتن به آن محلّ و تأیید آن جا و تشویق مردم به شرکت در مجامع متشکله در آن حسینیه اظهار تردید و شاید نهی کرده اند. لذا برای روشن شدن موضوع، از حضرت آیهالله استدعا می شود، نظر خود را نسبت به اجازه یا منع از شرکت در مجامع حسینیه مزبور، مرقوم فرمایید تا تکلیف ما روشن شود و به کار شبهه ناکی اقدام نکرده باشیم.

ضمناً این استفسار کاملاً خصوصی است، و فقط برای تعیین تکلیف خود و چند نفر از خانمها که در این راه با این جانب همکاری دارند، به عمل آمده است.

باسمه تعالی شأنه

السلام علیکم ورحمه الله وبرکاته. امید است خدمات و مساعی سرکار عالیّه مورد قبول حضرت بقیّه اللّهی - ارواحنا فداه - بوده باشد و بدین وسیله به عنایات و الطاف حقّ متعال جلّ و علا نایل شوید، و امید است در اثر تعلیم و تربیت سرکار عالیّه مخدّرات عالیات به مرتبه کمال روحی و تقوای عملی نایل شوند؛ ان شاءالله تعالی. انتظار می رود راجع به مقام ولایت که یک حقیقت و واقعیتی است، بعد از توحید و نبوت کاملاً بحث کنید و همچنین نسبت به وظایف شرعیّه و اخلاق عملیّه، و ثابت نمایید بطلان سخنان بعضی مردم بی خبر از حقایق و کم معلومات را. و چنانچه نتوانید، همانا خودداری از شرکت نمایید و علّت آن را بیان فرمایید و تشخیص موضوع به عهده خود مکلفین است. شعبان 1390

حضور محترم حضرت مستطاب آیهالله العظمی آقای سید محمد هادی میلانی

- دام ظلّه - در دم متخلف در ذبیحه، اگر شکّ باشد که آیا خروج دم به قدر متعارف شده است یا نه، موافقاً لمتن العروه، حکم به نجاست فرموده اید. در این جا یک مشکل بزرگ پیش می آید و آن، این است که معمولاً در گوشتهایی که از بازار خریده می شود، این شکّ وجود دارد، و از طرف

ص: 231

دیگر، ازاله این خونها به طور کامل متعسّر، بلکه متعذّر است. آیا از راه اصاله الصحّه در فعل مسلم، یا طریق دیگر می توان حکم کرد که خروج دم به طور متعارف شده است یا نه؟ و اساساً آیا می توان گفت، ضرورت قائم است که سیره مسلمین و متدینین، بر عدم احتراز از ذرات متخلف در لحوم است، ولو آن که خروج دم متعارف، مشکوک باشد، یا حتّی معلوم باشد که دم به قدر متعارف خارج شده است؛ به عبارت دیگر، ذرات دم که در لحوم، معمولاً می باشد، محکوم به طهارت و حلیّت است؛ حتّی در موردی که دم به قدر متعارف خارج نشده است. بلی، خونهایی که به طور متعارف باید خارج شود، محکوم به نجاست است، و لو اینکه متخلف باشد.

باسمه تعالی

اولاً، اصاله الصحّه در فعل مسلم، که ذبح است، جاری می شود نه در لوازم عادی آن مانند خروج دم به طور متعارف.

ثانیاً، مقصود از طهارت دم متخلف، آن است که هر مقداری عادتاً خارج شدنی نبود ظاهر است، نه آن که خروج مقدار متعارف مطهّر مابقی است، و تعبیر فقها به مطهّریّت مبنی بر توسعه در تعبیر است. پس آن خونی که در گوشت و غیر آن وجود دارد و اصلاً خارج شدنی در موقع ذبح نبوده است، طاهر می باشد؛ اگرچه یقین داشته باشیم به این که خون متعارف خارج نشده است. بلی، اگر این گوشت، ملاقات کند با آنچه معتاد الخروج بوده و خارج نشده است، آن را تطهیر کنند - واللّه العالم.

حضرت مستطاب آیهاالله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

در زمانی که دانشجوی پزشکی بودم، مبادرت به تشریح جسد مرده کرده ام - پارگی دست و پا، نه قطع عضو - که مطابق فتوای جناب عالی، گناه [است] و بایستی دیه آن را پردازم؛ لطفاً مرقوم فرمایید برای هر پارگی از عضو چقدر بایستی دیه پرداخت و به چه کسانی [باید]

ص: 232

1 - اگر پارگی دست یا پای میّت به استخوان نرسیده باشد، دیه هر کدام از آن دو 27 نخود طلای مسکوک می باشد.

2 - اگر پارگی به استخوان برسد و پرده روی استخوان بریده نشود، دیه آن هر کدام یک مثقال و نیم طلای مسکوک به مثقال معمولی می باشد.

3 - اگر به استخوان برسد، دیه هر یک دو مثقال معمولی سه نخود کم طلای مسکوک می باشد.

4 - اگر استخوان را بشکنند، دیه هر یک سه مثقال و سه ربع مثقال معمولی طلای مسکوک است و مقصود از مثقال معمولی، عبارت است از 24 نخود که در عرف متداول است، و مصرف این دیه با اذن و اجازه حاکم شرع، در خیرات و میرّات، و صدقه دادن به فقرا از طرف میّت است. واللّٰه العالم.

حضور محترم حضرت مستطاب آیها لله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

راجع به مطاف اطراف خانه کعبه که 24 ذراع، مشهور تعیین نموده اند. با وضع فعلی این سنوات که از اطراف ممالک چهارصد و پنجاه هزار نفر، و از خود حجاز هم بیش از عدد مرقوم کمتر نخواهد بود، و در تمام ساعات این چند روز و بالأخصّ ایّام دهم و یازدهم، مملوّ از جمعیت است، و از نزدیک چاه زمزم مردم طواف نموده و نهایت درجه زحمت و مشقّت را

ص: 233

1-1 هر چند در سؤال ذکر نشده که مرده مورد تشریح مسلمان بوده یا نه؟ ولیکن از اشاره سؤال کننده به فتوای مرحوم آقاقدس سره معلوم می شود که مقصود، مرده مسلمان است، و جنازه مؤمن حرمت دارد همچون حرمت وی در حال حیات. امام صادق علیه السلام از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می نمایند: «حرمة المسلم میّتاً کحرمة وهو حیّ سواء» و نیز امام صادق علیه السلام فرمودند: «أبی الله أن یظنّ بالمؤمن الاّ خیراً وکسرک عظامه حیّاً و میّتاً سواء.» و سائل الشیعه 29/329. و اما غیر مؤمن، هیچ احترام و حرمتی ندارد. تفصیلاتی که مرحوم آقاقدس سره مرقوم فرموده اند، هر کدام دلیلی دارد که در کتب مفصّل بیان شده است.

داشته [اند] و خصوصاً کسانی را که در تخته های روان گذارده، آنان را طواف می دهند. نظر مبارک را بیان فرموده که بسیار مورد حاجت عامه مردم است.

تذکر، آن که پشت حجر اسماعیل، بیش از دو متر، الی دو متر و نیم، یا سه متر، مکانی باقی نمی ماند، و دیگر این وضع طواف، با فشار، که گاهی بلکه اغلب، حالت سلب اختیار می شود و شخص را همراه خود می برند، تکلیف چیست؟

باسمه تعالی شأنه

راجع به مطاف، بیاناتی فرموده اید از حیث مشکلات انجام دادن طواف در مقدار محدود بیست و شش ذراع و نصف، از خانه کعبه مقدسه، معروض می دارم:

اولاً، تحدید مطاف به این مقدار منحصر است به روایت محمد بن مسلم (1) که به واسطه بودن یاسین ضریر در رجال سند آن ضعیف است، و عمل کردن مشهور به این روایت، به احتمال قوی، از حیث احتیاط بوده است که آن را مطابق احتیاط دیده اند، و در این مورد اقل و اکثر، به اصل براءت عمل ننموده اند و مطلقات را وافی ندانسته اند، و به هیچ وجه معلوم نیست که مشهور، قراین خارجیّه، به دست آورده باشند بر صدور این روایت از معصوم - صلواته تعالی علیه - فعلی هذا وثوق به صدور که ملاک حجّیت روایت است، حاصل نیست، و فرضاً ظنّ مطلق حاصل شود، نسبت به قراین خارجیّه اثری ندارد، پس مطلقات طواف و مخصوصاً اطلاق مثل قوله صلی الله علیه وآله: «طف بالبيت سبعة اشواط» محکم است (2). و به عبارت اخری، عمل نمودن مشهور به این روایت مادامی که محتمل الامرین است، عمل نمودن مشهور به آن کافی است در عدم تمامیت حجّت در قبال مطلقات. مضافاً بر اینکه اگر اطلاقات هم نبود، مورد دوران امر بین اقل و اکثر، و مجرای اصل براءت از اکثر می بود. و البته مقدار فاصله را باید مراعات نمود که به قدری دور نباشد که طواف بالبيت صدق نکند.

ص: 234

1-1 وسائل الشیعه 5/415 و 427.

2-2 همان.

و بنا بر تقریب صاحب مدارک که بیست و شش ذراع و نصف تحدید مسافت موضع طواف می باشد، پس در خارج حجر اسماعیل، همانا با این مقدار فاصله از خانه کعبه بلکه مقداری هم بیشتر، طواف بالبیت صادق خواهد بود.

و ثانیاً، از صحیحہ حلبی که قال: «سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الطَّواف خلف المقام» قال: «ما أحبَّ ذلك وما أرى به بأساً فلا تفعله إلا أن لا تجد منه بدءاً» (1). خوب استفاده می شود که فضیلت، مقتضی است به اینکه طواف بین البیت و المقام، بوده باشد. و به این سبب می فرمایند که خلف مقام به طواف نپردازد، مگر در صورتی که ناچار شود فضیلت را ترک نماید، و ابتداءً فرمودند: دوست ندارم و باکی در طواف خلف مقام نیست.

خود این صحیحہ، قرینه است بر اینکه مراد از روایت مسلم بر تقدیر صحّت سندش همانا تحدید مسافت مناسب با فضیلت است. و جمله ای که در آن روایت است، «كان النَّاس على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله، يطوفون بالبیت و المقام» (2). مقصود، ترک فضیلت است ولی جایز و مورد امضا بوده است که نهی از آن نفرموده اند و نیز قرینه است که جمله «لا- طواف له» (3) در آخر آن روایت، نفی کمال است.

والحاصل، در موقع فراغت و سهولت، احتیاط در این است که در مسافت بین البیت و المقام، طواف انجام شود. اما در مواقع ازدحام، طواف نمودن از فاصله خلف المقام، به طوری که طواف بالبیت صدق کند، اشکالی به نظر نمی رسد. العلم عنده تعالی.

محضر مقدّس حضرت آیةالله العظمی آقای میلانی - مدّ ظلّه -

بازی شطرنج که اکنون در عرف به هیچ عنوان جنبه قمار ندارد، بلکه مانند فوتبال و والیبال و غیره در ردیف بازیهای ورزشی و قهرمانی درآمده [است]، چه صورت دارد؟

ص: 235

1-1 وسائل الشیعه 13/351.

2-2 وسائل الشیعه 5/415 و 427.

3-3 همان.

محل اشکال، بلکه جایز نیست، و نیز چیزهای دیگر که لهو و لعب باشد، محل اشکال است.

حضرت بندگان اجل آیهالله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

لطفاً بیان فرمایید، اگر یک نفر مسلمان به فردی مسیحی، یهودی [یا] زردشتی وعده بدهد که فلان عمل را انجام دهد، چنانچه وفای به عهد نکرد و تخلف نمود، چه صورت دارد؟

باسمه تعالی شانه

اگر (این عمل) در نزد کفار، برخورد به جامعه مسلمین داشته باشد، بسیار محل اشکال است و جایز نیست.

محضر شریف حضرت مستطاب آیهالله العظمی آقای میلانی - مدّ ظلّه العالی -

خواهشمند است جواب استفتای ذیل را مرقوم و مرحمت فرمایید. آیا حاج می تواند، با نذر، در جدّه مُحَرَم شود یا خیر؟

باسمه تعالی مجده

در مفروض سؤال قبلاً نذر کند اگر موفق به مسافرت شدم، یا اگر سالمأً به جدّه رسیدم و مانند آن، از جدّه مُحَرَم شوم (1)، و بر خود برای خداوند متعال قرار دهد مُحَرَم

ص: 236

1-1 کسانی که می خواهند وارد مکه شوند، باید از میقاتها یا محاذی آنها مُحَرَم شوند، قبل از وارد شدن به حرم؛ و چون جدّه از میقاتها نیست و محاذی بودنش به یکی از آنها هم معلوم نمی باشد، لذا بعضی از فقها مانند آیهالله میلانی جایز می دانند با نذر در جدّه مُحَرَم شود. مرحوم آیهالله نائینی قدس سره می فرمایند با نذر در جدّه مُحَرَم شود و در میقات تلبیه ها را تجدید نماید. مرحوم آیهالله حکیم می فرمایند: در وقت وارد شدن به حرم، احرام از ادنی الحل لازم است؛ دلیل التّاسک/61.

شدن از جدّه را، و خوب است به عربی بگوید: «لَلَّهِ عَلَيَّ اِنْ وَصَلْتَ سَالِمًا اِلَى جَدِّهِ اَنْ اُحْرِمَ مِنْهَا» و بعد از ورود به جدّه، موقعی که مهیا شد برای احرام و لباس احرام پوشید، برای مرتبه دوم مجدداً نذر نماید که بر خود برای خداوند متعال قرار دهد مُحْرِم شدن در همان ساعت را و بهتر آن که به عربی هم بگوید: «لَلَّهِ اِنْ اُحْرِمَ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ» و لبیکها را بگوید. و احتیاط مستحبّ نزدیک حرم با همان تبتی که دارد، لبیکها را بگوید.

محضر مقدّس حضرت آیها لله العظمی المیلانی - دامت برکاته -

با توجه به اینکه ذات قدس کبریایی، حضرت واجب الوجود جلّت عظمته دیده نمی شود و به موسی بن عمران، در مقام عرض قوم و استدعایشان خطاب به «لَنْ تَرَانِي» رسید، بنابراین، لقاء ربّ جلیل مربنده ذلیل را که در آیات قرآنی و اخبار اهل بیت علیهم السلام و ادعیه وارده، فرموده اند چیست؟ و مراد از «لقاء الله» و «لقاء ربّ» چه می باشد؟ «سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ». (1)

باسمه تعالی شأنه

لقاء بر حسب معنا، اعم از رؤیت به بصر است و استعمال حقیقی می شود، در ادراک به بصیرت و در حضور پیدا کردن، و لهذا شخص نابینا به ملاقات کسی می رود و می گوید: با فلانی ملاقات کردم. کلمه «لقاء»، در موارد بسیار، در اموری که از دایره ادراک حسّی بصری خارج است استعمال می شود. در قرآن مجید است «حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوْعَدُونَ» (2)، «بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا» (3)، «وَلَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ اَنْ تَلْقَوْهُ»، (4)

ص: 237

1-1 1 صافّات 37/180.

2-2 2 زخرف 43/83.

3-3 3 سجده 32/14.

4-4 4 آل عمران 3/143.

«لقد لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا» (1) که ملاقات به زمان نسبت داده شده، و نیز به موت و تعب نسبت داده شده است. «وَلَقَاهُمْ نَصْرَةً وَسُرُورًا» (2) که «لقاء» بر وفق و مسرت نسبت داده شده است، إلى غير ذلك من الموارد في القرآن وفي الخطب و الاحاديث والاستعمالات العربيّة الفصحى. قال الشاعر: «فمن يلق خيراً يحمد الناس أمره» وقال: «تلقى السّماحه منه والذی خلقا.»

بالجمله، «لقاء» در ادراك قلبی استعمال می شود و متعلق آن هم امر معنوی است. و اما ملاقات الله - جلّ و علا - عبارت از رفتن به سوی اوست و عبارت است از قیامت و بعث و نشور، بر حسب تفسیر آیات شریفه.

در اینجا مناسب است روایتی را که شیخ صدوق قدس سره در کتاب توحید ذکر فرموده اند، قسمتی از آن را بیان کنم که حضرت امیرالمؤمنین - صلواته تعالی علیه - در جواب شخصی که شبهاتی راجع به اختلاف آیات قرآنیّه داشت، و سؤالاتی می نمود که از جمله آنهاست همین سؤال که در قرآن می فرماید: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ» (3)، «وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا» (4) و می فرماید: «يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ» (5) و «يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ» (6) و «مُلاقُوا رَبِّهِمْ» (7)، «مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ» (8).

و اما قوله تعالی: «بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ» (9) و ذکر الله المؤمنین «الَّذِينَ يُظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا رَبِّهِمْ» (10) و قوله: «الِي يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَقُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ» (11) و قوله: «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ

ص: 238

1-1 كهف 18/62.

2-2 دهر 76/11.

3-3 انعام 6/103.

4-4 طه 20/110.

5-5 احزاب 33/44.

6-6 كهف 18/110.

7-7 بقره 2/46.

8-8 عنكبوت 29/5.

9-9 سجده 32/10.

10-10 بقره 2/46.

11-11 توبه 9/77.

رَبِّهِ فليَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا» (1) وقوله: «بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ» (2) يعنى البعث، فسَمَّاهُ اللهُ عزَّوجلَّ لقاءه.

وكذلك، ذكر المؤمنين «الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ» (3) يعنى يوقنون أَنَّهُمْ يبعثون ويحشرون ويحاسبون ويجزون بالثواب والعقاب. فالظن هيهنا اليقين خاصه. وكذلك قوله: «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا». (4)

وقوله: «مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ» (5) يعنى بقوله فمن كان يؤمن بالله مبعوث فان وعدالله لآت من الثواب والعقاب. فاللقاء هيهنا ليس بالرؤيه واللقاء هو البعث. فافهم جميع ما فى كتاب الله من لقاءه. فانه يعنى بذلك البعث.

وكذلك قوله: «تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ» (6) يعنى انه لا يزول الايمان عن قلوبهم يوم يبعثون. شخص سائل گفت: «فَرَجَّتْ عَنِّي يَا اميرالمؤمنين فَرَجَّ اللَّهُ عَنكَ وَحَلَلْتَ عَنِّي عَقْدَهُ». (7)

در خاتمه به نحو اختصار و به طور اجمال، تقریبی در تفسیر فرمایش این بزرگوار - صلواته تعالی علیه - عرض می کنم: انسان پس از انتقال از دنیا و مبعوث شدنش در عالم قیامت، قوای ادراکش اشتداد یافته و شواغل عالم دنیا و افکار مادی آن زایل شده و سطوت و قدرت و ملک و بطش خداوند متعال - جلّ و علا - را به مفاد آیه «لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» (8) را عیاناً مشاهده می کند. لهذا، مبعوث شدن و محشور گشتن در عالم آخرت به لقای حضرتش تعبیر شدن کاملاً مناسب دارد و نزد کسانی که تفکر در معارف قرآنی دارند تعبیر مذکور، مطابق با حق و حقیقت استعمال شده است. والحمد لله الذى هدانا لهذا وما كنا لنهتدى لولا أن هدانا الله. دمتم ودامت المواهب الربوبية تحفكم. والسلام عليكم ورحمه الله وبركاته.

ص: 239

1-1 كهف 18/110.

2-2 سجده 32/10.

3-3 بقره 2/46.

4-4 كهف 18/110.

5-5 عنكبوت 29/5.

6-6 احزاب 33/44.

7-7 توحيد صدوق 267/1.

8-8 غافر 40/16.

محضر مبارک حضرت مستطاب آیه‌الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

آیا بازی شطرنج و تخته نرد و انواع بازیهای ورق، اگر پولی فیما بین ردّ و بدل نشود، بازهم قمار محسوب می شود یا خیر؟

باسمه تعالی

جایز نیست (1) واللّٰه العالم.

محضر مقدّس حضرت آیه‌الله العظمی آقای میلانی - مدّ ظلّه -

آیا علم دوازده امام علیهم السلام با هم مساوی است یا فرق دارد؟ و آیا علم غیب می دانند یا نه؟

ص: 240

1-1 درباره اینکه مرحوم آیت الله میلانی در جواب فرموده اند: «جایز نیست» سه احتمال وجود دارد: 1 - ممکن است از جهت قمار محسوب شدن جایز نباشد، چون قمار، حرام است، چه برد و باخت پولی در بین باشد یا نه. 2 - اینکه جایز نباشد، شاید از جهت «لهو و لعب» بودن است، و «لهو و لعب» در شریعت مطلقاً حرام است. 3 - و یا از جهت ادله خاصه به حرمت «بازی شطرنج» و «تخته نرد» و شبه آنهاست. هرچند حرمت در نظر ایشان محتمل است مستند باشد به دو وجه اول و دوم ولی روایات و نصوص مطلقه خاصه در مورد نهی از شطرنج و تخته نرد کافی به نظر می رسد، بخشی از روایات در خصوص شطرنج ذکر می شود. علاوه مجلسی از عیون اخبار الرضا علیه السلام روایت می نماید که حضرت رضا علیه السلام فرمودند: هرکس از شیعیان ما باشد، باید پرهیزد از نوشیدن فقاع (آب جو) و بازی شطرنج، و هرکس نگاه کند به فقاع و یا شطرنج و یاد آورد جسارت یزید با سر امام حسین علیه السلام را و لعن بر یزید نماید، خداوند متعال گناهان او را می آمرزد. و نیز روایت می نماید عیاشی از امام صادق علیه السلام که فرمودند: «فروش شطرنج حرام و گرفتن پول او عار و ننگ و نگاهداری او کفر است».

برحسب روایات عدیده، مساوی هستند، و عقلاً هم برهان قائم است بر این که علم مقدّسشان به واسطه جنبه ولایت کلیّه الهیه است که در آن وحدت دارند و البتّه به تعلیم خداوند متعال علم غیب دارند. روایات صریحه بر این معنا دلالت دارد و برهان عقلی بر آن قائم است (1) - واللّه العالم.

ص: 241

1-1 تمام آیات قرآن و اخبار آل محمد صلی الله علیه وآله را که مورد بررسی قرار دهیم می بینیم که در این موضوع، ادلّه، از آیات و سنت رسول اکرم صلی الله علیه وآله و ائمه طاهرین علیهم السلام سه دسته اند: دسته اول، دلالت دارد که علم غیب، مخصوص خداوند جلیل بوده، غیر آن، کسی از انبیاء و ائمه و ملائکه، آشنا به غیب نبوده، اطلاع از آن ندارند. مثل آیه: «وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ...» انعام 6/59 و آیه «وَلَوْ كُنْتَ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَاسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ...» اعراف 7/188 و آیه «إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ...» یونس 10/20 و آیه «وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...» هود 11/123 و آیه «قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ...» نمل 27/65 و آیات و اخبار دیگری که بدین اسلوب هستند. دسته دوم، دلالت دارد که انبیاء و ائمه علیهم السلام تمامی علوم اولین و آخرین را دارا بوده اند و به آنها آشنا هستند. مانند آن مدارکی که دلالت دارد، ملائکه اوقات وقوع حوادث را می دانند و آنچه دلالت دارد که پیغمبر صلی الله علیه وآله و امامان، آنچه شده و آنچه خواهد شد، تا روز قیامت می دانند. و ادله بسیاری است که پیغمبران بسیاری از مغیبات و پنهانی ها را خبر داده اند. علامه مجلسی در بحار الانوار از بصائر الدرجات با اسناد خود از ابی عبدالله علیه السلام نقل نموده است که از علی علیه السلام، از علم و دانش پیغمبر صلی الله علیه وآله سؤال کردند. فرمود: علم و دانش آن حضرت، علم به علوم جمیع پیامبران و به آنچه شده و آنچه می شود و آنچه خواهد شد، تا روز قیامت است. بعد فرمود: «فَسَمَّ بِهٖ خَدَاوَنَدِیْ کَہٗ نَفْسِیْ مِنْ دَرِّ قَدْرَتِ اَوْسَتِ، هَرَّ اَیْنِهٖ مِنْ مِیْ دَانِمِ، اَنْجَہٗ رَا کَہٗ یَغْمَبِرِ دَانَسْتِهٖ وَ اَنْجَہٗ شَدَّہٖ وَ اَنْجَہٗ خَوَافِہٖ شَدَّہٖ وَ اَنْجَہٗ سَوَآلِہٖ کَرَدَدِنْدِ. فَرَمُودَ: عِلْمٌ وَ دَانِشُ اَنْ حَضْرَتِ، عِلْمٌ بِہٖ عِلْمُ جَمِیْعِ پِیَا مَبْرَانِ وَ بِہٖ اَنْجَہٗ شَدَّہٖ وَ اَنْجَہٗ مِیْ شَوْدُ وَ اَنْجَہٗ خَوَافِہٖ شَدَّہٖ، تَا رُوزِ قِیَا مَتِ اَسْت. بَعْدُ فَرَمُودَ: «فَسَمَّ بِهٖ خَدَاوَنَدِیْ کَہٗ نَفْسِیْ مِنْ دَرِّ قَدْرَتِ اَوْسَتِ، هَرَّ اَیْنِهٖ مِنْ مِیْ دَانِمِ، اَنْجَہٗ رَا کَہٗ یَغْمَبِرِ دَانَسْتِهٖ وَ اَنْجَہٗ شَدَّہٖ وَ اَنْجَہٗ خَوَافِہٖ شَدَّہٖ وَ اَنْجَہٗ سَوَآلِہٖ کَرَدَدِنْدِ. فَرَمُودَ: عِلْمٌ وَ دَانِشُ اَنْ حَضْرَتِ، عِلْمٌ بِہٖ عِلْمُ جَمِیْعِ پِیَا مَبْرَانِ وَ بِہٖ اَنْجَہٗ شَدَّہٖ وَ اَنْجَہٗ مِیْ شَوْدُ وَ اَنْجَہٗ خَوَافِہٖ شَدَّہٖ، تَا رُوزِ قِیَا مَتِ اَسْت.» دسته سوم: دلالت دارد بر تفصیل که با آن تمامی ادلّه جمع شده و در میان آنها توافق حاصل می شود. وجه جمع، این است که مراد از ادلّه اول که علم غیب را منحصر به پروردگار دانسته و از دیگران نفی نموده، آن است که خداوند متعال ذاتاً غیب را می داند و غیر از او کسی ذاتاً آشنا نبوده، مطلع نمی شود. و مراد از ادلّه دیگر، آن است که غیر از خداوند، کسانی از انبیا و ائمه علیهم السلام به غیب مطلع هستند؛ منتها با تعلیم خداوند غیب را می دانند، از طریق الهام و وحی و یا با القا و طرق دیگر، از طرف خداوند متعال. و به این مطلب، دلالت دارد آیه شریفه «وَمَا كَانَ اللّٰهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللّٰهَ يَجْتَبِيْ مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ» آل عمران 3/179 و آیه شریفه «...عَالَمِ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا* اَلَا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُوْلٍ...» جنّ 72/26 - 27 اوست داننده غیب، و پنهانیها را ظاهر نمی کند، و مطلع نمی سازد، مگر آن کسی را که پسندیده و برگزیده است؛ علم الامام 123. برهان عقلی بر دارا بودن حضرات ائمه علیهم السلام علم غیب را آن است که اگر علم غیب نداشته باشند، ممکن است در خطا و اشتباه واقع شوند، و این با مقام عصمت منافات دارد و چون معصوم بودن آنان عقلاً ضروری است، پس هرچه منافات با عصمت داشته باشد در آنان عقلاً محال است.

محضر مبارک حضرت آیةالله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

در این زمان که خسوف و کسوف، هیچ ترسی برای مردم ایجاد نمی کند و همه، آن را امری طبیعی می دانند، آیا نماز آیات واجب است؟ و چرا اسلام نماز آیات را واجب دانسته است؟

باسمه تعالی مجده

نماز آیات برای نفس خسوف و کسوف، واجب است، و خوف در آن دخالت ندارد و پس از آن که به ادله قطعیّه، وجود خدای تعالی برای ما ثابت است و نیز ثابت است که رسول اکرم و ائمه علیهم السلام از جانب او هستند و فرموده آنان، فرموده خداوند است، حاجت به سؤال از علت باقی نمی ماند، و چه بسیاری از احکام الهیه است که اثرات مهمی دارد که ما از آن اطلاع نداریم، و بستگی دارد که حضرت ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه - ظهور نماید و بسیاری از مجهولات بر ما معلوم گردد.

محضر مقدّس حضرت آیةالله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

کسی که به رتبه اجتهاد نرسیده و قریب الاجتهاد هم نیست و ظاهر عبارات مسائل را خوب نمی فهمد، آیا حق دخالت در امور ترافع و معاملات و قضاوت بین مترافعین - در صورتی که مورد اطمینان طرفین باشد - دارد؟ و یا دخالت این گونه اشخاص موجب خطاست و جایز نیست؟

باسمه تعالی

چنین شخصی در صورتی که خودش می داند که منصب حکومت شرعیّه را ندارد

اولاً، باید تقلید کند از مجتهدی که جایز می داند قضاوت به طور وکالت و نیابت را.

ثانیاً، أخذ وکالت و استتبابه نماید، و مع ذلک برای مترافعین وقتی قضاوت او اثر دارد که آنان هم تقلید کرده باشند از مجتهدی که تجویز می نماید قضاوت وکیل و نایب

ص: 242

حضور محترم حضرت آیه‌الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

اگر کسی قایل بشود که اعلمیّت در تقلید شرط نیست، زیرا اعلم من جمیع الجهات امام زمان - علیه الصّلاه والسّلام - است. آیا شرعاً چنین قولی مسموع است؟ یعنی می شود از هر مجتهدی تقلید کرد، و لو غیر اعلم باشد، یا خیر؟

باسمه تعالی

علم امام - صلوات الله وسلامه تعالی علیه - تحصیلی نمی باشد و مانند مردم عادی نیست و اعلمیّت که شرط است در دایره علما به علم تحصیلی است و آن قول، مسموع نمی باشد. والله العالم.

محضر مبارک حضرت مستطاب آیه‌الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

س 1 - بعضی مدّعی هستند که دین شامل دو رشته است: شریعت که مقدّمه است [و]

ص: 243

1-1 قاضی بر حسب روایات و کلمات فقها، در کتاب القضاء بر دو قسم است: 1 - قاضی منصوب، یعنی آن قاضی که به نصب معصوم خصوصاً یا عموماً نصب شده باشد. 2 - قاضی تحکیم، یعنی آن قاضی که طرفین نزاع رضایت می دهند به قضاوت وی در نزاع آنها، و در این قسم اختلاف است که آیا «اجتهاد» شرط است یا خیر؟ مرحوم آقا، و مرحوم آقای گلپایگانی قایل اند به اشتراط اجتهاد و این قول مشهور است و مرحوم آقای خوئی قایل اند به عدم اشتراط. و چون اجتهاد معتبر شد مطلقاً، پس - در مفروض سؤال - چنین شخصی، حق تصدّی قضاوت ندارد، مگر تقلید کند از مجتهدی که جایز می داند قضاوت را وکالتاً او نیابتاً و از او أخذ وکالت و استنباه نماید، و نیز مترافعین باید مقلّد چنین مجتهدی باشند. و در این کلام اشاره ای است به خلافتی که بین فقها وجود دارد که آیا قضاوت، وکالت یا نیابت بردار هست یا نه؟ آیه‌الله العظمی گلپایگانی، در درس قضا، در جواب سؤالی که شد: آیا مجتهد می تواند مقلّد خود را برای قضاوت نصب نماید، یا خیر؟ فرموده اند: بعضی از فقها گفته اند: نمی تواند؛ زیرا دلیلی بر آن نیست، و در این مورد ادله نصب از معصوم علیه السلام نرسیده است. بعضی فرموده اند: می تواند، به دلیل ولایت فقیه. ولی به فتوای مشهور اجتهاد در قاضی، شرط است.

طریقت که حقیقتِ ایمان است.

س 2 - و می گویند باید در شریعت از مجتهد تقلید کرد و در طریقت از قطب یا پیر یا مرشد پیروی نمود.

س 3 - و نیز می گویند اگر قطب و مرشد آنان بمیرد، پیوند ولایت خشکیده، باید ضمن بیعت با قطب بعدی مجدداً پیوند ولایت نمود. در غیر این صورت، چنانچه مرید، با مُراد تجدید بیعت نکند، تمام اعمال واجب و مستحبّ او ثمره دنیوی و اخروی ندارد.

س 4 - بعضی از فِرَق صوفیه در کتابهای خود، نوشته اند که باید عشریّه روزانه را خرج نکرد و به مرشد پرداخت نمود و این عمل، مغنی از خمس و سهم امام و زکات می باشد.

س 5 - معتقدند مرید در هر کجای عالم که باشد، زکات فطره خود را باید به مرشد برساند.

س 6 - مُرید باید در جمیع حالات حتّی در حال نماز، صورت مرشد را در نظر بگیرد!

س 7 - [آیا] شاربها را بلند گذاشتن با آیه «فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ اِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا» مغایرت دارد یا خیر؟

س 8 - شرکت کردن مؤمنین «شیعه» بالأخصّ اهل علم در مجالس جشن و عزاداری که به نام ائمه اطهار علیهم السلام از طرف فرقه صوفیه منعقد می شود، چه صورت دارد؟

نظر مبارک را در تمام سؤالات مرقوم فرمایید.

باسمه تعالی

ج 1 - صحیح نیست.

ج 2 - در زمان غیبت کبری فقط از مجتهدینی که فرمایشهای ائمه معصومین علیهم السلام را بیان می نمایند، باید تبعیت کرد.

ج 3 - صحیح نیست.

ج 4 - مغنی و مکفی نخواهد بود.

ج 5 - مکلف طبق رساله عملیه باید عمل کند.

ج 6 - خلاف شرع است.

ص: 244

ج 7 - نداشتن شارب، سنّت است و تقیّد به ترک سنّت و گذاشتن آن، خلاف شرع است.

ج 8 - شرکت عموم در چنین مجالسی که قهراً ترویج آنها خواهد بود، جایز نیست.

محضر مبارک حضرت آیةالله العظمی آقای میلانی - مدّ ظلّه العالی -

س 1 - تبعیض توبه، صحیح است یا خیر؟

س 2 - سخریّه نمودن مطلقاً چه طور است؟

س 3 - سخریّه کردن بر مسائل، یا بر کسی که امر به معروف و نهی از منکر می کند، چه صورت دارد؟

باسمه تعالی

ج 1 - اگر مراد، تبعیض در توبه است، البتّه هر اندازه که تمکّن دارد، باید توبه کند؛ ولی [اینکه] مورد قبول واقع می شود یا نه، خدای متعال می داند. (1)

ج 2 - مادامی که مجوّز شرعی نداشته باشد، حرام است. (2)

ص: 245

1-1 قبل از هر چیز باید معنای توبه معلوم شود. راغب اصفهانی در المفردات /76 می گوید: «التّوب ترک الذّنّب علی اجمل الوجوه وهو أبلغ وجوه الاعتذار، فإنّ الاعتذار علی ثلاثه أوجه: إمّا أن يقول المعتذر لم أفعل، او يقول فعلت لأجل كذا، او فعلت وأسأت وقد أقلعت ولا رابع لذلك وهذا الأخير هو التّوبه، والتّوبه فی الشّرع ترک الذّنّب لقبحه والتّدم علی ما فرط منه والعزیمه علی ترک المعاوده وتدارک ما امکنه أن يتدارک من الاعمال بالاعاده، فمتی اجتمعت هذه الاربع فقد کمل شرائط التّوبه.» بنابراین، توبه تحقّق پیدا نمی کند، مگر به ترک گناه با ندامت و عزم بر عدم معاودت. پس باید معصیت مرتکب شده کلاً ترک شود با خصوصیات مذکوره، و اینکه عزم پیدا کند که یک معصیت را فقط در فلان زمان یا فلان مکان ترک کند، توبه نیست؛ زیرا تبعیض در یک گناه زماناً یا مکاناً هرگز توبه نخواهد بود. و اما تبعیض در توبه به معنای آن که انسان از بعضی گناهان توبه کند، به معنای حقیقی توبه، و از بعضی گناهان دیگر توبه نکند، آیا صحیح است یا نه؟ این مطلب در کتب کلامیه مفصلاً مطرح شده است، به کلام مرحوم خواجه طوسی، در تجرید و کلام مرحوم علامه حلّی در شرح تجرید مراجعه شود.

2-2 جواب مرحوم آقاقدس سره آن است که به مقتضای عمومات، نهی از سخریّه کتاباً و سنّتاً چون آیه مبارکه: «یا ایّها الذّین آمنوا لا یسخرّ قومٌ من قومٍ...» و روایات وارده حرام است. سخریّه نمودن مؤمن مطلقاً حرام است. پس هرگاه دلیل شرعی بر جواز سخریّه در موردی قائم شد، آن مخصّص عمومات خواهد بود و به لحاظ آن دست از عمومات در آن مورد بر می داریم، و مادامی که مجوّز شرعی نداشته باشد، عمومات محکم هستند و حرام است. و حکم «سخریّه» در این جهت، مانند حکم «غیبت» است؛ مثلاً که غیبت مؤمن مطلقاً حرام است، به مقتضای عمومات ادلّه حرمت آن، اما در مواردی خاص جایز شده و در غیر آن موارد که مجوّز شرعی نداشته باشد، حرام است.

ج 3 - حرام است ولی ارتداد، در صورتی است که سخریّه مآلش به عدم قبول دین اسلام باشد. (1) واللّٰه العالم.

حضور محترم حضرت آیہاللہ العظمیٰ آقای میلانی - دامت برکاته -

فرق میان کافر ذمّی و حربی چیست؟ که مال و جان حربی محفوظ و محترم نیست و از ذمّی محترم است.

باسمه تعالیٰ

اگر سؤال از مدرک است، فارق روایات شریفه است. و اگر از موضوع است، اهل کتابی که به شرایط ذمّه عمل می کنند، ذمّی می باشند. و آنهایی که به شرایط ذمّه عمل نمی کنند و همچنین مشرکین، کافر حربی می باشند. ولی در صورتی کفار حربی محترم نیستند که در معاهده و امان مسلمین نباشند (2). والعلم عنداللّٰه.

ص: 246

1-1 اینکه فرمودند حرام است، به جهت همان عمومات و نیز به جهت وجوب احترام و حفظ احکام شرعیّه و حرمت استهزا و سخریّه به آنهاست. اما اینکه این سخریّه موجب ارتداد شخص هست یا نه؟ در جای خود ثابت شده که اگر مآل فعل شخص، عدم قبول اصل دین است، مخصوصاً اگر خود نیز ملتفت به این جهت بود، ارتداد حاصل می شود و احکام آن تحقیق پیدا می کند.

2-2 حربی: در مقابل ذمّی، یکی از کافرانی که از یهود، نصارا و مجوس می باشند که با مسلمانان عهد و پیمان ندارند و جنگجو و مخالف می باشند و با مسلمین در سلم نیستند. ذمّی: منسوب به عهد و پیمان یعنی کافر مطیع اسلام و جزیه گذار و یک تن از اهل کتاب که در زینهار و امان اسلام درآمده و شرایط ذمّه را پذیرفته است. و پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله نهی فرمودند از اینکه بر آنان ظلم و تعدّی شود؛ ر.ک: فرهنگ نفیسی ج 2 و ج 3؛ و نیز لغت نامه دهخدا/16 و 21؛ و نیز جامع احادیث الشّیعه 219/13، حدیث 505.

امیدوارم بذل محبت نموده، جواب سؤال مذکور «قاعدہ لایترک» را مرقوم و اگر چنانچه عنایت فرموده یک کلمه، نصیحت و موعظه هم بفرمایید تا شاید ان شاء اللہ تعالیٰ موجب تبتہ حقیر شود، بسیار ممنون خواهم شد.

باسمہ تعالیٰ شأنہ

السلام علیکم امید آن کہ در ظلّ توجّہات حضرت ولیّ عصر - ارواحنا فداه - موفق و مؤید باشید.

«لا یترک» (1) قرینہ صارفہ از شمول اطلاق است، لہذا احتیاط و جوبی خواهد بود، و

ص: 247

1-1 از قواعد فقہیہ، قاعدہ «لا یترک المیسور بالمعسور» است، اگر شارع، امر بہ مرگب نمود کہ دارای اجزا و شرایط و موانع باشد، اگر مکلف از آوردن بعضی از اجزا و شرایط معذور، و یا در عسر بودہ، و یا اگر مجبور بہ آوردن بعضی موانع شد، آیا تکلیف و جوب یا استحباب از مکلف بہ کلی برداشته می شود و یا در بقیہ ممکن کہ معذور و معسور نمی باشد، تکلیف بہ جوب و یا استحباب باقی می باشد. جمعی از فقہا مانند صاحب مدارک می گویند: اگر تکلیف از بعض اجزا و شرایط و موانع چون متعذر و معسور می باشند، برداشته شود، از بقیہ ہم ساقط می شود و بقای امر، خلاف اصل است، و امر بہ کلّ، مستلزم امر بہ جزء نمی باشد الاّ تبعاً. و اگر متبوع منتفی شد، تابع نیز منتفی است. و جمعی از فقہا کہ نسبت بہ اکثر دادہ اند، قایل اند بہ بقای جوب یا استحباب بقیہ اجزا و شرایط غیر معذور و معسور، بہ دو دلیل: الف - استصحاب بقای امر مولی بہ بقای جوب یا استحباب مابقی اجزای غیر معذور و معسور. ب - روایات وارده از فریقین اگرچہ سنداً ضعیف می باشند، ولی منجر می باشند بہ عمل فقہا. خطبہ رسول اکرم صلی اللہ علیہ وآلہ: عن ابي هريره، قال: خطبنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ، فقال: «ایہا الناس قد فرض اللہ علیکم الحجّ فحجّوا» فقال رجلٌ اکلّ عامٍ، یا رسول اللہ؟ فسکت. حتّی قالها ثلاثاً، فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ: «لو قلت نعم لوجبت ولما استطعتم» ثمّ قال: «ذرونی ما ترککم فانّما ہلک من کان قبلکم بکثرہ سؤالہم واختلافہم علیٰ انبیائہم، فاذا امرتکم بشیء فأتوا منہ ما استطعتم، واذا نہیتکم عن شیء فدعوه». ر.ک: صحیح مسلم، ج 2، باب 73، ص 975. وقال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ: «لا یترک المیسور بالمعسور». وقال علی علیہ السلام: «اذا امرتم بأمر فأتوا منہ بما استطعتم». وقال علیہ السلام: «ما لایدرک کلّہ لا یترک کلّہ» ر.ک: عوالی اللالی 4/58، رقم های 205، 206، 207. بنابراین روایات، بقیہ اجزا مأمور بہ خواهند بود، و «ما لایدرک کلّہ لا یترک کلّہ» قرینہ صارفہ خواهد بود از شمول اطلاق، و لہذا احتیاط و جوبی است بہ اتیان مابقی. و قاعدہ میسور و لایترک را در بسیاری از کتب اصولی و فقہی بزرگانی مانند علامہ شیخ احمد نراقی در عواید و شیخ انصاری در رسائل در تنبیہ سوم از تنبیہات مربوط بہ شک جزء، و آیہ اللہ آقای حاج میرزا حسن بجنوردی در القواعد الفقہیہ قاعدہ 41 بحث نموده اند. چون محققین در ثبوت این قاعدہ بہ جهت ضعف سند بحث دارند، لہذا مرحوم آقای والدقدس سرہ احتیاط و جوبی فرمودند.

فرموده رسول اکرم صلی الله علیه وآله: «کُنْ فِي النَّاسِ وَلَا تَكُنْ مَعَ النَّاسِ» رهبانیت اسلامی است که علاوه بر ریاضت روحی، آثار و فواید بسیار دارد و رهبانیت ملل سابقه به آن نمی رسد. البته توسل به حضرت ولی عصر - ارواحنا فداه - بسی مدخلیت در توفیق انسان دارد.

حضور حضرت مستطاب آیها لله العظمی آقای میلانی - مدّ ظلّه العالی -

اگر زن شک در حمل خود داشته باشد، می تواند دارویی مصرف کند، یا کاری انجام دهد که منافات با استقرار حمل داشته باشد؟

باسمه تعالی مجده

ظاهر آن که نمی تواند، بلکه اگر در رحم نطفه منعقد شده باشد، اگر چه هنوز علقه نشده باشد، آن را بیندازد، 15 مثقال طلای مسکوک، دیه آن است، و اگر مضغه شده باشد، 40 دینار که 30 مثقال دیه آن می باشد، و هکذا ترقی می کند تا ولوج روح که در آن کفاره و قصاص است (1). والله العالم

حضرت آیها لله العظمی جناب آقای میلانی - دامت برکاته -

س 1 - استدعا دارد نظر مبارک را در مورد دیه سقط جنین هایی که توسط زنان حامله به

ص: 248

1-1 آیها لله خوئی قدس سره می گویند: اگر حمل، نطفه بود و بیندازد، دیه اش 20 دینار طلا است، و اگر علقه بود، 40 دینار، و اگر مضغه بود، 60 دینار، و اگر استخوان روئیده باشد، 80 دینار، و اگر بر آن گوشت پوشیده باشد، 100 دینار و اگر بر او روح دمیده باشد، اگر پسر بود 1000 دینار و اگر دختر بود 500 دینار، چهل روز نطفه، و چهل روز علقه و چهل روز مضغه می باشد؛ ر.ک: تکمله، فصل دیه الحمل / 141؛ مبانی تکمله منهاج الصالحین 2/398.

امر شوهر، یا بدون امر و اجازه شوهر به دست قابله و یا دکتر انجام می‌گیرد، بیان فرمایید. و آیا دیه بر مباشر و یا مسبب تعلق می‌گیرد، و در صورت امر شوهر، می‌تواند دیه را دریافت دارد؟

س 2 - زنهایی که با عمل جراحی به وسیله پزشک اسقاط جنین می‌کنند، آیا باید دیه بدهند یا دیه بر مباشر که طیب است می‌باشد.

باسمه تعالی شانه

ج 1 - دیه بر مباشر است و معلوم باشد دیه در صورتی است که ولوج روح نشده باشد و آلا حکم قصاص را دارد، مگر با مباشر بر دیه مصالحه نماید.

ج 2 - دیه بر مباشر که طیب است، می‌باشد و نسبت به زن حد و تعزیر و نحو ذلک به تفصیلی که دارد، می‌باشد (1). واللّه العالم.

محضر مبارک حضرت مستطاب آیةالله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

در تمام نقاط عالم از مشرق و مغرب و زمین و آسمان در آن واحد ممکن است هزاران نفر در حال احتضار باشند، و در قبرها از مردگان سؤال می‌شود و همگی هم حضرت علی علیه السلام را می‌خوانند و استعانت می‌طلبند - آیا ممکن است آن حضرت، در یک آن همه جا حاضر شوند؟

باسمه تعالی مجده

زمان و مکان مزاحمتی با مجردات ندارند، و آن حضرت به قدرت خداوند متعال می‌تواند در آن واحد همه جا حاضر شود.

ص: 249

1-1 آیةالله خوئی قدس سره می‌فرمایند: اگر دو نفر قتلی را مرتکب شدند، یکی مباشر و دیگری مسبب، مباشر ضامن دیه است؛ مبانی تکمله المنهاج 2/258.

محضر مقدّس حضرت آیها لله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

آیا امام علیه السلام، عالم است به اینکه طفل در رحم مادر، پسر است، یا دختر؟

باسمه تعالی شأنه

البته به تعلیم خداوند متعال می داند.

حضور حضرت مستطاب آیها لله العظمی آقای میلانی - مدّ ظلّه العالی -

خواندن حضرت علی علیه السلام، کتب آسمانی را بعد از تولّد، صحّت دارد یا خیر؟

باسمه تعالی شأنه

نفسِ قدسیّه ولایت، متصل به لوح محفوظ می شود و آنچه را که در آن ثبت شده است، مشاهده می کند و می خواند. واللّه العالم.

محضر مقدّس حضرت مستطاب آیها لله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

1 - در کتب فقهیّه، از قبیل عروه و وسیله و غیر اینها مستحباتی برای نماز و وضو ذکر شده [است]؛ مثل اینکه در حال وضو، فلان دعا را بخواند، و یا در شب جمعه در رکعتِ اوّل نماز، فلان سوره، و همچنین برای هر یک از نمازهای شبهای هفته و برای رکوع و سجده تین، دعایی ذکر شده که اوّلش «اللّهم لک رکعت ولک سجده» می باشد. و یا نمازهایی به عنوان صلواتِ مستحبّه، مثل نماز جعفر و غیر آن مذکور است. آیا آنها را مستحبّ می دانید؟

2 - کتابهایی به منظور تهذیب اخلاق و تصفیه نفس نوشته شده مثل کتب مرحوم حاج میرزا جواد آقا ملکی از قبیل اسرار الصّلاه و رساله لقاء الله و المراقبات که مشتمل بر عبادات و ادعیّه بسیار است و مستحبات کثیره ای در آنها آمده است. آیا عمل کردن به مستحبات مذکوره را اجازه می فرمایید؟

ص: 250

بعضی از اعمال و اذکار را ایشان به طور مطلق ذکر کرده اند؛ مثلاً در المراقبات در سجده که ذکر «یونسیه» را باید گفت، مقدار ذکر را بیان نمی کند. و از یکی از [استادانش] نقل می کند و می گوید که هر قدر ذکر را بیشتر بگویند، تأثیر بیشتری دارد، ولی علّاه بزرگوار، طباطبایی می فرمایند که شیخ ملاً قربانعلی زنجانی می فرموده [است] که اقلّاً ذکر را چهارصد مرتبه بگویند. کدام یک را تأیید می فرمایید؟

باسمه تعالی شأنه

این گونه امور را که ذکر نموده اید، به هر نحو که استحباب آن گفته شده است، گرچه می توان از جهت حدیث «من بلغ» استحباب آنها را شرعاً تقویت نمود، لیکن بهتر آن است که آنها را به عنوان مطلق ذکر و دعا به جا آورید. أسئلكم الدعاء.

محضر شریف حضرت آیها لله العظمی آقای میلانی - دام ظلّه العالی -

به شرف عرض اقدس انور عالی می رساند در دعای ابی حمزه ملاحظه فرموده اید در اوایل دعای شریف، امام علیه السلام به درگاه حضرت خالق الأنام معروض داشته اند: «اللهم أنت القائل وقولك حق و وعدك صدق واسئلوا الله من فضله ان الله كان بكم رحيماً» اما در قرآن مجید، آیه مبارکه به این نسق است «وَأَسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا» (1).

مستدعی است برای حلّ این اشکال، مراحم عالی را دریغ نفرمایید، بینوا آجرکم الله أجراً جزیلاً، والسّلام علیکم وادام الله بقائکم علی رؤوس الأنام بمحمّد وآله الاطهار.

باسمه جلت اسمائه

آنچه به نظر می رسد، در تمام قرآن آیه شریفه: «وَأَسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا» (2) منحصر به فرد است، و همچنین آیه مبارکه: «وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ

ص: 251

1-1 نساء 4/32.

2-2 نساء 4/32.

رَحِيماً»(1) هم منحصر به فرد است.

در مقام دعا، صدر آیه اولی و ذیل آیه دومی، مناسب است و عکس آن تناسب ندارد. پس لاجرم، دو نصف آیه ذکر فرموده اند. والحاصل، بسیار متعارف است که برحسب تناسب حال، شخص یک جمله از آیه ای، و یک جمله از آیه دیگر ذکر می کند و هیأت گفتار، قرینه است که دو جمله از دو آیه است و در این جا جای ندارد که در وسط چیزی بگوید؛ مثلاً در ما نحن فیه، تکرار فرماید و بگوید: «وَأنت القائل انّ اللّٰه کان بکم رحیماً.» یا مثلاً در اوّل بگوید: «انت القائل قولین: أحدهما: واسئلو اللّٰه من فضله. ثانيهما: انّ اللّٰه کان بکم رحیماً.» بدیهی است چنین گفتنی رکیک است.

باری چون ذیل آیه اولی و صدر آیه دومی مناسب نبود، بلکه چنین تناسب داشت که از این دو آیه منحصر به فرد، آن مقداری که مناسب با دعا کردن است ذکر [شود] و باقی را حذف کنند.

محضر مقدّس حضرت آیهاالله العظمی آقای میلانی - مدّ ظلّه العالی -

آیا نماز جمعه را در زمان غیبت امام علیه السلام واجب می دانید یا خیر؟

باسمه تعالی

در زمان غیبت امام عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - اگر نماز جمعه منعقد شود با تمام شرایط آن و کسی حاضر باشد و بخواند، مسقط نماز ظهر خواهد بود، ولی وجوب تعیینی آن برحسب ادله معلوم نیست بنابر آنچه معروف و مشهور است بین فقها - رضوان الله تعالی علیهم .

محضر حضرت آیهاالله العظمی آقای میلانی - مدّ ظلّه العالی -

جمعی در نواحی خمسه زنجان، معروف به طایفه «سیرطالبی» زندگی می کنند که به حسب

ص: 252

ظاهر، معترف و مقرب به ما جاء به النبي صلى الله عليه وآله و معتقدات شيعه اثني عشری می باشند و هرگاه حکمی از احکام شرع سؤال شود، اذعان دارند، ولی متعصب و غیور در طول شارب گذاشتن بوده و به هیچ نحو حاضر به کوتاه کردن آن نیستند و هم شایعاتی درباره آنهاست از قبیل این که روزه ماه مبارک رمضان را واجب نمی دانند و نظایر آن، که خودشان جداً منکرند. با این حال، آیا خرید و استعمال فرآورده های آنان از قبیل روغن و پنیر و ماست و غیره از نظر طهارت و نجاست چه صورت دارد؟ و این فرآورده ها به طوری که القای شبهه شده، محکوم به نجاست می باشد یا نه؟

باسمه تعالی

مدار بر یقین داشتن به کفر و زندقه است، نسبت به اشخاص از حیث لزوم اجتناب. پس کسی که یقین دارد آنها منکر ضروری اسلام هستند، اجتناب نماید و کسی که یقین ندارد، اجتناب لازم نیست و خرید و استعمال آن چیزها بر او جایز است.

محضر مبارک آیه الله العظمی آقای میلانی - مد ظله العالی -

آیا ورود غیر مسلمان به مساجد و حرم امامان معصوم علیهم السلام جایز است یا خیر؟

باسمه تعالی

ورود غیر مسلمان به مساجد و حرم مطهر ائمه معصومین علیهم السلام جایز نیست. و بر مؤمنین لازم است نهی از منکر نمایند. (1)

ص: 253

1 - 1 فقهای شیعه در ذیل آیه شریفه: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا...» توبه 28/9 می گویند: آیه مبارکه جزو آیاتی است که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام مأمور شدند آیات اول سوره توبه را بگیرند و در ایام حج در مکه معظمه ابلاغ نمایند. آن حضرت در سال نهم هجری - یکسال قبل از حجه الوداع - آیات را گرفته، ابلاغ نمودند. و فرمودند: «لا یحجّ بعد هذا العام مشرک». از آیه استفاده می شود، مشرکین نجاست عینیّه دارند، نه حکمیّه، و اگر با رطوبت با چیزی ملاقات نمایند، نجس است. و ورودشان به مسجد الحرام و سایر مساجد جایز نیست و فرقی بین آنان و سایر کفار نمی باشد. یهود و نصارا هم همانند آنان نجس می باشند، به دلیل آیه: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ عِزْرُ بْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ بْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ». و آیه: «اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ رُحَبَاءَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ». به دلیل این دو آیه، یهود و نصارا مشرک می باشند، و هر مشرکی نجس است.

محضر مبارک حضرت مستطاب آیه‌الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

در بعضی از کشتارگاهها رسم است حیوانات را با ماشین ذبح می کنند. آیا ذبح شرعی اطلاق می شود یا اشکال دارد؟

باسمه تعالی شأنه

اگر استناد ذبح، به طور حقیقت به انسان داده شود و سایر شرایط به عمل آید، ظاهراً اشکالی ندارد. (1)

حضور مبارک آیه‌الله العظمی آقای میلانی - دام ظلّه العالی -

س 1 - با اینکه شافعی ها اشهاد عدلین را در طُهرِ غیرِ مواقعه، در طلاق شرط نمی دانند آیا می توانیم به گفته آنها - ما که مطابق مذهب جعفری طلاق می دهیم - حکم به صحّت طلاق آنان نماییم یا نه؟

س 2 - با اینکه علمای شافعی صیغه عقد نکاح را به هر نحو که مشتق از ماده اُنکحت و زوّجت باشد، خواه به صیغه ماضی یا غیر ماضی، صحیح می دانند، آیا اجرای عقد آنان برای امامی با اینکه محتمل است که به صیغه غیر ماضی اجرا کنند، چه صورت دارد؟

ص: 254

1-1 ذبح، دارای پنج شرط است: 1 - ذابح مسلمان باشد. 2 - وسیله آهن باشد. 3 - حیوان در هنگام ذبح رو به قبله باشد 4 - ذابح بسم الله بگوید. 5 - چهار رگ (اوداج اربعه) قطع شود. اگر برای ذبح چند حیوان در آن واحد، ذبح کننده یک بسم الله بگوید، اشکال ندارد، ولی اگر بسم الله در زمان واحد نباشد، یعنی ذبح حیوانات تدریجی انجام گیرد، اشکال دارد. صاحب جواهر می فرماید: «الظاهر اعتبار المقارنه العرفیه فیها علی وجه ینصدق التسمیه علیها.» کتاب الصيد والذباحه/23.

س 3 - بر فرض عدم صحّت این طلاقها، آیا تزویج این مطلقات - که زوج اوّل آنها نیز شیعه بوده - تزویج ذات بعل ملحق به تزویج معتدّه است در حرمت ابدی در صورت دخول ولو مع الجهل للاولویّه والروایات الخاصّه، أم يمكن الاشكال فی اللاحق كما من غیر واحد من اصحابنا، بل نسب الحدائق: القول بجواز النکاح الی الاکثر للمناقشه، فی الاولویّه لاحتمال خصوصیه العده ولمعارضه الروایات بصحیحته عبدالرحمن بن الحجاج (1) الظاهرین، خصوصاً الثانیه منهما فی الجواز، فیرجع بعد التعارض الی العمومات، أو اصاله الحلّ، اللهمّ الا ان یدفع التعارض.

س 4 - قطع نظر از محذورات بر حسب حکم اوّلی، آیا بر ما واجب است اعلام بطلان سؤال یا نه؟ و به عبارت دیگر، آیا رفع شبهه حکمیّه، یا موضوعیّه، - جاهل به حکم یا موضوع - واجب است؟ و آیا بین شبهه حکمیّه و موضوعیّه فرق است یا خیر؟

باسمه تعالی شأنه

ج 1 - اگر اطمینان از گفته آنها حاصل می شود که هم عالم به احکام مذهب جعفری می باشند و هم عمل کرده اند، بر طبق آنچه مذهب حقّه جعفری بر آن می باشد، طلاق صحیح است.

ج 2 - احتیاط نمایند به اینکه و لو بالتوکیل عقد را به نحو صحیح تجدید نمایند.

ج 3 - موجب حرمت ابدیّه می شود. للنص، لا للاولویّه، والاولویّه انما ترتبط بالزنا بذات البعل، حیث انه ملحق بالزنا فی العده الرجعیه دون التزویج بذات البعل، والدخول فی مفروض السؤال، یكون وطیاً بالشبهه.

ج 4 - فرق است بین شبهه حکمیّه و موضوعیّه، در حکمیّه اعلام لازم و در موضوعیّه که عالم به حکم است، لازم نیست و اگر جاهل به حکم باشد، اعلام لازم است - والعلم عندالله.

ص: 255

حضرت مستطاب آیه‌الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

س 1 - اگر فرد مسلمانی از نعمت بینایی محروم باشد و تنها راه وسیله بینایی [او] پیوند قرنیه چشم باشد، و بتوان از فرد مسلمان دیگری که [در گذشته است] با عمل جراحی و پیوند قرنیه چشم، بینایی ایجاد کرد، [آیا این کار] جایز است یا خیر؟

س 2 - آیا انسان می‌تواند وصیت نماید که بعد از مرگ از چشم او استفاده [کرده]، برای افراد نابینا به کار برند یا خیر؟

باسمه تعالی

ج 1 - نتوان تجویز نمود، و دیه بر دکتر مباشر ثابت می‌شود.

ج 2 - وصیت در آنچه شرعاً جایز نیست، نافذ نمی‌باشد. (1)

حضور مبارک آیه‌الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

تعریف وطن چیست، و اگر شخصی وطن خود را برای مسافرت ترک کند و بعد از مدتی برگردد و کمتر از ده روز در وطن خود بماند، آیا باید نماز را قصر بخواند و روزه نگیرد یا خیر؟

باسمه تعالی

وطن، عبارت است از جایی که انسان، آن را مرکز خود قرار داده است، و شخصی که وطن خود را برای مسافرت ترک کند و بعد از مدتی برگردد و کمتر از ده روز بماند، دو صورت دارد:

یکی آن که از وطن خود صرف نظر کرده و مرکز خود را جای دیگر قرار داده باشد.

ص: 256

1-1 پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند: «حرمت مرده مسلمان، مانند حرمت او در حال حیات است.» وسائل الشیعه 19/251.

پس چنانچه سفری به آنجا برود و قصد ده روز ماندن را نداشته باشد، نماز را قصر می خواند و روزه هم نمی گیرد. بلی چنانچه در آنجا ملکی داشته، احتیاط مستحبی این است که جمع نماید بین احکام مسافر و احکام حاضر.

دوم، آن که موقتاً وطن را ترک کرده و عزم مراجعت داشته باشد که در این صورت، آنجا هنوز جای او و مرکزش گفته می شود. پس هر وقت برگردد، نماز را تمام می خواند و روزه می گیرد، اگر چه ده روز نماند. (1)

محضر مبارک زعیم عالم تشیع حضرت آیهالله العظمی آقای میلانی - دام ظلّه -

اشخاصی که برای تبلیغ یا انجام کار دیگری مسافرت می کنند، اگر در چند آبادی که نزدیک هم باشد، قصد اقامت کنند، صحیح است و نماز آنان تمام است؟ یا حتماً باید در یک آبادی قصد اقامت نمایند؟

باسمه تعالی

احتیاط واجب در این است که در یک آبادی قصد اقامت کنند و آنجا را مرکز خود قرار دهند و تردّد نمایند؛ در بعضی از روزها به جاهای نزدیک مانند یک فرسخ و دو فرسخ مثلاً، و الاً باید بین قصر و اتمام، نماز را جمع نمایند (2). والله العالم.

ص: 257

1-1 مرحوم آیهالله العظمی خوبی در منهاج، مسأله 429 می فرمایند: اگر خانه و منزل در محلی داشته باشد و شش ماه در آن به قصد وطن شرعی مانده باشد، هر وقت به آن محل برود، باید نماز را تمام بخواند به دلیل روایت محمد بن اسماعیل بن بزیع، و مرحوم آیهالله العظمی حکیم در مستمسک درباره حدیث که مشهور به آن فتوا داده اند، اشکال نموده اند. و آیهالله العظمی آقائمی قمی در مبانی منهاج 5/525 می گویند: اینکه از روایت ابن بزیع قید شش ماه به قصد توطن باشد، مفهوم نیست، بلکه مقتضای اطلاق کفایت قصد اقامت در محل است به این مقدار و به هر نحوی که باشد. و وجه احتیاط حضرت آیهالله العظمی والد بدین جهت است.

2-2 وجه فتوای مرحوم آقاقدس سره به احتیاط واجب آن است که روایات داله بر وجوب اتمام با قصد اقامت عشره ایام ظهور دارند در اینکه قصد عشره ایام در مکان واحد باشد، آن گاه حکم قصر منقلب می شود به تمام، و لذا خلافتی در اعتبار وحدت مکان نیست کما عن غیر واحد من الاعلام. لکن در مقابل روایت معتبره عبدالرحمن بن الحجاج: قلت لابی عبدالله علیه السلام: «الرجل له الضیاع بعضها قریب من بعض فیخرج فیکم [فیطوف] فیها، أیتّم، أو یقصر؟ قال: یتّم.» وسائل الشیعه 8/495. اگر ظهور داشته باشد در مسأله اقامه عشره ایام، پس وحدت مکان معتبر نیست لکن مورد روایت «صاحب الضیاع» است، یعنی کسی که دارای ملک یا املاک در مکانی می باشد، که مرتّب به آنها سرکشی می نماید؛ مخصوصاً که شیخ و صدوق بلفظ «یطوف» روایت کرده اند. بنابراین، روایت خارج از ما نحن فیه خواهد بود. إعراض اصحاب برای سقوط روایت از درجه اعتبار کافی است.

حضور مبارک حضرت مستطاب آبهالله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

شخص خیر و مسلمانی، املاک و رقباتی بر تعلیم و تعلّم اطفال وقف نموده و مدّتهاست این عمل خیر جریان دارد، ولی اخیراً در هیأت متولیان این موقوفات اختلاف نظری حاصل شده، که آیا می توان اطفال خارج از دین اسلام (یهود و نصارا) را هم پذیرفت؟ بعضی از آنان که جنبه تجدّدشان غلبه دارد، این کار را در مقابل مساعدتهای آمریکا به کشورهای مسلمان لازم می دانند، و بعضی دیگر می گویند: نمی توان اطفال یهود و نصارا را از وقف اسلامی بهره مند نمود، حتّی می گویند: اگر واقف مسلمی چنین تصریحی هم بنماید، اساساً وقف باطل می شود. مستدعی است نظر مبارک خودتان را برای تعیین تکلیف اعلام فرمایید.

باسمه تعالی

السّلام علیکم والتّحیات الوافره أقدّمها الیکم. اگر واقف در قرارداد وقفی منظور اطفال مسلمین بوده است، نمی توان اطفال دیگر را پذیرفت. و اگر مطلقاً از اطفال بشر بوده باشد، می توان پذیرفت؛ چون حکم شرعی اوقاف، برطبق قرارداد واقف است و در مقام تشخیص این موضوع، به قراین احوال بایستی مراجعه نمود.

پس اگر از حال شخص واقف یا از حال امثالش از نوع مردم معلوم شد که مقصود واقف در موقع انشاء وقف چه بوده است فهو المطلوب. و الاّ باید احتیاط نمود و بر قدر متیقّن اکتفا کرد. و اما آنچه گفته شد از طرفین نتوان آن را وسیله استدلال قرار داد. وهو العالم سبحانه.

ص: 258

مسأله 14 العروه الوثقی إذا صلّی ثمّ شکّ فی أنّه اغتسل للجنبه ام لا، بینی علی صحّہ صلاتہ، ولكن يجب علیہ الغسل للأعمال الآتیہ.

حاشیہ حضرتعالی: «ما لم يحدث بالأصغر بعدها وآلا فان كان فی الوقت وكان علیہ صلاه أخرى أو غیرها ممّا یشرط بالطهور احتاط بعد الغسل، باعاده ما صلّاها وبالتوضی لتلك الصّلاه أو غیرها». علّت اعاده «ما صلّاها» چیست؟

باسمه تعالی

علّت آن، این است که فعلاً علم اجمالی دارد به اینکه یا غسل و اعاده آن نماز، و ادای صلاه أخرى أو غیرها واجب است. یا وضو گرفتن و ادای صلاه أخرى او غیرها واجب است، و در این حال اگر فقط غسل کند و صلاه أخرى او غیرها را به جای آورد، علم اجمالی پیدا می کند به اینکه یا آن صلاه اولی که صلّاها باطل است، و یا این صلاه أخرى او غیرها باطل است، و قاعده فراغ در ماصلاًها با این علم اجمالی جریان ندارد، و چون استصحاب وجوب غسل و عدم وجوب وضو جاری است، پس اگر در این حال هم غسل کند و هم وضو بگیرد و صلاه أخرى یا غیرها را به جای آورد، همانا باز صلاه اولی را به مقتضای اصاله الاشتغال باید اعاده کند، چون قاعده فراغ در آن به تعارض با این استصحاب سقوط دارد.

محضر مبارک حضرت آیہاللہ العظمیٰ آقای میلانی - مدّ ظلّه العالی -

بعضی وعّاظ در منابر، از بردن نام حضرت مهدی - عجلّ الله تعالی فرجه - خودداری نموده و به رمز (م ح م د) به ادله زیر استدلال می کنند.

1 - در کتاب کافی است که، راوی سؤال نمود از امام هادی علیه السلام: «چگونه نام ببریم حضرت مهدی - عج - را؟ حضرت فرمودند: بگویند «الحجّه من آل محمّد».

2 - حضرت عسکری علیه السلام نام فرزندشان را به اشاره (م ح م د) می فرمودند.

3 - ریان بن الصلت می گوید: شنیدم از حضرت رضاعلیه السلام که فرمودند: «لایری جسمه ولایسمی اسمه.»

4 - حضرت صادق علیه السلام فرمودند: «صاحب هذا الأمر لا یسمیه باسمه الا کافر.»

خواهشمند است تکلیف ما را در این زمان معین فرمایید.

باسمه تعالی

در بسیاری از روایات و دعاها و زیارات تصریح به نام مبارکشان شده و جمع بین روایات مانعه و آنچه تصریح به نام آن حضرت شده، این است که شاید از باب تقیّه در اوایل ولادت آن حضرت بوده و بعد از رحلت امام حسن عسکری علیه السلام خلیفه عباسی در جست و جوی فرزند آن بزرگوار بود. اگر نام آن حضرت برده می شد، او بیشتر در طلب و پیدا کردن آن حضرت می گردید. مصالح این چنین اقتضا کرد که تقیّه در زمان غیبت صغری باشد که تصریح به نام مبارک حضرت مهدی نشود و به این رمز (م ح م د) اکتفا نمایند. و جمله: «صاحب هذا الامر لایسمیه باسمه الا کافر» مراد از کافر در این جا تارک اوامر و فاعل نواهی می باشد، نه منکر باری تعالی و اطلاق «کافر» بر مرتکب کبایر در عرف اخبار بسیار است. پس ادله تحریم تصریح به نام آن حضرت شامل همه اوقات و زمان غیبت کبری نمی باشد (1). اللهم عجل فرجه وسهّل مخرجه.

ص: 260

1-1 علاّمه مجلسی می نویسد: در روایاتی که نهی شده از بردن نام مبارک آن حضرت، و اشاره شده به (م ح م د) در زمان غیبت صغری، برای جهاتی است که استنباط می شود و بعید بودن آنچه تصوّر نموده اند در زمان غیبت کبری. بحار الأنوار 51/31. و میرزا محمّد تقی موسوی اصفهانی در مکیال المکارم راجع به بردن نام آن حضرت - عجل الله تعالی فرجه - بحث نموده، می گوید: «انّ حرمة ذکر هذا الاسم الشّریف، لیست دائره مدار الخوف و عدمه. بخلاف سائر أسماؤه والقابه، فانّ جواز ذکرها و عدمه دائره مدار الخوف والتقیّه، فیحرم عند التقیّه، ویجوز عند عدمها، وكذا الحال فی ذکر سائر الأئمّه علیهم السلام، فهم فی هذا الحکم سواء، كما دلّت علیه الرّوايات.» مکیال المکارم 2/120.

محضر مقدّس حضرت آیها لله العظمی آقای میلانی - مدّ ظلّه العالی -

خواهشمندم به دو سؤال ذیل جواب مرحمت فرمایید.

س 1 - در زیارت جامعه می خوانیم: «حسابهم علیکم» و قرآن کریم می فرماید: «ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ»⁽¹⁾. جمع بین این دو جمله را بیان فرمایید.

س 2 - حدیث شریف «من عرف نفسه فقد عرف ربه» در السنه بسیار گفته می شود، سندش را نیافتیم، لطفاً اگر در نظر مبارک است، بیان فرمایید.

باسمه تعالی

ج 1 - حضرات معصومین علیهم السلام «عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ» و میزان اعمال می باشند [و] به اراده خداوند به حساب اهل محشر می رسند، و امر و مسبب پروردگار متعال - جلت اسمائه - می باشد.

ج 2 - سید شبر در مصابیح الانوار، حدیث 30 و آمدی در غرر الحکم و دررالکلم روایت می نمایند.

حضور محترم حضرت آیها لله العظمی آقای میلانی - مدّ ظلّه -

حدیث شریفی که مشهور است از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله نقل شده است: «حَسِينٌ مِنِّي وَأَنَا مِنْ حَسِينٍ» معنایش چیست؟

باسمه تعالی

حدیث متواتر است، و جمله: «حَسِينٌ مِنِّي وَأَنَا مِنْ حَسِينٍ» گرچه ولادتاً امام حسین علیه السلام فرزند فاطمه زهرا علیها السلام است. اما روحاً و نوراً و نبیاً از یکدیگر جدا نیستند، پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله از امام حسین است، و امام حسین از آن حضرت است.

ص: 261

محضر مقدس حضرت آیةالله العظمی آقای میلانی - مد ظله العالی -

خواهشمندم بیان فرمایید، آیا قرآن برتر و والاتر است، یا حضرات ائمه معصومین علیهم السلام؟

باسمه تعالی

به مقتضای روایات متفق علیه فریقین پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند: «اتی تارک فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی اهل بیته و ایتهم لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض.» قرآن و عترت با هم مساوی اند. قرآن، کتاب صامت، و اهل بیت علیهم السلام قرآن ناطق می باشند و هر دو محتاج به هم و مکمل یکدیگرند. و اهل بیت علیهم السلام مفسر و معلم قرآن اند. و روایات «الاکبر والاصغر منهما» ذکر شده، استعاره و مجاز است.

حضور محترم حضرت آیةالله العظمی آقای میلانی - دام ظلّه -

س 1 - آیا گناهان و معاصی موجب می شوند که شخص گناهکار، از رحمت الهی مأیوس و ناامید گردد یا خیر؟

س 2 - مراد از «عباد» در آیه شریفه «قُلْ یا عِبَادِی الذّینَ اسرفُوا...» کیان اند؟

باسمه تعالی

ج 1 - هرگز نباید از رحمت و آمرزش باری تعالی مأیوس و ناامید بود. قرآن کریم می فرماید: «وَلَا تَیَاسُوا مِن رُّوحِ اللّهِ إِنَّهُ لَا یَیْسُ مِن رُّوحِ اللّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْکَافِرُونَ» (1)

ج 2 - ظاهراً سوره مکیه است ولی بنا به نقل ابن عباس، آیه کریمه مدنی می باشد و شامل همه بندگان خداوند متعال است. واللّه العالم.

ص: 262

محضر مبارک حضرت آیه‌الله العظمی آقای میلانی - مدّ ظلّه العالی -

با عرض سلام و اخلاص: بعضی از آقایان [استادان] می‌گویند، فرقی میان شیعه امامیه و سایر فرق و مذاهب چهارگانه عامّه نیست، مگر در مسأله خلافت، که شیعه امامیه معتقدند به خلافت بلافصل حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام و مذاهب چهارگانه معتقدند آن حضرت خلیفه چهارم می‌باشند، و بعضی از آقایان می‌گویند: چنین نیست، شیعه امامیه در بسیاری از مسائل و اعتقادات با آنان فرق دارند.

میان ماه من تا ماه گردون

تفاوت از زمین تا آسمان است

خواهشمندیم مسأله را برای ما روشن فرمایید. ادام الله ظلکم.

باسمه تعالی

با سلام و تحیت وافر، امید آن که شما دانشجویان محترم که در مراکز علمی و تحقیقی اشتغال به تحصیل دارید، موفق و مورد توجّهات حضرت ولی عصر - ارواحنا له الفداء - باشید.

همان گونه که بعضی از [استادان] می‌گویند، شیعه امامیه در اصول و فروع و احکام با عامّه فرق دارند. امام صادق علیه السلام فرمودند: «لا والله ما هم علی شیء مّا جاء به رسول الله صلی الله علیه وآله الا استقبال الكعبه فقط.» (1) سوگند یاد نمودند که آنان (عامّه) به آنچه پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند، عمل نمی‌نمایند، الا فقط رو به کعبه بودن را.

حضرت آیه‌الله العظمی آقای سید محمد هادی میلانی - دام ظلّه -

پس از عرض سلام، بسیار شنیده می‌شود که سر مطهر حضرت سید الشهداء علیه السلام سخن گفته است، من جمله زید بن ارقم و ابن وکیده که خود، راویان خبر می‌باشند، شنیده اند. آیا این اخبار صحیح است؟ و با فرض صحّت، چگونه مردم دیدند و شنیدند و تحت تأثیر قرار نگرفتند؟ خواهشمندم بیان فرمایید.

ص: 263

سخن گفتن سر مطهر حضرت سید الشهداء علیه السلام را بزرگانی مانند سید ابن طاوس، در لهوف و شیخ مفید در ارشاد(1) و غیرهما نقل نموده اند، و آنچه مسلم است، این کرامت را افراد خاصی دیده و شنیده اند، و نگفته اند همه مردم دیده باشند تا تحت تأثیر قرار گیرند.

داستان سخن گفتن سر مبارک حضرت سید الشهداء علیه السلام شباهت دارد به قضیه حضرت یحیی بن زکریا که سر آن حضرت در مقابل آن ظالم سخن گفته است. و نقل شده حجاج بن یوسف، دستور داد سعید بن جبیر را گردن بزنند، هنگامی که سرش بر زمین افتاد، گفت: «لا اله الا الله» (2)

ص: 264

1-1 شیخ مفید در کتاب ارشاد مخصوصاً درباره قضایای تاریخی و امور متعلقه به احوالات ائمه - سلام الله عليهم - فقط قضایای را که به سندهای معتبر به نظرشان رسیده است، ایراد می نماید. قضیه حضرت زکریا در روایات و کتب تاریخ معتبر ذکر شده است. و همچنین سخن گفتن سر مطهر حضرت سید الشهداء علیه السلام.

2-2 سعید بن جبیر از اصحاب علی بن الحسین علیه السلام بود و یک قرآن را در دو رکعت نماز ختم می کرد و همگان محتاج دانش او بودند. حضرت صادق علیه السلام فرمودند: «سعید بن جبیر از پیروان امام سجاد علیه السلام بود و حضرت او را مدح می کردند». قهراً هرکس به اهل بیت علیهم السلام نزدیک باشد، دشمن، نسبت به او حساس می شود، بدین جهت، حجاج بن یوسف، او را کشت. سعید در ایمان و عقاید خود، پایدار و ثابت بود. خالد بن عبدالله او را در مکه بازداشت کرد و به «واسط» نزد حجاج بن یوسف فرستاد. وی به او ناسزا گفت و به وی شقی بن کسیر خطاب کرد، سپس پرسید: چه می گویی درباره ابی بکر و عمر؟ آیا آنها در بهشت می باشند یا در جهنم؟ سعید: اگر وارد بهشت شدی، اهل آن را می شناسی و اگر به جهنم رفتی، اهل آن را می بینی. حجاج: نظر تو نسبت به خلفا چیست؟ سعید: من وکیل مدافع آنان نیستم. حجاج: به کدام یک از خلفا علاقه داری؟ سعید: آن که خالقشان از او راضی باشد. حجاج: خدا از کدام یک راضی می باشد؟ سعید: علم او نزد کسی است که از قلب و سرشان آگاه است. حجاج: نخواستی مرا تصدیق کنی؟ سعید: نخواستم تو را تکذیب کنم. حجاج: چگونه تو را بکشم؟ سعید: همان گونه که قصاص می شوی. حجاج: دستور داد او را بکشند. سعید گفت: «وَجْهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفاً مسلماً وما انا من المشرکین». حجاج گفت: روی او را از قبله بگردانند. سعید گفت: «اینما تولوا فثم وجه الله». حجاج گفت: روی او را بر زمین گذارید، همین که او را بر زمین افکندند، صدا زد: «منها خلقتناکم وفيها نُعیدُکم وَمِنْهَا نُخْرِجُکم تارةً اخرى.» سعید، حجاج را نفرین کرد، گفت: «اللهم لا تسلطه على احدٍ يقتله بعدی.» سر او را بریدند و بر زمین افکندند، سر بریده او گفت: «لا اله الا الله.» این جنایت حجاج در سال 95 هجری در «واسط» بین بصره و کوفه واقع شد، حجاج سه ماه بعد از این واقعه مرد و در آخرین لحظات می گفت: «مالی و لسعید بن جبیر» بعد از مرگش کسی او را خواب دید که گفت: «به عدد افرادی که کُشتم، یک مرتبه مرا کشتند، و برای کشتن سعید بن جبیر، هفتاد مرتبه کشته شدم.» «سعید بن جبیر، در موقع شهادت چهل و نه سال داشت»؛ تنقیح المقال 2/25، رقم 4819.

محضر مبارک حضرت آیها لله العظمی آقای میلانی - مدّ ظلّه العالی -

مستدعی است به سؤالهای ذیل جواب مرحمت فرماید:

س 1 - معنای حدیث مشهور «علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل» چیست؟

س 2 - از بعضی آیات قرآن، معصیت کار بودن انبیاء علیهم السلام استفاده می شود، با آن که [معصومیت آنها] از ضروریات عقیده شیعه می باشد، چگونه معصیت کار بوده اند؟

س 3 - حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله روایت شده [است]: «اختلاف امتی رحمه.» با آن که اسلام دعوت به اتحاد و یگانگی می نماید، سند و معنای آن برای من روشن نیست.

س 4 - آخر سوره جمعه می فرماید: «وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ» (1) در اول آیه مبارکه «تجاره» قبل از لهو، و در آخر، بعد [از آن] ذکر شده است، منظور چیست؟ (2)

ص: 265

1-1 جمعه 62/11.

2-2 سوره جمعه قبل از سال پنجم از هجرت در مدینه نازل شد (ر.ک: الاتقان، تاریخ قرآن زنجانی، التفسیر الحدیث محمد عوّه، تاریخ قرآن رامیار) و در سه جمعه هنگامی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله مشغول خطبه نماز جمعه بودند، کاروانهایی برای فروش کالا با دف و لهو وارد مدینه می شدند. جمعیت از مسجد پراکنده می شدند و به سراغ کاروانها می رفتند و کسی غیر از 12 نفر باقی نمی ماند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند: «به خدایی که جان من در ید قدرت اوست، اگر شما هم می رفتید آتش بر همگان نازل می شد.»

ج 1 - این حدیث در کتابهای حدیثی شیعه امامیه ذکر نشده و شاید معنای آن شباهت علمای امامیه به انبیای بنی اسرائیل است.

ج 2 - ادله عقلیه و نقلیه دلالت دارد بر عصمت انبیاء علیهم السلام و ظواهر آیات در جایی معتبر است که دلیلی بر خلاف آن نباشد، مانند آیات تجسم و تشبیه و رؤیت.

ج 3 - حدیث شریف را شیخ صدوق - رضوان الله علیه - روایت نموده اند از عبدالمؤمن انصاری، او می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض نمودم، جمعی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله روایت می نمایند: «انّ اختلاف امتی رحمه.» فرمودند: راست می گویند، عرض کردم اگر اختلافشان رحمت باشد، باید اتفاق و اجتماعشان عذاب باشد.

آن حضرت فرمودند، معنای حدیث آن نیست که تو و آنها گمان نموده اید، خداوند متعال در قرآن فرموده است: «فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» (1) به آنان امر فرمود خدمت رسول اکرم صلی الله علیه وآله رفت و آمد بنمایند، و یاد بگیرند، سپس به نزد اقوام و بستگان خود، بازگردند و به آنان آنچه را از پیغمبر صلی الله علیه وآله یاد گرفته بودند، بیاموزند و خداوند متعال رفت و آمدشان را در شهرها خواسته است، نه اختلاف در دین را. دین خدا یکی بیش نیست. (2)

ج 4 - در اول آیه که «تجاره» بر «لهو» مقدم است، بدین جهت می باشد که هنگامی که «تجارت» و نازل تر از آن «لهو» را بشنوند، متفرق می شوند، و تو را ای رسول، در حال خطبه خواندن وا می گذارند. به آنان بگو: آنچه نزد خداوند متعال است، بهتر از لهو، بلکه بالاتر از آن «تجارت» می باشد.

محضر مبارک حضرت آیها لله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

پس از تقدیم سلام و تحیت، این جانب مدیر شرکتی هستم که محلّ ثابت آن در تهران

ص: 266

1-1 توبه 9/122.

2-2 معانی الأخبار/157.

است و در نقاط مختلف ایران کارخانه هایی دارد، کارخانه ای که در حال حاضر مشغول نصب آن هستیم با تهران که محل سکونت و محل کار ثابت این جانب است متجاوز از شصت کیلومتر فاصله دارد و این جانب اکثر روزها قبل از ظهر به آنجا رفته و غروب همان روز به تهران برمی گردم.

مستدعی است وظیفه این جانب را نسبت به قصر و اتمام بیان فرمایید، از خداوند متعال دوام سلامتی و موفقیت عالی را مسألت دارد.

باسمه تعالی

السّلام علیکم ورحمه اللّٰه وبرکاته. امید است در اثر توسّل به حضرت ولیّ عصر - ارواحنا فداه - به موجبات توفیق و سعادت‌مندی از چندین جهت نایل بوده باشید و هر نزدیک زمانی به زیارت آستان قدس شرفیاب شوید و روّیه همیشگی خودتان را که تشریف فرمایی به دیدارشان است، فراموش ننمایید.

چنانچه آنچه مرقوم داشته اید، پیشه خودتان بوده باشد، نماز را تمام بخوانید و روزه می گیرید. والعلم عنده تعالی.

محضر مبارک حضرت آیهاالله العظمی آقای میلانی - مدّ ظلّه العالی -

شخصی می گوید: باید هر مسلمانی تابع پیغمبر و امام - علیهم الصّلاه والسّلام - باشد و به هرکس که آنها او را در حوادث واقعه ارجاع داده اند، مراجعه کند. و هر فردی باید علم داشته باشد که امام علیه السلام او را به تقلید از چه کسی امر [کرده است]، و الا تقلیدش کورکورانه و اعمالش باطل خواهد بود.

و نیز می گوید: ادّله ای را که مجتهدین برای اثبات مرام خود آورده اند، بی اصل و بی پایه می دانم! و معتقد است پنج دلیل مجتهدین دارند - پنج دلیل را نقل می کند - و به خیال خود، رد می نماید. سپس دوازده دلیل بر عدم جواز اجتهاد، به زعم خود می آورد. خواهشمند است آنچه از معصوم علیهم السلام درباره صحّت اجتهاد و لزوم تقلید از مجتهد رسیده [است] مرقوم فرمایید تا

ص: 267

الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله.

شیعه اثنا عشری، علما و مجتهدینشان فقط و فقط تبعیت از قرآن و احادیث می نمایند حتی اجماع و دلیل عقل را اگر کاشف قطعی از فرمایش معصوم علیهم السلام نباشد، ترتیب اثر نمی دهند. این شخص چون بی سواد است و درس نخوانده، این سخنها را می گوید که مقداری از آنها بدگویی است. بی نصیب از قوه قدسیه الهیه و نوری که «یقدفه الله فی قلب من یشاء»⁽¹⁾ است، می باشد اما کسی که زحمت کشیده و درس خوانده و با

ص: 268

1-1 از حضرات معصومین علیهم السلام وارد شده: «ان العلم نورٌ یقدفه الله فی قلب من یشاء»؛ بیان السّ عاده 4/7. سنن رسول الله صلی الله علیه وآله عن شرح الصّدر، ما هو؟ فقال صلی الله علیه وآله: «نورٌ یقدفه الله فی قلب المؤمن»؛ مجمع البیان 4/363. وقال الصادق علیه السلام: «لیس العلم بكثره التعلّم اّمّا هو نورٌ یقدفه الله فی قلب من یرید أن یهدیه»؛ بحار 67/139. وقال ابن مسعود: «لیس العلم بكثره الرّوایه اّمّا العلم نورٌ، یقدف فی القلب». منیه المرید، قسم الاوّل 54/5. در گذشته، نظریه ای بین علمای شیعه امامیه پیدا شد که خلاصه اش این بود که ما باید به اخبار وارد از ائمّه اطهار عمل کنیم و تقلیدمان فقط از روایان اخبار باشد، این نظریه در محافل علمی مورد بحث و نقد و بررسی قرار گرفت و سرانجام مردود گردید، و علمای شیعه عموماً قایل شدند به اینکه مکلف یا باید مجتهد باشد و یا مقلّد و یا محتاط. و اجتهاد را به «بذل الوسع فی تحصیل الحجّه علی الحکم الشرعی» و نحو آن تعریف کرده اند که پس از اینکه کسی زحمت بکشد و درس بخواند و دارای قوه قدسیه الهیه شود، قادر خواهد بود احکام شرعیّه را از منابع اصلیّه استخراج نماید... و منابع اصلیّه را هرچند قرآن و احادیث و اجماع و دلیل عقل قراردادده اند، اما «اجماع و دلیل عقل» را وقتی معتبر می دانند که کاشف قطعی از فرمایش معصوم علیهم السلام باشد و الا «ترتیب اثر نمی دهند». پس مجتهد کسی است که راوی حدیث از معصومین علیهم السلام و مستنبط احکام از آنها باشد و مقصود از روایت شریفه: «وامّا الحوادث الواقعه فارجعوا فیها الی رواه حدیثنا» همانا مجتهدین می باشند که آنها می توانند احکام «حوادث واقعه» را از «احادیث» استخراج نمایند. ادله جواز، و عدم جواز اجتهاد، و تحقیق در آنها، در کتابهای مخصوص به اجتهاد و تقلید، مورد بحث قرار گرفته است. عین سؤال در متن و پاسخ آن ضمن نامه شخص دیگری آمده که قبلاً گذشت.

استمداد از مقام ولایت حضرت ولی عصر - ارواحنا فداه - نتیجه جدّ و جهد و اجتهاد را به دست آورده، او می فهمد و می بیند و می داند. **وَلَهُ الْحَمْدُ وَالشُّكْرُ.**

محضر مقدّس آیهالله العظمی آقای میلانی - مدّ ظلّه العالی -

حوضی طرف صبح گُرد، وقت ظهر دستم متنجّس بود در حوض شستم، عصر یقین کردم حوض از کریت افتاده [است]. اگر قبل از ظهر از کریت افتاده باشد، دستم و حوض، نجس است، و اگر بعد از ظهر بوده، دستم و حوض پاک است. اگر استصحاب جاری کنیم، در هر دو صورت جاری است، تکلیف چیست؟

باسمه تعالی شأنه

فقط استصحاب کریت جاری می باشد و استصحاب نجاست دست، محکوم استصحاب مذکور است.

محضر مبارک حضرت آیهالله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

بیان فرمایید، آیا شراب و موسیقی از اوّل دنیا و در همه از منہ حرام بوده [است] یا خیر؟

باسمه تعالی

در هیچ یک از ادیان الهی ممکن نیست چیزی که پلید است جایز بوده باشد، قرآن مجید فرموده، خمر [و] رجس از عمل شیطان است. [\(1\)](#) والبتّه چنین چیزی را ممکن نیست خداوند متعال از اوّل دنیا تجویز فرموده باشد. [\(2\)](#)

ص: 269

1-1 مائده 5/90.

2-2 در روایات تصریح شده بر اینکه خمر، در همه ادیان حرام بوده است. عن ابی عبداللّه علیه السلام قال: «ما بعث اللّٰه نبیّاً قطّ الاّ وقد علم اللّٰه أنّه اذا اكمل له دینه كان فيه تحريم الخمر، ولم تزل الخمر حراماً انّ الدّین انّما یحوّل من خصله ثمّ آخری فلو كان ذلك جملة قطع بهم [بالتّاس] دون الدّین» وسائل الشیعه 17/237. عن الرّیّان بن الصّلت قال: «سمعت ابا الحسن الرّضا علیه السلام یقول: ما بعث اللّٰه نبیّاً قطّ الاّ بتحريم الخمر» وسائل الشیعه 17/240.

موسیقی لهو است و لهو، مبعوض خدای متعال است و ممکن نیست مبعوض الهی جایز بوده باشد، و در تفسیر آیه مبارکه «والَّذین هم عن اللّغو مُعْرِضُونَ» (1). از ائمه هدی علیهم السلام رسیده است که مراد، نهی از لهو و موسیقی است. (2)

محضر مبارک حضرت آیها لله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

س 1 - خرید و فروش تلویزیون از نظر دین مقدّس اسلام چه گونه است؟

س 2 - نگاه کردن به برنامه های علمی و مذهبی آن چه صورت دارد؟

س 3 - ضرر این دستگاه مزبور به خانواده های اسلامی چه طور است؟

باسمه تعالی

ج 1 - موضوعات خارجی بستگی دارد به اهل خبره و اطلاع که تشخیص دهند (3)، و از قراری که آنان بیان می کنند، آن از ادوات لهو است که در دین مقدّس اسلام، معامله آن، جایز نیست.

ج 2 - از چند جهت، محلّ اشکال است.

ج 3 - تاریکی باطن می آورد و جلوگیری از رشد معنوی می کند و به طوری فراگیر

ص: 270

1-1 مؤنون 23/3.

2-2 حضرت امیرالمؤمنین فرمودند: هر سخنی که در آن ذکر خداوند متعال نباشد، «لغو» است. حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: اگر فردی علیه تو سخن ناگواری بگوید و چیزی که در تو نیست به تو نسبت دهد، اگر از او اعراض نمایی، از لغو اعراض کرده ای. و فرمودند: اعراض از «لغو» اعراض از موسیقی و لهو است. سؤال شد از آن حضرت: آیا گوش دادن به سخن افسانه گویان جایز است؟ فرمودند: نه. ر.ک: تفسیر صافی 2/136.

3-3 فقیه و مجتهد مسائل کلی را بیان می نماید، تشخیص موضوع با مکلفین است. شنیدن ساز و آوازی که از رادیو و تلویزیون پخش می شود و دیدن فیلمهای بدآموز در تلویزیون و ویدئو که شهوت انگیز باشد، از نظر فقها حرام است.

قلب است که در آن حال به کلی غافل از جهات و حقایق معارف الهیه است و مخاطره آن است که خانواده ها به هوی و هوس نفسانی بیشتر از جهات ایمانی تمایل پیدا کنند - واللّٰه العالم.

محضر مبارک حضرت مستطاب آیه الله العظمی آقای میلانی - مدّ ظلّه العالی -

پس از عرض سلام، خاطر مبارک را مستحضر می دارد، خواستم دو مطلب را به سمع مبارک برسانم که رسیدگی آن باحضرت عالی باشد.

س 1 - مرحوم قمی - علیه الرّحمه - در کتاب مفاتیح، ص 27 نوشته اند: حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرموده اند: شب و روز جمعه 24 ساعت است، خداوند متعال، در هر ساعت، ششصد هزار نفر را از جهنّم آزاد می کند، در بیست و چهار ساعت می شود چهارده میلیون و چهارصد هزار نفر. خواستم بدانم در چه موقع مسلمانان هر هفته پانزده میلیون وفات می کنند که خداوند مئان این تعداد را از جهنّم آزاد کند؟

س 2 - آقای شیخ محمود حلبی خراسانی، ماه مبارک رمضان در مسجد ملک تهران بالای منبر فرمودند: در قیامت، پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله بالای منبر نشسته و علی علیه السلام عکمی در دست دارد که سیصد هزار متر طول آن است، متجاوز از 200 عدل، آیا شایسته است این گونه سخنان ناپسند و ناروا را در منبر بگویند، و در کتاب بنویسند و جوانان مسلمان را از اسلام برگردانند؟!

باسمه تعالی شأنه

ج 1 - آزادی از جهنّم، گذشت کردن از گناهی است که موجب استحقاق جهنّم است و لازم نیست که بمیرد و به جهنّم برود و بعداً بیرون شود، و بر همین مبناست که بعد از هر نماز، دعا خوانده می شود و از خداوند متعال درخواست می شود به جمله «اللّٰهُمَّ اَعِزَّنِي مِنَ النَّارِ وَاَدْخِلْنِي الْجَنَّةَ...»

ج 2 - آن عکم، نورانی است و شعاع نور این اندازه انبساط دارد، و پارچه مادی نیست که این گونه تصوّر شود. بلی، بایستی مطابق استعداد و فهم مستمعین مطلبی را که به سند

ص: 271

معتبر دیده شده شرح داد تا به مصداق «كَلِمَ النَّاسِ عَلٰی قَدْرِ عَقُولِهِمْ» باشد. (1)

محضر مقدّس حضرت آیةالله العظمی آقای میلانی - مدّ ظلّه -

خواهشمند است بیان فرمایید آیا ولایت تکوینی مخصوص به خداست، یا ائمه اطهار علیهم السلام هم ولایت تکوینی دارند؟

باسمه تعالی مجده

ولایت تکوینی از حیث افاضه، مخصوص به خداوند متعال است، و از حیث وساطت در فیض مخصوص مخلوق است که خداوند متعال قرار داده است، و این وساطت در فیض از جمله اسباب است که در عالم تکوین می باشد. (2)

ص: 272

1-1 مرحوم علاّ مه طباطبایی در کتاب شیعه در اسلام می نویسند: در میان کتب آسمانی، قرآن کریم، تنها کتابی است که از روز رستاخیز، به تفصیل سخن رانده و در عین اینکه تورات نامی از این روز به میان نیاورده، و انجیل جز اشاره مختصری ننموده قرآن کریم، در صدها مورد با نامهای گوناگون از روز رستاخیز یاد کرده، و سرنوشتی که جهان و جهانیان در این روز دارند، گاهی به اجمال و گاهی به تفصیل بیان نموده است. شیعه در اسلام / 102. علما و دانشمندان برای تقریب به ذهن به گونه مثال مطالبی را بیان می نمایند تا به قدر درک افراد، مطالب را تنزّل داده، توجیه نمایند.

2-2 ولایت جزئی را ممکن است افراد عادی با ریاضت شرعی دارا شوند و دارای کراماتی گردند. ولایت مطلقه کلیّه حصولی می باشد که خداوند متعال به انبیاء و ائمه هداه مهدیّین علیهم السلام افاضه فرموده است و تحصیلی نیست. ولایت شرعی: دخالت در امور عامّه و مصالح دنیایی مردم است به دلیل آیات کریمه و روایات شریفه، و در زمان غیبت کبری، فقها در امور حسبیّه و عامّه مسلمانان دخالت می نمایند، از قبیل تعیین قیّم برای صغار و سرپرست برای اشخاص دیوانه و مجنون، و جمع آوری اموالی که صاحب آن مفقود شود، و تعیین متولّی برای موقوفات مجهول التّولیه، و موارد دیگر که از طرف معصومین علیهم السلام برای فقها معین است. اما ولایت تکوینی منحصر است به انبیاء و ائمه معصومین علیهم السلام که به حول و قوه الهی، امرای هستی می باشند و در همه هستی تصرّف می نمایند، منتهی به امر خداوند متعال و این مقام از مقتضیات ذات و نفوس نورانی مقدّسشان است و هیچ گاه بشر عادی و معمولی به این رتبه نمی رسد.

س 1 - تکلیف ما نسبت به طهارت و نماز خواندن با چیزهایی که از پوست درست شده و از خارج می آورند، چیست؟

س 2 - مهر السنّه را بیان فرمایید.

باسمه تعالی

ج 1 - اگر علم به نجاست آنها ندارید، پاک می باشد و در صورتی که علم به تذکیه آنها ندارید، نتوان با آنها نماز خواند.

ج 2 - مهر السنّه، دوپست و شصت و دو مثقال و نیم پول نقره سکه دار به مثقال صرافان است. (1) واللّه العالم.

ص: 273

1-1 مرحوم علاّ مه کابلی در کتاب غایه التعدیل می گوید: وزن حقیقی درهم شرعی 5/15 نخود است، نه 6/12 نخود، آن طور که مشهور اخیر است. سلیمان بن حفص مروزی روایت کرد که امام ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام فرمودند: «الغسل بصاع من ماء والضوء بمدّ من ماء وصاع النبی صلی الله علیه وآله خمسه امداد والمدّ وزن مأتین وثمانین درهماً والدّرهَم وزن ستّه دوانیق والدّانق وزنُ ستّه حبات والحبه وزن حبتی شعیر من أوساط الحبّ لا من صغاره ولا من کباره.» صریح روایت تأکید می کند که درهم 72 جو متوسط است، زیرا دانق شش حبه و هر حبه دو حبه جو است، پس هر دانق 12 جوی متوسط است، هر درهم شش دانق است و هر درهم 72 جوی متوسط می شود. این محاسبه مقتضای این روایت است. حال آن که درهم مشهور بین علمای متأخرین، 48 جو است، پس درهم بنا بر قول مشهور متأخر دوسوم درهم مورد روایت است. علاّمه مجلسی به این روایت اشکالات متعدّدی کرده و تأکید نموده که این حدیث شریف از جهات متعدّده، خلاف مشهور است، غافل از آن که تمام این اشتباه ها و توهم خلافها ناشی از اصل اشتباه در اندازه درهم شرعی است که خیال کرده اند درهم مطابق با وزن 48 جو و 6/12 نخود صیرفی است، در صورتی که وزن درهم مطابق صریح روایت 72 جوی متوسط و مساوی 5/15 نخود صیرفی فعلی است و چون درهم شرعی 7 دهم دینار شرعی است، پس دینار شرعی مساوی با 22 و یک هفتم نخود صیرفی است نه 18 نخود صیرفی. علاّمه کابلی می گوید: «72 جوی متوسط که اندازه درهم روایت است انتخاب کردم و آنها را وزن نمودم، دیدم که تقریباً 5/15 نخود صیرفی است، و چون هر 10 درهم 7 دینار شرعی است، پس ناچار باید دینار شرعی 102 جو و شش هفتم جو و به نخود صیرفی 22 نخود و یک هفتم نخود تقریباً بوده باشد». بعد با تطبیقات و اندازه گیری هایی که می کند می گوید: «به این حساب، درهم 3 گرم و مثقال شرعی تقریباً چهار و دو هفتم گرم است». بنابراین، فهمیدم که آنچه مشهور بین علماست، بسیار کمتر از این مقدار است. یعنی مشهور در نظر متأخران علما درهم، 6/12 نخود که دو و هشت هفدهم گرم می شود و دینار، 18 نخود صیرفی فعلی مطابق با 3 و نه هفدهم گرم می شود، که قطعاً هر دو اشتباه است. ایضاً می گوید: «خداوند متعال بر من مَنّت نهاد و دیناری ضرب سال 247 ه. ق نصیبم گردید که وزنش نمودم دیدم 22 نخود و خرده ای است. یافتم درهمی از نقره با خطّ کوفی که سال 187 ه. ق و در عصر امام کاظم علیه السلام زمان صدور روایت ضرب گردیده بود، دیدم وزن او 15 و خرده ای نخود و با جوهای متوسط 72 جو بدون هیچ کم و زیادی و مطابق با خبر سلیمان بن حفص مروزی بود که من از شدّت خرسندی و سرور می خواستم پرواز نمایم که چگونه خداوند بر من مَنّت نهاد و این راز را بر من مفتوح و آشکار ساخت.»

حضرت مستطاب آیه‌الله العظمی آق‌ای میلانی - مدّ ظلّه العالی -

خواهشمندم فرق دین و مذهب و ملت و منهج را که در بعضی از آیات و روایات آمده است، بیان فرمایید.

باسمه تعالی شأنه

1 - دین: مجموعه ما جاء به النبی صلی الله علیه وآله است.

2 - مذهب: اعمّ از اصول و فروع دین است.

3 - ملت: اصول اعتقاداتی است که در آن تغییر و نسخ ممکن نیست، مانند توحید و معاد.

4 - منهج: خصوصیات و جزئیاتی است در دین که با الهام الهی بر قلب پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله و ائمه هده مهدیین علیهم السلام وارد می شود.

حضور محترم حضرت آیه‌الله العظمی آق‌ای میلانی - مدّ ظلّه العالی -

س 1 - آیا ائمه معصومین علیهم السلام عالم بما کان وما یكون می باشند؟

س 2 - معنای حدیث مشهور «حبّ علی حسنه لا یضرّ معها سیئه و بغض علی سیئه لا ینفع معها حسنه» را بیان فرمایید - متشکرم.

ص: 274

ج 1 - حضرات ائمه معصومین علیهم السلام به موهبت الهی علم به ما کان و ما یکون دارند. و آیه کریمه: «عَالَمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ...» (1) ناظر بر همین جهت است که علم غیب را مستقلاً و بالذات فقط حضرت احدیت - جلّت اسمائه - دارد و به موهبت و افاضه او دگران هم دارا خواهند شد.

ج 2 - محبت حضرت امیرعلیه السلام منشأ دخول در بهشت است و محبت آن حضرت مخلّد در آتش نخواهد بود، هرچند به سبب گناهان، مستحقّ عذاب الهی گردد، و مُبَغِض و دشمن آن حضرت گرفتار گناهانی می شود که مانع از دخول در بهشت است [و] هرچند اطاعت و عبادت نماید، نفعی برای او ندارد. (2)

و البته دوست و محبّ آن حضرت، معصیت و گناه نمی کند تا گرفتار شود.

محضر مقدّس حضرت آیها لله العظمی آقای میلانی - مدّ ظلّه العالی -

این جمله از زیارت وارث حضرت سید الشهداء علیه السلام: «السّلام علیک یا ثارالله وابن ثاره والوتر الموتور» چه معنا دارد؟

باسمه تعالی

شاید معنا این باشد، سلام بر شما که طالب حقّ شما و خون شما و پدرتان، خداوند متعال - جلّت اسمائه - است، و در زیارت عاشورا نیز می خوانیم: «وان یرزقنی طلب ثارک مع امام منصور.» خداوند متعال قسمتم فرماید که طالب حقّ و خونخواه شما در رکاب حضرت ولیّ عصر - ارواحنا له الفداء - باشم.

ص: 275

1-1 جنّ 72/26 - 27.

2-2 حدیث مذکور را قندوزی حنفی در ینابیع المودّه در ذیل المناقب السبعین الحدیث التاسع والخمسون/239 روایت کرده است.

در روایت دارد، هنگامی که آن حضرت ظهور نماید «یطلب بدم الحسین علیه السلام و هو یقول: نحن أهل الدّم طلاب التّره: أى الثار» و گفته اند: «یا لثارات الحسین ای: یا ایّها الطّالبون بدمه، یقال: ذلك من الحثّ والتّحریص علی الانتقام من قتلته.»

جمله: «والوتر الموتور» آن فردی است که نظیر و مانند ندارد و آن شهید بی همتایی است که او را کُشته اند و نتوانسته [است] حقّ خود را از قاتل یا قاتلینش بگیرد.

«الموتور»: الذی قتل له قتیل فلم یدرک بدمه، ومنه الحدیث: «أنا الموتور» ای: صاحب الوتر الطالب بالثار. (1)

حضور انور حضرت آیها لله العظمی آقای میلانی - مدّ ظلّه العالی -

شرایط امر به معروف و نهی از منکر را که در بسیاری از آیات قرآن مجید و احادیث اهل بیت عصمت و طهارت، امر به آنها شده [است] بیان فرمایید.

باسمه تعالی شأنه

امر به معروف و نهی از منکر (2) چهار شرط دارد:

ص: 276

1 - 1 مجمع البحرین 3/509. «یا ثارالله»: خداوند متعال، صاحب خون اوست و انتقام می گیرد از قاتلان آن حضرت «یا وترالله الموتور»: ای یگانه فردی که در کمال، از جمیع بشر، در عصر و زمان خود برتر بودی؛ ملاذ الاخیار 9/133. زیارت وارث را شیخ طوسی در مصباح المتهجد از صفوان روایت می نماید و او از امام صادق علیه السلام درخواست کرد زیارت حضرت سیدالشهداء علیه السلام را به او تعلیم فرمایند. و - صفوان جدّ صفوان بن مهران جمّال از اصحاب حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می باشد؛ معجم رجال الحدیث 9/121. علامه جلیل القدر، حاج میرزا ابوالفضل تهرانی در شفاء الصدور فی شرح زیاره العاشور پس از ذکر کلمات لغویین، در معنی «ثار» چند وجه آورده است و می فرماید: «ثار» به معنی دمّ مطلوب باشد. و اضافه آن به «الله» به جهت این است که مخصوص به مطالبه و ولیّ حقیقی اوست. بعد کلمه «والوتر الموتور» را شرح داده است و می فرماید: «آنچه به نظر می رسد، این است که «وتر» به معنای همان خون ریخته باشد، یعنی: ای قتیلی که اقربا و اصحابِ تو را کُشتند و خونت را ریختند.» اضافه خون به «الله» بسیار مناسب است؛ زیرا او کشته راه خداست، چنانچه او را «قتیل الله» هم می گویند؛ شفاء الصدور فی شرح زیاره العاشور 226/ - 231.

2 - 2 پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: جامعه رستگار است تا زمانی که امر به معروف و نهی از منکر و کمک بر نیکویی و تقوا نماید و اگر ترک نمایند، برکت از آنان سلب می شود و بر یکدیگر مسلط شده، یاوری برای آنان در زمین و آسمان نخواهد بود. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: هر آن کس ترک نماید نهی از منکر را به قلب و دست و زبان، مرده ای است در میان زندگان؛ تهذیب الاحکام 6/203.

اول، عالم بودن شخص آمر، که باید خودش معروف و منکر را بشناسد، تا در گفتارش از خطا و اشتباه مصون باشد.

دوم، آن که فاعل منکر که معصیت کار است، بر انجام آن مصرّ باشد، و اگر عازم بر ترک معصیت بود، امر به معروف از آمر ساقط می شود.

سوم، آن که آمر نسبت به جان و مال خود و همچنین نسبت به اشخاص دیگر، مأمون از ضرر باشد.

چهارم، بداند که «امر به معروف» در طرف تأثیر دارد، پس اگر علم به عدم تأثیر داشت و سخن گفتن با او را بیهوده و بی اثر می داند، واجب نیست.

این چهار شرط برای انکار به دست و زبان است. و اما انکار به قلب و اظهار کراهت متوقف به آن چهار شرط نیست، بلکه واجب است عیناً و در هر حال ولو به اعراض و ترک مراوده با آن شخص [باشد]. والعلم عندالله.

حضور انور حضرت آیهالله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

خواهشمندم مراد از آیه شریفه سوره توبه «وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ» (1) را بیان فرمایید.

باسمه تعالی

سوره مبارکه توبه (2) در سال نهم از هجرت در مدینه طیبه نازل شد و فریقین روایت

ص: 277

1-1 توبه 9/3.

2-2 در سال هشتم هجری، مسلمانان در خدمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مکه را گشودند. در سال نهم، آخرین سوره ای که بر آن حضرت نازل شد، سوره توبه بود، و در سال دهم «حجّه الوداع» بود که رسول الله صلی الله علیه و آله در همان ماه ذیحجه امیرالمؤمنین علی علیه السلام را به ولایت و خلافت معرفی فرمودند. حضرت امام صادق علیه السلام در تفسیر «یَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ» فرمودند: حجّ، اکبر نامیده شد؛ زیرا آن سال مشرکین و مسلمانان حجّ به جای آوردند و بعد از آن دیگر مشرکین موفق به حجّ نشدند. [تفسیر بیان] مرحوم آیهالله العظمی میلانی قدس سره داستان نزول آیات سوره توبه و فرستادن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را به مکه و خواندن آیات را بر مشرکین، از مصادر أهل سنت در کتاب قادتنا کیف نعرفهم 3/ 130 نقل کرده اند.

نموده اند: هنگامی که این سوره نازل گردید، پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله آیات اول سوره را به ابی بکر داد، فرمودند به مکه برو و بر مشرکین تلاوت نماید. وقتی که [او] به طرف مکه حرکت کرد، جبرئیل بر پیغمبر صلی الله علیه وآله نازل شد، عرض کرد شخصی که از شماست، باید به مکه برود و آیات را بر مشرکین بخواند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله به امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمودند: یا علی، بر ناقه ی عضبای من سوار شو و برو آیات را از ابی بکر بگیر؛ حضرت امیر تشریف بردند آیات را از ابی بکر گرفتند. ابی بکر برگشت [و] عرض کرد: «أَنْزَلَ فِيَّ شَيْءٌ؟» حضرت رسول اکرم فرمودند: «الْأَمِينُ هَبَطَ إِلَيَّ عَنِ اللَّهِ تَعَالَى أَنَّهُ لَا يُؤَدِّي عَنكَ إِلَّا أَنْتَ أَوْ رَجُلٌ مِّنْكَ وَعَلَيَّ مَنِّي وَلَا يُؤَدِّي عَنِّي إِلَّا عَلِيٌّ».

حضرت امیرعلیه السلام تشریف بردند به مکه و در روز عید قربان که آخرین روز اجتماع مشرکین و مسلمانان در منی بود، آیات قرآن را تلاوت فرمودند و اعلام کردند، از این پس دیگر مشرکین نباید به حجّ بیایند و نباید عریان طواف کنند، و چون آخرین سال اجتماع مسلمین و مشرکین بود، او را «حجّ اکبر» نامیدند، پس از آن دیگر مشرکین، حجّ نمودند. وَاللَّهُ الْعَالِمُ.

محضر مقدّس حضرت آیهالله العظمی آقای میلانی - مدّ ظلّه العالی -

س 1 - در مشهد مقدّس بیان فرمودید: «رؤیت هلال، اگر چه در شهر صائم و روزه دار نباشد، کفایت می کند، و فرقی بین اتحاد و اختلاف در افق نیست. آیا حضرت عالی بر مبنای خود باقی می باشید؟

س 2 - اشخاص، پولهای خود را در بانک می گذارند، و در بانک همه گونه پول سپرده است. گرفتن پول از بانک، چه صورت دارد؟

ج 1 - راجع به اعتبار رؤیت، با اختلاف افق در بلاد به همان نحوی است که مسبوق می باشید. چون اولاً، اطلاق روایت دلالت دارد. و ثانیاً، اول ماه عبارت از خروج از تحت الشّمع است و آن امری است که تعین نفس الامری دارد، نه مانند طلوع و غروب آفتاب است که بالاضافه می باشد، و رؤیت ماه طریقیّت دارد، پس اگر علم حاصل شد که ماه در محیط خود از تحت الشّمع فی نفس الامر بیرون آمده، لا- محاله اول ماه خواهد بود، همین معنا که اول ماه امری است که تکویناً تعین واقعی دارد و موضوع نفس الامری است، از روایات هم استفاده می شود. (1)

ج 2 - و اما مسأله پول بانک برای کسانی که حساب بانکی دارند، پس اگر خود شخصی با بانک قراردادشان مجرد پول دادن و پول گرفتن بدون سود باشد، و در موقع گرفتن پول، احتمال بدهد که آن پول حلالی است که هنوز مخلوط به پول حرام نشده است، به حسب ظاهر، حلال است. چون علم اجمالی به اینکه در تحت ید بانک پول حرام است، منجز نیست بسبب عدم ابتلا به جمیع آنها. و اگر قرار بر این باشد که سودی در آن باشد، ربا بودن آن واضح است. والعلم عندالله.

حضور محترم آیةالله العظمی آقای میلانی - دام ظلّه -

این جانب میل دارم نماز اول ماه را بخوانم، کثرت گرفتاری ها مانع می شود آنچه را سیّد یزدی قدس سره در عروه، بحث نمازهای مستحبی نوشته اند، به جا آورم که «سی مرتبه قل هوالله احد و سی مرتبه انا انزلناه» باشد. خواهشمندم نظر مبارکتان را بیان فرمایید.

ص: 279

1-1 شیخ طوسی، در تهذیب الاحکام 4/208 در باب «علامه اول شهر رمضان و آخره و دلیل دخوله» هفتاد و یک حدیث نقل کرده اند. و مرحوم آیةالله خوئی قدس سره در منهاج الصّالحین، ج 1، الفصل السّادس ثبوت الهلال به بعضی از آن احادیث استدلال کرده اند به لازم نبودن اتحاد افق، همین قدر که در شب و لو در اول و آخر اشتراک داشته باشند، کافی است.

می توانید بنا به روایت مرسله سیّد ابن طاوس قدس سره در رکعت اوّل حمد و یک قل هو الله أحد، و در رکعت دوم حمد و یک انا انزلناه بخوانید(1). العلم عند الله.

محضر مقدّس حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دام ظلّه -

در مسأله 90 توضیح المسائل منظور از کلمه «روح نداشته باشد» اگر منظور زنده بودن است، استخوان و دندان هم عضو زنده ای هستند، چنانچه کمی از پوست یا گوشت را ببریم، درد می آید، همین طور وقتی که دندان را می کنیم یا استخوان می شکنند، درد زیادتری دارد. اگر زنده بودن عضو منظور باشد، از نظر علمی، استخوان و دندان زنده هستند، و از نظر دندانپزشکی هم این موضوع اهمیّت دارد، متمنی است مشروحاً مرقوم فرمایید.

باسمه تعالی شأنه

زنده بودن، دو نوع است؛ یکی همان است که در گیاه و مو و مانند آن، وجود دارد و آن را روح نباتی می نامند. دوم، روح حیوانی است که ملاک پاکی و نجاست است. حال، دندان و استخوان علاوه بر جهت نموّ که جنبه نباتی است، آیا روح حیوانی دارند یا نه؟ و در موقع کندن دندان و شکستن استخوان، آیا خود آنها درد می گیرند یا محلّ اتصال آنها؟ الحاصل، چون در نظر عرف مردم اینها روح حیوانی ندارند و مخصوصاً در روایات عدم

ص: 280

1-1 نماز اوّل ماه به دو صورت نقل شده است: الف - از حضرت امام جواد علیه السلام نقل شده، در رکعت اوّل، حمد و سی مرتبه قل هو الله أحد، و در رکعت دوّم، حمد و سی مرتبه انا انزلناه، به انضمام دعایی که سیّد ابن طاوس نقل کرده است، بخواند. و در اقبال از آن حضرت روایت شده است که بعد از نماز اوّل ماه، سلامتی خود را با دادن صدقه تأمین می فرمودند. ب - نحوه دوم، افراد مسافر، مریض و معذور، در رکعت اوّل حمد و یک قل هو الله أحد، و در رکعت دوم حمد و یک انا انزلناه بخوانند؛ جامع احادیث الشّیعه 335/7، ابواب ما ورد من الصّلاه فی الاّیام واللیالی.

نجاست آنها از مردار ذکر شده است، لهذا گفته می شود که پاک می باشند. (1)

محضر مقدس حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - مد ظله -

اگر انسان در نمازهای یومیّه بعد از آخرین سلام، سه مرتبه تکبیرات را که از جمله تعقیبات است، بگوید، بدون اینکه از جای خود تکان بخورد و به پاهای خویش حرکتی داده و از قبله رو بر نگردانده و تکلم نکرده، آیه شریفه «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ...» را خوانده و سه مرتبه صلوات فرستاده و در همان حال بوده که از نماز فارغ شده، مشغول تسبیح حضرت صدیقّه طاهره - سلام الله علیها - می شود. آیا این رفتار بعد از نمازها منافات با تسبیح آن حضرت دارد یا خیر؟

باسمه تعالی

این رفتار، بسیار خوب است و در احادیث، در فضیلت تسبیح حضرت زهرا علیها السلام (2) وارد نشده است که بلافاصله به عمل آورده شود. پس آیه مبارکه را خواندن و صلوات فرستادن فی حدّ نفسه خوب است، و هیچ منافاتی با درک فضیلت تسبیح حضرت زهرا - صلوات الله وسلامه علیها - ندارد؛ مخصوصاً در حالتی که پاهای خویش را حرکت نداده باشد.

ص: 281

1-1 حسین بن زراره از امام صادق علیه السلام روایت می نماید که فرمودند: «مو، پشم، گُرک، پر، و هر چه بروید میته و مردار نیست.» می گوید: از آن حضرت سؤال نمودم از تخم مرغ که از شکم مرغ مرده بیرون می آید. فرمودند: آن را بخور؛ جامع احادیث الشّیعه 2/99.

2-2 امام باقر علیه السلام فرمودند: «هرکس تسبیح حضرت زهرا علیها السلام را بگوید و سپس استغفار نماید، خداوند متعال، یکصد گناه او را که قابل شمارش به زبان باشد و هزار گناه او را در هنگام میزان می آمرزد و شیطان از او دور، و خداوند متعال از او راضی می گردد.» امام صادق علیه السلام فرمودند: «تسبیح حضرت فاطمه علیها السلام را پس از هر نماز، بیشتر دوست دارم از هزار رکعت نماز در هر روز». و نیز امام صادق علیه السلام فرمودند: «هرکس تسبیح حضرت فاطمه علیها السلام را بعد از نماز واجب، قبل از آن که پاهای خود را برگرداند، بگوید، خداوند متعال او را می آمرزد»، ثواب الاعمال صدوق/196.

محضر حضرت آیها لله العظمی آقای میلانی - مدّ ظلّه العالی -

یکی از آقایان در منبر فرمودند: اگر مسلمانی نماز یومیّه را بخواند و خمس و زکات بدهد و روزه بگیرد، ولی نماز جماعت نخواند، یهودی است.

خواهشمندم جواب مرحمت فرمایید.

باسمه تعالی

مقصود از یهود، پیرو دین حضرت موسی - علی نبینا وآله وعلیه السّلام - نیست؛ بلکه مقصود، یهود این امت است، یعنی عمل نکردن به آنچه که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله سنّت مبارکه خود قرار داده است، و مقصود، تأکید نمودن زیاد در مواظبت به نماز جماعت است. (1)

محضر مقدّس حضرت آیها لله العظمی آقای میلانی - مدّ ظلّه -

س 1 - آیا انتخاب همسر به میل و اختیار خود شخص است یا اینکه مقدرات پروردگار در کوشش و انتخاب آن مؤثر می باشد؟

س 2 - برای به دست آوردن مال، آیا جدّ و جهد در اصل کار مؤثر است، یا این که منوط به صلاح و لیاقت شخصی اوست؟

س 3 - برای آوردن اولاد، دعا و نذر والدین صحیح است، که پسر شود یا دختر.

ص: 282

1-1 باید مؤمنان به شبهات واهی و وسوسه ها گوش نداده و ترک فضیلت جماعت که در اخبار متواتره ثابت است، ننمایند، و احتیاط زیاد در عدالت امام جماعت نکنند. البتّه احتیاط لازم است در امر دین و نماز، و با کسی نماز بخوانند که اطمینان به دین و قرائت و زهد و عبادتش داشته باشند، و اگر چنین شخصی را نیافتند، باید احتیاط نمایند به اینکه قبل و یا بعد از جماعت، نماز خود را فرادی بخوانند، و این بعد از آن است که قلب خود را از حقد و حسد و سایر امراض و اغراض نفسانیّه فارغ سازند. و اگر چنین نمود، خداوند متعال او را به آنچه رضای اوست، هدایت می فرماید، همان گونه که فرموده: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا.» عنکبوت 29/69؛ بحار الأنوار 88/41.

س 4 - پیشامدهای روزگار، بسته به تقدیرات است یا بر اثر اعمال خود شخص می باشد؟

باسمه تعالی

ج 1 - انسان باید سعی نماید کارهای خود را با فکر و بینش و مشورت با عقلا انجام دهد و در عین حال به خدای متعال، توکل و اعتماد نماید و این منافات با مقدرات ندارد.

ج 2 - طبق مشیت خداوند متعال در این نشئه، تکوین و اسباب هر دو دخالت دارد.

ج 3 - نذر، در صورت رجحان متعلق صحیح است و خواستن اولاد، پسر یا دختر، از خدای تعالی مانعی ندارد، والبته دعا با وجود شرایط آن تأثیر دارد که خداوند متعال، اجابت می فرماید، و عمده در شرط استجابت غالباً بیچارگی و حقیقتاً گدایی کردن است، و تقوا خیلی دخالت دارد.

ج 4 - با اینکه همه امور به تقدیرات الهی است (1)، عمل شخص نیز دارای اثر است، که این اثر را، خداوند متعال قرار داده است - واللّه العالم.

محضر محترم حضرت آیها لله العظمی آقای میلانی - مدّ ظلّه -

در زیارت حضرات معصومین علیهم السلام اگر به واسطه کثرت زائرین در داخل حرم مطهر و اینکه تصادف با زندهای نامحرم نشود، در صورتی که در ایوانها و رواقهای دیگر یا در صحن مقدّس مکان خلوت باشد، آنجا زیارت بخواند، آیا ثواب زیارت در داخل حرم را دارد یا خیر؟

باسمه تعالی

شاید به واسطه اینکه اجتناب از تراحم و تصادف امری است خداپسندانه، و نیت

ص: 283

1 - 1 از کلمات امام هادی علیه السلام است: «آنچه تقدیر شده برایت پیش آید، در صورتی که تصوّر هم نمی کردی.» و در دعاست: «اللهم اهدنی فیمن هدیت و قنی شرّ ما قُدّر و قضیت»؛ سفینه البحار 2 / 410.

قرب در این اجتناب دارد، ثواب بیشتر داشته باشد.

محضر مبارک حضرت آیها لله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

چندی قبل در یکی از کشورهای خارج، فرزند این جانب با ماشین تصادف کرده و مقتول گردیده است، پلیس آنجا تقصیر را متوجه قاتل او دانسته، و در آن جا ماشین و افراد نوعاً بیمه می شوند و فرزند این جانب نیز بیمه بوده است. حالا- آیا ما می توانیم از بابت بیمه، مبلغ معتناهی دریافت کنیم؟ و این پول برای ما حلال است؟ و دیگر اینکه در صورت حلال بودن گرفتن پول؛ آیا این پول باید بین ورثه تقسیم شود؟

باسمه تعالی

چون به نظر می رسد، بیمه عبارت از این است که قرار می گذارند، مبلغی تدریجاً به طور ماهیانه و مانند آن به اداره بیمه داده شود به شرط آن که اگر تصادفی شد از عهده برآید، پس اگر خواستید احتیاط کنید، اولاً، آنچه را که اداره بیمه می دهد به وکالت از همه ورثه تملک نمایید و ثانیاً، به قصد غنیمت بردن از کافر بردارید و خمس آن را بدهید و باقی را تصرف نمایید و بین ورثه تقسیم کنید. و خوب است برای آن مرحوم هم وظایفی را انجام دهید.

محضر مقدس حضرت آیها لله العظمی آقای میلانی - مدّ ظلّه -

اگر زن بدون اجازه و رضایت همسرش به قصد قرائت قرآن و روضه از منزل خارج شود و شوهرش موافقت نداشته باشد، صحیح است یا خیر؟ و طبق مقررات اسلام مجوز شرعی دارد یا نه؟

ص: 284

اگر منظور از قرائت قرآن مجید، یاد گرفتن حمد و سوره باشد و شوهر او یاد ندهد و کسی را هم نیاورد که در خانه او را یاد بدهد و متوقف باشد به اینکه برود و حمد و سوره را یاد بگیرد، به مقدار ضرورت می تواند برود. و اما برای چیزهای مستحب بدون اجازه شوهر نمی تواند از خانه خارج شود. (1)

محضر مقدّس حضرت آیهاالله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

زنی شیعه به نکاح فردی از عامّه درآمده و صیغه عقد به طریقه آنان جاری شده است. آیا این عقد صحیح است یا خیر؟ ضمناً بر اثر اختلاف مذهبی و عدم توافق اخلاقی منجر به طلاق شده و به طریقه اهل عامّه طلاق داده اند، آیا احتیاج به طلاق به طریقه شیعه دارد یا نه؟

باسمه تعالی

احتیاج به طلاق به طریقه شیعه ندارد و می تواند عدّه نگهدارد و بعداً شوهر کند. بلی اگر احتیاطاً از او وکالت بگیرند و به طریقه شیعه هم طلاق بدهند، خوب است؛ ولی واجب نیست. والله العالم.

حضور محترم حضرت آیهاالله العظمی آقای میلانی - مدّ ظلّه العالی -

زیدی مبلغ ده هزار تومان به عمر و داده که با آن پول کسب نموده تا امرار معاش نماید. حالیه عمر و با آن پول در حدود پنجاه هزار تومان استفاده [کرده] است. و زید هم در وقت دادن پول به عنوان شرکت در استفاده نداده و اقرار دارد که من صحبت شرکت و استفاده

ص: 285

1-1 طبق روایات وارده، خارج شدن زن از خانه بدون اذن شوهر حرام است. عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال: جاءت امرأه الى النبی صلی الله علیه وآله فقالت یا رسول الله ما حقّ الزوج علی المرأة؟ فقال لها: «أن تطیعه ولا تعصیه، ولا تصدّق من بیته الاّ باذنه ولا تصوم تطوّعاً الاّ باذنه، ولا تمنعه نفسها وان كانت علی ظهر قتب ولا تخرج من بیته الاّ باذنه وان خرجت بغير اذنه لعنتها ملائکه السمّاء وملائکه الارض وملائکه الغضب وملائکه الرّحمه حتی ترجع الی بیتها...» وسائل الشّیعه 10/527، من ابواب مقدّمات النّکاح وادابه.

نکرده ام، مع ذلك مدعی است که به تمامی عایدات و منافع شرکت دارم؛ چون منفعت از پول من است.

بنابراین، آیا زید شرعاً حقی در منافع دارد یا فقط می تواند مطالبه اصل سرمایه همان ده هزار تومان خود را بنماید؟ لطفاً جواب مرحمت فرمایید.

باسمه تعالی شأنه

اگر زید پول را داده که عمرو کسب کند و منفعت مال عمرو باشد، این پول قرض بوده [است] و زید حق مطالبه بیش از آن را ندارد. و اگر زید پول را داده که منفعت برای خودش باشد و عمرو برای او کاسبی کند و امرار معاش نمودنش از باب اجره العمل باشد، تمام منفعت مال زید است. و اگر زید پول را داده که عمرو کاسبی کند به طور مضاربه و عمرو هم به همین طور کاسبی کند، هر دو در منفعت شرکت دارند. و اگر زید پول را به طور اجمال داده و جهات را مجمل گذارده و عمرو برای خود و به ذمه خودش کاسبی کرده و از پول زید مافی الذمه خود را ادا نموده است، پس مدیون زید است به همان مقدار پولی که از زید گرفته است و زید بیش از آن را حق ندارد. و خوب است به طور تراضی و تصالح رفتار کنند و کارشان به ترافع منجر نشود.

محضر مقدس حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - مد ظلّه -

س 1 - غیر از غسل جنابت، آیا سایر [غسلها] هم، اعم از واجب و مستحب، کافی از وضو می باشند یا خیر؟

س 2 - چون کمتر با مجالس دینی سر و کار داشته ام، در غسل جنابت، اول طرف راست، دوم طرف چپ، و سوم سر و گردن را غسل داده ام، نماز و روزه گذشته ام چه صورت دارد؟ فکر نمی کردم غلط است تا پرسیم.

س 3 - اگر میتی را غسل دادن ممکن نبود و او را تیمم دهند، بعد از تیمم ثلاثه چنانچه

ص: 286

کسی بدن میّت را مسّ نماید، آیا غسل مسّ میّت بر او واجب می شود یا نه؟

باسمه تعالی

ج 1 - اظهر آن که غسل حیض و نفاس مانند غسل جنابت کافی از وضوست، و همچنین غسل استحاضه کثیره نسبت به نماز صبح و نماز اول از دو نماز دیگر، و احوط در استحاضه متوسطه به نماز صبح، و در کثیره نسبت به نماز دوم، آن است که وضو بگیرد، به نحوی که منافات با مبادرت به نماز نداشته باشد.

و اما اغسال مستحبّه مانند غسل جمعه و عید فطر و عید اضحی و لیالی قدر، و غسل احرام و غسل روز عرفه و سایر غسلهایی که به دلیل معتبر ثابت شده است، اظهر کافی بودن آنها از وضوست.

ج 2 - نمازهای این مدّت را قضا کنید؛ چون با جنابت بوده است و غسل به طور مذکور که شستن سر و گردن بعد از شستن طرفین واقع شده، باطل است. و اما از جهت روزه، پس اگر احتمال نمی دادید که غسلتان باطل است و اعتقاد داشتید که پاک شده اید، باقی بر جنابت عملاً نبوده اید و روزه ها قضا و کفّاره ندارد.

ج 3 - ظاهر آن است که غسل مسّ میّت واجب می شود. العلم عندالله.

حضرت آیهالله العظمی آقای میلانی - مدّ ظلّه العالی -

س 1 - می گویند، حدیثی قریب به این مضمون است که: «هیچ دولت حقی تا ظهور حضرت مهدی - صلوات الله تعالی علیه - نمی باشد.» اگر چنین حدیثی هست، سند آن را بیان فرمایید.

س 2 - خطبه 219 نهج البلاغه «لله درّ فلان فقد قوم الاود...» ظاهراً مدح و تعریف خلیفه دوم است، بعضی از آقایان فرموده اند: «بنا به نقل تاریخ طبری(1)، یک سطر از اول این خطبه افتاده «اما والله ما قالت ولكن قولت» نظر مبارک در این باره چیست؟

ص: 287

س 3 - توسّل به حضرات معصومین علیهم السلام که مظهر اسم اعظم الهی هستند، شداید و گرفتاری ها را دفع و رفع می نماید. در کتاب عدّه الداعی از سلمان فارسی روایت است که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند: «خداوند - عزّوجلّ - می فرماید: هرکس بخواهد حاجتش برآورده شود و مصیبتش دفع گردد، مرا به حقّ محمد وآله الطّیّبین والطّاهرین بخواند.» آیا توسّل به همین نحو فایده ای دارد یا خیر؟

س 4 - انسانهای عادی با حواس خمسّه، چشم، گوش، شامّه، ذائقه و لامسه، اشیا را درک می کنند و بعد از مردن در خاک می پوسند. و امّا انسانهایی هستند که از قدرت و موهبت خدایی برخوردارند، و از گذشته و حال و آینده مطّلع و از احوال زندگان و آیندگان کاملاً آگاه می باشند و با داشتن این قدرت الهی دوری و نزدیکی و حجاب... مانع درک آنان نمی شود.

آیا ذوات مقدّس حضرات ائمه معصومین علیهم السلام در حال حیاتشان هر دو نیروی عادی و موهبتی را برخوردارند یا نه؟

باسمه تعالی شأنه

ج 1 - بدیهی است که دولت حقّه، عبارت است از ریاست عامّه مقام ولایت و عصمت بدون مزاحمات، و این نخواهد شد مگر در موقع ظهور آن بزرگوار - ارواحنا فداه.

ج 2 - بدون شکّ و تردید، مطلب همین است، و از سابق در نظرم هست که ابن ابی الحدید هم به نحو اختصار می گوید که از نائحه است. (1)

ج 3 - تمام آنچه نوشته شده است، صحیح است، والبتّه کلیّه امورات در دست

ص: 288

1-1 الف - این مضمون در روایات ابواب مختلفه کتاب الغیبه شیخ نعمانی موجود است. قال ابو جعفر الباقر علیه السلام: «كُلُّ رايه ترفع قبل قيام القائم عليه السلام صاحبها طاغوت.» الغیبه للنعمانی، الباب الخامس، ح 11. ب - وقالت ابنه ابي حثمه: «وا عمراه! اقام الأود، و أبرأ العمدة وأمات الفتن، وأحيا السّنن خرج نقى الثوب، بريئاً من العيب.» شرح نهج البلاغه 12/5، چاپ مصر، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم؛ نهج البلاغه فیض الاسلام 4/712.

خداوند متعال است و احدی از خود هیچ ندارد، فقط و فقط حضرات معصومین - صلواته تعالی علیهم - واسطه در افاضات الهیه می باشند و خداوند متعال، آن بزرگواران را وسیله قرار داده است که اهل ایمان متوسّل به آنان شوند همچنان که آفتاب در تمام نباتات و حیوانات اثر دارد و انسان کاری می کند که نور آفتاب به اشیا برسد و معلوم است که آفتاب فقط و فقط از جمله اسباب است.

ج 4 - حضرات ائمه معصومین علیهم السلام در حال حیات به مشیت پروردگار هر دو نعمت عادی و موهبتی را واجد می باشند.

محضر مبارک حضرت آیةالله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

خواندن دعای ندبه(1)، چه صورت دارد؟

باسمه تعالی

بسیار خوب و مهم است.

محضر مبارک حضرت آیةالله العظمی آقای میلانی - مدّ ظلّه العالی -

س 1 - داماد و عمو و دایی زن، به چه دلیل با او محرم اند؟

س 2 - تسبیحات اربعه را در نماز مغرب و عشا چرا باید آهسته خواند؟

س 3 - دلیل اینکه نماز جمعه، در زمان غیبت از گردن ما ساقط می باشد، چیست؟

ص: 289

1-1 سیدابن طاوس در مصباح الزائر، دعای ندبه را در زیارات حضرت صاحب الامر علیه السلام و مرحوم حاجی نوری در تحفه الزائر/248 و علاّمه مجلسی در زاد المعاد/394 و محدث قمی در هدیه الزائر/50 این دعا را مرسلاً از امام صادق علیه السلام روایت می نمایند. و مرحوم آیت الله العظمی میلانی آن را از مزار محمّد بن مهدی روایت نموده اند.

ج 1 - با استفاده از آیه مبارکه و احادیث صادره از اهل بیت علیهم السلام و با استعانت از علم ادب و قواعد عامه محرم اند. (1)

ج 2 - از روایات شریفه به وسیله ظهور عمومی که حجت شرعیّه است، چنین استفاده می شود که باید آهسته خواند. (2)

ج 3 - شرط وجوب نماز جمعه، تشریف داشتن و اقامه نمودن پیغمبر صلی الله علیه وآله یا امام علیه السلام است و بعضی از فقها هم آن را ساقط نمی دانند بلکه واجب مطلق من جمیع الجهات می دانند. و بعضی در عصر غیبت واجب تخییری می دانند، و عدّه ای واجب مشروط به حضور اقل عدد از سبعة یا خمسة دانسته که جمع آن عدد و نماز خواندن واجب نیست؛ ولی اگر طبعاً حاضر شدند، واجب است.

بالجمله، این مسأله مانند سایر مسائل فقهیّه است که باید بر طبق اجتهاد یا تقلید عمل نمود.

محضر آیةالله العظمی آقای میلانی - مدّ ظلّه العالی -

در دعای فرج «الهی عظم البلاء...» مخصوصاً در جملات آخر «یا محمّد یا علی، یا علی و یا محمّد اکفیانى فانکما کافیان...» اشکالی از نظر معنا و مضمون به نظر می رسد، لطفاً بیان فرمایید.

ص: 290

1-1 قال فی «قلائد الدرر» فی بیان احکام القرآن بالأثر 3/106: «أمّ الزّوجه» لاختلاف فی تحریمها بین الأمه فی الجملة، ویدلّ علی ذلك أيضاً اخبار الفریقین. و نیز در آیه 23 سوره نساء فرموده: «وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأُخْتِ» یعنی دختران برادر و دختران خواهر، لذا «عمو» بر دختر برادر و «دایی» با دختر خواهر محرم است. و در آیه 31 از سوره نور که محرمیّت جمعی از مردان بر زنان مسلمان بیان شده، آمده است: «أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ» یعنی پسران برادران و پسران خواهران، بر «عمّه» و «خاله» محرم می باشند.

2-2 حکم به آهسته خواندن اختصاص به تسیّحات ندارد، در رکعت سوم و چهارم که مخیر است بین تسیّحات و قرائت سوره حمد، هر کدام را که اختیار کند، واجب است آهسته خواندن.

عیناً مانند آن است که پسر به پدر، یا نوکر به آقا و یا ناتوانی به قدرتمندی بگوید: مرا نگهداری کن. یا دشمن را از من دور کن. یا خرجی مرا بده، الی غیر ذلک، و در همه این موارد ارتکاز ذهنی است که پدر و آقا و قدرتمند از طرف خداوند متعال، واسطه در افاضه می باشند، و هیچ مخلوقی از خود تأثیری ندارد. پیغمبر و امام علیه السلام از وسایط مهمه و عظیمه افاضات و عنایات خداوند متعال جل و علا می باشند، لهذا هیچ اشکالی در این دعا نیست (1). واللّٰه العالم.

حضور محترم حضرت آیهاالله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

زنی وضع حملش مشکل می شود، پزشک معالج اظهار می دارد، باید یکی از این دورا از بین ببرد تا دیگری زنده بماند، یعنی باید یا مادر کشته شود تا بچه زنده و سالم به دنیا بیاید و یا بچه کشته شود تا مادر سالم بماند. دیگر راهی نیست! بنابراین، آیا هر دو از بین بروند یا یکی؟ و در صورتی که یکی کشته شود، کدام یک؟ بچه، یا مادر؟ و در هر صورت، دیه، واجب است یا خیر؟ و اگر دیه واجب شد، بر پزشک معالج است یا صاحب بچه؟

باسمه تعالی

نتوان یکی از آن دورا به جهت حیات دیگری گشت. شیخ بزرگوار صاحب جواهر می فرمایند: «اما لو كانا معاً حیّین و خشی علی کلّ منهما فالظاهر الصبر الی أن یقضی اللّٰه ولا ترجیح شرعاً، والامور الاعتباریّه من غیر دلیل شرعی لا یلتفت الیها» (2) و نیز در عروه الوثقی است: «ولو خیف مع حیاتهما علی کلّ منهما انتظر حتّٰی یقضی.» (3) باری، دلیلی وجود ندارد بر اینکه انسان، یکی از آن دورا بکشد که دیگری زنده بماند.

ص: 291

1-1 شیخ کفعمی در کتاب البلد الامین /521 از حضرت ولیّ عصر - ارواحنا لتراب مقدمه الفداء - روایت نموده که این دعا را به شخصی که در زندان گرفتار بود، تعلیم فرمودند و او خواند و نجات یافت.

2-2 جواهرالکلام 4/378.

3-3 عروهالوثقی 1/439.

بلی، اگر فرضاً طوری بود که حفظ حیات یکی از آن دو ممکن بود، بدون اینکه انسان سبب شود به کشتن دیگری در این صورت به قرعه می توان تعیین نمود حفظ حیات دیگری را. (1) واللّٰه العالم.

محضر مبارک حضرت آیہاللہ العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

در عصر غیبت کبری که حاکم شرع مبسوط الیدی نداریم، کفّاری که در ممالک اسلامی به سر می برند و معلوم است که به غیر از مالیات، جزیه نمی دهند و به سایر شرایط اهل جزیه هم عمل نمی کنند و چه بسا در خفا علیه اسلام عملیاتی دارند، چگونه کفّاری محسوب می شوند؟ و اگر اهل کتاب نباشند، معامله با آنها چه صورت دارد؟ آیا می توان مع الوصف المزبور، آنها را در پناه اسلام دانست؟ و بین کافر حربی و ذمی واسطه ای وجود دارد یا خیر؟

باسمه تعالی

کافر حربی هستند و واسطه ای بین ذمی و حربی نیست، ولی به واسطه اینکه در امان اسلام اند، نتوان تعدی به نفوس و اموالشان را تجویز نمود، لیکن معامله نمودن با آنها به لحاظ جهاتی محلّ اشکال است.

حضور حضرت مستطاب آیہاللہ العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

آیا طلب و ذمه شخص، قابل واگذاری به شخص ثالث می باشد؟ مثلاً زیدی از عمرو، طلبکار است، آیا می تواند طلب خود را به بکر واگذار کند که او طلبکار، باشد؟

باسمه تعالی مجده

واگذار نمودن سه نحو است؛ یکی، آن که زید ما فی الذمه عمرو را بفروشد به بکر،

ص: 292

به پول نقد جایز است و بکر طلبکار می شود.

دوم، آن که عمرو زید را حواله نماید بر بکر، و بکر قبول کند. در این صورت، بکر از عمرو طلبکار می شود.

سوم، آن که زید آنچه را که در ذمه عمرو طلب دارد، ببخشد به بکر، در این صورت، چون باید متعلق به موجود خارجی بشود، بکر طلبکار نمی شود.

بلی، ممکن است در صورتی که حواله محقق نمی شود و فروش هم منظور نیست، نتیجه بخشیدن را به دست آورد به اینکه به مصالحه عقلائیه در قبال چند صلوات فرستادن مثلاً - ما فی الذمه عمرو را منتقل به بکر کند که در این صورت، بکر طلبکار می شود - والعلم عندالله.

محضر حضرت آیهالله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

در شهر ما جمعی مدعی ولایت ظاهریه و باطنیه و عرفان می باشند، آیا، رفتن به خانقاه و در سلک آنان در آمدن، جایز است یا خیر؟

باسمه تعالی

ولایت ظاهریه و باطنیه را منحصرأ پیغمبر اکرم و ائمه هدی - صلواته تعالی علیهم - به اذن خداوند متعال، دارا می باشند، و نیز معارف الهیه را بایستی از قرآن مجید و محکّمات احادیثی که از معصومین علیهم السلام به ما رسیده است، به دست آورد.

رسیدن از سینه به سینه و خانقاه و مسلک تصوف را نه قرآن مجید فرموده و نه حضرات معصومین علیهم السلام. و علی هذا، حجّت تمام است، و اگر شخصی در اثر ریاضت و مانند آن، چیزی را در نفس مثلاً مشاهده نماید و معتقد شود، در گمراهی است - والعاصم هو الله.

محضر مبارک حضرت آیهالله العظمی آقای میلانی - متع الله المسلمین بطول بقائه -

الکل صنعتی که به مصرف تزریق می رسد و یا از آن ادکلن درست می کنند، استعمال آن چه صورت دارد؟

ص: 293

در رساله مرقوم فرموده اید: «الکل صنعتی که به مصرف رنگ و غیره می رسد، اگر انسان نداند که مست کننده و روان است، پاک می باشد». در صورتی که مسلّم است الکل صنعتی را یا از چوب و یا از انگور و غیره می گیرند، منتها موادی در داخل آن دارد که مسموم کننده است، ولی اگر آن را به مقدار زیادی با آب رقیق کنند، می توان آشامید. لهذا برای من از رساله جنابعالی روشن نیست که آیا به کار بردن خود الکل و یا ادکلن جایز است یا خیر؟ لطفاً جواب کامل مرقوم فرمایید.

باسمه تعالی شأنه

السّلام علیکم: چون الکل و ادکلن از موضوعات خارجیّه است، تابع یقین و شکّ خود مکلف است. و آنچه در شرع گفته شده، این است که از چیزی که مست کننده و روان است، باید اجتناب نمود. پس اگر انسان یقین دارد که چنین است اگر چه به سبب سمیّت آن نتوان خورد، اجتناب کند، و اگر یقین ندارد و احتمال می دهد که فقط قوّه و استعداد آن را دارد که به واسطه رقیق شدن با آب زیاد، حالتی که مست کننده است در آن پیدا شود و آنچه بالقوّه در آن بود به فعلیّت برسد، اجتناب لازم نیست - العلم عندالله.

محضر مبارک حضرت مستطاب آیهالله العظمی آقای میلانی - مدّ ظلّه -

در رساله های عملیّه آمده است «کسی که روزه واجب بر ذمه دارد، نمی تواند روزه مستحبی بگیرد.» آیا می تواند به استیجار، روزه مستحبی از غیر بگیرد و اهدا کند به غیر؟ یا آن که روزه نیمه شعبان را مثلاً برای مرده انجام دهد، مثل روزه واجب. بنابراین، آیا روزه هایی که وصیّت می شود و اکثراً احتیاطی است، استیجار مدیون به روزه واجب جایز است یا نه؟

باسمه تعالی شأنه

منشأ جواز استیجار از میّت حتّی در روزه مستحبی آن است که به سبب استیجار آن

روزه واجب می شود و از موضوع روزه مستحبّ خارج است. بلکه اگر استیجار هم نباشد و کسی که تبرّعاً روزه مستحبّی به نیابت از میّت بگیرد، جایز خواهد بود بر مبنای کسانی که نیابت را تنزیل نفس منزله المنوب عنه می دانند، چون خود آن کس که روزه بر او واجب بوده تطوّع نمی نماید و امر مستحبّی متعلّق به منوب عنه را امثال می نماید، مضافاً بر اینکه گفته شود، روایات مانعه عن التطوّع مختصّ به تطوّع لاجل نفسه می باشد و شامل تطوّع لاجل الغير نیست بنابراین، استیجار در موردی که روزه ها وصیّت می شود و اکثراً احتیاطی است بی اشکال خواهد بود کما اینکه گویا مسلم می دانند بی اشکال روزه های وصیّت شده ای را که واجب تعیینی باشد.

ولی چون همه آنچه ذکر شد، در نظر احقر درست نیست؛ لهذا اشکال می کنم نیابت من علیه فریضه الصّوم عن المیّت حتّی فی الاستیجار عنه فی قضاء صومه الواجب ولاجل ذلک از سابق هر وقت در روزه قضاء میّت استتبابه کنم به کسی واگذار می نمایم که روزه واجب در ذمه نداشته باشد - واللّه العالم.

محضر مبارک حضرت آیهاالله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

نظر مبارک راجع به نماز جمعه در عصر غیبت چیست؟ آیا واجب است، یا مستحب؟ و اگر واجب است، تعیینی است یا تخیری؟ و مسقط نماز ظهر می باشد یا باید احتیاطاً نماز ظهر را بعد از آن بخواند؟

باسمه تعالی شأنه

در صورتی که امام جماعت واجد شرایط باشد، و نماز جمعه به دستوری که شرعاً مقرر است، به جا آورده شود، و شش نفر که مأمومین اطراف امام جماعت اند، ظاهر الصّلاح باشند که ظاهر حالشان حاکی از صحّت نمازشان باشد، نماز جمعه کافی است و حاجت به احتیاط و خواندن نماز ظهر نیست.

والحاصل، تأسیس و فراهم نمودن مقدّمات نماز جمعه و جمع آوری هفت نفر لازم

نیست و وجوب ندارد، ولی اگر فراهم گردید و به طوری که گفته شد، به عمل آمد، صحیح است - واللّٰه العالم.

حضور انور حضرت مستطاب آیه‌الله العظمی آقای میلانی - مدّ ظلّه -

اگر در حال نماز، نام مبارک پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله شنیده شود و یا آیه سجده قرائت گردد، آیا سجده و صلوات را باید در همان حال به جا آورد یا بعد از نماز هم می توان انجام داد؟

باسمه تعالی شأنه

ذکر صلوات بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله در نماز عیبی ندارد، ولی اگر، آیه سجده در نماز شنیده شود، نباید سجده نمود؛ بلکه باید با سر اشاره کرد و بعد از نماز سجده نمود.

محضر مقدّس حضرت آیه‌الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

س 1 - اگر کسی مرتکب گناهی شده که موجب حدّ است، آیا باید خدمت حاکم شرع برود و اظهار کند که حدّ بر او جاری شود، یا فقط استغفار و توبه جهت آمرزش کافی است؟

س 2 - وظیفه عاصی اگر راضی به حدّ شرعی باشد، چیست؟

س 3 - اگر فعلاً راضی بر حدّ شرعی باشد، آیا در آخرت برای این معصیت، عذاب خواهد شد یا نه؟

س 4 - اگر حدّ شرعی به دست حاکم شرع جاری شد، آیا در آخرت، عذاب خواهد شد یا خیر؟

باسمه تعالی شأنه

ج 1 - استغفار و توبه کافی است و لازم نیست نزد حاکم شرع اقرار کند.

بلی، اگر فرضاً قبل از استغفار، بینة شرعیّه عادلّه نزد حاکم شرع قائم شود، بر او حدّ

جاری می شود.

ج 2 - اگر پیش از آن که نزد حاکم شرع به ثبوت برسد، توبه کند، حدّ از او ساقط است و وظیفه ندارد که خود اقرار کند. بلی، اگر نزد حاکم شرع اقرار نمود، ممکن است حد جاری کند، چون در اختیار اوست در صورتی که به بیّنه ثابت نشود.

ج 3 - اگر حقیقتاً توبه نمود، عذاب اخروی بر حسب وعده خداوندی بر او نخواهد بود.

ج 4 - با اجرای حد چنانچه حقیقتاً توبه نماید، عذابی در آخرت ندارد - واللّٰه العالم.

محضر مقدّس حضرت مستطاب آیها لله العظمی میلانی - دامت برکاته -

اگر کسی نذر کند که همه ساله روز عید قربان به زیارت حضرت امام رضا - علیه آلاف التحیّه والثناء - مشرف شود، چند سال گذشت، مستطیع شد، آیا زیارت بیت الله الحرام واجب است، یا زیارت حضرت ثامن الائمه علیهم السلام؟

باسمه تعالی مجده

واجب است به زیارت بیت الله برود و حجّه الاسلام به جا آورد، و نسبت به آن سال، نذر او منحل است (1) - وهو العالم سبحانه.

محضر مبارک حضرت آیها لله العظمی آقای میلانی - مدّ ظلّه العالی -

محترماً به عرض عالی می رساند نظریّه حضرت عالی درباره حجاب خانمها چیست؟ و فرمایش حضرت علی علیه السلام: «که فرزندان خود را مطابق زمان تربیت کنید، چه می باشد؟ و آیا این موضوع صحّت دارد که بنابر فتوای حضرت عالی بیرون رفتن خانمها با لباس - مانتو و

ص: 297

1-1 آرای فقها در این زمینه سه قسم است: الف - وجوب اتیان به نذر، و حج واجب نمی گردد. ب - از اوّل، نذر، منعقد نشده، و اتیان به نذر واجب نیست، و حج واجب است. ج - در سال وجوب حج، اتیان به نذر واجب نیست، و در بقیّه سالها، واجب است.

روسری به اندازه ای که موی سر محفوظ باشد - جایز است و بلکه این طریق بیرون آمدن افضل و بهتر از حجاب فعلی خانمهاست و شاید جهاد در راه خدا باشد.

ضمناً خواستارم بفرمایید با این طریق رفتن به دانشگاه و تحصیل کردن چه صورت دارد؟

باسمه تعالی شانه

معنای فرمایش آن حضرت - سلام الله تعالی علیه - آن نیست که برخلاف دستور شرع پیغمبر صلی الله علیه وآله مطابق زمان تربیت کنید. آنچه گفته شده و می شود، آن است که بانوان بایستی با حجاب باشند و هر اندازه حجاب اکمل باشد، افضل است. (1)

و چنانچه مقصود از حجاب فعلی بانوان، نصف حجایی است که موی سر و زینت پوشیده نیست، جایز نیست و در مقابل آن بدیهی است طور دیگر که محفوظ باشد، لازم است؛ اگر چه تا بتوانند چادر بپوشند که پوشاکی است باوقار و چگونگی رخت و حدود اندام بدن پیدا نباشد، بسی افضل است.

تحصیل کردن در مدارس و دانشگاه را بایستی شرح دهید که معاشرت با اجانب و اختلاط پسران و بانوان و بی مراقبتی از حجاب هست یا نیست تا جواب داده شود.

محضر مبارک حضرت آیها لله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

در مناقب مرقوم است که امام زین العابدین علیه السلام می فرمایند: «قال» خرجت حتی انتهیت الی هذا الحائط فاتکأت علیه فاذا رجل علیه ثوبان أبيضان ينظر فی تجاه وجهی... ثم قال: «یا علی بن الحسین، هل رأیت احداً دعا الله فلم یجبه؟ قلت: لا. قال: «فهل رأیت احداً توکل علی الله

ص: 298

1-1 کلام امیرالمؤمنین علیه السلام است: «لا تقسروا أولادکم علی آدابکم فانهم مخلوقون لزمانٍ غیر زمانکم» یعنی فرزندان خود را به آنچه که شما بر آن عادت کرده اید و نزد شما متعارف است، وادار نکنید؛ زیرا آنها برای زمانی غیر از زمان شما آفریده شده اند، یعنی آنچه متناسب با زمان خودشان است - از روشها - به آنان یاد دهید. این جمله، و امثال آن ربطی به حکم شرعی حجاب و امثال آن ندارد.

در صورتی که اکثر دعاها و سؤالا دیده می شود که اجابت نشده و عطا کرده نمی شود. چگونه حضرت فرمودند: ندیدم؟

باسمه تعالی

اولاً، در روایت است که حضرت تعلیل می فرماید عدم استجاب دعا را به اینکه: «لَا نَ النَّاسُ يَدْعُونَ مِنْ لَا يَعْرِفُونَهُ» و ظاهر آن است که یای متکلم که در فرموده قرآن به لفظ «أَدْعُونِي» است باید مورد توجه قرار داده شود و این معنا موقوف به معرفت است. پس بدون معرفت، به خداوند متعال توجه نشده است.

ثانیاً، در روایت دیگر حضرت می فرماید: وعده استجاب دعا مقرون با عهد خداوندی است بر مردم. پس باید به عهدی که فرموده، عبادت شیطان نشود، عمل کرد، تا خداوند متعال، وفای به عهد نماید که فرموده است: «أَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ» و به عبارت آخری، معاهده طرفینی است، پس چه توقعی دارد کسی که یک طرفی می کند؟

ثالثاً، می فرمایند: اکثر دعاها و سؤالا اجابت و عطا نمی شود. تصور می کنم این چنین نیست اگر حقیقتاً دعا نماید. نه آن که خود را به دعا وا دارد، و حقیقتاً خودش را منقطع از احتمال و خیال و نحو ذلک نماید، نتیجه می گیرد. (2)

ص: 299

1-1 اصول کافی 2/63 - 64.

2-2 علاء مه طباطبایی در ذیل آیه: «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ» (بقره 2/186) بیانی دارند که همان گونه که اجابت دعا کلی است، علل دعا نیز کلی می باشد. و دعا کنندگان، بندگان خدا می باشند که اطاعت و بندگی شان موجب نزدیک شدن به خداوند متعال است و نزدیک بودن خدا به آنان، موجب اجابت دعایشان می شود، پس لازم است هر دعایی را که بنده خدا بنماید، اجابت شود. در این جا نکته ای است که فرموده: «...أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ». اجابت می نمایم خواسته دعاکننده ای را که «مرا بخواند»، و این قید «مرا بخواند» زاید بر چیزی که مقید می باشد، نیست؛ بلکه دلیل بر شرط واقع است نه مجاز و «اذا دَعَانِ» دلیل است بر وعده اجابت به شرط آن که دعاکننده حقیقتاً به غریزه فطری زبان و قلبش یک چیز را بخواند؛ زیرا حقیقت دعا و سؤال آن چیزی است که قلب او را وا دارد و به زبان فطری بخواند نه به زبانی که به هرگونه بخواند، او را حرکت دهد. پس سؤال فطری و حقیقی از خداوند متعال مستجاب می شود و آنچه از دعاها مستجاب نمی شود، یکی از دو چیز را که خداوند متعال فرموده [است] ندارد «دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ» یا دعا نکرده و مطلب بر دعاکننده اشتباه شده مانند اینکه انسان چیزی را بخواند که ممکن نیست و او نمی داند و اگر بداند، حقیقت مطلب را نمی خواهد؛ مانند آن که مریض از دنیا رفته است، او شفای او را می خواهد. و اگر بداند واقع را از خدا نمی خواهد، پس دعایش نیست به آنچه می خواهد و مستجاب هم نمی شود. یا سؤال نموده ولی از خداوند متعال به تنهایی نخواستند مانند کسی که از خدا حاجتی را می خواهد ولی قلب او توجه به اسباب ظاهری و عادی هم داشته باشد و به امور وهمیه که توهم او کافی و یا مؤثر است در قضای حاجتش، پس خالصانه دعا و حاجت را از خداوند متعال نخواستند است. خداوند تبارک و تعالی اجابت می فرماید دعایی را که برای او شریک از اسباب و اوهام نباشد. این دو از دعاکنندگان از خدا می خواهند ولی اخلاص در دعا ندارند، اگر چه به زبان خدا را می خوانند ولی فایده ای ندارد. آیات زیادی را علاء مه طباطبایی ذکر می نمایند که مناسبت با آیه فوق دارد که راجع به دعا و آداب آن می باشد و عمده در دعا، اخلاص و یکی بودن قلب و زبان است و هم ناامید بودن از همه اسباب غیر از خدا، و دل

بستن به خدا ملحق می شود به این دل‌بستگی ترس از خدا، و طمع و رغبت و بندگی و خشوع و تضرع و اصرار، و ذکر و عمل نیکو و ایمان و ادب حضوری و غیر از اینها که از روایات استفاده می شود؛ تلخیص المیزان 2/30.

از حضرت عالی نقل می شود که دولت را مالک نمی دانید، در این صورت این پولها که در بازار رواج دارد و مردم بدون توجّہ به لزوم استجازہ از مراجع در آنها تصرّف کرده و خرید و فروش می کنند و قطعاً بیع آنها، بیع فضولی است و محتاج به اجازہ است، معامله با آنها چه صورت دارد؟ آیا اجازہ برای تصرّف در آنها از باب مجهول المالک می فرمایید؟ و آیا می شود به طور عموم به مسلمین اجازہ فرمایید یا خیر؟

باسمہ تعالی شأنہ

نہ این است کہ مطلقاً ملکیت اعتبار نداشته باشد؛ بلکه تفصیلی دارد و علی کلّ تقدیر، محرّمات راجع بہ ملک غیر را تجویز نمی نمایم؛ چون سرقت و خیانت و نحو

ص: 300

ذلک از عناوینی است که نایستی تحقّق پیدا کند. (1)

و اما خرید و فروش که به نحو متعارف متداول است، در همه آنها اگر چه نقدی و معاطاتی باشد، ثمن در ذمه قرار می گیرد و دادن پول ادای مافی الذمه است و در آنچه معاطاتی است، ایجاب به اعطای جنس است و قبول مشتری به اخذ آن است، و نیز صاحب مال در معاطات اعم از بایع و غیره رضایت دارد به این پولی که به او داده می شود. و علاوه از همه آنچه گفته شد، همانا بر حسب بعض قواعدی که در نظر است به عموم اجازه داده شد که احتیاطاً قصد تملک نمایند هر پولی را که به دستشان می رسد و بعید نیست که گرفتن پول در معاملات هم رضایت به ادای مافی الذمه و هم به تملک باشد - والعلم عندالله.

محضر حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - مد ظله العالی -

شخصی زنی را به عقد دائمی خود در آورده، بعد از مدتی به شهر دیگری رفته و در آن شهر هم دختری را به عقد دائمی خود در آورده و از هر دو زوجه، صاحب اولاد پسر و دختر شده است. بعد از مدتی، زوجه اول اطلاع پیدا می کند که شوهرش عیال دیگری دارد، درصدد تحقیق برمی آید معلوم می شود که زوجه دوم، دختر زوجه اول است. در این صورت بفرمایید:

1 - بچه ها حلال زاده اند یا خیر؟

2 - چه نسبتی با یکدیگر دارند؟

3 - ارث چگونه می برند؟

ص: 301

1-1 مسأله مالکیت دول از مسائل مستحدثه است. بعضی از فقها می فرمایند: «دولت» مالک است، همچنان که شخصیت حقیقی وجود دارد، شخصیت حقوقی نیز وجود دارد. بنابراین هیأت دولت، مالک است و تصرفاتش مالکانه می باشد. بعضی می فرمایند: آنچه در اختیار «دولت» می باشد، مجهول المالك بوده، نمی توان بدون اجازه حاکم شرع در آن تصرف کرد. در هر دو صورت، سرقت از اموال دولت به اتّفاق فقها، جایز نیست.

بعد از آن که به زوجه اولی دخول کرد، دختر او حرام ابدی می شود و عقدی که با او بسته، باطل بوده است. و اما بچه ها حلال زاده هستند؛ چون ولد شبهه می باشند، و بچه های زن اول خواهر و برادر امی زن دوم هستند که دختر اوست. و به موازین انساب هم ارث می برند.

محضر مبارک حضرت آیها لله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

در محلی که خورشید، حدود ساعت 5 طلوع و ساعت 9 بعد از ظهر غروب می کند، نماز و روزه چه حکمی دارد؟

نماز صبح را بعد از طلوع فجر و قبل از طلوع آفتاب بخوانید، و نماز ظهر و عصر را پس از گذشتن نصف روز از طلوع آفتاب که شناخته می شود به زیاد شدن سایه شاخص پس از کوتاه شدن آن به جا آورید و وقت آن وسعت دارد تا غروب آفتاب و نماز مغرب و عشا را احتیاطاً 15 دقیقه بعد از غروب آفتاب به جا آورید و از نصف شب تأخیر نیندازید، و روزه را از طلوع فجر تا مغرب بگیریید.

محضر مبارک حضرت آیها لله العظمی آقای میلانی - مدّ ظلّه العالی -

چه می فرمایید درباره قرآنی که مخطوط نیست، بلکه به وسیله نقطه چینی مرتّب شده که به اشخاص نابینا تدریس می شود و آنها به وسیله دست، آن نقوط را مس و آیات مبارکه را خوانده و تلاوت می کنند، و در عرف به آن اوراق، قرآن گفته می شود. آیا این هم مانند کلام الله مجید مکتوب به حروف، محترم است و تمام احکام قرآن از نظر شرع بر آن بار است یا نه؟ و اگر کسی با علم به اینکه این اوراق نقطه دار، قرآن کریم است، به آن بی احترامی نمود یا العیاذ بالله آن را سوزاند، چه حکمی دارد؟

به نظر احقر این اوراق هم مانند سایر خطوط که حاکی از ما نزل به جبرئیل الی سید المرسلین صلی الله علیه وآله است، می باشد و قرآن است و احکام قرآن بر آن بار است.

محضر مبارک حضرت آیها لله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

س 1 - آیا از نظر اسلام و ایمان، داشتن احساسات ملی (ناسیونالیستی) به ملتی غیر از ملت اسلام (که متشکل از تمام مسلمین باشد) اشکالی وجود دارد؟

س 2 - طرز تقسیم بندی ایالات اسلامی، در قلمرو بزرگ اسلام (تمام ممالک تحت نفوذ اسلام) توسط حکومت مفروض اسلامی، چگونه باید باشد؟ آیا عوامل ملی با تعاریفی که اکنون از ملیت (ناسیونالیزم) داریم با اینکه در همه جا یکی نیستند از قبیل زبان، نژاد، رسومات واحد، سابقه حکومت واحد، (گرچه غیر اسلام باشد) را می توان در امر تقسیم ایالات مملکت بزرگ مفروض اسلامی دخالت داد؟

حضرت رسول صلی الله علیه وآله و حضرت علی علیه السلام درباره مناطق تازه فتح شده نسبت به موضوع مذکور چه رویه ای اتخاذ می کردند؟ لطفاً اگر ممکن است از مثالهای تاریخی روش آن دو بزرگوار را در این مورد بیان فرمایید.

س 3 - در تقسیم بندی ایالات اسلامی، آیا لازم است که حوزه های قضایی و استانداری از نظر جغرافیایی و منطقه فعالیت یکی باشند، یعنی برای سرزمینی که یک فرماندار یا استاندار معین شده، آیا باید یک قاضی معین هم برای همان منطقه وجود داشته باشد؟ یا حوزه عمل قاضی محل، می تواند با حوزه عمل فرماندار محل، از نظر جغرافیایی تطبیق نداشته باشد؟

چه مقامی این قاضی را منصوب می کند، استاندار محل، یا حکومت مرکزی؟

س 4 - حاکم شرع کیست؟ آیا همان مرجع تقلید است یا فرد دیگری است؟ اگر دیگری است، آیا می تواند از طرف مردم انتخاب شود یا باید از طرف مقامی منصوب گردد؟ در صورت منصوب شدن، از طرف چه مقامی باید منصوب شود؟ اگر قرار باشد که هیأتی «مثلاً

مراجع وقت» برای انتصاب حاکم شرع تصمیم بگیرند و اتفاق آراء نداشته باشند، آیا می توانند به رأی اکثریت عمل کنند؟

س 5 - اینکه می گویند ایمان، کم و زیاد، و کمال و نقص، محکم و نامحکم دارد، اگر ایمان یک پدیده عقلی است، چه طور می تواند در یک فرد کم و در دیگری زیاد باشد؟ اگر من با عقل خودم یقین دارم که 2 به علاوه 2 می شود 4، اینکه دیگر کم و زیاد و کمال و نقص ندارد. آیا ایمان، همان یقین داشتن است یا اگر صد درصد هم یقین نداشت، می توان گفت که مؤمن است؟

س 6 - اصولاً تعریف ایمان و یقین چیست و فرق بین «مؤمن» و «مُسْلِم» کدام است و تعریف اسلام و ایمان چه می باشد؟

س 7 - آیا سلام کردن به غیر مسلمان مانعی ندارد، و اگر مانعی ندارد، می توان فقط لفظ «سلام» را گفت و معنی آن را که خواستن سلامتی از خداوند است، اراده نکرد؟ مخصوصاً که الآن لفظ «سلام» به غیر معنای آن خیلی به کار می رود و معمول است. و آیا سلام دادن به شخصی که انسان نمی داند مسلمان است یا نه و همچنین به اشخاصی که در اسلام و ایمانشان شک دارد، چه حکمی دارد؟

س 8 - تعریف علم قیافه شناسی چیست که اگر یاد گرفتنش به منظور به کار بردن باشد، حرام است؟ مثلاً، اگر بگوییم فلانی پیشانی بلندی دارد، پس باهوش است. آیا این، به کار بردن علم است و حرام [می باشد] یا خیر؟

س 9 - نقاشی و کشیدن شکل انسان و مجسمه سازی و نگاهداشتن مجسمه چه صورت دارد؟

س 10 - تعریف شکر چیست و منظور از شکر و شکر کردن چه می باشد؟ و آیا شکر ذکر محسوب می شود، و می توان در نماز، شکر خدا را - هر چند به طور کلی نبوده بلکه اغراض دیگری هم در نظر باشد - به جا آورد؟

س 11 - بازی با ورق اگر موضوع بُرد و باخت در میان نباشد، چه صورت دارد؟ مثلاً اگر چند نفر به نوعی بازی می کنند که فقط از ما بین یک نفر بازنده باشد و شخص مخصوصی بر شخص دیگری برنده نباشد.

س 12 - با اینکه گوش دادن به موسیقی حرام است، بعضی اوقات در مهمانیها و مجالس، شرایطی پیش می آید که عده ای مایل به استماع موسیقی هستند، و دوری از این گونه مجالس اگر غیر ممکن هم نباشد، زیانهای دیگری دارد، چون تقریباً همه جا همین طور است، به خانه هرکس که می رویم و هر جا هستیم، حتی در خانه خودمان امکان وقوع آن هست. بعضی اوقات اتفاق می افتد که در کلاس درس تماشای یک فیلم جزء درس است، و همراه با موسیقی است یا سینماها، و تلویزیون در منازل که مورد استفاده و مخلوط با موسیقی است، بنابراین، چه باید کرد؟

س 13 - استفاده از قلم طلا یا حداقل دارای نوک طلا که به خاطر استحکام بیشتر است، برای مرد، چه حکمی دارد؟

س 14 - موضوع عصمت در شیعه چیست، و منظور از آن چه می باشد؟ و آیا اعتقاد به عصمت از واجبات است، که اگر کسی اعتقاد به عصمت نداشت، شیعه نیست؟

س 15 - اگر شخصی شرایط امر به معروف و نهی از منکر را دارا باشد و [بتواند] از عهده این کار برآید، منتها [ندانند] که آیا مسلمان را بر غیر مسلمان و یا شیعه را بر سنی و یا اهل کتاب را بر غیر آن ترجیح دهد، کدام را باید انتخاب نماید؟

باسمه تعالی شأنه

ج 1 - به حسب موارد فرق می کند و یک نسق نیست، در بعضی موارد جایز و در بعضی موارد جایز نیست.

ج 2 - در مذهب اسلام، وحدت، وحدت دینی است و نژاد و زبان مدخلیت ندارد و امتیازی بین مسلمانان داده نمی شود و همه در جهت اسلامیت یکسان اند. بلی، در جهت تقوا و فضیلت و در جهاتی که راجع به نگهداری شعار اسلام و جامعه دینی است، اختیارات و امتیازات فرق می کند و زمامدار اسلامی مراعات این جهات را می نماید.

ج 3 - تابع نظریه رئیس مسلمین است.

ج 4 - حاکم شرع، آن است که امام علیه السلام او را حاکم و قاضی قرار داده، و او مجتهد

ص: 305

جامع الشرائطی است که خبیر و بصیر باشد به احکام شرعیّه و موضوعات خارجیه.

ج 5 - خود ادراکات مراتب دارد و یقین هم دارای مراتب است، چنانچه در بعض روایات به «علم یقین» و «عین یقین» و «حقّ یقین» تقسیم شده است (1) و بدیهیات محاسبه مانند این که 2 به علاوه 2 می شود 4 مربوط به معارف و به نظریات نیست و ادراک فکری، غیر از ادراک قلبی است.

ج 6 - ایمان، آن است که اعتقاد در قلب داشته باشد و اقرار زبانی هم بنماید و مطابق آن به حسب جوارح عمل نماید.

و اسلام آن است که اعتراف به زبان داشته باشد ولی به تمام دستور [های] پیغمبر صلی الله علیه وآله عمل ننماید (2). و به عباره آخری اسلام، اعتقاد به خدای تعالی و نبی اکرم است.

ولی مؤمن کسی است که اعتقاد به خداوند متعال و نبی اکرم صلی الله علیه وآله و ائمه اثنی عشر - صلوات الله علیهم اجمعین - داشته باشد. (3)

ج 7 - محلّ اشکال است (4)، ولی کلمه ای شبیه به سلام عیبی ندارد و در مورد شک

ص: 306

1-1 این تقسیم از آیات قرآن مجید اخذ شده است، قال الله تعالی: «إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ» (واقعه 56/95) «وَأِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ» (حاقّه 69/51) «كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ * لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ * ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ» (تکاثر 102/5 - 7). بعضی از محققان علما فرموده اند: «علم یقین» هو العلم الذى حصل بالدلیل کمن علم وجود النار برویه الدخان، و «عین یقین» هو اذا وصل الى حدّ المشاهده کمن رأى النار، و «حقّ یقین» هو کمن دخل النار، و اتّصف بصفاتهما بحار الانوار 67 / 135.

2-2 صحیححه محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلام: «الایمان اقرار و عمل، و الاسلام اقرار بلا عمل.» اصول کافی 2/24.

3-3 این جواب نیز متّخذ از روایات است؛ مثلاً در روایتی از حضرت سؤال شده: «عن الاسلام و الایمان، ما الفرق بینهما؟» جواب داده اند: «الاسلام هو الظاهر الذى عليه الناس شهادة أن لا اله الا الله وحده لا شريك له وانّ محمداً عبده ورسوله، و اقام الصلاة و ايتاء الزكاه و حجّ البيت و صيام شهر رمضان، فهذا الاسلام» قال: «الایمان معرفه هذا الامر مع هذا، فان اقرّ بها ولم يعرف هذا الامر، كان مسلماً و كان ضالاً» اصول کافی 2/25.

4-4 زیرا سلام کردن بر کسی یا به معنای اعلام سلم بودن با اوست و یا دعا برای سلامتی وی، اگر دعا باشد که دعا برای سلامتی غیر مسلمان مطلوب نیست. و اگر اعلام سلم و عدم دشمنی با او باشد که دستور قرآن مجید و روایات و ادعیه و زیارات این است که انسان مؤمن با مؤمنان سلم باشد و با غیر مؤمنان، دوستی نداشته باشد. نظر به اینکه «سلام» از شعایر اسلام است و به کار بردن شعایر اسلامی در غیر موارد معنا ندارد، در مورد شک نیز محلّ اشکال خواهد بود.

در اسلام و ایمان هم مانعی ندارد.

ج 8 - عبارت از علمی است که به واسطه آن حکم به الحاق بعضی اشخاص به بعضی می شود (1)، مثل اینکه می گویند این شخص، پسر فلان است و یا پسر فلان نیست و عمدۀ حرمت آن در صورتی است که موجب فعل محرّمی بشود (2) و موردی که ذکر کرده اید، از علم قیافه نیست.

ج 9 - شکل انسان و حیوان کشیدن و مجسمه صاحب روح درست کردن محلّ اشکال است، ولی نگهداری آن اگر به خاطر غرض عقلایی باشد اشکال ندارد. (3)

ج 10 - اظهار نعمت و اظهار امتنان خود را بنماید و عملاً آنچه به او عطا شود، در مصرفی که مناسب آن است و برای آن در شرع مقدّس مقرر شده برساند و شکر، ذکر محسوب می شود و در نماز هم می توان شکر نمود، اگر چه برای نعمت مخصوص باشد. (4)

ج 11 - جایز نیست به آلات قمار بازی کردن، اگر چه برد و باخت هم نباشد، چون بازی کردن با آنها لهُو و لعب محسوب می شود.

ج 12 - هیچ حرامی جایز نمی شود مگر آن که شرعاً واجب بوده باشد (5) و چنانچه به

ص: 307

1-1 قال فی كشف الظنون، عن اسامی الكتب والفنون 2/ 1366: علم القیافه علمٌ باحث عن کیفیّہ الاستدلال بهیئات اعضاء الشّخصین الی المشارکة والاتّحاد فی النسب والولادہ وسائر احوالهما... و حصول هذا العلم بالحدس والتّخمین لا بالاستدلال والیقین، واللّه سبحانه وتعالی اعلم. واما سمّی به - ای قیافه البشر - لأنّ صاحبه یتبع بشره الانسان وجلده واعضائه واقدامه وهذا العلم لا یحصل بالدراسه والتعلیم، ولهذا لم یصنّف فیہ.

2-2 در وسائل الشّیعہ 12/108 حکم قیافه فقط در یک روایت آمده و در این روایت از نظر سند به خاطر «علی بن ابی حمزه» بحث شده است، حضرت فرموده اند: «ما احبّ أن تأتیهم» نهی شده از رفتن به سراغ اهل قیافه و ترتیب اثر به گفتارشان، آیا این نهی تحریمی است؟ مخصوصاً که در ذیل فرموده اند: «القیافه فضله من النبوه.»

3-3 اقوال و ادلّه حکم این مسأله در کتب مکاسب محرّمه تفصیلاً ذکر شده است.

4-4 می توان به روایات واردۀ در شکر به «باب الشکر» اصول کافی 2/94 مراجعه کرد.

5-5 این یک قاعدۀ کلیّه است که اگر چیزی حرام باشد، به عنوان اوّلی و به واسطه عنوان ثانوی از حرمت نیفتاده که مکروه شود یا مباح بلکه فقط به وجوب مبدّل می شود؛ مثلاً کذب حرام است، اما وقتی متوقّف شود احیای نفس محترمه بر ارتکاب کذب می شود واجب، در غیر این صورت بر حرمت باقی خواهد ماند.

نحوی شد که انسان قدرت نداشت که بیرون برود، فکر و قلب خود را مشغول به یاد خداوند متعال و یا بعضی افکار سازنده بکند تا از گوش دادن منصرف شود.

ج 13 - نوک قلم، اشکال ندارد.

ج 14 - عصمت، آن است که به یاری خداوند متعال قدرتی در ایشان باشد که از همه آنچه مرضی خداوند متعال نیست، در امان باشد حتی سهواً، و عقیده شیعه بر آن است که چهارده معصوم علیهم السلام دارای عصمت می باشند. (1)

ص: 308

1-1 بحث درباره عصمت مفصل است که البته باید به کتب اعتقادی مراجعه نمود اما برای این که عمده مطلب را به طور اختصار ذکر کرده باشیم، می گوئیم. «عصمت» در لغت عرب - چنان که در المفردات آمده - به معنای مسک است و یا به معنای منع که در لسان العرب و تاج العروس و غیرهما آمده است. این واژه در قرآن مجید در آیاتی به کار رفته و در روایات فراوان است که انبیاء و ائمه علیهم السلام معصوم هستند و عقلاً هم چنین است. در اصطلاح علمای امامیه، عصمت عبارت است از منزّه بودن نبی و ولی از گناه و خطا و فراموشی، در همه احوال، از روی اختیار، نه جبر، و این یک حالت باطنی است و البته فضل الهی و توفیق ربوبی نیز در وجود آن دخیل است ولی به هر حال، اختیاری می باشد. ما در اینجا به یک دلیل عقلی و عقلایی و چند دلیل نقلی اکتفا می نماییم. اما دلیل عقلی: وقتی خداوند متعال امر کرده به اطاعت از رسول و امام و این اطلاق دارد و مقید به هیچ قیدی نیست، نه از ناحیه مطیع و نه از ناحیه مطاع، پس عقل حکم می کند به عصمت مطاع حتی از سهو و نسیان؛ زیرا اگر نبی یا امام، جائز الخطاء و الاشتباه باشد باید مثلاً امری را که از روی خطا و یا سهو صادر نموده است، مخالفت کنیم. و این با وجوب اطاعت مطلقه جمع نمی شود، پس هرگز خطا و سهو و نسیان ندارد. اما دلیل عقلایی: ملاحظه می کنید که اگر امام جماعتی در نماز سهو کند، مأمومین او را معذور می دارند و همچنین اگر روز دیگر و باری دیگر سهو نماید. ولی اگر غالباً در نمازها سهو کند، دیگر به او اقتدا نمی کند، بلکه از او درخواست ترک امامت می نمایند و هكذا اگر معلّمی چند روز درس را از روی سهو، اشتباه بیان کند، عذر او را می خواهند. و یا اگر طبیبی در تشخیص مرض اشتباه کرد، برای یک بار، دویار مردم صبر و تحمل می کنند، اما اگر تکرار شود به اداره مربوطه مراجعه و درخواست عزل او را می نمایند، پس احتمال اینکه خداوند کسی را برای هدایت کلّ جامعه و تعلیم جمیع علوم و علاج همه امراض نصب نماید، در عین حال جائز الخطاء و الاشتباه باشد، عقلاً مردود است. اما ادله نقلیه: 1 - قضیه ذوالشهادتین در کتاب اصول کافی مذکور می باشد. 2 - روایاتی است در اینکه قلب نبی و امام در وقت خواب بیدار و آگاه است و خواب بالاتر از سهو و نسیان است. 3 - روایاتی که خداوند نبی و امام را آنّا فأنّا توسط ملک نگاهداری نموده و نمی گذارد خطا و سهو و اشتباه کند. 4 - روایاتی که می گویند ائمه اطهار علیهم السلام «قلوبهم فی الجنان و...» بنابراین کسانی که قلوبشان در بهشت می باشد، شک و سهو و خطا و اشتباه نخواهند داشت. 5 - روایاتی در اینکه ائمه اطهار علیهم السلام «عین الله» «لسان الله» «یدالله» و «وجه الله» هستند. علامه حلی می فرماید: «عقیده شیعه اثنا عشریه این است که راه شناخت امام معصوم علیهم السلام به نصّ آشکار است و لازم و واجب است از گناهان کبیره و صغیره مصون باشد و الا تسلسل لازم می آید زیرا نیاز به امام به جهت امکان خطا در امت است و اگر امکان خطا و اشتباه در امام باشد، او نیز محتاج به امام و راهنمایی خواهد بود که حافظ شرع باشد. زیرا اگر امام علیه السلام خطایی نمود، واجب است او را نهی نمایند و قهراً از انظار خواهد افتاد و تبعیت از او واجب نبوده، فایده نصب امام علیه السلام منتفی می گردد؛ چون تبعیت از او موجب ارتکاب فعل حرام است». «عصمت» از امور باطن است که غیر از باری تعالی کسی نمی داند و هیچ طریقی برای معرفت امام معصوم غیر از نصّ خداوند متعال نیست. ولی «عاقه» عصمت را شرط نمی دانند و از نظر آنان

ابی بکر امام بود و معصوم نبود؛ حتی در پیغمبران علیهم السلام هم عصمت را شرط نمی دانند. ر.ک: ترجمه کشف الفوائد فی شرح قواعد العقائد /78.

ج 15 - در موقعی که انسان می خواهد شخصی را هدایت کند، هرکدام که نزدیک تر است و نتیجه نهایی از او حاصل شود، او را مقدم بدارد - والعلم عندالله.

حضرت آبهالله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

س 1 - هنگامی که راه کربلای معلّی بسته است و مردم به صورت قاچاق، با رنج و تعب فراوان به زیارت حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام می روند، آیا این نحو زیارت ثواب و اجر دارد؟ و آیا اجازه سلطان در این مورد شرط است یا خیر؟

س 2 - طواف کردن قبور ائمه هدی علیهم السلام به قصد احترام یا به قصد طواف و همچنین بوسیدن ضریحهای مقدّسه چه صورت دارد؟

س 3 - پیوند قلب، کلیه و سایر اعضای بدن انسان مرده به بدن زنده برای ادامه حیات و نجات جان او به وسیله جراحی از نظر شرع، اشکال دارد یا نه؟

ص: 309

ج 1 - تحمّل رنج و تعب مانعی ندارد و مادامی که خطر تلف نفس نداشته باشد، جایز است و اجر و ثواب در راه زیارت دارد، و اجازه کسی شرط نیست.

ج 2 - خیلی خوب و مستحسن است. بلی، احتیاطاً قصد ورود ننماید؛ چون در بعضی موارد به خصوص، دلیل استحباب شرعی وارد نشده است، لذا بهتر آن است که رجاءاً به جا آورد.

ج 3 - پیوند، معلوم نیست اشکالی داشته باشد و تدریجاً جزو بدن می شود، عمده اشکال در مثله نمودن و تقطیع جوارح بدن میّت است. (1)

محضر مبارک حضرت آیها لله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

اگر چشم نابینا را بیرون آورند و چشم حیوانی را به جای او بگذارند، تکلیف، نسبت به طهارت و نجاست و وضو و غسل و سایر احکام چیست؟

باسمه تعالی

اگر چشمی که به جای آن گذاشته اند، بعد از زمانی حقیقتاً جزو بدن او شمرده شود، استحاله گشته و طاهر است و وضو و غسل مانعی ندارد. (2)

ص: 310

1-1 اشکال، به جهت دیه است، حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمودند: سؤال شد از امام صادق علیه السلام از شخصی که سر مرده ای را بریده است. فرمودند: خداوند متعال، حرام نموده از مرده، آنچه در حال زنده بودنش حرام نموده است همان گونه که اگر در حال حیات نسبت به بدن او کاری کند که موجب دیه شود، در حال ممات هم موجب دیه می شود. راوی از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام سؤال نمود، آیا حکم همان است؟ فرمودند آنچه را امام صادق علیه السلام فرموده اند، حکم پیغمبر صلی الله علیه و آله است. راوی سؤال نمود: هر که ببرد سر میّت را و یا شکم او را پاره نماید، یا کاری بنماید که احتیاج زنده به آن است، آیا بر اوست دیه کامل؟ فرمودند: نه، بلکه دیه او دیه جنین است قبل از آن که روح در او دمیده باشد. ر.ک: وسائل الشیعه، ج 19، ابواب دیات الاعضاء، باب 24، حدیث 2.

2-2 قبل از پیوند به قاعده استصحاب نجس است؛ ولی بعد از پیوند و دارای روح شدن، جزو بدن انسان می گردد و به قاعده انقلاب، پاک است.

بانکهایی که با پول مردم کار می کنند و به دیگران همین پولها را به عنوان قرض می دهند و در مقابل، مبلغی را کسر می کنند، به عنوان بهره و کارمزد، در صورتی که بهره ای برای صاحبان پول نمی باشد، ولی پول آنها را هر وقت بخواهند به آنها می دهند و می دانند که پولشان را به عنوان قرض به مردم می دهند و مبلغی را کسر می نمایند برای مزد کارمندان و بانک سرمایه ندارد که بهره و سود عایدش شود، آیا در این صورت، قرض صحیح است؟ و مدیون مالک آن می شود؟ و از عنوان ربا خارج است یا خیر؟

باسمه تعالی

پولهایی که مردم نزد بانکها می گذارند، اگرچه به عنوان امانت است، ولی چون مقصودشان نیست که عیناً نگهداری شود و قرار بر این است که بانک تصرف کند و بعداً معادل آن را به صاحب پول دهد، در این صورت بانک مقروض صاحبان پول می شود و پولی را که تصرف کرده است، به مردم قرض می دهد. بنابراین، لازم نیست استفاده آن برای مردم باشد.

و اما پولی که بانک قرض می دهد و به جهت مزد کارمندان چیزی کسر می کند، اگر حقیقتاً دو کار باشد: یکی قرض دادن بانک، و دیگری مزد کارمندان قرض دادن، بدون آن که در ضمن قرض این شرط را بنمایند، بلکه به نحوی که گفته شد، دو کار باشد، مانعی ندارد. و اگر به عوض کارمزد پول گیرنده آن مقدار را به رضایت خود ببخشد، هم مانعی ندارد - واللّٰه العالم.

محضر مبارک حضرت آیه‌الله العظمی آقای میلانی - مدّ ظلّه -

آنهایی که در زمان متوکل عباسی در راه زیارت کربلا آن همه رنج و مشقت متحمّل می شدند، با اینکه امام علیه السلام در سامرا بودند و نهی نمی فرمودند، آیا سفرشان سفر معصیت بوده

باسمه تعالی شانه

کسی نگفته و نمی تواند بگوید که سفرشان معصیت بوده است. (2)

محضر مبارک حضرت آیهالله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

آیا اعتیاد به مواد مخدر، تریاک، مرفین، هروین، کوکابین، حشیش و همچنین اعتیاد به سیگار و مشتقات توتون، و استعمال این مواد سمی از نظر اسلام جایز است یا خیر؟ و در صورت حرمت، تکلیف کسی که از روی جهل و غفلت به آنها معتاد شود، چیست؟

باسمه تعالی

هر آنچه مستی آور است، اگر چه خوراکی نباشد، استعمال آن جایز نیست و همچنین استعمال چیزی که نقص در قوای بدنی بیاورد که تغییر در خلقت دهد، جایز نیست؛ ولی مانند سیگار که ضرر آن قابل جبران شدن است، یا جزئی است، مانعی ندارد و هر چه حرام است ولی شخص به آن معتاد شده و ترک سبب هلاکت می شود، اگر امکان داشته باشد باید تدریجاً ترک نماید.

ص: 312

1- 1 زُراه از حضرت باقرعلیه السلام سؤال نمود: چه می فرمایید درباره کسی که پدر شما (امام حسین) را با ترس زیارت نماید؟ فرمودند: خداوند در روز قیامت به او امان می دهد و ملائکه به او بشارت می دهند و می گویند نگران و محزون نباش، این روز، روز رستگاری تو است.

2- 2 امام صادق علیه السلام به راوی می فرمایند: بخاطر ترس، ترک زیارت قبر امام حسین علیه السلام مکن؛ زیرا هر آن کس که زیارتش را ترک نماید، در قبر حسرت می خورد، آیا دوست نداری خداوند متعال تو را در زمره کسانی که حضرت رسول صلی الله علیه وآله و علی و فاطمه و ائمه علیهم السلام او را دعا نمایند، ببینند؟ ر.ک: کامل الزیارات 2/116 - 125.

حضور حضرت آیه‌الله العظمی میلانی - دامت برکاته -

س 1 - بچه در شکم مادر با مادر فوت شده است. آیا او را یک غسل میت باید داد یا دو غسل، یکی برای مادر و دیگری به نیت طفل میت در شکم مادر؟

س 2 - در بعضی از آبادیها حمام نیست و غسل در آب سرد، مضر است و در منزل هم امکان غسل نیست، تکلیف آنان چیست، و آیا دیگران می توانند به قصد اقامت به آن محل برای سکنی بروند و آیا از حقوق واجبه می توان در آن محل، حمام بنا کرد؟

س 3 - اشخاصی که بدون وصیت فوت می شوند و صغیر هم دارند، آیا می توان آنان را در منزل و یا مایملکشان غسل داد؟

س 4 - در بعضی از محلها، حمام، یکی است، شبها تا اول آفتاب مردانه و روزها زنانه است، آیا زنهایی که غسل برایشان واجب است، اول طلوع فجر می توانند با تیمم نماز بخوانند، و آیا در صورت امکان، غسل در غیر حمام جایز است یا با تیمم نماز بخوانند، و اگر در صورت امکان صبر کنند و در آخر وقت با تیمم نماز بخوانند، معصیت کرده اند و باید نمازشان را قضا کنند؟

باسمه تعالی

ج 1 - اگر بچه در شکم مادر مرده است و هیچ جزئی از او بیرون نیامده باشد، غسل او غسل مادر است.

ج 2 - تکلیف آنان در امر غسل، آن است که اگر در وقت نماز در وسعت می باشند، بروند به محل دیگر که حمام یا نحو آن وجود دارد غسل کنند، و اگر ممکن نیست و وقت نماز می گذرد یا عسر و حرج است با تیمم نماز بخوانند، و اما کسان دیگر بهتر آن است از آبادی دیگری به این آبادی که حمام ندارد منتقل نشوند و سکنی نگزینند.

از زکات می توانند حمامی که فی سبیل الله محسوب می شود بسازند با مراعات احتیاط در خرج و ساختمان، و از ردّ مظالم چنانچه فقیر متدین آن را با اجازه حاکم شرع

بگیرد و قبض کند، مالک می شود و در این صورت می تواند به مصرف ساختن حمام برساند، ولی از خمس که سهم سادات است، نمی شود برای ساختن حمام صرف کرد نسبت به سهم امام علیه السلام هر کس می خواهد پردازد، شخصاً مراجعه کند تا اجازه مناسب داده شود.

ج 3 - احتیاط نمایند و از قیم صغار اگر وجود دارد، و الا از شخصی که مأذون در امور حسبه باشد، مقدار زمان و تصرفشان در ماترک میت را اجاره نمایند و وجه الاجاره را به مصرف صغار برسانند.

ج 4 - اگر می دانند تا طلوع آفتاب، تمکن از غسل به هیچ وجه پیدا نخواهد کرد و آب حمام در ملک است که نسبت به زنها در بین الطلوعین تجویز نمی شود و یا وقف عمومی و خیرات است که مردان سبقت به حیازت آن نموده اند، در این صورت جایز است اول صبح تیمم کنند و نماز بخوانند، اما در صورت امکان غسل و عدم مانع نمی توانند چنین کنند، و در صورت تعمّد و صبر تا آخر وقت معصیت نموده اند ولی اظهر آن است که قضا ندارد - واللّه العالم.

حضور حضرت آیه الله العظمی میلانی - دامت برکاته -

خواهشمند است مرقوم فرمایید، آیا غسلهای مستحب مانند غسل جمعه از غسلهای دیگر واجب و مستحب و وضو کفایت می کنند؟

باسمه تعالی

غسلهای مستحبی که دلیل معتبر داشته باشند، مانند غسل جمعه با مراعات وقتش اقوی کفایت آنهاست از غسلهای واجب و غسلهای مستحب و وضو(1).

ص: 314

1-1 غسلهای مستحب سه گونه اند: 1- زمانی، مانند غسل جمعه در وقتش که از اول طلوع فجر تا ظهر است 2- مکانی، مانند غسل ورود به مکه معظمه 3- فعلی، مانند غسل احرام. یکی از أدله کفایت آنها از غسلهای واجب و مستحب و وضو، روایت زراره است. اگر غسل کردی بعد از طلوع فجر، آن غسل، تو را بی نیاز می کند از [غسل] جنابت و حجامت و عرفه و نحر و سر تراشیدن و ذبح و زیارت و یک غسل کفایت می کند. از همه آنها و همچنین در زن، یک غسل بر او کافی است از غسل جنابت و احرام و جمعه و حیض و عید. وسائل الشیعه 3/525.

حضور حضرت آیه‌الله العظمی میلانی - دامت برکاته -

خواهشمندم به سؤالهای ذیل، جواب مرقوم فرمایید.

س 1 - شخصی اظهار می دارد که مدت بیست سال در وطن اصلی (پدر و مادری) زندگی کرده ام، بعد سرباز شدم. پس از دوره سربازی، کارمند راه آهن شدم. در بعضی از ایستگاههای راه آهن، سه سال و در بعضی بیشتر یا کمتر توقف داشته ام، خانه مسکونی هم در بعضی از آن مناطق خریداری کرده ام، ولی در وطن (پدر و مادری) خانه و ملکی ندارم و قلباً هم اعراض نکرده ام، بلکه یتیم آن است که در زمان بازنشستگی در وطن اصلی، خانه ای خریداری کنم و آنجا بمانم. با وصف مذکور که قلباً اعراض نکرده ام ولی عرفاً اعراض نموده ام حین عبور به وطن (پدر مادری) نمازم قصر است یا تمام، و در مناطق شغل و کارم، تکلیف چیست؟

س 2 - آیا قضای روزه ماه مبارک را تا ماه رمضان آینده، جائز التأخیر می دانید یا خیر، و اگر جایز نمی دانید و شخص، علم داشته باشد که اگر قضای روزه را تا قبل از رمضان به جا آورد، متمکن از روزه ادا نخواهد شد، آیا قضا مقدّم است یا اداء؟

س 3 - کسانی که سالها خمس نداده اند و اینک در مقام تخمیس اموال خویش بر می آیند، با آنان به چه نحو باید عمل کرد و اگر از تصرفات و عباداتی که گذشته است، استفسار کنند، چه جواب دهیم؟

س 4 - آیا در هدیه هایی که از طرف اشخاص لایبالی - مثلاً کسانی که خمس و زکات نمی دهند - می رسد، می توان تصرف کرد یا نه؟

س 5 - شخصی به سادات وام و قرض داده است، ولی آنان متمکن از ادای قرضشان نیستند، آیا احتساب به آنها بابت خمس جایز است؟

س 6 - آیا بر افراد لازم است سال معین کنند؟

س 7 - اگر شخصی مبلغی را از کسی قرض بگیرد و نپردازد و یا نمی توانسته قرض را ادا کند و یک سال بگذرد، سپس مدیون، قرض خود را به طلبکار بپردازد، آیا خمس آن پولی را که

به طلبکار پرداخته است، باید بپردازد؟

باسمه تعالی

ج 1 - در مفروض سؤال که محل (پدر و مادری) موطن فعلی او نیست و سفر معصیت نمی باشد. نماز قصر می خواند، اگر قصد اقامت نکند. و همچنین در مناطق شغل و کار در هر جایی که منزل ندارد و قصد اقامت نمی کند و سفر هم معصیت نیست، قصر می خواند.

ج 2 - اقوی عدم تضییق آن است، اگر چه احتیاط مستحب آن است که تا ماه رمضان آینده قضای آن را به جا آورد و معلوم است اگر تأخیر انداخت، کفاره تأخیر ثابت خواهد شد و آن با جواز تأخیر منافات ندارد.

ج 3 - اموالی که در آنها خمس نیست، مانند ارث، مثلاً اگر داشته باشند، کنار بگذارند و اموالی که لوازم زندگی شان می باشد، مانند خانه مسکونی و مایحتاج و فرش و لباس و غیره که به تدریج از استفاده های اثنای سال، تهیّه کرده اند، دستگردان کنند، خمس آنها را به رضایت جناب عالی و خود آنها مصالحه شود به نصف و ثلث و غیر ذلک، و خمس مابقی اموالشان را بپردازند و عباداتی که از سایر جهات درست بوده است، از جهت خمس اشکال ندارد.

ج 4 - اگر در عین آن هدیه معلوم نباشد که خمس و زکات وجود دارد و تمام اموال آن اشخاص، محل ابتلای انسان نباشد، می توان در آن تصرف کرد، ولی چنانچه هدیه معتابه باشد، انسان بعد از گرفتن آن بنابر احتیاط واجب، خمس آن را باید بدهد.

ج 5 - در صورتی که آنان (سادات) مستحق و متدین باشند و امی را که گرفته اند در معصیت صرف نکرده باشند، بعید نیست که واگذار و احتساب کنند ولی احتیاط آن که اگر میسور شود، با آنان دستگردان کنید.

ج 6 - اگر تعیین سال نکنند نمی توان مؤونه را که استثنا می شود، محفوظ بدارد. پس اگر سال ندارد، هر فایده که به او برسد، خمس آن را باید بدهد.

ص: 316

ج 7 - اگر نمی توانسته است قرضی را که کرده، بدهد، هر سالی که آن را بدهد، از مؤونه آن سال محسوب است و خمس ندارد، و اگر می توانسته که آن را بدهد و مسامحه کرده است، احتیاط واجب آن که در سال بعد، خمس پولی را که استفاده می نماید، بدهد و از بقیه، قرضش را بدهد و اگر پول را داده است، مطابق آن خمس را بپردازد.

حضور انور حضرت آیها لله العظمی میلانی - دامت برکاته -

مستدعی است به چند سؤال ذیل، جواب مرحمت فرمایید.

س 1 - خوردن دارویی که الکل ضمیمه آن است و طیب برای معالجه تجویز می کند جایز است یا نه، و آیا برای استفاده از داروهایی که با الکل طبی تهیه می شود، اولاً تحقیق لازم است؟ ثانیاً، استفاده از آن داروها جایز می باشد؟

س 2 - اگر شخصی دندان بکشد و خون بند نیاید، خوردن غذا چه حکم دارد؟

س 3 - شخصی قصد دارد برای ادامه تحصیل به آلمان برود، مرقوم فرمایید در صورت رعایت شعایر و آداب دینی و انجام فرایض مذهبی از نظر مبارک ایرادی دارد یا خیر؟

س 4 - اشخاص برای تعمیر منزل و عمارت از بانک رهنی پول می گیرند و ماهانه مبلغی به عنوان نزول پرداخت می کنند و عمارت را در بانک مزبور رهن می گذارند که هرگاه در آخر عاجز از تأدیه وجه شدند بانک، عمارت را توقیف کند، آیا می شود با عنوانی از عناوین شرعیّه، این معامله را تصحیح کرد یا نه؟

باسمه تعالی

ج 1 - تابع یقین و شک خود مکلف است، اگر نمی داند که الکل، خود مسکر و یا از مایع مسکر گرفته شده است، از آن دوایی که الکل دارد، اجتناب لازم نیست و اگر می داند که چنین است، اجتناب کند و تحقیق لازم نیست و استفاده از آنها مانعی ندارد، زیرا اثر الکل مستهلک شده و اسکار بالقوه تأثیری نخواهد داشت.

ج 2 - بایستی مراعات کند که هنگام غذا خوردن خون از حلق پایین نرود، و گرنه به

ص: 317

ج 3 - در مفروض سؤال، با در نظر گرفتن اینکه پس از تحصیل به بلاد اسلام مراجعت کند، مانعی ندارد.

ج 4 - معامله نزولی به هیچ وجه تصحیح نمی شود و باید حقیقتاً معامله بیع به شرط الخيار و استیجار مبیع انجام داده شود، یا حقیقتاً دو عمل قرار داده شود بدون اناطه و اشتراط، یکی قرض الحسنه دادن بانک و دیگری مبلغی کار مزد دادن به اجزای بانک یا هبه کردن به بانک و در صورت اول، منزل و عمارت فروخته شده و در صورت دوم رهن گذارده شده است.

حضور انور حضرت آیه الله العظمی میلانی - دامت برکاته -

بعد از عرض سلام و تحیت چند مسأله مورد ابتلاست، جواب مرحمت فرمایید.

س 1 - آیا در حج بلدی کسی که منزلش یکی از قرای اطراف شهر بوده، نیابت از آن شهر کافی است یا باید از آن قریه باشد و اگر در شهر دیگری فوت کرده، نیابت از محل توطن، کافی است یا باید از بلده متوفی فیها باشد؟

س 2 - کسی که در بلدی غیر از بلد توطن فوت نموده وصیت هم نکرده، باید نایب از بلد توطن به مکه مشرف شود و یا بلده متوفی فیها؟

س 3 - ما بین عمره تمتع و عمره مفرده، فاصله معتبر است یا خیر؟

س 4 - استظلال محرم که در منزل جایز است، مثلاً شهر مکه منزل است یا منزل در شهر مکه؟

س 5 - پس از انجام عمره تمتع، خروج از مکه چه صورت دارد؟

س 6 - آیا در حالت احرام در موقع توقف اتومبیل، قرار گرفتن در زیر سقف برای گرفتن بنزین و غیره چه صورتی دارد؟ و دیگر آن که قسمتی بالای بعضی از ماشینهای سرباز مسقف است، سوار شدن محرم به آن ماشین چه صورتی دارد؟

س 7 - آیا مریضی که خیلی ضعیف البنیه می باشد، به طوری که مأیوس از مسافرت بیت الله الحرام است، می تواند در زمان حیات خود، نایب بفرستد یا خیر؟

س 8 - ما وظیفه حکم من سعی بین الصفا والمروه مبتدأ بالمروه جاهلاً بالحکم او مشتبهاً بالصفا بالمروه و تبیین له الأمر بعد اداء مناسک الحج؟

باسمه تعالی

ج 1 - اگر حج بلدی مورد وصیت باشد، ظاهر آن، خصوص شهر و وطن است، مگر از قراین خارجی استفاده شود که اعم از آن را قرار داده است، و اگر مورد وصیت نباشد، هم از شهر و هم از محل توطن، کافی است و هوالعالم سبحانه.

ج 2 - اقوی کفایت حج میقاتی است در مفروض مسأله که وصیت نکرده است، و احتیاط مستحب آن است که از بلده توطن نایب بگیرند و هوالعالم.

ج 3 - اگر عمره مفرده را بعد از به جا آوردن حج تمتع به عمل آورد، لازم نیست مقدار فاصله بین آن و عمره تمتع را مراعات کند ولی بهتر آن است که آن را به قصد رجا به عمل آورد.

ج 4 - شهر مکه، منزل است.

ج 5 - اگر خروج از مکه موجب فوت حج نشود، جایز است، اگر چه مکروه است، بلکه احتیاط مستحب در ترک است، مگر آن که حاجتی داشته باشد که به جهت آن از مکه بیرون رود و در هر صورت، چنانچه در همان ماه برگردد، وظیفه ای ندارد به جز آن که از مکه متوجه به حج بشود، ولی اگر در همان ماه برنگردد، باید از میقات مُحرم شود و عمره تمتع مجدداً به جا آورد. مسأله دیگر اینکه کسی که بعد از عمره تمتع می خواهد از مکه بیرون رود، بهتر بلکه احتیاط مستحب آن است که مُحرم شود به احرام حج و بیرون رود و برگردد به خود مکه یا به عرفات.

ج 6 - ظاهر آن است که در هر دو صورت که ایستاده است و حرکت سیر ندارد، مانعی نداشته باشد.

ج 7 - اگر قبل از ضعف و مرض و یأس مستطیع بوده است نایب می گیرد و احتیاطاً وصیت به حج میقاتی می کند و نایب سفر اولش باشد، احوط است و چنانچه بعد از به

ص: 319

جا آوردن اعمال حج به وسیله نایش عجزش بر طرف شود در سالهای بعدی و بتواند خودش به مکه برود، احوط بلکه اقوی نیز آن است که خودش به حج برود. و اگر در سال اول استطاعت به واسطه مرض و ضعف مأیوس شود، احتیاط واجب آن که نایب بگیرد و محتاج به وصیت به حج میقاتی نیست، ولی اگر مرضش مرتفع شود و ممکن باشد که در سالهای بعدی خودش برود، احوط بلکه اقوی نیز آن است که خودش به حج برود.

ج 8 - مقتضی اطلاق الروایات المصرحه بانّ من بدأ بالمروه یطرح ما سعی و یتبدأ بالصفاء انّ علیه اعاده السعی ولا دلیل علی الاستتابه فی هذه المسأله - واللّه العالم.

حضرت مستطاب آیه الله العظمی میلانی - مدّ ظلّه العالی -

معروض می دارد به مسائلی چند که مورد ابتلاست، جواب مرحمت فرماید.

س 1 - تلقیح نطفه اجنبی در رحم زن چه صورت دارد؟

س 2 - عکس برداری زنها جهت سفر حج و غیره چه حکمی دارد؟

س 3 - خرید و فروش خون در بیمارستان جهت حفظ نفس چه حکمی دارد؟

س 4 - معاملات رهنی و شرطی بانکها با اشخاص چه صورت دارد؟

س 5 - معامله با بانک رهنی (که مهندس بانک) عمارت را قیمت می کند و مبلغی را که معادل ثلث قیمت عمارت است، طبق قرار داد و مقررات بانک به مشتری می دهد و در همان موقع، ربح را از پولی که به مشتری می دهد، کسر می کند و در موقع گرفتن پول که به اقساط داده می شود، همان مبلغ ثلث قیمت را دریافت می کند، چه صورتی دارد؟

باسمه تعالی

ج 1 - برخلاف مقررات شرعیه است و مع ذلک، اگر تلقیح شود و طفلی به وجود آید نمی توان به آن طفل ولدالزنا گفت.

ج 2 - تا بشود خانمی عکس بردارد و اگر چنین کسی میسور نبود، فقط صورت به اندازه ای که در موقع نماز باز است و زینت نکرده باشد و مأمون از ریه باشد، مانعی

ص: 320

ج 3 - در صورتی که غصبی نباشد، مانع و ضمانتی ندارد.

ج 4 - در صورتی که رهن باشد، باید از اول به کسی که در بانک، پول را می دهد، بگوید که هر آنچه زیاده می دهم، آن را می بخشم و حقیقتاً نیت کامل داشته باشد، و در دفتر و سند بر طبق مقرراتشان هر جور خواستند، بنویسند.

ج 5 - باید چاره جویی کند که ربای قرضی به عمل نیاید ولو اینکه از اول بگوید آنچه را که زیاده خواهم داد، به طیب نفس می بخشم یا کار مزد قرار دهد یا غیر ذلک.

محضر مبارک حضرت آیها لله العظمی میلانی - دامت برکاته -

خواهشمندم مسائل ذیل را جواب عنایت فرمایید.

س 1 - در بعضی از دهات معمول است یک نفر از اهل علم که ساکن و عهده دار امور دینی و وظایف شرعی همان قریه می باشد، اهالی محل به جهت سکونت ایشان در قریه مزبور در موقع خرمن، مقدار معینی گندم می دهند و تعیین و تقدیر گندم را عده ای از بزرگان و ریش سفیدان قریه می کنند و اهالی قریه هم بنا به مقررات ریش سفیدان، خود را موظف می دانند که مقدار معین را موقع خرمن به همان عالم بدهند و آن اشخاصی که گندم را می دهند، در ظاهر حال، کراهت ندارند و آن عالم را هم از جمله سایر حقداران از قبیل نجار و حداد می دانند که حقوق آنان را نوعاً در موقع خرمن پرداخت می کنند و در باطن هم رضایت و طیب نفس معلوم نیست، آیا گرفتن گندم کذایی، جایز است؟

س 2 - در بعضی از قری دولت صدی 2 می گیرد، خواهی نخواهی به دستگیری انجمن همان قلعه، حمام و غسلخانه تعمیر می شود، بفرمایید آیا از باب زکات حساب می شود و غسل درست است یا نه؟

س 3 - کسانی که می خواهند برای اموات خود، کار خیری صورت دهند، از قبیل قرائت قرآن، روزه، نماز، حج، صدقات، زیارت، به چه نحو باید عمل کنند که بی اشکال و صحیح باشد؟

س 4 - قول ذی الید و صاحب منزل در قبله و کُر بودن آب و اطلاق آن حجت است یا نه؟

و همچنین در کیل و وزن و صحت و فساد متاع و قیمت آن؟

باسمه تعالی

ج 1 - اگر خود اهالی گندم را می آورند، چون ظاهر حال، آن است که به رضایت می دهند، کافی است، اگر چه معلوم نباشد که در باطن راضی هستند یا نه، ولی اگر عالم آن محل گندم را مطالبه کند و رضایتشان معلوم نباشد، باید قید کند در مطالبه که از روی رضایت بوده باشد یا قید کند از باب زکات باشد - واللّٰه العالم.

ج 2 - اگر کسانی که صدی 2 را می دهند، راضی باشند، مانعی ندارد، و اگر راضی نباشند، باید به حسب موازین شرعی رضایت مالکین آن ولو به خواهش کردن تحصیل شود، و در صورتی که مصرف شده باشد، نمی توان چیزی را که تلف شده است، از زکات حساب کرد.

ج 3 - فرق است بین آنها، در مثل صوم و صلاه و حج و عمره مفرده و زیارت افضل آن است که نیابتاً و از طرف میت به جا آورده شود و در مثل، صدقات و اطعام و روضه خوانی و قرائت قرآن مجید، اهدای ثواب کند.

ج 4 - اگر از قول ایشان اطمینان حاصل شود، عیبی ندارد.

حضور انور حضرت آیه الله العظمی میلانی - دامت برکاته -

س 1 - شخصی از کسی پولی طلب دارد، براتش را به امضای بدهکار به بانک می فروشد، بانک هم مبلغی بابت نزول و مبلغی هم برای کار مزد کسر کرده، بقیه را به بستانکار تحویل می دهد تا در رأس مدت از بدهکار دریافت دارد. بدیهی است در صورت عدم پرداخت، از طلبکار دریافت خواهد کرد. استدعا دارد نظر مبارک را در این باره و برواتی که معمولاً به همین نحو بدون تحقیق قرض فروخته می شود، ذیلاً مرقوم فرمایید؟

س 2 - اوراقی است به نام بلیت اعانه ملی که هر یک به قیمت 20 ریال به فروش می رسد و از وجوه حاصل شده، مبلغی صرف حقوق کارمندان و سهم فروشندگان و مبلغی برای

ص: 322

تشویق خریداران به عنوان جایزه از 5 الی 200 هزار تومان تقسیم می شود و بقیه به مصرف تداوی بیماران بی بضاعت و ایجاد بیمارستان و درمانگاه و کمک به زلزله زدگان و غیره می رسد. مستدعی است نظر و فتوای عالی را در مورد خرید و فروش بلیت و تصرف جوایز و استفاده از سایر مزایای فوق الذکر ذیلاً مرقوم فرمایید؟

س 3 - شخصی از کسی پول قرض می گیرد و چون شنیده است که اگر شرط ربح کند، ربا محسوب می شود، بنابراین، شرط سود نمی کند، ولی وقتی پول را به صاحبش می پردازد، مبلغی هم اضافه می دهد؛ آیا با این وضع می توان گفت او ربا نداده و این شخص هم ربا نگرفته است؟

س 4 - شخصی چکی را به مبلغ یکصد تومان می نویسد و او را به شخص دیگری به مبلغ نود تومان می فروشد که خریدار یک ماه بعد برود پول را بگیرد، آیا آن ده تومان اضافه با این طرز معامله ربا محسوب می شود یا خیر؟

باسمه تعالی

ج 1 - طلبکار پول اسکناس را در ذمه بدهکار مالک است بفروشد به کمتر و نقداً بگیرد، مانعی ندارد و در این صورت، مشتری اگر شرطی نکرده باشد، نمی تواند در فرض عدم پرداخت از طلبکار دریافت کند و اگر شرط کرده باشد، چنانچه بدهکار نپردازد، معادل آن پول را طلبکار تدارک کند و او هم در عوض آنچه را که خریده است، بر گرداند، می تواند در فرض عدم پرداخت از طلبکار دریافت کند و مجدداً طرف بدهکار، طلبکار اولی خواهد بود.

ج 2 - تشخیص موضوعات به عهده خود مکلف است که اگر همه پول دهندگان اعراض می نمایند و از پول می گذرند و راضی هستند، به هر گونه تصرف مانعی ندارد و اگر راضی نیستند و یا معامله ای مانند برد و باخت نموده اند، حرام است و اگر بعضی پول دهندگان از پول خود می گذرند و بعضی نمی گذرند، آنچه مجتمع شده، حلال مختلط به حرام است و باید احکام اقسام آن مجری گردد.

ص: 323

ج 3 - اگر شرط نکنند، نه صریحاً و نه ضمناً، بلکه پول گیرنده قصد دارد اضافه را در موقعی که می پردازد ببخشد (ربا) نیست، اگر چه پول دهنده قبلاً معتقد باشد که پول گیرنده چنین خواهد کرد.

ج 4 - چک، قابل خرید و فروش نیست، بلکه معامله باید به ما فی الذمه متعلق شود و بنابراین، چنانچه پول اسکناس مورد معامله باشد، مانعی به نظر نمی رسد.

حضور حضرت آیها لله العظمی میلانی - دامت برکاته -

با عرض سلام خواهشمند است جواب مرقوم فرمایید.

س 1 - در مساجد و تکیه ها اشخاص، ظروف و مانند آن وقف کرده اند که فعلاً مصرف ندارد؛ آیا ممکن است آنها را فروخته، وجهش را در مصالح مساجد و تکایا به عنوان تبدیل به احسن صرف کرد یا نه؟ و همچنین است شمعهایی که در شب تاسوعا و عاشورا نذر و در تکیه ها روشن می کنند و فعلاً با وجود برق هیچ گونه مصرفی ندارد؟

س 2 - در یکی از دهات، شخصی چند قطعه زمین برای مسافران و زوّار خیرات کرده و ضمناً در همان محل، مسجدی است که احتیاج به تعمیر دارد؛ با توجه به اینکه زمینها طوری خراب شده است که به هیچ وجه قابل استفاده زوار و مسافران نیست، آیا ممکن است زمینهای خیرات را فروخت و با پول آن مسجد فعلی را خراب کرد و مجدداً ساخت؟

س 3 - چه می فرمایید در اجاره کردن آب و اراضی موقوفه در صورتی که یقین است متولی، وجه اجاره آب و اراضی موقوفه را به مصرف وقف نمی رساند، آیا نماز خواندن در چنین ملکی چه صورت دارد؟

س 4 - موقوفه ای است متعلق به فرش مسجد، اگر مسجد فعلاً احتیاج به فرش نداشته باشد، آیا جایز است موقوفه در تعمیر مسجد خرج شود یا نه؟

باسمه تعالی

ج 1 - تبدیل به احسن دلیلی ندارد در غیر ضرورت و باید موقوفه عیناً به مصرفی که

ص: 324

قرار داده شده است، برسد و چنانچه به هیچ وجه عین آن قابل نباشد که به آن مصرف برسد، آن را فروخته، به قیمت آن، نظیر آن خریداری شود که به مصرف موقوفه برسد و اگر نظیر آن هم مصرف نداشته باشد، قیمت آن را در خریداری چیزی که اقرب به غرض واقف باشد، صرف می کند.

ج 2 - محل اشکال است، مگر آن که به کلی مسافر و زوار از آن محل عبور و مرور ننماید و انتفاع از آن زمینها به هیچ وجه برای کسانی که در حکم مسافرنند، مورد نداشته باشد. چنانچه فروختن آنها و در دهات دیگر خیراتی برای مسافرین محل حاجت نباشد و ساختمان مسجد اقرب به غرض واقف باشد، در این صورت می توان گفت فروخته شود و به مصرف ساختمان مسجد برسد.

ج 3 - از حاکم شرع احتیاطاً برای نماز خواندن اذن بگیرد، اگر چه به طور اجرهالمثل دادن به جهت چنین تصرفی باشد.

ج 4 - در صورتی که عواید آن موقوفه متعذرالمصرف در جهت وقف باشد و تعمیر مسجد لزوم داشته باشد به طوری که مدخلیت داشته باشد، در استفاده کردن نماز گزاران مانعی به نظر نمی رسد.

محضر حضرت آیةالله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

س 1 - آیا عبور از زمینهایی را که خانه اشخاص بوده و خیابان شده یا به صورتی دیگر در آمده است جایز می دانید؟

س 2 - آیا در مورد معاملات با بانکها و ادارات دولتی اجازه داریم یا خیر؟

س 3 - املاک خالصه دولتی را چند نفر معدود در حدود شصت سال قبل خریده اند و بعد، آنها را به عنوان اجاره در اختیار رعیت گذاشته اند، و این املاک برای مطلق استفاده حتی در ساختمان منزل به کار رفته است؛ استدعا دارد مرحمت فرموده، طریقه استفاده آن را به طور مطلق - چه برای زراعت و چه برای استفاده از آن و یا ساختمان - از راه مشروع بیان فرمایید.

س 4 - آیا ساختن مسجد در اراضی که سابقاً دیوانی بوده و قریب بیست سال است ملک شخصی است، جایز است یا نه؟

س 5 - از قدیم الایام حمامی است که مالکش مجهول و موقوفه بودنش هم معلوم نیست، ولی سیره و عادت اهل قریه بر این است که یک نفر از اهل قریه را به عنوان مسؤول حمام معین می کنند تا آب حمام را گرم و به تنظیفش قیام و از آن مواظبت کند و بعداً هم مبلغی از او به عنوان وجه الاجاره گرفته، در مصارف و تعمیر حمام صرف می کنند، غسل کردن در چنین حمامی که مالکش مجهول و عنوانش نامعلوم است و نیز اجاره دادنش چه طور است؟

باسمه تعالی

ج 1 - مقتضای احتیاط آن که اگر مالک زمینها معلوم است، از خودشان استرضاء کنید و اگر مجهول المالک است، در عوض عبور و مروری که می کنید، مقداری از طرف مالک واقعی آنها صدقه بدهید.

ج 2 - معاملات شرعی با بانکها مانعی ندارد، و اما معاملات دوایر دولتی، پس اگر اموالی که مورد معامله است غصبی نباشد، آن معاملات را اجازه می نمایم و اگر غصبی باشد، حکم مجهول المالک را بر آن جاری کنید، یعنی آن اموال را از طرف صاحبان واقعی صدقه بدهید به فقیر متدین و با او دستگردان نمایید.

ج 3 - چون ممکن است اشخاصی که در واقع مالک خالصه بوده اند، اشتغال ذمه به زکات و مظالم و سهمین داشته باشند و بعد از مردنشان آن حقوق به اموالشان تعلق گرفته باشد، بنابراین، هم جهت مجهول المالکی و هم جهت آن حقوق مراعات شود به اینکه چنین احتیاط کنند که یک قطعه را به عنوان صدقه از طرف صاحب واقعی و به عنوان حق زکاتی به تصرف فقیر متدینی بدهند و نیز همان قطعه را از بابت حق امام - ارواحنا فداه - و حق سادات به تصرف سید مستحق خدمتگزار به دین بدهند و بعداً آن فقیر و سید با هم آن قطعه را بفروشند و پول آن را با تراضی همدیگر بین خودشان قسمت کنند.

ج 4 - در صورتی که شرعاً ملک آن شخص شده باشد، به رضایت او می توان مسجد ساخت.

ج 5 - چون امر دایر است بین آن که مجهول المالک یا موقوفه بی متولی یا مجهول

ص: 326

التولية باشد، مراجعه به حاکم شرع یا مأذون مِنْ قِبَلِهِ نمایند و احکام مناسب هر یک را مَرَعَى و مُجَرَى بدارد و اجاره دهد یا واگذار نماید بر طبق مصالح و بعد از آن تصرف نمودن و غسل کردن مانعی ندارد.

حضور انور حضرت آیه‌الله العظمی میلانی - دامت برکاته -

مستدعی است به پرسشهای ذیل، جواب مرحمت فرمایید.

س 1 - آیا تقلید بر همه اشخاص واجب است؟

س 2 - در چه اعمالی باید تقلید کرد؟

س 3 - چگونه مقلد از مجتهد و مرجعی که در شهر دیگری است و وی او را ندیده و نشناخته است، تقلید کند؟

س 4 - آیا تقلید ابتدایی از میت جایز است؟

س 5 - دلیل اخباریها که می گویند تقلید واجب نیست، چیست و حضرت عالی درباره اخباریها و شیخیها چه عقیده ای دارید؟

س 6 - آیا تقلید از اَعْلَم واجب است یا خیر، و در صورت وجوب، اگر کسی تقلید از غیر اَعْلَم کرد، عملش صحیح است یا باطل؟

س 7 - در صورت وجوب تقلید از اَعْلَم آیا در اموری که منوط به اذن فقیه جامع شرایط است، باید به اَعْلَم مراجعه کرد یا خیر؟

باسمه تعالی

ج 1 - هر شخصی که نمی تواند به طوری که سزاوار است، احکام شرعیه را از مدارک آنها به دست آورد و در زمان غیبت حضرت بقیه‌اللهی - ارواحنا فداه - است که دسترسی به استفاده از محضرشان ندارد، خود را ناچار می بیند که تقلید کند و این، معنای وجوب تقلید است.

ج 2 - تقلید فقط در احکام عملی است که مربوط به عبادات و معاملات است، خواه

ص: 327

شخصی و خواه اجتماعی، و در معارف دینی و مذهبی بایستی از روی برهان، یقین و عقیده پیدا کند و در آنها تقلید جای ندارد.

ج 3 - مجتهدی که در شهر دیگر است، دیدن او لازم نیست و کفایت می کند شناختن و تقلید نمودن و احکام و مسائل را از کتاب و رساله او یاد گرفتن و عمل کردن، بلی شناختن مجتهد باید به وسیله میزان شرعی باشد.

ج 4 - بقا بر تقلید میّت، جایز است، یعنی انسان از مجتهد «حیّ» که تقلید کرد می تواند بعد از فوت او، به اجازه مجتهد «حیّ» باقی بماند در مسائلی که به جهت عمل کردن از او یاد گرفته است، و اما به حجّیت فتوای مجتهدی که حیات دارد و قوای فکری او سالم و صاحب نظر و فتواست، ولی بعد از فوت که روح باقی و ادراک او به غیر وسیله فکر و نظر است، نتوان بدون اجازه مجتهد حیّ از او تقلید کرد و گفته او را حجت شرعی بین خود و خداوند متعال قرار داد.

ج 5 - اخباریها تصور می کنند تقلید، عمل به ظن است که بر حسب روایات ممنوع است و تصور می کنند مجتهد به حدس و نظر خود فتوا می دهد و نیز بر حسب روایات ممنوع است و تصوّر می کنند همه روایات کتب حدیث درست است و در شبهات و جویّه، احتیاط را واجب می دانند، ولی چون نزد اهل فضل و کمال درس نخوانده اند، در اشتباه واقع شده اند، زیرا تقلید، عمل به حجّت شرعی است که بر حسب روایات لازم است و نیز مجتهد بر طبق ادله شرعی که قرآن و حدیث آنها را ثابت کرده است رفتار می کند و بر حسب روایات باید چنین رفتار کرد و نیز مجتهد به روایت غیر معتبر عمل نمی کند و مجرد نقل روایت در کتب حدیث را موجب اعتبار نمی داند و نیز مجتهد در موارد شبهات بر طبق قاعده و قانون کلی که از قرآن و اهل بیت عصمت - سلام الله علیهم - رسیده است، رفتار می کند و احتیاط را واجب نمی داند، و اما عقیده درباره اخباریها و شیخیها، آن است که مادامی که منکر ضروری از عقاید اسلامی نباشند، محکوم به طهارت می باشند و چنانچه مشکوک باشد حال آنان، باز حکم به طهارتشان می شود و به خصوص که اخباریها مردمی با ایمان و مقدس اند و بسیار کم است شخصی از آنان انحراف عقیده داشته باشد.

ج 6 - برای عوام، تقلید اَعْلَم واجب است و اگر تقلید غیر اعلم کرد در صورتی صحیح است که قصد قربت از او متمشی شده باشد و عمل او مطابق فتوای اعلم واقع شده باشد.

ج 7 - در امور مذکوره، اعلمیت شرط نیست، چون قضاوت و تصدی امور حسبیه با حاکم شرع است که شرایط حکومت شرعیه در او مجتمع باشد و در این مرحله، اعلمیت، شرطیت ندارد - واللّٰه العالم.

محضر مبارک حضرت آیةالله العظمی میلانی - دامت برکاته -

مستدعی است به سؤالهای ذیل جواب مرحمت فرمایید.

س 1 - در ضیق وقت به قاعده «مَنْ أَدْرَكَ رَكَعَهُ»، آیا حقیقت رکعت به رکوع است یا باید سجدهتین را یا یک سجده را هم درک کند؟

س 2 - آیا همچنان که در کتاب فطره از ابو بصیر عن الصادق علیه السلام نقل شده که در تشهد بگویند: «أَشْهَدُ أَنَّ رَبِّي نِعَمَ الرَّبِّ وَأَنَّ مُحَمَّدًا نِعَمَ الرَّسُولِ» و همچنین در رساله فقیه مجلسی و ایضاً در کتاب عملیه ناصرالدین حسین لکنهویی به نام تحفه احمدیه آمده است که در تشهد نماز شب بگویند: «أَنَّ رَبِّي نِعَمَ الرَّبِّ»، آیا در نماز واجب هم می شود این ذکر را خواند یا نه؟

س 3 - شخص معلم، یا کارمند بهداری و غیره، کار او در هفت فرسخی شهر می باشد و هر روز می رود به شهر و بر می گردد، گاهی یک شب یا دو شب آنجا می ماند، بفرمایند آن وقتی که در بین راه یا شهر است، نماز و روزه اش را چگونه عمل کند؟

س 4 - شخصی برای تحصیل، هر هفته روز شنبه از رشت به تهران مسافرت می کند، پس از چهار پنج روز، دوباره به رشت مراجعه می کند، در واقع هر هفته چند روز در رشت و چند روز در تهران است، آیا مدتی را که در تهران است باید نماز را تمام بخواند و روزه را هم بگیرد یا افطار کند؟

ج 1 - ظاهر روایت شریفه با اختلاف الفاظی که روایت دارد آن است که به تمام اجزای آن درک شود، ولی احتیاط واجب آن است که اگر به مقدار رکوع ادراک نماید، نماز را بدون نیت ادا و قضا بخواند.

ج 2 - خلاف احتیاط است.

ج 3 - اگر متعارف و عادی او این باشد، باید نمازش را تمام نماید و روزه اش را هم بگیرد.

ج 4 - اگر کار و پیشه عادی او همیشه این طور است، نماز و روزه را بگیرد، مگر اینکه ده روز در یک جا بماند، در سفر اول قصر و در بقیه تمام و روزه را بگیرد.

حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

س 1 - اگر درباره طلب مغفرت برای چهل مؤمن در نماز وتر حدیثی به نظر شریف رسیده است، بیان فرمایید.

س 2 - اگر شخصی در حال نماز، نام مبارک رسول اکرم صلی الله علیه وآله را بشنود، آیا صلوات بر آن حضرت واجب است یا خیر و آیا اگر ترک صلوات کند، نمازش باطل است یا خیر؟

س 3 - آیا جایز است خطبه نماز جمعه را به زبانی غیر عربی بخوانند؟

س 4 - اگر خطبه نماز جمعه را به عربی بخوانند، لکن مواعظ و نصایح را به فارسی بگویند، صحیح است یا نه؟

س 5 - زنی که بدون اجازه شوهر به مسافرت کربلا یا مشهد یا بلاد دیگر غیر از حج برود، آیا باید نمازش را قصر بخواند یا تمام؟

س 6 - شخصی از وطنش به قصد تحصیل به قم رفته و کم کم تصمیم گرفته است که دیگر به وطن اوّل برنگردد به قصد توطن ولی در آن محل ملک داشته و دارد و در ایام تعطیلات تابستان هم به آنجا می رفته ولی بعد از مدتی از این تصمیم منصرف شده و بنا گذاشته است در صورت امکان برود و در همان جا بماند و پس از این بنا باز هم در آن محل مقداری ملک خریداری کرده است، آیا این شخص نمازش را باید در موقع رسیدن به این محل

تمام بخواند یا قصر؟

باسمه تعالی

ج 1 - حدیثی به نظرم نرسیده است ولی مرحوم میرزای قمی - رضوان الله علیه - در جامع الشتات، ص 25 بیان مفصلی در این باره دارند.

ج 2 - مطلقاً احتیاط در هنگام شنیدن نام مبارک ایشان، فرستادن صلوات است ولی اگر در حال نماز آن را ترک کند، نماز، باطل نمی شود. (1)

ج 3 - تمام خطبه نماز جمعه را به زبانی غیر عربی خواندن، محل اشکال است.

ج 4 - اگر خطبه نماز جمعه را به عربی بخوانند اما مواعظ و نصایح آن را به فارسی بگویند، صحیح است، ولی باید رعایت کرد که سخن از حدود موعظه و نصیحت و ذکر و حمد و ثنای خداوند متعال - جل و علا - خارج نشود.

ج 5 - چون چنان مسافرتی، سفر معصیت است، باید نمازش را تمام بخواند.

ج 6 - اگر بعد از انصراف از تصمیم و بنا گذاشتن اینکه لدی الاقتضا برود و در آنجا بماند، باز در تعطیلات تابستان به آنجا می رفته است، پس اگر موقع رسیدن به آن محل، نماز را تمام بخواند، مانعی ندارد، ولی احتیاط مستحب در جمع است.

محضر مبارک حضرت آیه الله العظمی میلانی - مد ظله -

س 1 - آیا با اجزای حیوان حرام گوشت که پاک است و از آنها استفاده دارویی می شود، می توان نماز خواند یا خیر؟

س 2 - آیا در جایی که نماز جماعت منعقد است، خواندن نماز فرادی با انعقاد نماز جماعت صحیح است یا خیر؟

ص: 331

1 - 1 بعضی از فقهای شیعه فرستادن صلوات را در هنگام شنیدن نام پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به دلیل روایات وارد شده از معصومین علیهم السلام واجب دانسته اند، مانند حدیث ذیل: عن ابی عبد الله علیه السلام قال رسول الله صلی الله علیه و آله من ذکرت عنده فلم یصل علیّ فدخل النار فأبعده الله. عقاب الاعمال صدوق / 246.

س 3 - آیا خمس بر عین مال تعلق می گیرد یا بر ذمه؟

س 4 - اگر کسی وصیت کرده باشد که مثلاً آنچه را که در صندوقهای او است، به دخترهایش بدهند، آیا آنچه به دخترهایش داده شود، حکم ارث را دارد؟ در این صورت، کسی که مقلد مرجعی است، که معتقد به ارث خمس نیست، آیا خمس آنچه را که به او رسیده است، باید پردازد یا خیر؟

س 5 - شخصی در سال گذشته کسبی کرده است، ولی وجه آن را در سال بعد می دهد، آیا وجه داده نشده خمس دارد؟

س 6 - آیا بر کسی که از ذمی، زمین یا خانه ای خریده که مشتمل بر زمین می باشد و به یقین ذمی خمس زمین را نداده، خمس زمین واجب است یا نه و در صورتی که واجب است، آیا کلیه عمارات و اعیان و زمین را باید حساب بکند و خمس تمامش را باید بدهد یا فقط خمس زمین بر او واجب است؟

س 7 - چه صورتی دارد مالی را که سید فقیر به خمس می گیرد و به فقیر عام می بخشد؟

س 8 - اگر سیدی در صورت قناعت به طور عرفی، مؤونه سالش را داشته باشد ولی چنانچه قناعت نکند، مؤونه اش کم بیاید، آیا بر خمس دهنده لازم است خمس را مشروط بر قناعت بدهد یا خیر؟ و اگر خمس را به آن مرد داد و او از عرف عدول کرد تکلیف چیست؟

س 9 - شخصی در مرض موت، اموال خود را به جهت فرار از خمس به ورثه مصالحه می کند، آیا به واسطه این مصالحه، خمس از ورثه میّت ساقط می شود؟

س 10 - وضع کسب بعضی اشخاص طوری است که نمی توانند تمام خمس را در اول سال بدهند و ممکن است بر ذمه بگیرند و به تدریج ادا کنند، خلاصه «الخمس فی المال علی نحو الاشاعه او علی النحوالکلی فی المعین»؟

باسمه تعالی

ج 1 - در اجزای غیر مأكول اللحم در صورتی که در بدن یا لباس باشد، نماز جایز نیست. بلی، اگر در جیب مثلاً محمول صرف باشد، جواز آن در نظر حقیر، قوت دارد.

ص: 332

ج 2 - اگر به نحوی نباشد که فرادی خواندن نماز تفسیق عملی امام جماعت باشد مثلاً گاهی به زبان غیبت می کند و می گوید فلانی فاسق است و گاهی به نماز فرادی خواندن، اظهار می نماید که او فاسق است و مردم بدانند که او عجله دارد یا حال خواندن نماز جماعت را ندارد و مانند اینها، نمازش صحیح است.

ج 3 - اقوی آن که خمس، حق مالی است که ذمه اشتغال به آن دارد و نتوان تمام مال را تصرف کرد به نحوی که تلف شود.

ج 4 - حکم ارث را ندارد و احتیاط واجب آن است که خمس آن را بدهد.

ج 5 - اگر برای مؤونه سال قبل استقراض کرده باشد و فعلاً هم مقروض باشد، از اجرت سال قبل، آن قرض را بپردازد و بقیه اگر بماند، خمس بدهد و اگر مقروض نباشد، باید خمس همه را بدهد.

ج 6 - خمسی که بر عهده ذمی است، فقط راجع به خود زمین است، نه عمارت و اعیان و غیر ذلک، بلکه اگر زمین را بالتبع خریداری کند، یعنی خانه و باغ و دکان مثلاً مورد معامله باشد، معلوم نیست به زمین آنها خمس تعلق بگیرد، مگر به مقتضای احتیاط و جویی و در این صورت، اگر مسلمان از ذمی زمینی را بخرد، چون دلیل اباحه تجارتي که با غیر معتقد به خمس وارد است، بعید نیست که منصرف از این گونه خریداری باشد، لهذا احتیاط واجب آن است که مسلمان، خمس را که ذمی پرداخته است بپردازد.

ج 7 - بسیار محل اشکال است.

ج 8 - در صورتی که مناسب حال او قناعت است و زیاده روی از آن بی مناسبت می باشد، خمس به او داده نمی شود.

ج 9 - از دو سه جهت، محل اشکال است و احوط آن است که ورثه در صورتی که کبار باشند، خمس را بپردازند.

ج 10 - این اشخاص با حاکم شرع یا وکیل او قبض و اقباض و دستگردان نمایند و سند متقن بدهند و بعداً تدریجاً بپردازند. «والظاهر ان الخمس لیس علی نحو الاشاعه ولا الکللی فی المعین بل هو حق مالی متعلق بما فی یده، والفرق انه لو کان بنحو الاشاعه فکل جزء لایملک کسراً مشاعاً منه ولو کان بنحو الکللی فی المعین فلا یملک ما بقی بمقداره اما

على تقدير الحق المالى فما بقى بمقداره لا يخرج عن ملكه و انما فى ماليتہ ذلك الحق» - و العلم عنده سبحانه و تعالى .

محضر مبارک حضرت آيہاللہ العظمی ميلانى - دامت برکاتہ -

س 1 - نگاه کردن به بدنِ زنهایی که بدون حجاب در بازار و خیابان می گردند، بدون تَلَدُّذ و ريبه، چه صورتی دارد؟ آیا آنها هم مثل زنهای ذمی هستند یا خیر همچنین آیا نظر کردن به زنهای بهایی و کلیمی ولو با ريبه حرمت دارد یا خیر و آیا اموال آنها محترم است یا نه؟

س 2 - زمینهای «مفتوح العنوة» که در زبان فقها ذکر می شود چگونه زمینهایی هستند؟

س 3 - در بعضی از احادیث و کتابهای تاریخ فریقین و متون فقه، تعبیر «بیضه اسلام» ذکر می شود؛ مراد بزرگان از آن چیست؟

س 4 - آیا معلّم و مؤدّب برای ادب کردن شاگرد و یا پدر برای تربیت فرزند چه مقدار می تواند کودک را تنبیه کند یا کاری کند که کودک او بترسد؟

باسمه تعالی

ج 1 - جایز نیست و مثل ذمیہ نیستند و نظر کردن به زنهای غیرمسلمان با ريبه و تَلَدُّذ جایز نیست و چون در امان مملکت اسلامی هستند، تصرف در اموالشان بدون رضایتشان جایز نیست.

ج 2 - مراد از «مفتوح العنوة» زمینی است که مسلمانان در حال جنگ و غلبه از کفار گرفته باشند با اذن امام معصوم علیه السلام. (1) و حضرت رضاعلیه السلام فرمودند: «فذلک الی الامام یُقْبَلُ بالذی یری کما صنع رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیہ و آلہ بخیر» (2).

ج 3 - مؤلفین کتابهای لغت، معانی متعددی را برای «بیضه اسلام» نوشته اند. مراد از

ص: 334

1-1 مرحوم میرزای قمی در جامع الشتات کتاب التجاره /124 تحقیق جالبی در این باره دارند.

2-2 وسائل الشیعه 15/158.

«بیضه اسلام» جمعیتِ مسلمان است(1) و نیز شخص اول را گویند. ابن منظور می نویسد: (بیضهالبلد علی بن ابی طالب سلام الله علیه، ای أنه فرد لیس مثله فی الشرف)(2).

ج 4 - به قدری که تأدیب شود و موجب دیه نگردد. تهدید و ترساندن طفل، هرگاه موجب تأدیب و صلاح او باشد، اشکال ندارد.

حضور حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

س 1 - نظر حضرت عالی درباره طهارت اهل کتاب چیست؟

س 2 - نظر مبارک نسبت به فرقه های اسلامی به خصوص اباضیه و خوارج چیست؟

باسمه تعالی

ج 1 و 2 - از اهل کتاب مطلقاً باید اجتناب کرد و همه فرق مسلمانان پاک می باشند، الا آنانی که عملاً و یا قولاً به حضرات معصومین و یا به یکی از آن بزرگواران - العیاذ بالله - جسارت کنند.

در قرآن مجید نام بعضی از اهل کتاب آمده است: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ»(3).

کسانی که ایمان آورده اند ولو به ظاهر، پاک می باشند، اگر چه قلباً ایمان نیاورده باشند: «فان قوماً آمنوا بالسنتهم ليحفتوا به دمائهم»(4)

حضور حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

در کشورهای غربی بسیار اتفاق می افتد که دو جوان (پسر و دختر) مایل به ازدواج با هم

ص: 335

1-1 مجمع البحرين، کلمه بیض.

2-2 لسان العرب 7/176.

3-3 حج 22/17.

4-4 بحار الانوار 95/87.

می شوند، ولی خودشان زبان عربی نمی دانند و کسی هم نیست که صیغه عقد را جاری کند؟ آیا به صرف رضایتِ دو طرف و یا مراجعه به مراکز قانونی دولتهای غربی می توانند ازدواج کنند؟

باسمه تعالی

یک نفر می تواند برای آنها صیغه عقد ازدواج را بخواند، ولی احتیاط مستحب آن است که دو نفر بخوانند و به لغت عربی صحیح خوانده شود و اگر مرد و زن نتوانند به عربی صحیح بخوانند، چنانچه ممکن باشد، احتیاط واجب آن است دیگری را که می تواند به عربی صحیح بخواند، وکیل کنند و اگر ممکن نباشد، خودشان می توانند به غیر عربی بخوانند، اما باید جمله ای بگویند که معنای «رَوَّجْتُ» و «قَبِلْتُ» را بفهماند و تنها راضی بودن زن و مرد کافی نیست.

حضور حضرت آیه الله العظمی آفای میلانی - دامت برکاته -

س 1 - معنای جزیه و خراج را بیان فرمایید؟

س 2 - از چه کسانی جزیه و از چه چیزهایی خراج گرفته می شود؟

س 3 - علت گرفتن جزیه و خراج چیست؟

س 4 - مصرف جزیه و خراج در چه مورد است؟

س 5 - فرق جزیه و خراج با مالیاتی که دولتها می گیرند، چیست؟

باسمه تعالی

جزیه در لغت به معنای مکافات است و چون اهل کتاب در حیطة و در امان دول اسلامی می باشند، از مردان آزاده آنها جزیه گرفته می شود و از زنان و اطفال اهل کتاب، جزیه گرفته نمی شود و خراج از زمینهای مزروعی آنها گرفته می شود و به مصرف مصالح

ص: 336

مالیات را همه اهل بلاد و رعایا می پردازند، اختصاص به اهل کتاب و ذمه ندارد. (1)

در روایت است هنگامی که ذمی اهل کتاب را دیدی، بگو: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنِي عَلَيْكَ بِالْإِسْلَامِ دِينًا وَبِالْقُرْآنِ كِتَابًا وَبِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَسُولًا وَنَبِيًّا وَبِالْمُؤْمِنِينَ إِخْوَانًا وَبِالْكَعْبَةِ قَبْلَةً.» هر کس این جملات را بگوید، خداوند متعال بین او و آن ذمی در جهنم جمع نمی فرماید؛ به عبارت دیگر، اهل بهشت می گردد.

حضور حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

غناي محرم در شرع مقدس چیست؟ گویا بعضی از موارد را فقها جایز دانسته اند، مانند:

تلاوت قرآن با صدای خوب یا لحن نیکو؛ خواندن رجز در جهاد؛ حدای ساربانان برای شتران؛ خواندن مغنیات و اجرت گرفتن بر آن در شب زفاف؛ سرود هنگام ورود پیغمبر اکرم به مدینه: «جئناکم جئناکم، حیونا حیونا نحیکم» زنها و پسرها می خواندند: «طلع البدر علینا من ثنات الوداع و جب الشکر علینا ما دعا لله داع» که حضرت رسول اکرم نهی فرمودند؛ ناثحات زنان نوحه خوان و اجرت آنان؛ خواندن مدایح با صدای خوب و خوش و مصیبت با صدای حزن برای معصومین؛ خواندن اشعار مواعظ و نصایح؛ خواندن قصاید انشاء و یا انشاداً - افتونا مأجورین.

باسمه تعالی

قرآن مجید و احادیث متواتره از فقهای شیعه، دلیل بر این است که منع کرده اند خواندن و یا شنیدن غنا را و از مفاسد آن این است که انسان را از یاد خداوند متعال غافل می کند و در حال لهو و لعب و فراموشی از پروردگارش قرار می دهد.

شیخ انصاری قدس سره در مکاسب محرمة، مسأله 13 و میرزای قمی در جامع الشتات (کتاب التجاره) صفحه 177 مسأله غناي محرم را بیان کرده اند؛ اما مواردی که در سؤال

ص: 337

1-1 مرحوم میرزای قمی در جامع الشتات، کتاب الجهاد درباره جزیه و خراج تحقیق کرده اند.

نام برده شده است:

خواندن قرآن با صدای خوب و خوش؛ شیخ انصاری قدس سره می فرمایند گمان ندارم کسی فتوا بدهد به حرمت صدای نیکو زیرا از بهترین زیباییهاست.

مستحب است قرآن و دعا را با صدای خوب بخوانند، زیرا زینت قرآن است. پیغمبران و معصومین علیهم السلام صدای خوب داشتند و صدای خوب را هم دوست داشتند و می فرمودند: «اقرأوا القرآن بألحان العرب...» نه به گونه نای و موسیقی. حضرت امیرعلیه السلام می فرمودند: شنیدم پیغمبر فرمودند نگرانم بر شما از سبک شمردن دین اسلام و تلاوت قرآن به نحو موسیقی. (1)

عبدالله بن عباس می گوید: از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله شنیدم از علایم آخر الزمان، این است که مردمی خواهند بود که قرآن را یاد می گیرند برای غیر خدا و تلاوت می کنند با صدای نای و موسیقی. (2)

رجز در جبهه جنگ و جهاد به معنای فخر و مفاخرت و بیان و اظهار مردانگی و شخصیت و شرافت نمودن است؛ در زمان حضرت رسول صلی الله علیه وآله اشخاصی در حضور حضرت رجز خواندند: «غداً نلقى الأحبه محمداً و حزبه» (3) معصومین علیهم السلام نیز در نبردها و جنگها رجز می خواندند.

حَدَا (الحدو) سوق الإبل والغنای لها و (حَدَا) الإبل من باب عَدَا. ساربانان برای سرعت دادن به راه رفتن شتران می خوانند و از معصومین علیهم السلام منعی برای خواندن آنها نرسیده است.

درباره خواندن مغنیات در شبهای زفاف و عروسی و اجرت گرفتن از آنها، بعضی از فقها فتوا به جواز داده اند به دلیل روایت ابی بصیر که گفت: سؤال کردم از امام باقرعلیه السلام از کسب زنه‌های مغنیه آوازه خوان فرمودند: اگر بر آنها مردان نامحرم وارد بشوند، حرام است. سپس تلاوت آیه قرآن نمودند: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن

ص: 338

1-1 وسائل الشیعه 6/229.

2-2 همان .

3-3 لغت نامه دهخدا.

سبیل اللّٰه» (1) و بعضی از فقها، کسب مغنیه را حرام دانسته اند، به دلیل روایت نصر بن قابوس که می گوید: شنیدم از امام صادق علیه السلام مغنیه، ملعونه است و هر کس به او جای دهد و از عمل او بهره ببرد، ملعون است. (2)

حضرت زهرا علیها السلام درباره خواندن اشعار به وسیله بانوان در شب زفاف از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله اجازه خواستند، حضرت فرمودند: تکبیر بگوئید و سپاس خدای را به جای آورید و نگوئید جمله ای را که خداوند متعال راضی نباشد. (3)

درباره سرودی که هنگام ورود پیغمبر اکرم به مدینه منوره خوانده شده است، باید گفت که در مورد سرود اول «جئناکم...» عبدالاعلی می گوید: پرسیدم از امام صادق علیه السلام و گفتم مخالفان گمان کرده اند رسول اکرم صلی الله علیه وآله اجازه داده اند هنگام ورودشان به مدینه منوره بخوانند «جئناکم...»

حضرت صادق علیه السلام نخست آیات 16 و 17 و 18 از سوره انبیاء را تلاوت کردند: «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ... لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهَوًا... بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ...» بعد فرمودند: وای بر آن کسی که چیزی نسبت دهد به شخصی که موقع و محل آن نباشد. (4)

اما شعر دوم «طلع البدر...» را ابی الفداء در سیره نبویه و علامه مجلسی در بحار الانوار (5) نوشته اند، ولی مجلسی روایت را ضعیف و بی سند دانسته است.

نائحات، جمع نائحه است و به زنانی گفته می شود که برای حزن و مصیبت و گریه به آواز بلند (6) گرد هم می آیند. فردوسی می گوید:

ببارید از دیده خون جگر

بنالید همچون زن نوحه گر

حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند: پدرم امام باقر علیه السلام به من فرمودند که مقداری از مال مرا وقف کن تا ده سال زنها برایم ندبه کنند. (7) اما اگر نائحه خلاف واقع و دروغ

ص: 339

1-1 جامع احادیث الشیعه ج 17، باب 20.

2-2 همان.

3-3 بحار الانوار 1/34.

4-4 وسائل الشیعه، جزء دوم از جلد 6/228.

5-5 بحار الانوار 19/605.

6-6 مجمع البحرین، واژه نوائح.

7-7 جامع احادیث الشیعه، ج 17، باب حکم کسب النائحه.

بگوید، گناه و معصیتِ او چنان است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند: اگر قبل از مردن توبه نکنند، روز قیامت بر او لباسی از مس گذاخته می پوشانند و آن چنان پوست بدنش کنده می شود که فقط استخوانهای او می ماند؛ گویی پوستِ او را می تراشند. (1)

خواندن مدایح و مصیبت، اگر دروغ نباشد، گوینده اجر می برد و برای هر بیتی خانه ای در بهشت به او مرحمت می شود. (2)

حضور حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

س 1 - با عرض معذرت، مستدعی است جمله معروف «اذا مات العالم ثلم في الاسلام ثلمه لا يسدها شيء» را هم از نظر سند و هم از باب دلالت افاده فرمایید.

س 2 - خواهشمندم سند این حدیث و معنای آن را بیان فرمایید: «حب علی حسنه لا يضر معها سيئه، و بغض علی سيئه لا تنفع معها حسنه.»

باسمه تعالی

ج 1 - حدیث شریف در بصائر الدرجات (3) و بحار الانوار (4) آمده است. «عن ابی عبد الله علیه السلام قال: امیر المؤمنین علیه السلام المؤمن العالم أعظم أجراً من الصائم القائم الغازی فی سبیل الله و اذا مات ثلم فی الاسلام ثلمه لا یسدها شیء الی یوم القیامه.»

و در مجمع البحرین (الثلمه کبرمه) الخلل الواقع فی الحائط و غیره، والجمع: ثلّم کُبرم، و عُلل ذلك بأنهم (حصون كحصون) سورالمدينه فذكر ذلك علی سبیل الاستعاره والتشبيه.

در فرهنگ نفیسی: (ثلمه) رخنه و ترک و محل شکستگی است، جمع ثلم، الحدیث (نهی عن الشرب من ثلمه القدح: ای موضع الکسر منه).

ص: 340

1-1 جامع احادیث الشیعه، ج 17، باب حکم کسب النائحه.

2-2 همان.

3-3 بصائرالدرجات /4.

4-4 بحارالانوار 2/17.

لغت نامه دهخدا: (ثلمه) از هر گوشه وهنی و از هر طرف (ثلمه) حادث می شود به جهت رخنه کردن.

ج 2 - حدیث شریف را فریقین روایت کرده اند، همان گونه که بعضی آیات قرآن مجید بعضی را تفسیر می کنند، احادیث هم چنین می باشند.

محبت به حضرت امیرعلیه السلام محبت به پیغمبر صلی الله علیه وآله و محبت به پیغمبر، محبت به خداوند متعال است و عکس آن عکس است.

قال رسول الله صلی الله علیه وآله من أحب علیاً فقد أحبني، و من أبغض علیاً فقد أبغضني و من آذني فقد آذني الله عزوجل. (1)

و ايضاً قال: صلی الله علیه وآله: اوصی من آمن بی و صدقني بولا یه علی بن ابی طالب فمن تولاه فقد تولانی و من تولانی فقد تولی الله و من احبه فقد أحبني و من أحبني فقد احب الله و من ابغضه فقد ابغضني و من ابغضني فقد ابغض الله عزوجل. (2)

محبت به حضرت امیر، محبت به خداوند متعال است. و رسول اکرم صلی الله علیه وآله می فرمایند: «الحب من شروط الايمان».

حضور انور حضرت آیه الله العظمی الميلانی - دام ظلّه -

مستدعی است بفرمایید آیا نماز عیدین و نماز جمعه واجب است یا مستحب؟

باسمه تعالی

نماز عیدین در زمان غیبت حضرت ولی عصر - ارواحنا فداء - مستحب است و نماز جمعه در این زمان اگر با شرایط که عدالت پیشنهاد است و بودن پنج یا هفت نفر که نمازشان صحیح باشد و به جماعت نماز بخوانند و دو خطبه و سایر جهات هم مراعات شود، کافی از نماز ظهر است و حاجت به خواندن نماز ظهر نمی باشد، مگر به عنوان

ص: 341

1-1 بحار الانوار 29/644.

2-2 همان 38/32.

محضر مبارک حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - مدّ ظلّه -

س 1 - اگر چشم میته را به چشم نایینایی پیوند کنند و یا گوشت میته را به بدن انسان پیوند بزنند که بعداً جوش بخورد، آیا پاک می شود؟

س 2 - درباره مسیحیان که شهرت به نجس بودن دارند، آیا در نظر مبارک، این شهرت، واجب العمل است یا نه و در صورت وجوب عمل، نجس بودنشان اصلی است یا عارضی؟ و به عبارت دیگر، آیا نجس العین محسوب می شوند یا اینکه در اثر بی مبالاتی، ظاهرشان نجس است؟ خواهشمندم علت نجس بودن ایشان را بیان فرمایید. نیز معنای اینکه بعضی از علما ایشان را موحد می دانند، چیست؟ به طور مشروح بیان فرمایید که محلّ ابتلاست.

س 3 - درباره ترتّب و عدم ترتّب آثار طهارت بر متنجسی که متصدی آن در حین بقای تصدّی اش تطهیر آن را بنفسه و بالغیر اعلام کند، حرفی نیست، ولی آیا اعلام متصدی مزبور پس از خروج متنجس از تصرف و تصدّی وی نیز کافی است یا نه؟

باسمه تعالی

ج 1 - بعد از آن که استحاله پیدا کرد و جزء بدن شخص شد، پاک می شود.

ج 2 - احتیاط واجب، لزوم اجتناب از آنهاست. مقتضای احتیاط مذکور آن است که نجاستشان ذاتی است و نجاست آنها به حسب استفاده از تعدادی روایات است و شاید کسانی که آنها را موحد می دانند، نظرشان این است که اقلانیم ثلاثه در نظر آنها در عرض هم نیستند، بلکه آن دو دیگر مخلوق و مظهر صفات الهیه و واسطه در فیض اند.

ج 3 - بعد از بیرون آمدن از ید او نمی توان ترتیب اثر داد، نه بر جهت ذوالید و نه بر جهت غیاب مسلم، مگر آن که از اخبارش به تطهیر اطمینان حاصل شود.

محضر مبارک حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

س 1 - آیا فقط آب دهان کفار نجس می باشد یا اینکه همه جای بدنشان نجس است؟

س 2 - آیا می توان از غذاهایی که شخص غیر مسلمان تهیه کرده است، خورد و همچنین آیا ظرفی را که غیر مسلمان می شوید، پاک است یا نه؟ در این مملکت (انگلیس) هر جا که بروید، در رستورانها، دانشگاهها و مدارس، ظرفهایی هست که قبلاً هر جور آدمی - مسلمان و غیر مسلمان - از آنها استفاده کرده و معلوم نیست چه طور شسته شده و چه کسی آنها را شسته است؟

س 3 - در اروپا و امریکا، محللهایی است که در حقیقت، رختشورخانه عمومی محسوب می شود و در آنها ماشینهای لباسشویی به طور خودکار لباسها را می شوید و چون افراد غیر مسلمان از این ماشینها استفاده می کنند به طور یقین معلوم نیست عوض شدن آب ماشین به شکلی انجام بگیرد که داخل ماشین و نیز لباسها پاک شوند، آیا می توان بنا را بر این گذاشت که لباسهایی که در آنجا شسته می شود، پاک است؟

س 4 - لباس نجسی را که به دکان لباسشویی داده می شود تا بشویند و نمی دانیم چه طور می شویند، آیا در ضمن شست و شو پاک می شود یا نه و آیا می توان بنا را بر این گذاشت که آن لباس پاک است؟

س 5 - آیا برای تطهیر چیز نجس نیت لازم است؟

باسمه تعالی

ج 1 - همه بدن آنها نجس است، ولی در مورد اهل کتاب، بنا بر احتیاط واجب است.

ج 2 - اگر یقین داشته باشد که هیچ وقت بدن آنها با رطوبت به آنها ملاقات نکرده باشد، بنا بر طهارت آنها می گذارد، و نیز اگر آورنده مسلمان باشد و به عنوان پاک آورده باشد، معامله پاکی با آنها می شود.

ج 3 - اگر لباس نجس به آنجا داده است باید یقین کند که تطهیر شده است و اگر در طهارت شک کند، باید بنا را بر نجاست بگذارد.

ج 4 - اگر کسی که لباس را می شوید، مسلمان باشد و خبر بدهد که لباس پاک شده است، می توان بنا بر پاکی آن گذارد و در غیر این صورت، باید به طهارت آن یقین حاصل

ص: 343

کرد.

ج 5 - لازم نیست.

حضور مبارک حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

س 1 - آیا وجهی که به عنوان ودیعه برای تلفن، آب و برق سپرده می شود، از مؤونه محسوب می شود یا باید خمس آن را داد؟

س 2 - هرگاه شخصی، مبلغی خمس و سهم به مجتهد یا سیدی بدهکار و بر ذمه گرفته باشد که به مجتهد یا سیدی معین بپردازد، آیا می تواند با بودن آن سید یا مجتهد به دیگری از سادات یا فقها رجوع کند یا خیر؟

س 3 - آیا صغیری که دارای مواشی است و از هر قبیل انعام، زراعت، اشجار و مال التجاره نیز دارد و به هر یک از اینها خمس و زکات طبق دستور شارع مقدس تعلق می گیرد، آیا بر ولی و قیم او واجب است زکات و خمس اموال او را بپردازد؟

باسمه تعالی

ج 1 - مؤونه عبارت است از آنچه در اثنای سال در آن تصرف شود یا مورد استعمال باشد، و ودیعه جزء مؤونه نیست.

ج 2 - رجوع به دیگری مشکل است، مگر معلوم باشد که دستگردان کننده اولی فقط از باب حکومت شرعی، دستگردان کرده و هیچ گونه تملک خود را منظور نداشته است.

ج 3 - زکات به او تعلق نمی گیرد ولی خمس تعلق می گیرد، باید بگذارند کبیر شود و بعد خود او بدهد.

محضر مبارک حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - مدّ ظلّه -

س 1 - مراد از تحصیل اذن و اجازه از مجتهد در صرف سهم امام چیست و آیا صرف

ص: 344

مجتهد در مصرف معین، اجازه تلقی می شود یا نه؟ و ما وجه الاختصاص بالاولین؟

س 2 - شخصی که در دوره حیات خود، نه خمس داده است و نه زکات، آیا بعد از فوتش واجب است ورثه او از حق الارثی که می برند، خمس و زکات بدهند یا خیر؟

س 3 - در موضوع عدم وجوب خمس بر هبه و عطیه - با وجود شمول عموم لفظ غنیمت موجوده در کتاب و احادیث شامله بر هبه و هدیه - آیا دلیلی بر نفی به نظر شما رسیده است؟

بسمه تعالی

ج 1 - به مناسبت آن است که افزای مال مشترک است، جدا کردن مالی که مشترک است بین سهم امام و سهم سادات و مجتهد به عنوان نیابت عامه، دخالت در افزای می کند و بدون اجازه او در موردی که او مصرف می کند، نمی توان مصرف کرد، چون افزای نشده است.

ج 2 - این وجوهات مذکور به منزله بدهی است و بعد از فوت متعلق به تمام ترکه است که باید از همه ترکه داده شود و اگر بعضی از ورثه امتناع کردند، دیگران به مقدار سهم خودشان باید بدهند.

ج 3 - احتیاط واجب می نمایم در هدیه و هبه که اگر معتنا به باشد، خمس آن را بدهند و کسانی که لازم نمی دانند، غنیمت را عبارت می دانند از درآمدی که در اثر فعالیت حاصل شده باشد، و چون هدیه و هبه بدون تلاش و زحمت به دست آمده است، آن احادیث را شامل مورد مزبور نمی دانند.

حضور محترم حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - مدّ ظلّه -

خواهشمند است با تقدیم نمونه نحوه معاملات بانک رهنی، جواب لطف فرمایید.

با توجه به ماده یک قرارداد و بهره ذکر شده در ماده دوم آن و همچنین امعان نظر کامل به سایر مندرجات پیمان، استدعا دارد با در نظر گرفتن مواد 5 و 8 جواب مرقوم فرمایید آیا این قبیل معاملات از طرف بانک با مشتری که ده درصد علاوه بر مبلغ وام پرداختی را اضافه به آن

ص: 345

مبلغ کرده است و در پیمان منعقد به عنوان بهره قید در نتیجه طرف معامله، جمع مبلغ را که عبارت از اصل - بهره مصرحه - کارمزد و اقساط ماهیانه به بانک می پردازد (و مقصود در مورد ذکر جمله بهره می باشد) از لحاظ شرع مقدس اسلام برای (مشتري) صحیح است یا خیر؟ در غیر این صورت، چون این گونه معاملات مبتلا به عامه مسلمانان است، چنانچه طریق مشروع دیگری در انجام مطلب مورد بحث به نظر مبارک می رسد، مراتب را به طور صریح و مشروح مرقوم فرمایید.

باسمه تعالی

السلام علیکم. وام گرفتن و ملکی را گرو گذاردن مشروع است، ولی بهره بر آن وام قرار دادن و به موجب قرارداد بهره مندی از منافع گروگان را منظور داشتن شرعی نیست، و همچنین چند چیز دیگر از آنچه در مواد نوشته شده است. بلی، به همه این استفاده ها می توان از راه شرعی رسید، اگر بشود که عملی بدارند، بدین نحو که اموال غیر منقول مثلاً یک باب خانه را صاحب آن به بانک بفروشد به مبلغ معین و ضمناً شرط کند تا مدت معین مثلاً تا 5 سال اختیار فسخ داشته باشد و بانک پس از خریداری آنچه را که بهره در نظر دارد، کرایه آن یک باب خانه یا غیر منقول دیگر قرار دهد و ضمناً سایر مواد ذکر شده را شرط کند. باری (بهره و قرض و گرو) صحیح نیست. (1) بیع شرط و اجاره و شروط ضمن العقد صحیح است، اگر از روی حقیقت با یکدیگر چنین معامله ای را انجام دهند.

حضور حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

س 1 - اگر گوشه عبایی متنجس گردید، ولی نمی دانیم کدام گوشه نجس شده است، آیا

ص: 346

1-1 یکی از قوانین کلی در باب عقود (داد و ستد) این است که هر قرار دادی بر پایه قصد پی ریزی شده، و قصد است که وضعیت هر قراردادی را مشخص می کند. چنانچه مبنا این باشد که شخص وام بگیرد، و در مقابل وام بهره یا سود بدهد، این معامله را شرع اسلام حرام دانسته، ولی اگر بیع شرط بکند و نیت واقعی برای انجام چنین قراردادی داشته باشد، معامله صحیح انجام شده است.

باید آن را شبهه محصوره قرار دهیم و از همه آن اجتناب کنیم و همچنین است در فرش یا نه؟

س 2 - عده ای از زنان شوهردار با کسب اجازه از شوهر، و زنان بیوه بدون شوهر به میل خود، و دوشیزگان با کسب رخصت از والدین به تنهایی و بدون محرم و سرپرست به زیارت حضرت رضاعلیه السلام و یا کربلای معلا و حتی خانه خدا مشرف می شوند. چنان مسافرتی در دین اسلام چه نتیجه ای در بر خواهد داشت؟ آیا ثواب دارد یا گناه؟ استدعا دارم مقرر فرمایید فوایدی را که از این مسافرت عاید مسافر می شود چیست؟

باسمه تعالی

ج 1 - حکم شبهه محصوره را دارد. (1)

ج 2 - در مفروض سؤال تشرّف به این مقامات مقدسه جهت ندارد که گناه باشد و فی حد نفسه ثواب است؛ بلی اگر لوازم غیر مشروعه مترتب شود، بدین سبب تبعات گناه، مترتب می شود.

فواید مورد نظر، عبارت اند از: فریضه اسلامی و یا مستحبات مذهبی انجام دادن، تقویت روح ایمانی، استفاده کردن از عوالم غیبی، مشاهده رفتار و اعمال اخیار و ابرار در پرستش خداوند و پیروی از آنان، فارغ البال شدن از شواغل عادی که انسان قهراً در محیط شهر خود دارد، عملاً ترویج شعائر دینی و مذهبی، نایل شدن به اجر و ثبوت اخروی و غیر ذلک - و هوالعالم سبحانه.

حضور مبارک حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

ملکی دیروز به طور شرعی در تصرف زید بوده و مالک شرعی آن محسوب می شد

ص: 347

1-1 هرگاه تصرفی که جایز نیست یا موضوعی که نهی درباره آن رسیده مشخص نبود، بلکه مردد بین دو یا بیشتر بود این را در اصطلاح فقهی شبهه محصوره می گویند. تذکر: هرگاه قطره خونی در یکی از دو ظرف افتاده یا یکی از دو لیوان که می داند شراب و دیگری آب انار است و نتوانست تشخیص دهد که کدام یک شراب است حکم شبهه محصوره را پیدا می کند در این صورت باید از هر دو پرهیز کرد.

است، چند روز بعد، همان ملک به تصرف عمرو در آمده، زید مدعی است ملک به او تعلق دارد و در ید عمرو امانت و یا اجاره و یا غصب است.

آیا در صورت نبودن بیّنه از طرف زید و عمرو، حاکم می تواند به علم خود عمل کرده، استصحاب ید زید را بکند، در صورتی که علم دارد به اینکه ملک شرعاً مال زید بوده و الآن که در تصرف عمرو است، از جهت تصرف شرعی شک دارد؟

دیگر اینکه بیّنه، شهادت می دهد که این ملک، دیروز مال زید بوده است، آیا همین شهادت کافی است یا اینکه لازم است همان بیّنه و یا دو شاهد دیگر شهادت بدهند که امروز هم آن ملک، مال زید است؟

آیا شخص ثالثی را که زید به او اجازه استیفا از همان ملک (از قبیل نماز خواندن و نشستن) داده بوده است، اکنون نیز که آن ملک در ید عمرو می باشد، می تواند استصحاب ید قدیم را کرده، نماز بخواند یا اینکه ید جدید حکومت دارد، در صورتی که عمرو برای نماز خواندن ثالث رضایت نداشته باشد؟

باسمه تعالی

استصحاب ید زید و مالکیت او، وجهی ندارد. بلی، استصحاب حالت سابقه ید عمرو ممکن است، اگر معلوم باشد، مثلاً اگر معلوم است ید عمرو در اول، ید امانی یا عدوانی⁽¹⁾ بوده است، ولی احتمال می رود حکماً تبدل پیدا کرده باشد، بدون آن که خارجاً خود ید تبدل شود. پس همان امانی بودن یا عدوانی بودن، استصحاب می شود و آثار شرعیّه آن مترتب می گردد که از جمله آنهاست عدم انتقال ملک از زید به عمرو و اگر حالت سابقه ید عمرو معلوم نباشد و احتمال داده شود اینکه اول حدوث ید او به نحو ملکیت بوده است و خودش هم ادعای ملکیت کند، نه اعتراف نماید به اینکه قبلاً ملک

ص: 348

1 - 1 هرگاه شخص امانت دار بوده و هیچ قصد تعدی به اموال دیگران نداشته باشد، آن (ید امانی) می باشد ولی هرگاه به قصد تصاحب اموال دیگران و بدون مجوز شرعی تصرف در آن اموال بکند (ید عدوانی) شناخته می شود.

زید بوده است و نه سبب ملکیت خود را اظهار کند، شرعاً آنچه در ید اوست، محکوم است به اینکه ملک اوست و استصحاب به هیچ وجه جاری نیست، ولی زید که مدعی است می تواند با او به موازین شرعیّه ترافع کند.

این شهادت به ملکِ دیروز کافی نیست و در موقع ترافع باید بیّنه شهادت دهد به اینکه فعلاً ملکِ زید است.

اگر ثالث یقین دارد به بقای ملکیت زید، استصحاب موضوع ندارد، ولی نماز خواندنش و تصرفش وقتی بی اشکال است که ترافع نشده و حاکم شرع بر حسب موازین به مالکیت عمرو حکم نکرده باشد و اگر ثالث چنین یقینی ندارد، نمی تواند استصحاب کند، چون ید حکومت بر آن دارد.

و لهذا با عدم رضایت عمرو باید از نماز خواندن در آن محل و تصرف دیگر خودداری کند. واللّه العالم.

حضور محترم حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

این جانب هنگام پرداخت قسط بانک، قرض همان قسط را به نیت ادای قرض می دهم و مازاد را که روی حساب تشریفات محضری بانک به عنوان سود می گیرد، در سررسید هر قسط به یکی از عناوین ذیل می پردازم:

1 - قصد هبه.

2 - مصالحه به ازای مخارج ساختمان و مبیل و صندلی که مؤسسه بانک هزینه و کار مزد کارگرانی که استخدام کرده است.

3 - مصالحه به ازای عرض و آبرو.

آیا مشکل سود بانک با یکی از این عناوین حل می شود یا خیر؟

باسمه تعالی

بعد از آن که پول گرفته شد و به مصرف رسید، بعداً به نیت ادای قرض اقساط دادن،

ص: 349

مشغول الذمه بودن ایجاد می کند، لکن مازاد را که بهره است به نیت مصالحه در مقابل مخارج یا در قبال عرض و آبرو دادن معنایی ندارد، اما به عنوان هبه یا به عنوان کارمزد جای دارد، ولی در موقعی که قسط می دهید، به بانک بگویید که ادای قرض می کنم و مازاد را به چه عنوان می دهم تا اینکه اعانت بر ائتم نکرده باشید، چون کسی که پول می گیرد، عنوان معامله ربوی را در نظر دارد و اگر در اول امر به عنوان قرض ربوی پول گرفته شده باشد، معصیت به عمل آمده است و بایستی توبه و استغفار کرد؛ بلی، چنانچه در اول، انسان به بانک بگوید که پول را بدون قید و شرط می پردازد و به او خبر دهد که مطابق مقرراتشان هر آنچه را که مازاد است، به عنوان هبه یا کارمزد خواهد داد که حقیقتاً دو کار باشد، یکی پول دادن بانک بدون شرط و دیگری هبه و یا کار مزد دادن گیرنده، معصیتی نشده است و معامله قرض صحیح است، و عمده در معامله، گفتار است از روی حقیقت و در اوراق و اسناد هر چه بنویسند ضرر نمی رساند و صورت قانونی دارد و به رئیس شعبه و پول دهنده، گفتن، کافی است و محتاج به مواجهه با رئیس کل بانک نیست، زیرا که عمده، کسی است که ذوالید می باشد.

حضور مبارک حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

شخصی چهار زن دارد، هر چهار زن را در یک جلسه طلاق می دهد و در همان وقت، چهار زن دیگر را به عقد دائم ازدواج در می آورد، ولی بعداً یک بطلان برایش یقین شده است و به علم اجمالی نمی داند کدامیک از طلاقهاست یا از عقدها، تکلیفش چیست؟

باسمه تعالی

می توان به طور اجمال گفت که بطلان یکی از نکاحها تعیینی است به سبب بطلان خودش یا به سبب بطلان یکی از طلاقها، پس علم اجمالی اولی منحل به این یقین می شود و جریان اصاله الصحه در طلاقها معارض ندارد، لیکن جای دارد که تفصیل داده شود به لحاظ اینکه علم اجمالی متقوم به دو احتمال است و بایستی نسبت به هر

ص: 350

فَنَقُولُ: احتمال بطلان یکی از طلاقها یا به لحاظ امور راجعه به صیغه طلاق است یا به لحاظ شرایطِ صحتِ آن، مانند آن که مثلاً در موقع اجرای طلاق یقین داشته که زوجه در طهر است و از حیض در آمده یا در طهر است و هنوز حیض ندیده یا اعتماد به قول زوجه نموده یا یقین داشته به عدم دخول یا یقین داشته که زوجه در سفر است یا یقین داشته به عدالت شاهدین و حال، یقین مبدل به شک شده است یا طوری بوده که جای اعتماد به قول زوجه نبوده است و در صورت تبدل به شک، آیا به طوری است که استصحاب حیض یا استصحاب طهر و همچنین استصحاب و شک ساری است مثل آن که فعلاً شک در اصل حیض دیدن زن دارد یا شک در اصل مسافرت زن یا عدالت شاهدین دارد و علی کلّ حال، آیا به نحو اجمال احتمال می دهد بطلان یکی از طلاقها را یا احتمال بطلان در یکی معین از آنهاست و سه طلاق دیگر، متیقن است که صحیح می باشند و همچنین نسبت به احتمال بطلان یکی از نکاحها، آیا به لحاظ بطلان امور راجعه به صیغه نکاح است یا به لحاظ شرایطِ صحتِ آن، مانند اینکه مثلاً احتمال تحقق آن در عدّه رجعیّه مطلقه بوده یا نکاح محرم بالنسب یا بالرضاع یا بالمصاهره و نحو ذلک بوده و نیز حصول شرایطِ صحتِ طلاق به قیام بیّنه بوده است و حال، شک ساری در عدالت آنها دارد یا یقین بوده و حال شک دارد یا اعتماد به قول زن که خلیّه است بوده، حال می بیند طوری بوده که جای اعتماد به آن نبوده یا به استصحاب رفتار کرده و حال می بیند جای استصحاب نبوده الی غیر ذلک، و نیز آیا محتمل البطلان از نکاحها، یکی به نحو اجمال است یا یکی معین و بر تقدیر دوم، استصحابی که موجب تعبد به بطلان آن بوده باشد و موجب انحلال یقین به بطلان یکی از نکاحها بشود آیا جاری است یا نه؟

والحاصل، نوشتن حکم همه اینها حاجت به مجالی دارد که فرصت تصنیف رساله ای چند صفحه ای بوده باشد و در این مدّت چنین فرصت میسور نبود.

حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

هر گاه کسی چک بانک را سرقت کرد، آیا ضامن پولی است که در چک قید شده یا فقط

ضامن شخصی است که پول را از بانک دریافت می کند یا تفصیل می دهند بین اینکه صادر کننده چک از بانک طلبکار باشد یا خیر، فقط روی اعتبار حواله کرده باشد؟ با اینکه مقررات بانک این است که چک به عنوان حامل است که پول را می دهد، و یترتب علیه اگر چک نزد شخصی امانت بود و تفریط در حفظ کرد و مفقود شد، قهراً ضامن خواهد بود، گر چه به دست دیگری افتاده و پول را دیگری گرفته باشد و همچنین است حکم اسنادی نظیر چک از جهت مقررات.

باسمه تعالی

راجع به چک که سرقت شده است، کسی که از بانک پول می گیرد و تصرف می کند، ضامن است و الاً خود چک مالیت ندارد که سارق نسبت به آن ضامن ید پیدا کند و چنانچه سارق آن را به دیگری بدهد و او از بانک بگیرد، سارق سبب شده است، ولی مباشر اقوی است؛ بلی، مغرور شده است و يرجع الی من غرّه (1) و فرضاً اگر دیگری می دانسته که سرقت شده و معذک از بانک پول را گرفته، مغرور نشده است و رجوع الی السارق نسبت به این پول جای ندارد. بلی، سارق مُعین علی الاثم است.

اما تفصیل بین حواله واقعی و اینکه از روی اعتبار، حواله را صادر کرده باشد، وجهی ندارد، چون در صورت دوم ظاهراً معنای حواله کردن این است که پول را به حامل که نماینده صادر کننده است، بدهد، پس اگر حامل، پولی را که برای او می گیرد، خودش تصرف کند، قهراً مشغول الذمه می شود. بالجمله، اطلاق حامل در نوشته چک مقتضی است به اینکه بانک پول را به او بدهد، پس او قهراً ضامن و مشغول الذمه است و به همین منوال است کلام در مسأله اینکه تفریط در حفظ چک نموده، ولی ضامن پول بر عهده گیرنده از بانک است. و هوالعالم بحقایق الاحکام.

ص: 352

1-1 این یکی از قواعد فقهی است که هر کس، دیگری را به اشتباه بیندازد و سبب شود که او با تعمد بر سخن اولی اقدام بر معامله ای بکند، سپس حقیقت امر کشف شود، آن کس که متضرر شده است، به شخصی که سبب شده تا او فریب بخورد، مراجعه، تقاضای غرامت می کند. بدین جهت، قاعده «المغرور يرجع الی من غرّه» در بین فقها مشهور است.

محضر مبارک حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی

با عرض سلام، در زنجان در ایام عاشورا در حسینیه ها و تکایا شبیه خوانی می کنند و دسته ای از مردم خود را به صورت سیدالشهداء علیه السلام و اصحابش در می آورند و گروهی دیگر خویشتن را به دشمنان آنها شبیه می کنند؟ آیا خود را به آن شکل در آوردن درست است یا نه؟

باسمه تعالی

نظر به اصالة الاباحه و عدم ثبوت منع، اشکالی ندارد و معنای فرمایش پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله که می فرماید: «من تشبّه بقوم فهو منهم» (1) غیر از این است - والله العالم.

محضر مبارک حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

شخص گناهکار چگونه باید توبه کند؟

باسمه تعالی

توبه از معصیت واجب است و معنای آن، پشیمانی از گناهی است که شخص مرتکب شده است و عزم داشتن بر اینکه دیگر مرتکب آن نشود و مستحب است که غسل توبه کند و دو رکعت نماز به جا آورد و بعد از آن بگوید: «استغفرالله ذوالجلال والاکرام من جميع الذنوب والآثام».

اگر جبران گناه قابل تدارک باشد، باید آن را تدارک بیند مانند پرداخت وجوه شرعی و کفارات و به جا آوردن قضای نمازهای واجب و پرداخت حق الناس.

ص: 353

حضور حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی

هرگاه شخصی به فرد مسلمانی بگوید: «ای یهودی» تکلیف شرعی چیست؟

باسمه تعالی

برای گفتن ناسزا و جمله «ای یهودی» باید تأدیب شود و بنا بر احادیث باید بیست تازیانه تأدیبی به او زده شود.

حضور حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

آیا پدر پیغمبر اکرم (عبداللّه) و مادرشان (آمنه) به خداوند ایمان داشتند و قبرشان در کجاست؟

باسمه تعالی

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله در اصلاّب شامخه و ارحام مطهره بودند و پدران و مادرانشان نیز موحد بوده اند.

قبر حضرت عبداللّه در مدینه طیبه و قبر آمنه در ابواء - بین مدینه منوره و مکه معظمه - می باشد.

محضر مبارک حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

هرگاه شخصی فقط قصد عمل خیر و یا قصد گناه کند، آیا ثواب و عقابی دارد؟

ص: 354

برحسب روایات، اگر شخصی قصد عمل خیر نماید، خداوند متعال یک حسنه به او مرحمت می فرماید و چنانچه موفق به عمل خیر گردد، ده حسنه به او داده می شود و اگر العیاذ باللّٰه قصد گناه نماید، برای او چیزی نوشته نمی شود ولی تاریکی قلب دارد و باید استغفار کند.

حضرت مستطاب آیه الله العظمی آقای میلانی - مدّ ظلّه -

اگر شخصی - العیاذ باللّٰه - مُسکری بنوشد و نماز بخواند و یا در حال مستی، نمازش قضا شود، تا چه مدتی نمازش قبول نمی گردد؟

باسمه تعالی

هرگاه نماز را با شرایط بخواند، قضا ندارد و چنانچه فوت شود، باید بعد از هوشیاری بخواند و یا قضا نماید.

به حسب روایات، اگر توبه ننماید، تا چهل روز، عبادت او مقبول نمی گردد. واللّٰه العالم.

حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

اگر شخصی در ایام حیات پدر و یا مادر، عاق آنها شده باشد، آیا بعد از درگذشت آنها، بقیه ورثه می توانند او را از ارث محروم کنند؟

باسمه تعالی

آن شخص از ماترک ارث می برد و عقوق مانع از ارث بردن نمی شود و اگر توبه نکند و با اعمال صالحه روح آنها را شاد نماید گرفتار عذاب و عقاب اخروی می گردد.

حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

آیا در اذان و اقامه شهادت ثالثه (اشهد ان علیا ولی الله) لازم است؟ آیا گفتن «حی علی خیر العمل» از مختصات شیعه به شمار می رود و تثویب (الصلاه خیر من النوم) در اذان نماز صبح جایز است؟

باسمه تعالی

شهادت ثالثه از شعائر الهی و تشیع است «ذلک و من یُعظّم شعائر الله فأنها من تقوی القلوب» (1).

شیخ محمد حسن، صاحب جواهر در نجات العباد می فرماید: «و یتحب الصلاه علی محمد و آله، عند ذکر اسمه، و اکمال الشهادتین بالشهاده لعلی علیه السلام بالولایه لله و امیرالمؤمنین، فی الأذان و غیره.»

حضرت صادق علیه السلام به قاسم بن معاویه [بن برید] می فرماید: «اذا قال أحدکم لا إله إلا الله محمد رسول الله فلیقل علی امیرالمؤمنین علیه السلام ولی الله» (2).

زراره روایت می نماید از حضرت باقر علیه السلام که می فرماید: «و أفصح بالألف والهاء وصلّ علی النبی و آله کلما ذکرته أو ذکره ذاکر عندک فی أذان أو غیره.» (3)

بنابراین، شهادت به ولایت، از ارکان ایمان و اسلام است و صلوات مکمل دو شهادت است و جمله «حی علی خیر العمل» را مسلمانان در زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و تمام مدت خلافت ابی بکر و نیز مدتی در زمان عمر در اذان و اقامه می گفتند و عمر بن خطاب، مانع از گفتن آن شد و فرزند عمر (عبدالله) و حضرت علی بن الحسین علیه السلام این تصرّف را در اذان قبول نداشتند و بعد از «حی علی الفلاح» می گفتند: «حی علی

ص: 356

1-1 حجّ 22/32.

2-2 بحار الانوار 38/318.

3-3 من لایحضره الفقیه 1/284.

قال ابو عیسی: هذا التثویب الذی کرهه اهل العلم و هو الذی خرج ابن عمر من المسجد لما سمعه (2). ذیل الفقه.

هذا ما عندنا والعلم عند الله. (3)

ص: 357

1-1 اصول کافی 8/130.

2-2 ذیل الفقه علی المذاهب الخمسه /103.

3-3 عبد الله مراغی مصری روایت می کند: «ان سلمان ذکر فی الأذان والإقامه، الشهاده بالولاية لعلي عليه السلام بعد الشهاده بالرساله، قال: دخل رجل على رسول الله صلى الله عليه وآله فقال: يا رسول الله سمعت أمراً لم أسمع قبل ذلك، فقال صلى الله عليه وآله: ماهو؟ فقال: سلمان قد يشهد في أذانه بعد الشهاده بالرساله، الشهاده بالولاية لعلي فقال: سمعتم خيراً». و روایت می کند «ان رجلاً دخل على رسول الله صلى الله عليه وآله قال: يا رسول الله ان أباذر يذكر في الأذان بعد الشهاده بالرساله الشهاده بالولاية لعلي عليه السلام ويقول أشهد أن علياً ولي الله، قال صلى الله عليه وآله كذلك أنسى قولاً في الغدير، من كنت مولاه فعلى مولاه فمن نكث فأنما ينكث على نفسه»، مستدرک سفینه البحار ج 6 به نقل السلافه فی أمر الخلافة شيخ على نمازی /82. قال الشيخ يوسف البحراني: «لا يبعد كون الشهاده بالولاية من الاجزاء المستحبه للأذان لشهادة الشيخ والعلامة والشهيد وغيرهم بورود الاخبار بها». الحدائق 7/403. قال: السيد الحكيم قدس سره «في هذه الاعصار معدود من شعائر الايمان و رمز التشيع فيكون من هذه الجهة راجحاً شرعاً، بل قد يكون واجباً لكن لا بعنوان الجزئية من الأذان». المستمسك 4/14 قال السيد شرف الدين: «يستحب اكمال الشهادتين بالشهادة لعلي بالولاية لله تعالى وامره المؤمنين في الأذان والإقامه». النص والاجتهاد /235 و سنن سماحه السيد احمد الخونساري: «هل الشهاده الثالثه من الأذان قال: قدس سره بل الأذان من الشهاده الثالثه». محمد (بن) ابی عمیر سؤال کرد از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام از حذف کردن عمر «حی علی خیر العمل» را از اذان؛ فرمودند: «آیا علت ظاهری آن را می خواهی یا علت واقعی اش را؟» عرض کرد: «هر دو را» فرمودند: علت ظاهری، این است که مسلمانان به بهانه نماز، جهاد را ترک نکنند و علت واقعی «حی علی خیر العمل» ولایت امیرالمؤمنین است. وسائل الشیعه 2/47، ح 16. صاحب دعائم روایت می کند از امام باقر علیه السلام که در زمان پیغمبر صلی الله علیه وآله و ایام (ابی بکر) و مدتی در زمان عمر «حی علی خیر العمل» در اذان گفته می شد و (عمر) امر کرد به قطع و حذف آن از اذان و اقامه، به او گفته شد: چرا «حی علی خیر العمل» را از اذان حذف کردی؟ گفت: «اگر مردم بشنوند نماز بهترین عمل می باشد، جهاد را سبک می شمارند و نمی روند.» همان 1/142، ح 371. عکرمه می گوید: «گفتم به ابن عباس به من بگو علت حذف شدن «حی علی خیر العمل» از اذان چیست؟ گفت: عمر خواست مسلمانان به نماز رو نیاورند و جهاد را ترک نکنند.» و روایت است از حضرت صادق علیه السلام که سؤال شد از معنای «حی علی خیر العمل»، فرمودند: «خیر عمل» ولایت است. و در روایت دیگر فرمودند: «خیر عمل» دوستی فاطمه و اولاد او علیهم السلام است. (برای هر سه مورد ر.ک: جامع احادیث الشیعه 4/685. جمله «الصلاه خیر من النوم» به نظر اتفاق مسلمانان از اختراعات و بدعت خلیفه دوم، عمر بن خطاب است و روایات دیگر، ضعیف السند می باشند. ابن رشد می گوید: فقهای [سنی] اختلاف کردند در گفتن مؤذن در نماز صبح «الصلاه خیر من النوم» را که آیا مؤذن در اذان بگوید آن را یا نگوید. جمعی فتوا دادند به گفتن آن و جمعی گفتند نگوید، زیرا در این صورت، دیگر اذانی که سنت پیغمبر صلی الله علیه وآله بوده است، نیست و این فتوای شافعی می باشد بدایه المجتهد چاپ اول، 1/83. «قال ابوحنيفه النعمان العامه بأجمعهم إلى اليوم مصرّون على اتباع عمر في هذا و ترك اتباع رسول الله صلى الله عليه

وآله واحتجوا بقول عمر هذا و ظاهر هذا القول يغنى عن الاحتجاج على قائله، و إنما أمر الله عزوجل بالآخذ عن رسوله صلى الله عليه وآله فقال: و ما آتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا، و قال: فليحذر الذين يخالفون عن أمره أن تصيبهم فتنة أو يصيبهم عذاب اليم، و قال: و ما كان لمؤمن ولا مؤمنة إذا قضى الله ورسوله أمراً أن يكون لهم الخيره من أمرهم و من يعص الله ورسوله فقد ضلّ ضلالاً مبيناً. «و قال رسول الله صلى الله عليه وآله: اتبعوا و لا تتدعوا، فكل بدعه ضلالة و كل ضلالة فى النار»، أفكان عمر عند هؤلاء الرعاع اعلم بمصالح الدين و المسلمین ام الله ورسوله؟ و قد أنزل الله عزوجل فى كتابه من الرغائب و الحصى على الصلاة و على الجهاد و على كثير من اعمال البر ما انزله و افترض فرائضه فهل لأحد ان يسقط من كتاب الله عزوجل شيئاً مما حصّ به على فريضه من فرائضه او هل وسّع لأحد فى ترك فريضه لأنه حصّ و رغب فى غيرها اكثر مما حصّ و رغب فيها؟ هذا ما لا يقوله عالم و لاجاهل، و لا بلغنا عن أحد من الناس أنه توهمه و لا اومى اليه، فيكون ما قال عمر و من اتبعه، ولو كان الجهال توهموا ذلك كما زعم و زعموا لم يجز اسقاط ما امر الله ورسوله بأثباته و النداء به فى كل يوم و ليلة عشر مرات فى كل مسجد و عند كل جماعه و افراد، لظنّ الجهال او توهم الرعاع الأشرار، ولو وسع ذلك و وجب لوجب ايضاً اسقاط كل ما قام فى عقول الجهال فساده من شرائع الاسلام فاكثرها اذا يجهله الجاهلون و تدفعه عقولهم، و لم يأمر الله (تعالى) باتباع الجاهلين، و انما أمر بتعليم من لقن، و قبل منهم، و الاعراض عن من لم يقبل، و جهاد من كذب و كفر، و من حيث رأى عمر و من اتبع ان الجهال اذا سمعوا انّ الصلاة خير العمل تركوا الجهاد، يحب أن يتركوا الصلاة اذا لم يسمعوا ذلك و الله أعلم بهم و بما يحصّهم على طاعته من عمر و غيره و فساد هذا القول أبين من أن يحتاج الى الشواهد و الدلائل عليه و الاحتجاج على قائليه. «دعائم الإسلام چاپ مصر 1/143.

محضر مبارک حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی

- دامت برکاته -

خواهشمندم عشره مبشره و فقهای اربعه اهل سنت را بیان فرمایید.

ص: 358

به اعتقاد اهل سنت، عَشْرَه مَبْشُرَه ده نفر می باشند.

اول، ابوبکر بن ابی قحافه که اسمش عبداللّه بن عثمان است و مادرش سلمی، دختر صخر بن عامر بن کعب می باشد. وی دو سال و سه ماه و نه روز خلافت کرد و در ماه جمادی الآخر سال سیزدهم هجرت وفات یافت و در حجره پیغمبر صلی الله علیه و آله در پشت سر آن بزرگوار دفن شد. عمرش 63 سال بود.

دوم، عمر بن خطاب بن نفیل که مادرش حنتمه، خواهر یا دختر عمّ ابو جهل است، بنا بر مشهور میان اهل سنت. او در سال ششم بعثت به اسلام گروید و به وصیت ابوبکر خلیفه شد و بعد از ده سال و نیم که خلافت کرد، ابولؤلؤ، غلام مغیره بن شعبه، او را خنجر زد و بعد از سه روز در آخر ماه ذی الحجّه، سنه بیست و سوم هجرت وفات یافت و پشت سر ابوبکر مدفون شد؛ عمرش نیز 63 سال بود. مشهور میان متأخرین از شیعیان، آن است که وفاتش در نهم ربیع الاول بوده است.

سوم، عثمان بن عفّان بن ابی العاص بن امیه بن عبدشمس بن عبد مناف است و مادرش اُروی دختر کریز بن ربیع بن حبیب بن عبدشمس است و بعد از سه روز از دفن عمر به مشورت جمعی که خود تعیین کرده بود، خلیفه شد و بعد از دوازده سال و هشت روز به اجماع جمعی از صحابه و غیرهم که از آن جمله محمّد بن ابی بکر و محمّد بن ابی حذیفه و عمرو بن الحمق و مالک اشتر بودند کشته شد و در ماه ذی الحجّه، سنه سی و پنجم از هجرت و بعد از سه روز در حشّ کُکب - که قریب به بقیع است - در شب، خفیه و خیفه دفن شد.

چهارم، علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب علیه السلام [که] در اینجا نَسَبش به حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله متصل می شود و مادرش فاطمه، دختر اسد بن هاشم است. ولادتش در جوف کعبه معظّمه بود و بعد از قتل عثمان در همان روز به اتفاق اعیان صحابه - که از آن جمله طلحه و زبیر بودند - بیعت خلافتش واقع شد و چهار سال و نه ماه و چند روز خلافت کرد و در بیست و یکم ماه رمضان، سنه چهلّم از هجرت به ضربت عبدالرحمان بن ملجم مرادی - لعنه الله علیه - شربت شهادت نوشید و در نجف اشرف مدفون شد و

عمر آن حضرت، شصت و سه سال بود.

پنجم، زبیر بن عوّام - به تشدید «واو» - که اسدی است و مادرش صفیّه، عمه پیغمبر و پدرش برادرِ حضرت خدیجه است. او در ماه جمادی الاولی، سنه سی و ششم هجرت در جنگِ جَمَل کشته شد و قبرش در حوالی بصره است.

ششم، طلحه بن عبید اللّه بن عثمان تیمی است که در جنگِ جَمَل در بصره کشته شد.

هفتم، ابو عبیده جرّاح، نامش عامر بن عبداللّه بن جراح فهری است. او پنجاه و هشت سال عمر کرد و در سنه هیجدهم هجرت به سبب طاعون در شامات وفات یافت و قبرش در دمشق است.

هشتم، عبدالرحمان بن عوف بن عبدالحارث بن زهره بن کلاب است که هفتاد و پنج سال عمر کرد و در سنه سی و دوم هجرت وفات یافت.

نهم، سعد - ابی وقاص - بن مالک بن وهب بن عبد مناف بن زهره بن کلاب است. او بعد از آن که شش نفر مسلمان شده بودند، مسلمان شد و زیاده بر هفتاد سال عمر کرد و در سنه 55 یا 56 از هجرت وفات یافت و قبرش در مدینه است.

دهم، سعید بن زید بن عمرو بن نفیل عدوی است که با زنش فاطمه که خواهر عمر بن خطاب است، پیش از اسلام عمر، اسلام آوردند.

«فقهای اربعه نزد اهل سنت»

اول، ابو حنیفه است و اسمش نعمان بن ثابت بن زوطی تیمی است. او در سنه هشتاد از هجرت متولد شد و در ماه رجب، سنه یکصد و پنجاه وفات یافت و قبرش در بغداد است. وی صاحب رأی و فتوا می باشد. (1)

دوم، مالک بن انس بن ابی عامر اصبحی است که فقیه مدینه منوره بود و در سنه 93 متولد شد و در سنه یکصد و هفتاد و نه وفات یافت و قبرش در بقیع مدینه است و مشهور میان اهل سنت آن است که وی 3 سال در شکم مادر بوده است و او نیز صاحب

ص: 360

رأى و فتوا می باشد.

سوم، محمد بن ادريس بن عباس بن عثمان بن شافع بن سائب بن عبید بن عبد بن یزید بن هاشم بن مطلب بن عبد مناف است و او مشهور است به شافعی و در روز وفات ابوحنیفه متولد شد و در روز جمعه، آخر رجب، سنه دویست و بیست و چهار وفات یافت و قبرش در قاهره است و مدت حملش در شکم مادر، به اجماع اهل سنت چهار سال بوده است. به این سبب شافعی و تمام شافعیه قائل اند که اقصی مدت حمل زن، 4 سال است.

چهارم، احمد بن محمد بن حنبل است. گفته اند که او در ربیع الاول سنه 164 در بغداد متولد شد و در روز جمعه، 1 ربیع الاول سنه 241 وفات یافت و در مقبره باب حرب بغداد مدفون گردید. وی استاد بخاری و مُسَلِم، صاحبان صحیحین است، فتأمل!

ملحقات سنَد عشره مبسّره نزد اهل سنّت

فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: اّمّا انك يا ابا بکر اول من يدخل الجنة من امتي (1).

تحقیق حدیث از نظر سنَد و دلالت

1 - سند روایت را فقط عبدالرحمن بن عوف و سعید بن زید نفر هفتم و نهم روایت می کنند و هیچ یک از صحابه این حدیث را روایت نکرده اند. بخاری و مسلم و حاکم هم در مؤلفاتشان متعرض آن نشده اند بنابراین، حدیث از نظر سند، ضعیف است.

2 - دلالت: آیا فقط این ده نفر اهل بهشت می باشند و به آنها بشارت بهشت داده شده است، در حالی که بشارت بهشت را پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله به دیگران هم داده اند، مانند عمّار یاسر و جعفر طیار و غیرهما؟

پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله رحمه للعالمین است و در حدیث، بشارت به ده نفر مهاجر داده شده است امّا انصار نادیده گرفته شده اند؟ (2)

ص: 361

1-1 التاج الجامع للاصول فی احادیث الرسول، الشیخ منصور علی ناصف 3/306.

2-2 ر.ک: الغدير 1/132.

حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

س 1 - اگر پدر یا مادر به طلاق زوجه امر کنند، آیا بر پسر واجب است دستور آنان را اطاعت کند یا نه؟

س 2 - آیا جایز است انسان، خون خود را به شخص یا بانک خون بفروشد؟

س 3 - اگر جوانی حقوق و یا درآمد روزانه خود را برای ازدواج پس انداز کند، آیا می تواند در موسم حج با وجود استطاعت مالی و بدنی و امکان تشرف به مکه، به حج نرود، با توجه به اینکه با خرج سفر مکه، ازدواج برایش مشکل می شود؟

س 4 - آیا دست دادن با زنانِ پیرِ نامحرم جایز است؟

س 5 - آیا جایز است دختر و پسر جوانی که قصد ازدواج دارند، باهم صحبت و یا به صورت یکدیگر نگاه کنند؟

س 6 - مقصود از نگاه «ریبه» که فقها می فرمایند، چیست؟

س 7 - آیا برادر شوهر و یا شوهر خواهر مانند دیگران نامحرم اند؟

س 8 - اگر شوهری به عیالش امر کند که به مناسبتهای مختلف از نامحرم رو نگیرد، آیا زن می تواند اطاعت نکند؟

س 9 - آیا جایز است زنان به اماکن متبرکه و زیارت قبور ائمه مشرف شوند، در حالی که بدنشان در موقع ازدحام جمعیت به نامحرم بخورد؟

س 10 - آیا پسر می تواند به صورت، دست و موی زن پدر، اگر جوان باشد، نگاه کند؟

باسمه تعالی

ج 1 - واجب نیست، ولی با پدر و مادر نیکو رفتار کند. خداوند متعال در قرآن مجید سورهای اسراء، آیه 23 و 24 می فرماید: «وَقَضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا...»

ج 2 - اگر منافع محلله داشته باشد، جایز است احتیاطاً مصالحه کند.

ج 3 - باید به حج برود، مگر آن که عدم ازدواج، موجب حرج و گرفتاری اش به عمل حرام گردد.

ص: 362

ج 4 - جایز نیست.

ج 5 - جایز است، اگر به «ریبه» (1) نباشد.

ج 6 - معنای «ریبه» نگاه کردن به شهوت است.

ج 7 - مانند دیگران نامحرم اند.

ج 8 - واجب نیست در محرمات، اطاعت شوهر کند. فرموده اند: «لا طاعه لمخلوقٍ فی معصیه الخالق».

ج 9 - حرام است، اگر موجب فساد باشد و اگر در معرض فتنه باشد، باید احتیاط و در خارج از محل‌های پرجمعیت زیارت کند.

ج 10 - اگر «ریبه» نباشد، جایز است.

حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

س 1 - شهرداری، خانه، زمین و املاک موقوفه را به زور خراب و خیابان یا محل عبور پیاده رو می کنند. آیا عبور از محل‌های مذکور جایز است یا خیر؟

س 2 - اگر برای خیاط یا صاحب صنعت، پارچه بیاورند تا بدوزد و یا آن را اصلاح کند، بعد مدت زمانی بگذرد و صاحب پارچه مراجعه نکند، تکلیف خیاط یا صاحب صنعت چیست؟

س 3 - اشخاصی هستند که گنجشک صید می کنند و با دست، سر آنها را می کنند، آیا خوردن گوشت آنها جایز است یا نه؟

س 4 - در اروپا و آمریکا، مسلمانان گوشت می فروشند، آیا استفاده از آن گوشتها جایز است؟

س 5 - بعضی از ماهیها بر روی پوست خود، پولکهایی ریز دارند و یا کم پولک اند، آیا خوردن گوشت آنها جایز است؟

س 6 - آیا خوردن گوشت خرگوش، جایز است؟

ص: 363

1-1 شارع مقدس برای تعدیل غریزه جنسی و تمایلات مربوط به آن ضوابطی قرار داده است که جامعه را از خطرات محفوظ کند و نیروی اراده را در مواجهه با غریزه تقویت کند. ریبه، بر نگاه یا تماسی اطلاق می شود که همراه لذت جنسی غیر مجاز باشد.

ج 1 - اگر به گونه ای است که قابل برگشت به صاحبان آنها نباشد و اعراض قهری باشد، اشکالی ندارد.

ج 2 - اگر خیاط و یا صاحب صنعت جُست و جو کردند و ناامید شدند از پیدا شدن صاحب آن، بنا بر احتیاط واجب، به اذن حاکم شرع، آن جنس را به نیت صاحبش صدقه بدهند.

ج 3 - حرام است خوردن آن، زیرا میته و مردار است.

ج 4 - از مسلمانانی که اهتمام و توجه به تذکیر شرعی داشته باشند، گوشت بخرند.

ج 5 - اگر مختصر فلس داشته باشد، جایز است.

ج 6 - حرام است - واللّٰه العالم.

حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

س 1 - مقصود از نفقه که در رساله های عملیه ذکر شده است، چیست؟

س 2 - اگر پدر یا مادر نذر کنند دختر خود را به عقد ازدواج پسری معین در بیاورند، ولی دختر به این ازدواج راضی نباشد، تکلیف چیست؟

س 3 - کفّاره قَسَم چیست و چه کفّاره ای ملحق به کفّاره قسم است؟

س 4 - شخصی مبتلا به بیماری است، مثلاً مرض قند دارد و پزشکان او را از خوردن چیزهایی که برایش ضرر دارد، منع می کنند؛ اگر او پرهیز نکند، آیا مرتکب گناه شده است؟

س 5 - گاهی اشخاصی در بازار، جنسی را کمتر از قیمت عادلانه می فروشند و خریدار احتمال می دهد که آن جنس، دزدی باشد، آیا خرید آن جایز است؟

س 6 - اگر خانه یا دگّان یا سرایی غصبی باشد، آیا به حکم ضرورت، وارد آن شدن جایز است یا نه؟ و یا اگر پدر و بزرگ خانواده، جای غصبی را بخرد، آیا فرزندان و عائله او می توانند در آن تصرّف کنند و نماز بخوانند؟

ج 1 - مقصود، لباس، خوراک، آب، منزل مسکونی و رختخواب [می باشد] و واجب است شوهر با همسرش رفتار خوب داشته باشد و بر زوجه واجب است تمکین شوهر کند. و کاری که موجب تنفر شوهر باشد، انجام ندهد و بی اجازه او از خانه خارج نشود.

ج 2 - بله، می تواند قبول نکند.

ج 3 - چنانچه عمداً مخالفت کند باید یک بنده آزاد و یا ده فقیر را سیر کند یا ده فقیر را بیوشاند و اگر آن سه کار را نتواند، باید سه روز روزه بگیرد و همچنین است اگر زنان در مصائب، صورت خود را خون آلود کنند و یا موی خود را بکنند.

ج 4 - اگر موجب مرگ شود یا ضرر به بدن او برسد، مثلاً عضوی در بدن او ناقص گردد، باید کفاره بدهد.

ج 5 - در صورت احتمال سرقت باید از خرید آن احتیاط کند.

ج 6 - بدون اذن مالک جایز نیست - واللّٰه العالم.

حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

س 1 - در بعضی از رساله های عربی چنین نوشته شده است: «استدامه حکمیّه و حقیقیه» فرق بین این دو چیست؟

س 2 - گاهی اشخاصی در کشورهای غیر اسلامی فوت می شوند و وصیّت می کنند جنازه شان را به کشور اسلامی و یا مشاهده مشرفه ببرند که لازمه آن، تشریح و تقطیع احشای درگذشته است. آیا بر ولی یا وصی جایز است چنین اجازه ای بدهند و به وصیّت عمل کنند؟

باسمه تعالی

ج 1 - «استدامه حکمیّه» توجه تفصیلی است به عمل و «استدامه حقیقی» توجه به نیت است، به طوری که اگر از او سؤال شود، علت شروع به عمل را متوجه باشد و

بگوید.

ج 2 - تشریح اموات جایز نیست و جایز نیست وصی و یا ولیّ اجازه دهند، حتی در صورتی که امکان عمل به وصیت نباشد، زیرا موجب عمل به حرام است.

حضور حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

س 1 - آیا اختلاف مراجع در فتوا، موجب تفرقه مسلمانان نیست؟

س 2 - تقلید از مرجع برای شیعه در چه زمان و چه گونه لازم شد؟ آیا در زمان معصومین، تقلید بوده است؟

س 3 - مقصود از اهل خبره که برای تعیین مرجع تقلید، لازم هستند، چه افرادی می باشند؟

س 4 - آیا دانستن چگونگی احوال شیعه و گرفتاری آنها و موقعیتشان در مناطقی که زندگی می کنند، در اعلمیت مرجع تقلید، اثر دارد و آیا مسأله با اطلاع از وضعیت اجتماعی آنان فرق می کند یا نه؟

س 5 - آیا تقلید در اصول دین (مانند عدل و امامت و معاد) جایز است؟

س 6 - فرق بین جاهل مقصّر و قاصر چیست و چه اثری دارد؟

باسمه تعالی

ج 1 - اختلاف در فتوا، اختلاف در تشخیص مجتهد است. در استنباط احکام و آنچه مذموم است، اختلاف در دین و مذهب است.

ج 2 - رجوع جاهل به عالم، فطری است و محدود به زمان نمی باشد. حضرات معصومین، شیعه را به علما و فقها در زمان حضورشان و در غیبت کبری و صغری ارجاع داده اند و این بهترین دلیل بر آن است.

ج 3 - کسانی که تحصیل علوم دینی و خبریت و تشخیص فتاوا را بفهمند، می توانند تعیین مرجع تقلید نمایند، در صورتی که در گفتار ثقه باشند.

ص: 366

ج 4 - دانستن احوال واطلاع اجتماعی، ربطی به استنباط احکام فقهی ندارد.

ج 5 - تقلید در احکام عملی است، نه اعتقادی و سؤال از دانشمندان برای یافتن حقایق و اعتقاد به گفتار آنها جایز است.

ج 6 - جاهل قاصر، کسی است که برایش امکان یادگرفتن نیست و جاهل مقصر، کسی می باشد که می تواند احکام و مسائل را یاد بگیرد و به آنها عمل کند، و اثر در عقاب با بیان است.

حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

س 1 - آیا خریدن و خوردن مواد لبنی مانند پنیر و غیره که از کشورهای غیر اسلامی به کشورهای اسلامی آورده می شود، جایز است؟

س 2 - آیا خوردن قسمتی از نان که سوخته است، جایز است؟

س 3 - علت حرمت خوردن دنبان گوسفند و طحال چیست؟

س 4 - آیا خوردن غذا در خانه کسی که خمس نمی دهد یا کسب حرام مانند ربا دارد، جایز است؟

س 5 - دلیل اینکه زن از زمین ارث نمی برد، در حالی که اهل سنت آن را جایز می دانند، چیست؟

باسمه تعالی

ج 1 - اگر علم به نجاست آنها ندارید، جایز است.

ج 2 - جایز است، مگر آن که ضرر معتابه و بسیار داشته باشد.

ج 3 - تعبد است و از آنچه از ائمه معصومین - صلوات الله وسلامه علیهم - رسیده است باید اطاعت کنیم.

ج 4 - جایز است، چون علم به غیر مخمس بودن و یا حرمت در عین ندارد.

ج 5 - این حکم از مختصات امامیه اثنی عشریه است، به دلیل روایاتی که از

ص: 367

معصومین - علیهم السلام - وارد شده است. والعلم عندالله.

محضر مقدّس حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - مدّ ظلّه -

مستدعی است تاریخ و شأن نزول سوره احزاب و عدد آیات آن را بیان فرمایید.

باسمه تعالی

سوره احزاب در مدینه منوره، بعد از واقعه جنگ خندق در سال پنجم از هجرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله نازل شد و شأن نزول آن بعد از شکست مشرکان در جنگ بدر در سال دوم و احد [در] سال سوم بوده است.

معنای «احزاب» آن است که قبایل و گروههای مشرک با یهود بنی النضیر و بنی قریظه متحد شدند و بر ضد رسول خداصلی الله علیه وآله و مسلمانان به پیکار برخاستند و به مدینه منوره حمله کردند.

سوره احزاب در مصحف امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از سوره حجر نازل شد (1) و ترتیب سور به امر پیغمبرصلی الله علیه وآله نبوده بلکه ترتیب آیات به نظر آن حضرت بوده است.

زید بن ثابت می گوید: در زمان رسول اکرم صلی الله علیه وآله آیات قرآن را بر رقعته هایی می نوشتیم تا جمع آوری شود و بعد، پیغمبرصلی الله علیه وآله به حضرت امیرعلیه السلام امر فرمودند تا آن حضرت آنها را تدوین و مرتب کنند. (2)

عدد آیات سوره احزاب، 73 و 74 است بنابر بعضی اقوال و در این سوره، نکاتی است از جمله تکلیف پیغمبرصلی الله علیه وآله نسبت به کفار و منافقان و معارف واحکام اسلام و قصص و تاریخ و مواظب به آنچه موجب عبرت است و ولایت مطلقه رسول اکرم بر نفوس و تکالیف امهات المؤمنین و تعیین شایستگی خاندان پیغمبرعلیه السلام در آیه تطهیر و نکات و تفصیل دیگری که از سوره در تفاسیر بیان شده است و العلم عندالله.

ص: 368

1-1 تاریخ القرآن زنجانی /48؛ تاریخ قرآن رامیار /168.

2-2 تاریخ القرآن زنجانی /39.

محضر مبارک حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

با عرض ارادت؛ در تهران، مسجدی ساخته شده است که طبقه فوقانی آن مربوط است به اقامه نماز و مجالس عزاداری و غیره و طبقه تحتانی آن، وضوخانه، دوش حمام، آشپزخانه و سالن غذاخوری و غیر ذلک می باشد. آیا طبقه پایین حکم مسجد را دارد یا طبقه بالا؟ والسلام.

باسمه تعالی

در صورتی که فقط طبقه بالا مسجد است و طبقه پایین جزء مسجد نیست و بدین سبب در طبقه پایین آشپزخانه و غیر ذلک ساخته شود، پس در طبقه پایین، حکم مسجد جاری نیست. واللہ العالم.

حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

السلام علیکم، خواهشمند است به سؤالهای ذیل جواب عنایت فرمایید.

س 1 - در رساله عملیه و در حاشیه بر عروه الوثقی گاهی می فرمایید مشکل است و گاهی احتیاط مطلق، آیا رجوع به غیر را اجازه می فرمایید؟

س 2 - اگر از گل متنجس گلاب بگیرند، آیا آن گلاب، پاک است؟

س 3 - چیزهایی را که چرمی یا مانند صابون هستند و از کشورهای خارج (غیر اسلامی) می آورند و مسلمانان آنها را خریداری و استفاده می کنند، پاک می باشند؟

س 4 - آیا زمینی که خشک نیست و رطوبت دارد و متنجس است، ته کفش، عصا و مانند آنها را پاک می کند؟

س 5 - هرگاه در تطهیر چیزی با آب قلیل، از غسل دوم به لباس یا بدن ترشح شود، آیا آن لباس و بدن را باید دو دفعه بشویند یا یک مرتبه کفایت می کند؟

س 6 - فرموده اید شیء نجس را با آب قلیل دو مرتبه بشویند، آیا با غسل، مزیده عین

نجس است یا بعد از غسله؟

س 7 - آیا جایز است جنازه میّت را پیش از غسل که شاید به عین نجاست آلوده باشد، در مسجد بگذارند؟

س 8 - آیا مراد از زمین در طهارت، زمین طبیعی است یا اعم است از طبیعی و غیره مانند زمین مفروش به آجر و سنگ و موزاییک و بتون سیمانی و اسفالت که مخلوط از شن و قیر است؟

س 9 - آیا جُنُب می تواند بر تربت حضرت سیدالشهداء علیه السلام تیمم کند؟

س 10 - آیا تیمم بر آجر و موزاییک و سنگ، در حکم زمین خاکی است؟

س 11 - آیا عرقِ جُنُب از حرام، پاک است؟

س 12 - تکلیف کسی که علم به طهارت و نجاست بدن و یا لباس و یا ظروف دارد، اما در تقدّم و تأخّر آنها تردید می کند، چیست؟

س 13 - اگر جایی از بدن شخص، متنجس باشد و او دو بار با دستِ شاداب بر آن محل بکشد، به طوری که اقل غسل حاصل شود غسله اش را هم بگیرد، آیا آن عضو، پاک می گردد؟

س 14 - هرگاه محمول غصبی به فعل وضو متحرک شود، آیا وضو مانند نماز در لباس غصبی فاسد است و بر فرض فساد، آیا حرکت بالاصاله و بالتبع فرق دارد؟ جزاکم الله عنا خیر الجزاء.

باسمه تعالی

ج 1 - در اشکال و احتیاط مطلق، در صورتی که احتیاط در فتوا باشد، نه فتوا با احتیاط، اشکال ندارد.

ج 2 - در صورتی که عین نجس در خود گُل و ظرف آن نباشد، علی الاظهر پاک است.

ج 3 - در صورتی که نمی داند فروشنده مسلمان از کفّار خریداری نموده، محکوم به طهارت و تذکیه است.

ص: 370

ج 4 - اَحْوُط اشتراط خشکی و طهارت زمین است در طهارت ته کفش و کف پا و در غیر این دو، اَحْوُط عدم طهارت است مطلقاً .

ج 5 - احتیاطاً یک دفعه بشویند و چنانچه نشویند، مانعی ندارد.

ج 6 - با غسل مزیه است، در صورتی که به نحو متعارف باشد که آب بعد از زوال عین نجس مختصری به محل می رسد.

ج 7 - جایز است و باید مراعات نمایند که رطوبت و مانند آن از میّت به مسجد نرسد و مراعات شود که هتک حرمت مسجد نشود.

ج 8 - مراد آن است که معدن نباشد، اگر چه مصنوعی باشد.

ج 9 - می تواند، ولی اولی آن است که بر آن تیمم نمایند.

ج 10 - در حال اختیار، اَحْوُط، ترک تیمم است.

ج 11 - اقوی طهارت آن است، ولی در لباسی که عرق جُنُب از حرام به آن رسیده است، نماز نخواند.

ج 12 - محکوم به طهارت است، در صورتی که تاریخ هر دو مجهول باشد.

ج 13 - باید عین نجاست در بدن نباشد و دست به طوری شاداب باشد که آبی که از آن به بدن می رسد، از جزئی به جزئی منتقل شود و دستش را در دفعه دوم تطهیر نماید احتیاطاً.

ج 14 - صحت وضو، خالی از وجه نیست، گرچه بنا بر احتیاط، وضو، فاسد است، در صورتی که فعل وضو علت متحرک مغصوب یا تصرف آخر باشد و فرقی در حرکت بالاصاله و بالتبع نیست.

حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت ظلّه الوافر -

سلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

وظیفه کسی که بین صفا و مروه سعی می کند و از روی جهل به حکم یا به دلیل شباهت صفا و مروه از مروه شروع کرده و پس از ادای مناسک حج متوجه خطای خود می شود چیست؟

ص: 371

سؤال شما به سه مسأله تقسیم می شود:

اول: اینکه آیا سعی را که با مروه شروع و در شوط دوم از صفا آغاز کرده تا اینکه جز زیادی یک شوط چیز دیگری لازم نیاید، صحیح است؟

دوم: آیا طواف نسا که پیش از سعی صحیح یا قبل از انجام سعی از روی جهل، واقع شده صحیح است تا اعاده آن پس از اعاده سعی یا انجام آن لازم نیاید.

سوم: آیا حجّی که در آن سعی به طور کلی یا بعضی از آن از روی جهل به حکم یا تشابه مروه به صفا ترک شده، صحیح است؟ سعی چنین فردی مانند ترک عمدی سعی که به طور منصوص حکم به بطلای آن شده نیست؟

جواب از سؤال اول این است که سعی اگر با مروه آغاز گردد بطور کلی باطل است و واجب است که پس از علم از صفا شروع شود، چنانکه این قول نظر عده ای از اکابر رضوان الله علیهم است و روایاتی نیز بر این نظر دلالت می کند. از جمله روایتی است که معاویه بن عمار از ابی عبداللّه (ع) نقل کرده است که فرمود: «من بدأ بالمروه قبل الصفا فلیطرح ماسعی ویبدأ بالصفا قبل المروه». (1)

و نیز از ابی عبداللّه (ع) در حدیثی آمده است که فرمود: «وإن بدأ بالمروه فلیطرح ما سعی ویبدأ بالصفا». (2)

و از جمله این روایت است، روایتی که علی بن ابی حمزه نقل می کند، ایشان می گوید از ابی عبداللّه (ع) پرسیدم درباره مردی که سعی خود را از مروه آغاز کرده، فرمود: «یعیّد الأتری أنّه لو بدأ بشماله قبل یمینه فی الوضوء أراه أن یعیّد الوضوء». (3)

و پاسخ از پرسش دوم این است که در صورت طواف نسا اعاده سعی لازم نخواهد بود چون حج او صحیح خواهد بود و ما این حکم را از اطلاق این روایت به دست

ص: 372

1-1 وسائل الشیعه 13/487.

2-2 همان 13/487.

3-3 بحار الانوار 77/266.

می آوریم: «عن سماعه بن مهران، عن ابی الحسن الماضي (ع)، قال: سألته عن رجل طاف طواف الحج و طواف النساء قبل أن يسعى بين الصفا والمروه، فقال: لا يضربهُ يطوف بين الصفا والمروه وقد فرغ من حجّه». (1)

با توجه به اطلاق این روایت از ظاهر روایاتی رفع ید می شود که می گویند سعی باید پیش از طواف نساء صورت گیرد. «عن احمد بن محمد بن عمّان ذکره قال: قلت لابی الحسن (ع): جعلت فداک متمّع زار البیت، فطاف طواف الحج، ثم طاف طواف النساء ثم سعی فقال: لا یكون السعی الا من قبل طواف النساء، (2) فلیطرح ما سعی و یبدأ بالصفا (3) وعلیه اعاده السعی» (4) در این صورت دلیلی برای نایب گرفتن نیست.

حضور محترم حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

س 1 - اگر موی بدن شخص دیگر، چه مرد باشد چه زن، با شخص نمازگزار همراه باشد، آیا نماز او صحیح است؟

س 2 - بعضی از عوام در قرائت، وقف به حرکت و وصل به سکون می کنند، آیا نمازشان اشکال دارد؟

س 3 - هرگاه مردی در ابریشم یا حریر بودن لباسش شک کند، آیا فحوص در آن لازم است؟ چنانچه او در آن لباس به گمان اینکه از پنبه است، نماز خواند و بعد از نماز متوجه شد لباسش از ابریشم و حریر بوده، آیا نمازش صحیح است؟

س 4 - میزان عدالت در امام جماعت را بیان فرمایید؟

س 5 - نماز در قطار، کشتی و هواپیما چه صورتی دارد؟

س 6 - اگر مرد، جوراب ابریشم بپوشد، آیا نماز خواندن با آن جایز است؟

س 7 - عدم حایل میان امام و مأموم در نماز جماعت و بعد مضر در میان آن دو آیا از شرایط علمیه است یا واقعیه؟

ص: 373

1-1 اصول کافی 4/564.

2-2 تهذیب 5/133.

3-3 تهذیب 5/151.

4-4 همان.

ج 1 - ضرر ندارد.

ج 2 - وقف به حرکت، مشکل است و وصل به سکون، اشکال ندارد.

ج 3 - فحص لازم نیست و نمازش صحیح است.

ج 4 - عدالت در شخص، ملکه ای است که از ارتکاب گناهان کبیره و اصرار بر گناهان صغیره باز می دارد.

ج 5 - نماز واجب در حال اضطرار جایز است، بلکه اگر قبله و قیام و استقرار بدن و سایر جهات و شرایط نماز محفوظ باشد، در حال اختیار هم نماز واجب در آنها صحیح است.

ج 6 - پوشیدن آن جایز نیست.

ج 7 - از شرایط واقعیّه جماعت است و از شرایط علمی اصل نماز نیست - والعلم عندالله.

حضور انور حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

س 1 - آیا صحن و حیاط مسجد نیز در حکم مسجد است، که جُنُب و حیاض و نفسا نتوانند در آن توقف کنند؟

س 2 - آیا پارچه ای را که رنگ پس می دهد، اگر متنجس شود و در آب بشویند، پاک می شود؟

س 3 - هرگاه بدن شخص، متنجس و عرقی که می کند، چرب باشد، آیا بدن او با آب پاک می شود؟

س 4 - ظرفی آب دارد و زمین هم نجس است، اگر ظرف آب پس دهد، آیا نجاست به آب ظرف سرایت می کند؟

س 5 - اگر مسافر در بین قصد اقامت ده روزه، از شهر محل اقامت، به مقدار کمتر از چهار فرسخ بیرون برود، آیا قصد اقامتش اشکال دارد؟

س 6 - اگر شخصی از محل اقامت، چهار فرسخ بیرون برود و چند روز بماند و پیش از ده روز برگردد، آیا باید نماز را جمع بخواند یا قصر؟

س 7 - آیا نماز قضای مادر مانند نماز قضای پدر بر پسر بزرگ واجب است؟

س 8 - آیا اصطلاح «کثیرالشک» درباره سه مرتبه شک در یک نماز صدق می کند یا در سه نماز؟

س 9 - هرگاه شخصی علم به نجاست بدن و لباس خود داشت، ولی فراموش کرد و نماز خواند، بعد از نماز شک کرد که پیش از آن، بدن یا لباس را تطهیر کرده بوده است یا نه، آیا نمازی که خوانده است، صحیح می باشد؟

س 10 - اگر خون شخص دیگری همراه نماز گزار باشد، نماز او چه صورتی دارد؟

باسمه تعالی

ج 1 - با جهل به کیفیت وقف، حکم مسجد ندارد.

ج 2 - پاک می شود، با نفوذ آب مطلق در آن.

ج 3 - پاک می شود.

ج 4 - با جریان آب و عدم توقف، نجاست سرایت نمی کند.

ج 5 - خروج از حد ترخص در کمتر از مسافت، مضر به اقامت نیست علی الاقوی، ولی در محل اقامت، ده روز کامل بماند اگر چه مقداری از آن قبل از خروج و مقداری بعد از خروج باشد، اگر چه احوط، جمع بین قصر و تمام است.

ج 6 - بنا بر احتیاط، جمع بخواند، اگر چه اقوی قصر است، در صورتی که قصد اقامت دیگر نکند.

ج 7 - علی الاظهر واجب است و نه تنها بر پسر بزرگ بلکه هر وارثی که مرد باشد، بنا بر احتیاط واجب، باید نماز قضای میت را به جا آورد، خواه میت، مرد باشد خواه زن.

ج 8 - بعید نیست صدق کند، چنان که منصوص است (1)، اگر چه صدق عرفی، مناط

ص: 375

است.

ج 9 - نمازش صحیح است و باید برای نماز بعد، تطهیر کند.

ج 10 - اگر محمول است، ضرر ندارد مطلقاً و اگر بدن یا لباس به خون شخص دیگر نجس شده باشد، اگر کمتر از درهم بغلی باشد، ایضاً ضرر ندارد. العلم عندالله.

محضر محترم و مبارک حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

محترماً معروض می دارد که مسائلی مبتلی به بازرگانان است، خواهشمند است جواب مرحمت فرمایید:

س 1 - خریدار از فروشنده قیمت خرید را می پرسد و صاحب جنس، قیمت خرید را خلاف واقع می گوید و مشتری جنس را می خرد، آیا سودی که فروشنده می گیرد، حلال است؟

س 2 - شخصی ملکی می خرد به بیع شرط تا موعد معین و همان ملک را به صاحبش اجاره می دهد، آیا وجه اجاره ای که می گیرد، جایز است؟

س 3 - شخصی هشتاد تومان به کسی می دهد به مدت یک ماه به یک لیره طلا که قیمت آن صد تومان است آیا چنین معامله ای جایز است؟

س 4 - اگر مشتری به بایع بگوید که شما فلان مبلغ از من طلب داری، ولی بایع، آن را قبول نداشته باشد، با توجه به اصرار مشتری، گرفتن آن وجه چه صورتی دارد؟

س 5 - هرگاه جنس یا پول مال شخصی باشد و در اجناس و پولهای کسی دیگر مخلوط شود، آیا آن شخص می تواند مقداری از اجناس و یا پولها را کنار بگذارد و در بقیه تصرف کند؟

س 6 - آیا بزاز می تواند پارچه ابریشمی یا حریر را به مردی بفروشد، در حالی که می داند او آن را برای پوشیدن می خرد و یا به زنی بفروشد، در حالی که می داند او از آن لباس درست می کند و مورد توجه مردان نامحرم قرار می گیرد؟

س 7 - هرگاه این جانب به شخصی بدهکار باشم و او بمیرد و من بدانم که او اشتغال ذمه به ردّ مظالم دارد، ولی وراثش ردّ مظالم وی را نمی دهند آیا می توانم مبلغ بدهکاری را از طرف او به موارد مذکور برسانم؟

س 8 - هرگاه شخصی گذر چک یا چک بانکی به شخصی بدهد، به شرط آن که بعد از پنج

روز پول نقد اسکناسی بگیرد، آیا این معاوضه صحیح است؟

س 9 - اگر شخصی قند حبه را به جای قند کله بفروشد، آیا این بیع جایز است؟

باسمه تعالی

ج 1 - گرفتن قیمت حلال است، اگر چه دروغ و کذب گفتن حرام است و در بعضی از اقسام بیع، موجب خیار فسخ می گردد.

ج 2 - جایز است، اگر معامله و اجاره واقعی باشد، نه صوری.

ج 3 - جایز است.

ج 4 - اگر مشتری بعد از انکار بایع، احتمال می دهد اشتباه دارد، مال خودش می باشد و اگر قطع دارد به طلب بایع و او قبول ندارد، احتیاطاً به تصرف مشتری در آن پول راضی شود.

ج 5 - با علم به رضای آن شخص، جایز است.

ج 6 - احوط، ترک است و مشکل است صحت این معامله.

ج 7 - واجب است احتیاطاً از حاکم شرع اذن بگیرد در پرداخت به فقیر متدین از طرف میت.

ج 8 - صحیح است.

ج 9 - اگر جنس، معین است، مشتری خیار فسخ معامله را دارد و معامله فاسد نیست و اگر کلی است، فروشنده آنچه را فروخته است، باید به مشتری بدهد.

حضور انور حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

س 1 - آیا جایز است شخصی جنسی بخرد و آن را رفو کند و بفروشد، ولی به خریدار نگوید که رفو کرده است؟

س 2 - جنسی را برای بنکدار می فرستند که او به قیمت عادلانه روز بفروشد، ولی بنکدار، آن را برای خود بر می دارد، آیا این کار، جایز است؟

ص: 377

س 3 - شخصی نذر می کند که روزی یک جزء قرآن بخواند، ولی نمی خواند آیا می تواند در یک روز، چند جزء قرآن بخواند و یا حنث نذر کرده است و باید کفاره بدهد؟ آیا می تواند شخص دیگری را اجیر کند؟

س 4 - اگر زن نذری کند که شوهرش به آن راضی نباشد، تکلیف زن چیست؟

باسمه تعالی

ج 1 - اگر ظاهر نیست، تدلیس است و معامله صحیح است، ولی مشتری حق فسخ دارد.

ج 2 - اگر صاحب جنس، اذن مطلق داده باشد و بنکدار به قیمت عادلانه روز آن را برای خود بردارد و مشتری دیگری که گران تر بخرد، نباشد، اشکالی ندارد و باید به لفظ و یا به معاطات بخرد.

ج 3 - تخلف از نذر جایز نیست. او حنث نذر کرده است و باید کفاره بدهد و نمی تواند شخص دیگری را اجیر کند.

ج 4 - زن، تکلیفی ندارد.

حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

با عرض سلام و تحیت، در حوزه علمیه، بین طلاب از عقاید فقهی و ادله علمای اصولی و اخباری(1) بحث می شود، خواهشمندیم راهنمایی فرمایید.

ص: 378

1-1 پیش از این، فرق دو مسلک اصولی و اخباری نوشته شده است، در این جا، تفاوت مجتهد اصولی و اخباری نوشته می شود. علمای اصولی می گویند: قال العلامة الحلی: اصول الفقه مجموع طرق الفقه علی الاجمال و کیفیه الاستدلال بها و کیفیه حال المستدل بها و رسمه باعتبار العلمیه العلم بالقواعد التي يستنبط منها الاحکام الشرعیه الفرعیه و معرفته واجبه علی الکفایه لتوقف العلم بالاحکام الواجبه علیه.

مجتهد اصولی، کسی است که در فقدان و نبود نص از قواعد کلیه استفاده می کند و فتوا می دهد و مجتهد اخباری، شخصی است که در مسایل فقهی فقط از نص استفاده می کند و از قواعدی که موجب استنباط می شود، فتوا نمی دهد و در مسائل مستحدثه توقف می کند.

قال السيد المرتضى: «اصول الفقه انما هو كلام في كيفية دلالة ما يدل من هذه الاصول على الاحكام على طريق الجملة دون التفصيل وأدله الفقهاء إنما هي على تعيين المسائل»⁽¹⁾.

قال المحقق الخراساني: «وإن كان الأولى تعريفه بأنه صناعه تُعرف بها القواعد التي يمكن أن تقع في طريق استنباط الأحكام، أو التي ينتهي إليها في مقام العمل»⁽²⁾.

و علم اصول فقه را آیات عظام نایینی و اصفهانی تعریف کرده اند که خلاصه آن چنین است: علم اصول فقه، ادله شرعی احکام است، زیرا در آن از عوارض ذاتی ادله شرعی برای اثبات حکم شرعی بحث می شود. مجتهد اخباری فقط حدیث را با انواعه و انحائه بالمناوله (مشافهه) یا مکاتبه و اجازه قبول دارد.

قال محمد امين الاسترآبادي: «المستفاد من كلام اهل الذكر عليهم السلام ان لله تعالى في كل واقعه يحتاج اليها الامه الى يوم القيامة حكماً معيناً وان عليه دليلاً قطعياً، و الناس مأمورون بطلبه من عند حفظه الدين و هم اهل الذكر: عليهم السلام»⁽³⁾.

بعد از این (فایده بیست و یک) اشکال علمای اصولی را بر علمای اخباری نقل می کند و جواب می دهد⁽⁴⁾.

ادله فقها:

1 - كتاب الله: قرآن نزد همه مسلمانان، قطعی الصدور و ظنی الدلالة است و اصل

ص: 379

1-1 الذريعة الى اصول الشريعة 1/7.

2-2 كفاية الاصول 1.

3-3 الفوائد المدنية 28.

4-4 همان 153.

اولیه، عدم النسخ است و جایز نیست حکم آن را منسوخ بدانیم، الا به دلیل قطعی و مجموع احکام قرآن تقریباً پانصد آیه است.

2 - سنت (قول، فعل، تقریر): شیعه امامیه اثنا عشریه، معتقد است که قول و فعل و تقریر معصوم، حجت است و لا غیر.

خبر یا موجب علم است و یا ظن و یا صحیح است، اگر راوی عادل و شیعه اثنا عشری باشد، و یا حسن اگر عادل و ممدوح باشد، ولی امامی نباشد؛ و یا موثق، اگر راوی حدیث، عادل و امامی نباشد، ولی کاذب نباشد؛ و یا ضعیف السنند است و آن، هنگامی است که راوی دروغگو و فاسق باشد.

خبر یا متواتر است، اگر سند و راویان متعدد داشته باشد و ترجیح راوی و قلت وسایط خبری «عُلُو اسناد» نامیده می شود و این ترجیح حدیث گاهی از نظر دلالت است و گاهی به واسطه امور خارجی...؛ و یا خبر واحد، بعضی از بزرگان خبر واحد را موجب علم و حجت نمی دانند.

قال السيد المرتضى: «اعلم أن الصحيح أن خبر الواحد لا يوجب علماً وإنما يقتضى غلبه الظن بصدقه إذا كان عدلاً» (1).

و شیخ انصاری می فرماید: خبر واحد، موجب علم می شود، اگر دلیل قطعی کتاب و خبر متواتر نداشته باشیم و عمل به غیر علم نیست به دلیل آیات و روایات و می گوید: «يستفاد من مجموعها: رضا الأئمة - عليهم السلام - بالعمل بالخبر وإن لم يفد القطع» (2).

خلاصه: سید مرتضی و اصحابش عمل به خبر واحد را مانند قیاس، موجب علم نمی دانند و شیخ انصاری حجت می داند، اگر راوی ثقه باشد.

3 - اجماع: سوم از ادله احکام شرعی، اجماع است و شیعه امامیه قایل است به اجماع، اگر در آن قول معصوم علیه السلام باشد.

قال السيد المرتضى: «لا بد من أن يكون قول الامام المعصوم داخلاً فيه (اجماع) لأنه من الأئمة، و من أجل المؤمنين و أفضل العلماء فالاسم مشتمل عليه و ما يقول به المعصوم

ص: 380

1-1 الذریعه الى اصول الشریعه 2/517.

2-2 رسائل 1/309.

لا يكون الاحججه وحقاً»(1).

وقال الشيخ المظفر: انما يصح الاعتماد عليه (الاجماع) اذا كشف لنا عن قول المعصوم فيكون حينئذٍ كالخبر المتواتر الذي تثبت به السنه.

وقال: يكون الاجماع منزلته منزله الخبر المتواتر الكاشف بنحو القطع عن قول المعصوم، فكما ان خبر المتواتر ليس بنفسه دليلاً على الحكم الشرعي رأساً بل هو دليل على الدليل على الحكم، فكذلك الاجماع ليس بنفسه دليلاً بل هو دليل على الدليل.

وقال: ان الاجماع انما يكون حجه اذا علم بسببه - على سبيل القطع - قول المعصوم فما لم يحصل العلم بقوله - وان حصل الظن منه - فلا قيمه له عندنا، ولا دليل على حججه مثله.

وقال: على كل حال، فان الاجماع انما يكون حجه اذا كشف كشافاً قطعياً عن قول المعصوم من أى سبب كان، وعلى أيه طريقه حصل، فليس من الضروري ان نفرض حصوله من طريقه مخصوصه من هذه الطرق أو نحوها، بل المناط حصول القطع بقول المعصوم(2).

ليكن علمای اخباری اجماع را قبول ندارند :

قال الشيخ يوسف البحراني: «لا شبهه ولا ريب في أنه لا مستند لهذا الاجماع من كتاب ولا سنه، وانما يجري ذلك على مذاق العامه و مخترعاتهم»(3).

و سيد محمد تقی حکيم در مقدمه النص و الاجتهاد در صفحه 50، محققانه مطلب را بحث کرده است.

4- عقل: چهارمین ادله شرعيه نزد علمای اصول، حکم عقل است در احکام شرعيه.

قال ابن ادریس: «فإذا فقدت الثلاثه (كتاب، سنت، اجماع) فالمعتمد في المسأله الشرعيه عندالمحققين الباحثين عن مأخذ الشرعيه التمسك بدليل العقل فيها فإنها مبقاه عليه و موكوله اليه فمن هذه الطريق تتوصل الى العلم بجميع الاحكام الشرعيه في

ص: 381

1-1 الذريعه 2/605.

2-2 اصول الفقه مظفر 3/102، 105 و 110.

3-3 حدائق، چاپ نجف 1/39.

جميع مسائل أهل الفقه فيجب الاعتماد عليها والتمسك بها فمن تنكر عنها عسف و خبط خبط عشواء و فارق قوله من المذهب»(1).

بنابراین، حکم عقل، موجب قطع به امتثال است، نه ظنّ به امتثال، وقال السيد المرتضى: «اعلم أنه لا بد في الاحكام الشرعيه من طريق يوصل الى العلم بها لأننا متى لم نعلم الحكم ونقطع بالعلم على أنه مصلحه جوزنا كونه مفسده فيقبح الاقدام منا عليه لأن الاقدام على ما لا نأمن من كونه فساداً أو قبيحاً كالاقدام على ما نقطع على كونه فساداً»(2).

و دليل، همان دو حديث ذيل است:

1 - إنَّ لله على الناس حجّتين: حجه ظاهره، و حجه باطنه، فأما الظاهره فالرسل والانبياء والأئمه [عليهم السلام] وأما الباطنه فالعقول(3).

2 - قال ابو عبدالله عليه السلام حجه الله على العباد، النبي، والحجه فيما بين العباد وبين الله العقل(4).

ليكن علمای اخباری دليل عقلی را قبول ندارند، به دليل حديث «إنّ دين الله لا يصاب بالعقول.»

5 - قياس: دليل مانعين اهل سنت از قياس حديثی است که از عوف بن مالک در سنن دارمی روايت می نمایند.

«قال النبي صلى الله عليه وآله تفرق امتي على بضع و سبعين فرقه، أعظمها فتنه على امتي قوم يقيسون الامور برأيهم فيحلون الحرام و يحرمون الحلال»(5).

شيعة اماميه قياس نمی نمایند، به دليل نهی پیغمبر اکرم و ائمه هده مهديين عليهم السلام.

6 - رأى: لغة اعتقاد النفس احد النقيضين على غلبه الظن(6) والرأى هو ان نحكم بما

ص: 382

1-1 سرائر 1/18.

2-2 همان.

3-3 اصول کافی 1/16.

4-4 همان 25.

5-5 مجمع الزوائد 1/179.

6-6 القياس 118.

سبح فی اوهامنا و حضر اذهاننا دون الرجوع الى الاصول. وقال ابن القيم: خصوه بما يراه القلب بعد فكر، و تأمل، و طلب، وجه الصواب مما تتعارض فيه الامارات(1). قال مجاهد: افضل العباد الرأى الحسن(2).

در نبود ادله (قرآن، سنت، اجماع، عقل و قیاس) ابوحنیفه و اصحابش به رأی خود در مسائل فقهی فتوی می دهند و آنان را اصحاب رأی می گویند(3).

اما شیعه امامیه به دلیل نهی ائمه علیهم السلام به رأی خود فتوا نمی دهد.

قال امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام: یامعشر شیعتنا و المنتحلین مودتنا ایاکم و اصحاب الرأى فإنهم أعداء السنن(4).

و قال علیه السلام: من أراد أن یتقّم جرائم جهنم فلیقل فی الجّد برأیه(5).

7- استحسان: پیشنهادی را خوب شمردن و خوب پنداشتن و در اصطلاح، نام دلیلی است از دلایل چهارگانه که با قیاس جلی معارضه می کند، هر وقت از آن قوی تر باشد... و عبارت از ترک کردن قیاس و اختیار کردن چیزی است که اخذ آن برای مردم آسان باشد.

قال الحنفیه و الحنابله بکونه (الاستحسان) دلیلاً و انکره غیرهم... و قال الشافعی: من استحسن فقد شرع.

در تعریف استحسان، علمای اصولی سنّی گفته اند: هو دلیل ینقدح فی نفس المجتهد، یعسر علیه التعبير عنه، و قیل هو العدول عن قیاس الی قیاس اقوی منه، و قیل تخصیص القیاس بدلیل اقوی منه فیرجع الی تخصیص العله... الذی استقر علیه رأی المتأخرین هو أنه عباره عن دلیل یقابل القیاس الجلی نصاً کان أو اجماعاً أو قیاساً خفياً او ضروره فهو اعم من القیاس الخفی، هذا فی الفروع، فان اطلاق الاستحسان علی النص والاجماع عند وقوعها فی مقابله القیاس الجلی شائع فی الفروع...

ص: 383

1-1 القیاس /118.

2-2 تأویل مختلف الحدیث /56.

3-3 القیاس /119.

4-4 تفسیر امام حسن عسکری /19.

5-5 مجمع البحرین، واژه جرثم.

و اما فی اصطلاح الاصول فقد غلب اطلاقه علی القیاس الخفی كما غلب اسم القیاس علی القیاس الجلی تمیزاً بین القیاسین... و بعد ما استقرت الآراء علی انه (استحسان) اسم لدلیل متفق علیه سواء كان قیاساً خفياً او اعم منه اذا وقع فی مقابله القیاس الجلی حتی لا یطلق علی نفس الدلیل من غیر مقابله فهو حجهٌ عند الجمیع من غیر تصور خلاف(1).

قال السید محمد تقی الحکیم: و ما یقال عن القیاس یقال عن الاستحسان و هو كما یقولون قیاس خفی و ادله اعتباره أخفی من أدله سابقه. و شیعه امامیه استحسان را قبول ندارد به دلیل نهی ائمه هده مهدیین علیهم السلام و دلیل استحسان تا قرن دوم هجری از ادله احکام شرع نبود، بعداً اختراع شد.

8 - استصلاح: به معنای صلاح کار جستن و صلاح پرسیدن و یکی از اصول فقه نزد مالک بن انس و اصحابش است و صلاح عامه را در آن می دانند. و هو اعتبار ان أمراً من الامور فیہ صلاح للعامه.(2)

یکاد یكون الغرض من الاستصلاح (والمصالح المرسله) فی الفقه المالکی و تذهب الطریقتان (الاستحسان والاستصلاح) الی أنه كثيراً ما عدل عن الأخذ بنتائج القیاس عند ما تصادم القیود النظریه مصالح الناس او مراقبهم. و كان هذا لتعسف اکبر سبب فی معارضه کثیر من الفقهاء للاستحسان والاستصلاح و لم یتفق العلماء قط علی انهما من القواعد الصحیحه فی اصول الفقه.(3)

و لكن المالکیه یقولون الأخذ به مصلحه جزئیه فی مقابله دلیل کلی.(4) شیعه امامیه دلیل استصلاح را برای فتوی در احکام شرعیه قبول ندارند و لا یری الشیعه حاجهً الی اصول اخرى بعد تعلیم الامام (علیه السلام) و مع ذلك فإنه یوجد عندهم فی فتره غیبه

ص: 384

1-1 تلخیص کشف اصطلاحات الفنون.

2-2 ر.ک: لغت نامه دهخدا.

3-3 دائرهالمعارف الاسلامیه، محمد ثابت الفندی 2/83 - 84.

4-4 القیاس 127/.

الامام الاخير عليه السلام اصلان (اجماع و عقل) يقابلان الاصلين الأخيرين عند أهل السنه. (1)

بقى من الادله المعتبره عند جملة من علماء السنه: (الاستحسان) و (المصالح المرسله) و (سد الذرائع).

وهي - ان لم ترجع الى ظواهر الادله السمعيه او الملازمات العقلية - لا دليل على حجيتها، بل هي أظهر أفراد الظن المنهى عنه. وهي دون القياس من ناحيه الاعتبار.

ولو أردنا اخراجها من عمومات حرمه العمل بالظن لا يبقى عندنا ما يصلح لانطباق هذه العمومات عليه مما يستحق الذكر، فيبقى النهي عن الظن بلا- موضوع. و من البديهي عدم جواز تخصيص الا-كثر. على ان الاحكام و ملاكاتها لا يستقل العقل بادراكها ابتداءً أى ليس من الممكن للعقول أن تنالها ابتداءً من دون السماع من مبلغ الاحكام او بالملازمه العقلية. و شأنها في ذلك شأن جميع المجعولات كاللغات، والاشارات، والعلامات، ونحوها، فانه لا معنى للقول بانها تعلم من طريق عقلي مجرد، سواء كان من طريق بديهي ام نظري.

ولو صح للعقل هذا الامر لما كان هناك حاجه لبعثه الرسل ونصب الأئمه، اذ يكون حينئذ كل ذى عقل متمكناً بنفسه من معرفه احكام الله تعالى، ويصبح كل مجتهد نبياً او اماماً، و من هنا تعرف السر في اصرار اصحاب الرأى على قولهم بأن كل مجتهد مصيب، وقد اعترف الامام الغزالي بانه لا يمكن اثبات حجيته القياس الا بتصويب كل مجتهد و زاد على ذلك قوله بأن المجتهد وان خالف النص فهو مصيب وان الخطأ غير ممكن في حقه.

و من أجل ما ذكرناه من عدم امكان اثبات حجيته مثل هذه الادله رأينا الاكتفاء بذلك عن شرح هذه الادله و مرادهم منها و مناقشه أدلتهم. (2)

حضور حضرت آيه الله العظمى آقاي ميلاني - دامت برکاته -

السلام عليكم. در اين ايام، مسائلي مستحدث شده است که در رساله های عملیه گذشتگان وجود ندارد. مستدعی آن که جواب مرحمت فرماید:

ص: 385

1-1 دائرة المعارف الاسلاميه 2/287.

2-2 اصول الفقه مظفر 3/25.

س 1 - اگر مردی عقیم باشد، ولی زنش عقیم نباشد و نطفه مرد دیگری را با وسایل طبی در رحم زن قرار دهند و زن، باردار شود، آیا این عمل جایز است؟ طفل با شوهر عقیم زن، چه نسبتی پیدا می کند؟

س 2 - در مورد کِشْتِ نطفه در رحم زنِ عقیم، اگر نطفه مرد و زن را گرفته، در رحم زنِ دیگر پرورش دهند، آن طفل چه نسبتی با آن زن و شوهر صاحب نطفه پیدا می کند و با آن زنی که نطفه در رحم او پرورش یافته است چه نسبتی می یابد و کدام یک از این دو زن، مادر طفل محسوب می شوند که احکام شرعی بر آن متصور است و آیا زنی که نطفه در رحمش پرورش یافته است، گنهکار می باشد؟

باسمه تعالی

ج 1 - چون زن عقیمه نمی باشد، بچه ظاهراً ولد الزنا نیست، بلکه ربیب و یا ربیبه شوهر زن است، ولی چون روایات معتبر داریم که زن مجاز نیست آب مرد اجنبی را که شوهرش نیست، داخل رحمش کند و شدیداً مورد لعن و سرزنش قرار گرفته است، این عمل جایز نیست.

ج 2 - بعید نیست که طفل، فرزند صاحبان نطفه محسوب گردد و دلیل روشنی از ناحیه شرع انور نداریم، به مقتضای احتیاط رفتار کنند و طفل با زنی که در رحم او پرورش یافته است و ظرفیت دارد، نسبتی ندارد و احتیاط ترک نشود و نسبت مادر بودن از اول جواب معلوم گردید و چون برخلاف موازین شرع است، ظاهراً گنهکار است.

حضور انور حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

س 1 - شخصی ورشکست شده است. بعضی از طلبکاران و ارباب دیون پیشدستی می کنند و بر طلبکارانِ دیگر سبقت می گیرند و بعضی از اموال و مستغلات مدیون را از باب مطالبات خود تصرف می کنند، آیا عمل آنها درست است؟ مزاحمت برای طلبکارانِ دیگر چه صورت دارد؟ اگر تأمین و تصرف آنها در اموال ورشکسته با مستثنیات دین بر خورد پیدا کند،

ص: 386

چه صورتی دارد.

س 2 - آیا می توان رد مظالم و کفاره را مانند زکات به فقیر سید داد؟

س 3 - دانشمندان ثابت کرده اند سیگار کشیدن ضرر دارد و از طرفی هر مضرّی در اسلام حرام است. آیا با این وصف، سیگار کشیدن حرام است و اگر امام جماعت سیگار بکشد، از عدالت ساقط می شود؟

س 4 - آیا بازی نرد و شطرنج قمار محسوب می شود و حرام است؟

س 5 - آیا جلوگیری پیش از ایجاد نطفه به وسیله قرص یا راههای دیگر، خلاف شرع است؟

س 6 - آیا اسکناس از معدودات به حساب می آید و بیع و شرای آن با زیاده و نقصان بدون شرط یا با قید و شرط جایز است؟

باسمه تعالی

ج 1 - فرق می کند بین آن که بر حسب درخواست طلبکاران حاکم شرع مدیون را حَجْر کرده باشد و حکم مفلس بودن مدیون را داده باشد یا چنین نباشد. در صورت اول، نمی توانند تأمین نمایند و مزاحمت با سایر طلبکاران جایز نیست و مستثنیات بر طبق آنچه در فقه مذکور است، استثنا می شود، مگر در صورتی که عین، مال طلبکار باشد با شرایطی که در فقه ذکر شده است و در صورت دوم (نبودن حکم حاکم شرع) بدون رضایت شخص ورشکسته شده، طلبکاران نمی توانند تأمین نمایند و شخص ورشکسته نمی تواند رضایت بدهد به بعضی از طلبکاران با مطالبه سایر طلبکاران و مستثنیات را هم نمی توانند بردارند.

ج 2 - ردّ مظالم را می توان به سید فقیر متدین داد، ولی کفّارات، محل اشکال است.

ج 3 - مراتب ضرر، مختلف است و هر مضرّی حرام نیست، بلکه مضرّات مخصوص و آنچه موجب نقص عضو یا تغییر ما خلق الله بشود، حرام است.

ج 4 - جای سؤال نیست، ظاهراً بلا اشکال، قمار است.

ص: 387

ج 5 - نطفه (1) عبارت است از رسیدن دانه ای که در منی مرد است به دانه ای که در رحم زن است، پس اگر منی اصلاً به رحم زن وارد نشود و زن رضایت به آن داشته باشد، اشکالی ندارد و همچنین اگر به وسیله قرص و مانند آن جلوگیری شود از اینکه دانه منی مرد به دانه رحم زن برسد، ظاهراً مانعی ندارد، ولی اگر بعد از رسیدن این دو دانه به همدیگر، آن را تلف کند که اولاد به وجود نیاید، گناه کرده است و باید پانزده مثقال طلای سکه دار دیه بدهد.

ج 6 - مربوط به تشخیص شخص است، اگر چنانچه اسکناس، جنبه سندیت داشته باشد، جایز نیست و اگر فی حدّ نفسه مالیت داشته باشد، معدود است و حکم ربای معاملی در معدودات جواز است.

حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

با عرض سلام و تحیت، چند مسأله هست، مستدعی جواب آن می باشم.

س 1 - آیا توقف و اقامت یا سوار شدن به وسایل نقلیه ای که موسیقی می گذارند و قهراً شنیده می شود و احتمال اثر نهی در مورد آنها داده نمی شود، جایز است؟

س 2 - آیا تصرف اموالی که از دولت گرفته می شود و مجهول المالک است و احتیاطاً باید از فقیر وکالت بگیرند، جایز است؟

س 3 - شهرداریها و مانند آنها مستغلاتی را خراب می کنند و اراضی اشخاص را تصرف کرده، معبر و خیابان می سازند. آیا عبور و توقف در آنها جایز است و آیا به عنوان مجهول المالک می توان در آنها تصرف کرد؟

س 4 - آیا خمس از دریافت حقوق دولتی و یا از شرکتهای در صورتی که زاید بر مؤونه باشد، واجب است؟

س 5 - آیا نظر کردن مرد اجنبی به زنی که قصد ازدواج با او دارد، جایز است؟

س 6 - شخصی احتیاج به منزل مسکونی دارد، در حالی که ربح و درآمد او برای خرید

ص: 388

1 - 1 از مرحوم آیه الله العظمی خوئی سؤال شده است از نطفه و سقط آن؟ ایشان در جواب فرموده اند: نطفه (منی) است که مبدأ نشو انسان به سبب استقرار آن در (جدار) رحم محسوب می شود قبل از آن که علقه گردد.

خانه کافی نیست، آیا او می تواند از درآمد خود ذخیره کند تا بتواند منزل بخرد؟ افتونا مأجورین.

باسمه تعالی

تسلیم و تحیت تقدیم می دارم.

ج 1 - اگر انسان مراقب باشد و بودنش امضای عملی محسوب نشود و عملاً نهی از منکر نماید، مانعی ندارد.

ج 2 - گیرنده مال دولت از فقیر وکالت بگیرد تدریجاً مال مجهول المالك را به او بدهد و او مال را به دهنده ببخشد، دو مرتبه مقدار دیگری را می دهد و او ببخشد و در آخر مقداری را در اختیار فقیر قرار دهد و چون فقیری که غنای باطنی دارد و مایل است واسطه خیر شود و می داند که مطلب چنین است، حقیقتاً دستگردان می نماید، می تواند گیرنده در مال دولت تصرف نماید.

ج 3 - در این گونه موارد که زمینها یقیناً برگشت به صاحبانش نخواهد شد، مرحوم آیه الله الاستاذ الميرزا النائینی - قدس سره - می فرمودند: از موضوع حرمت تصرف مال غیر خارج است، چون فرموده حضرت ولی عصر - صلوات الله تعالی علیه - این است که «لا يحل لأحد أن يتصرف في مال غيره بغير اذنه» و نیز «لا- يحل مال امرء إلا بطيب نفسه» همین معنا را می رساند. بالجمله، موضوع مال است، نه چیزی که مالیت ندارد و اعتبار ملکیت عقلانیه را هم شاید نداشته باشد؛ (1)

ص: 389

1-1 از مرحوم آیه الله العظمی آقای خوئی - قدس سره - جزوه ای به نام مُسْتَحَدِّثَاتُ الْمَسَائِلِ باقی مانده است که در آن مسائلی فرموده اند: (احکام الشوارع المفتوحه من قبل الدوله) مسأله: ما حکم العبور من الشوارع؟ المستحدثه الواقعه علی الدور والاملاک الشخصیه للناس التي تستملکها الدوله جبراً و تجعلها طرقاتاً و شوارعاً؟ الظاهر جوازها لانها من الاموال التالفه عندالعرف، فلا يكون التصرف فيها تصرفاً في مال الغير نظير الكوز المكسور و ماشاكلة نعم لأصحابها حق الاولويه، الا أنه لا يمنع من تصرف غيرهم، و اما الفضلات الباقية منها فهي لا- تخرج عن ملك اصحابها، و عليه فلا- يجوز التصرف فيها بدون اذنهم ولا شراؤها من الدوله اذا استملكتها غصباً إلا بارتضاء أصحابها، مسأله: المساجد الواقعه في الشوارع المستحدثه الظاهر انها تخرج عن عنوان المسجديه، و على هذا فلا بد من التفصيل بين الاحكام المترتبة على عنوان المسجد الدائره مداره وجوداً و عدماً، و بين الاحكام المترتبة على عنوان وقفية. و من الاحكام الاولى حرمة تنجيس المسجد و وجوب ازاله النجاسه عنه و عدم جواز دخول الجنب والحائض فيه و ماشاكل ذلك فانها احكام مترتبة على عنوان المسجديه فاذا زال انتفت هذه الاحكام و ان كان الاحوط ترتيب آثار المسجد عليه، و من الاحكام الثانيه عدم جواز التصرف في موادها و فضلاتها كاحجارها و اخشابها و ارضها و نحو ذلك، و عدم جواز بيعها و شرائها، نعم يجوز بيع ما يصلح بيعه منها باذن الحاكم الشرعي او وكيله، و صرف ثمنها في مسجد آخر مع مراعاة الأقرب فالأقرب، و كذا يجوز في هذه الحاله صرف نفس تلك المواد في تعمير مسجد آخر، و من ذلك يظهر حال المدارس الواقعه في تلك الشوارع و كذا الحسينيات فان انقاضها كالأحجار و الأخشاب و الأراضى و غيرها لا تخرج عن الوقفیه بالخراب والغصب، فلا يجوز بيعها و شراؤها. نعم يجوز ذلك، باذن الحاكم الشرعي او وكيله و صرف ثمنها في مدرسه او حسينيه اخرى مع مراعاة الأقرب فالأقرب او صرف نفس تلك الانقاض فيها. مسأله: يجوز العبور والمروور من اراضى المساجد الواقعه في الشوارع و كذلك الحكم في اراضى المدارس والحسينيات. مسأله: مابقى من المساجد ان كان قابلاً للانتفاع منه للصلاه و نحوه من العبادات ترتب عليه جميع احكام المسجد، و اذا جعله الظالم و نحوه من العبادات ترتب عليه جميع احكام المسجد، و اذا جعله الظالم دكاناً او محلاً او داراً بحيث لا- يمكن الانتفاع به كمسجد، فهل يجوز الانتفاع به كما جعل اي دكاناً او نحوه فيه تفصيل، فان كان الانتفاع غير مناف لوجه

المسجد كالأكل والشرب والنوم ونحو ذلك فلا شبهه في جوازه، وذلك لان المانع من الانتفاع بجهه المسجديه انما هو عمل الغاصب، و بعد تحقق المانع وعدم إمكان الانتفاع بتلك الجبهه لا مانع من الانتفاع به في جهات اخرى، نظير المسجد الواقع في طريق متروك التردد، فانه لا بأس بجعله مكاناً للزراعه اودكانا، نعم لا يجوز جعله مكاناً للاعمال المنافيه لعنوان المسجد كجعله ملعباً او ملهى و ماشاكل ذلك، فلو جعله الظالم مكاناً لما ينافى العنوان لم يجز الانتفاع به بذلك العنوان. مسأله: مقابر المسلمين الواقعه في الشوارع ان كانت ملكاً لأحد فحكمها حكم الاوقاف كما عرفت، هذا اذا لم يكن العبور والمرور عليها هتكاً لموتى المسلمين و الا فلا يجوز، واما اذا لم تكن ملكاً و لا وقفاً فلا بأس بالتصرف فيها اذا لم يكن هتكاً، و من ذلك يظهر حال الفضلات الباقية منها، فانها على الفرض الاول لايجوز التصرف فيها و شراؤها الا- باذن مالکها، و على الفرض الثانى لايجوز ذلك الا باذن المتولى و صرف ثمنها في مقابر اخرى للمسلمين مع مراعاة الأقرب فالأقرب، و على الفرض الثالث يجوز ذلك من دون حاجه الى اذن احد.

ج 4 - پولی که به عنوان حقوق از دولت می گیرند، در صورت ظاهر و در واقع مالک نیستند، باید آن را بر طبق موازین شرع اصلاح نمایند و خمس تعلق می گیرد.

ج 5 - در غیر وجه و کفین مانند سر و گردن اکتفا نماید به مقداری که ضرورت اختیار مقتضی است بنا بر احوط بدون ریه و تلذذ باشد و در صورتی که قبلاً از او اطلاع نداشته و مانعی از ازدواج به آن زن نبوده باشد.

ج 6 - واجب است خمس مازاد بر مؤونه را بدهد - والعلم عندالله.

ص: 390

حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

در این اواخر، عده ای از افراد خیر مؤسساتی تأسیس می کنند و به ثبت می رسانند که هیأت مؤسس دارد و کار آنها این است که از مردم برای فقرا و ایتم و غیره کمک می گیرند. خواهشمندم درباره مسائل مربوط به این مؤسسات جواب مرقوم فرمایید:

س 1 - اگر مؤمنان مستغلاتی مانند حیاط، زمین و غیره یا وجه نقدی به این مؤسسات واگذار کنند، آیا این مؤسسات مالک آنها می شوند و در نتیجه ملک از تملک صاحب اول سلب می شود؟

س 2 - اگر شخصی وجه نقد و یا جنس منقول و غیر منقول به آن مؤسسات خیریه هبه کند، آیا قبول و قبض که در هبه معتبر است، در این مورد هم معتبر است و اگر یکی از اعضای هیأت مدیره قبول و قبض کند، کافی است؟

س 3 - مؤسسات خیریه صدقه می پذیرند و در صورت صحت، آیا قبض دادن که در صدقه لازم است، در این صورت هم محقق می شود؟

س 4 - اگر فردی ملکی را وقف این مؤسسات کند، چون در وقف تصرف لازم است، آیا مؤسسین و یا هیأت مدیره اگر قبض و تصرف کنند، وقف محقق می گردد.

س 5 - اگر تملیک و هبه و صدقه در اختیار این مؤسسات مشروع باشد، آیا عمری کردن همان ملک غیر منقول صحیح است؟

س 6 - گاهی اعضای این مؤسسات مصلحت می دانند از وجوه جمع آوری شده برای کسانی که به این مؤسسات کمک کرده اند، مجلس ختم بر پا کنند و یا در اعیاد مذهبی جشن بگیرند، آیا این کارها جایز است؟

باسمه تعالی

ج 1 - مؤسسه مالک نمی شود، ولی به مقتضای ماکان لله لایرد ولا رجعه فیه، شبیه به مسلوب الملکیه می شود از مملک که اختیار آن را نداشته باشد.

ص: 391

ج 2 - مؤسسه موهوب له، مالک شرعی نمی شود و بعید نیست آنچه در اول گفته شد، مجری بوده باشد و احتیاطاً اولیای مؤسسه قبض نمایند.

ج 3 - صدقه ظاهریه است، بعید نیست حکم جواب اول را داشته باشد و مؤسسه استحقاق صدقه علی مالها من الحقیقه به عنوان نفسه ندارد.

ج 4 - اولیای امور مؤسسه را متولی در اجرای صیغه وقف قرار دهد و آنان اقباض نمایند.

ج 5 - شرعی نیست، ولی مملک و واهب و متصدق می توانند آن ملک غیر منقول را مصالحه نمایند به اولیای امور مؤسسه و شرط کنند که عمری برای آنان باشد و بعد از فوت او عواید ملک را به مصارف خیر برسانند و یا وقف برای مؤسسه نمایند به نحوی که قبلاً عرض شد.

ج 6 - اگر دهندگان وجوه، اختیار مطلق به اولیای مؤسسه داده باشند، جایز است و الا خیر. العلم عندالله.

حضور انور حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

س 1 - با عرض سلام و تحیت در نیشابور در مجلسی که آقایان فضلا بودند، درباره موارد ذیل بحث شد: 1 - نبی 2 - رسول 3 - اولوالعزم 4 - امام 5 - وحی 6 - إلهام 7 - مُحدَّث به اتفاق، از باب «فَسئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (1) بنا شد از حضرت عالی سؤال شود جزاکم الله عنا خیرالجزاء.

باسمه تعالی

ج 1 - نبی: از نبأ بر وزن فعیل به معنای فاعل به شخصیتی گفته می شود که به غیر واسطه بشر و ریاضت بدن و روح از جانب خداوند متعال، مطالبی را بگوید و خبر دهد

ص: 392

وبعضی گفته اند از نبوت به معنای رفعت است: «وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا» (1) خداوند متعال، آنان را برای تربیت انسان برگزید و عددشان صد و بیست و چهار هزار است (2).

جمعی از ایشان فقط نبی می باشند، صدا را می شنوند و صاحب صدا را در بیداری نمی بینند.

حکیمی از حضرت موسی علیه السلام سؤال نمود: «من ای الجهه یکلمک قال: من کل الجهات و بكل الجهات قال: یا بنی اسرائیل اتبعوا نبیکم» و ممکن است در عالم رؤیا و خواب، ملک را ببینند و وظیفه او را به او ابلاغ نمایند، مانند حضرت ابراهیم علیه السلام «... قال یا بُنَّی اِنِّی اَرَى فِی الْمَنَامِ اَنِّی اَذْبَحُک...» (3).

قال ابو عبدالله علیه السلام: «الانبياء والمرسلون على اربع طبقات: فنبی متبأ فی نفسه، لا یعدو غیرها، و نبی یری فی النوم و یسمع الصوت و لا- یعاینه فی الیقظه و لم یبعث الی أحد و علیه امام مثل ما کان ابراهیم علی لوطعلیهما السلام، و نبی یری فی منامه و یسمع الصوت و یعاین الملک و قد اُرسِلَ الی طائفه قَلَّوا او کثروا، کیونس» (4) قال الله لیونس: «وَأَرْسَلْنَاهُ اِلَى مَائَةِ اَلْفٍ اَوْ یَزِیدُونَ» (5).

قال: یزیدون ثلاثین ألفاً و علیه امام والذی یری فی نومہ و یسمع الصوت و یعاین فی الیقظه و هو امام مثل اولی العزم... (6).

رسول: جمع آن رسل است افرادی هستند که روش نرم و رفتار گرانبار دارند، ملک را در بیداری می بینند و صدای او را می شنوند و با او سخن می گویند و هر رسولی نیز نبی می باشد و هر نبی رسول نیست و رسول به انبیا گفته می شود «و ما مُحَمَّدٌ اِلَّا رَسُوْلٌ...» (7) «یا ایُّها الرُّسُوْلُ بَلِّغْ ما اُنزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ...» (8) و گاهی به ملائکه «وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا

ص: 393

1-1 مریم 19/57.

2-2 المیزان 18/239.

3-3 صافات 37/102.

4-4 اصول کافی 6/674.

5-5 صافات 37/147.

6-6 اصول کافی 1/174.

7-7 آل عمران 3/144.

8-8 مائده 5/67.

ابراهيمَ بِالْبَشْرِى... (1)» «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ... (2)».

اولوا العزم: از عزم به معنای مصمم و ثابت قدم و صبور است (3) و در قرآن مجید، یک آیه است که در آن جمله اولوا العزم ذکر شده است: «فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ...» (4).

و به روایت فریقین پنج نفر می باشند: 1 - نوح - 2 - ابراهیم - 3 - موسی - 4 - عیسی - 5 - محمد صلی الله علیه وآله «وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمَنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ وَ اِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَ أَخَذْنَا مِنْهُمُ مِيثَاقًا غَلِيظًا». (5)

این پنج نفر بودند که صاحب شریعت بودند و ناسخ شریعت قبل، و بر همگان واجب است تبعیت از این پنج نفر و اعراض از مدعیان. (6) و حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه وآله خاتم انبیاء و رسل می باشند: «ما كان مُحَمَّدٌ اَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَ لَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ». (7)

روایات شیعه: «عن ابن أبی یعفور قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول: سادة النبيين والمرسلين خمسة وهم اولوا العزم من الرسل و عليهم دارت الرحي، نوح، و ابراهيم، و موسى، و عيسى، و محمد صلی الله علیه وآله و على جميع الانبياء». (8)

ثمالي به حضرت صادق عليه السلام عرض می نماید: «لم سموا اولى العزم؟ قال عليه السلام: لأنهم بعثوا الى شرقها وغربها و جنها و إنسها». (9)

«عن سماعه قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام: قول الله: «فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ» فقال: نوح و ابراهيم و موسى و عيسى و محمد، صلوات الله عليهم و على جميع

ص: 394

1-1 عنكبوت 29/31.

2-2 تكوير 81/19.

3-3 كلمات القرآن 380/.

4-4 احقاف 46/35.

5-5 احزاب 33/7.

6-6 مجمع البيان 9/169.

7-7 احزاب 33/40.

8-8 اصول كافي 1/134.

9-9 بحار الانوار 11/58.

أنبياء الله ورسوله، قلت: كيف صاروا أولى العزم؟ قال: لأن نوحاً بعث بكتاب وشريعه فكل من جاء بعد نوح أخذ بكتاب نوح وشريعته و منهاجه حتى... جاء بشريعه و منهاجه وبالصحف حتى جاء موسى بالتوراه وبعزيمه ترك الصحف، فكل نبي جاء بعد موسى أخذ بالتوراه وشريعته و منهاجه حتى جاء المسيح بالانجيل وبعزيمه ترك شريعه موسى و منهاجه، فكل نبي جاء بعد المسيح أخذ بشريعه و منهاجه حتى جاء محمد صلى الله عليه وآله فجاء بالقرآن وشريعته و منهاجه، فحلاله حلالاً الى يوم القيامة، و حرامه حرام إلى يوم القيامة فهؤلاء اولوا العزم من الرسل» (1)

روايت مخالفتان: «عن ابن عباس قال: اولوا العزم من الرسل النبي صلى الله عليه وآله و نوح و ابراهيم و موسى و عيسى» (2)

امام را علمای تفسیر و حدیث و فلسفه و کلام و تاریخ و دائره المعارف و لغت در مؤلفات خود بحث نموده اند.

و شيعه اثني عشرية می گویند: ان نصب الامام لطف و هو واجب على الله تعالى فيجب ان يكون الامام معصوماً لتلايضل الخلق و يؤكد ذلك قوله «لا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ».

«واتفقوا على امامه على عليه السلام بعد النبي صلى الله عليه وآله اذ لم يكن غيره معصوماً ثم ساقوا لامامه بعده إلى الحسن المجتبي ابنه. ثم إلى اخيه الحسين الشهيد بكربلا. ثم إلى ابنه زين العابدين. ثم إلى ابنه محمد الباقر. ثم إلى ابنه جعفر الصادق. ثم إلى ابنه موسى الكاظم. ثم إلى ابنه علي الرضا. ثم إلى ابنه محمد التقى. ثم إلى ابنه علي التقى. ثم إلى ابنه الحسن الزكي العسكري. ثم إلى ابنه محمد المهدي المنتظر خروجه - عليهم السلام اجمعين - وقالوا انه باق و سيظهر، ويملا الدنيا عدلاً كما ملئت جوراً و هو الثاني عشر من أئمتهم ولاجل ذلك لقبوا بالاثني عشرية» (3)

در معرفی امام، حضرت رضا عليه السلام می فرماید: «ان الامامه أجل قدرأ، و أعظم شأنأ، و أعلى مكانأ، و أمتع جانبأ، و أبعد غوراً من ان يبلغها الناس بقولهم أو ينالوها بأرائهم، أو يقيموا اماماً باختيارهم، إن الامامه خصَّ الله عزوجل، بها ابراهيم الخليل - عليه السلام - بعد

ص: 395

1-1 بحار الانوار 56/55.

2-2 الدر المنثور 6/45.

3-3 قواعد العقائد خواجه نصير، ضميمه كتاب تلخيص المحصل 460 - 461.

النبوه والخله مرتبه ثالثه و فضيله شرفه بها و أشاد بها ذكره فقال: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»، فقال الخليل عليه السلام سروراً بها: «وَمِنْ دُرِّيَّتِي» قال الله تبارك و تعالى: «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» فأبطلت هذه الايه امامه كل ظالم الى يوم القيامة».(1)

وحی: سخن پنهان؛ در قرآن بیش از هشتاد مرتبه به الفاظ مختلف تعبیر (وحی) شده، گاهی مربوط است به انبیای اولوا العزم(2).

و گاهی به انبیا(3) و گاهی رسل(4) و گاهی ملائکه(5) و غیر ملائکه مانند مادر حضرت موسی علیه السلام(6) و گاهی به آسمانها(7) و گاهی به زمین(8).

و گاهی به نبات(9) و گاهی به حیوان مانند نحل(10) و گاهی به شیطان(11).

وحی بر دو قسم است: وحی ظاهر و باطن، آنچه پیغمبران بشنوند بی واسطه و یا به توسط ملائکه و هر دو حجت است بر آنها، وحی باطن: [وحی ظاهر] آنچه به وسیله الهام و اجتهاد و رأی حاصل گردد، حجت نیست، و حضرت امیرعلیه السلام فرمودند: «و کلام الله لیس بنحو واحد؛ منه ما کلم الله به الرسل، و منه ما قذفه فی قلوبهم، و منه رؤیا یراها الرسل، و منه وحی و تنزیل یتلی و یقرأ فهو کلام الله»(12).

دانشمندان درباره وحی به قدر دانش خود مطالبی نوشته اند، اما آنچه واقع است، خداوند متعال افرادی را برگزیده و به آنها عقل را افاضه فرموده و آگاهشان ساخته است

ص: 396

-
- 1-1 اصول کافی 1/199.
 - 2-2 ذلك مما أوحى إليك ربك من الحكمة...» اسراء 17/39.
 - 3-3 إنا أوحينا إليك كما أوحينا إلى نوح والنبيين من بعده...» نساء 4/163.
 - 4-4 وما كان ليشبر أن يكلمه الله إلا وحياً...» شوری 42/51 «و جعلناهم أممّة يهدون بأمرنا وأوحينا إليهم فعل الخيرات...» انبیاء 21/73.
 - 5-5 إذ يوحى ربك إلى الملائكة...» انفال 8/12.
 - 6-6 و أوحينا إلى أم موسى...» قصص 28/7.
 - 7-7 و أوحى في كل سماء أمرها» فصلت 41/12.
 - 8-8 إذا زلزلت الأرض زلزالها * وأخرجت الأرض أثقالها * وقال الانسان ما لها * يومئذ تخذل أخبارها * بأن ربك أوحى لها» زلزله 99/1-5.
 - 9-9 وحی به نبات، آفرینش اوست که چگونه بروید و درک مخصوص به نبات: «أنبتت سبع سبعا في كل سنبلة مائه حبه والله يضاعف لمن يشاء» بقره 2/261.
 - 10-10 و أوحى ربك إلى النحل...» نحل 16/68.
 - 11-11 وإن الشياطين ليوحون إلى أوليائهم» انعام 6/121.
 - 12-12 بحار الانوار 18/8.

برای دریافت وحی و اسرار جهان هستی تا به جامعه بشر به قدر ظرفیت و درکشان معانی بلندی را بگویند.

خلاصه: قرآن به تمام الفاظ، وحی گردیده و آن کلام خداوند متعال است، نه آن که معنا بر قلب پیغمبر صلی الله علیه وآله نازل گردیده و آن حضرت به لغت حجاز ادا کرده، و آیه کریمه «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ» (1) منافات به آن ندارد، زیرا الفاظ بر قلب منور آن حضرت القا می شد.

پس پیغمبر صلی الله علیه وآله که به او وحی شده توسط باطن و روح اوست که با ملک ارتباط پیدا می نماید و معارف و آیات الهی را دریافت می کند و صدای ملک را می شنود و نوشته های او را با چشم حسی می بیند.

الهام در جماد و نبات و حیوان است که اصطلاحاً به آن هوش می گویند و در اینکه چگونه به آنها الهام می شود، دانشمندان بحث و تحقیق نموده اند.

الهام در انسان: به قلب او صور علمی افاضه می شود که تصور و تصدیق می نماید و مکمل نفس انسان است چنانچه متقی گردد، و سخط است اگر گرفتار گناه و معصیت گردد: «فَالهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا». (2)

«قال ابو جعفر و ابو عبدالله عليهما السلام في قوله: «فَالهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا»، قال عليه السلام بينَ لها ما تأتي و ما تترك (3)»

مُحَدَّث: به فتح دال و تشدید به فردی که در گفتار و ظن خود صادق باشد. (4)

محدث: تفهیمات قلبی است که القا می شود و الهام می گیرد و به واسطه روشنایی آن راه را می پیماید. تشخیص موضوع که از عالم معنا است، یا خیال مشکل است.

قال ابو جعفر عليه السلام: «المحدث فهو الذي يحدث فيسمع ولا يعاين ولا يرى في منامه.»

وقال عليه السلام «المحدث الذي يسمع الصوت ولا يرى الصورة (5)».

سلمان فارسی مُحَدَّث بود، عن ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلام و كان سلمان محدثاً

ص: 397

1-1 شعراء 26/193 - 194.

2-2 2 شمس 91/8.

3-3 3 مجمع البيان 1/419.

4-4 4 مختار الصحاح 105/.

5-5 5 اصول کافی 1/176 - 177.

قال: قلت: فما آية المحدث، قال: يأتيه ملك فينكت في قلبه، كيت و كيت.

فسئل الصادق عليه السلام عن ذلك وقيل له من كان يحدثه؟ فقال: رسول الله صلى الله عليه وآله و امير المؤمنين عليه السلام و انما صار محدثاً دون غيره ممن كان يحدثانه لأنهما كانا يحدثانه بما لا يحتمله غيره من مخزون علم الله و مكنونه (1) و العلم عند الله، المستدعى للدعاء.

حضور حضرت آية الله العظمى آقاي ميلاني - مد ظله العالی -

با عرض سلام و تحیت و التماس در دعوات و زیارات، خواهشمندم بفرمایید:

شخصی به یکی از اولاد خویش در حیات خود، مقداری از مالش را از نقد و جنس بذل می کند و ضمناً به شرط ابتدایی قرار می گذارند که پس از وفات پدر از ترکه وی ارث نبرد، چون در حال حیات، ارث او داد شده است یا شرط و تعهد می کند که بعد از وفات پدر، حق خود را از ترکه پدر به سایر ورثه واگذار کند، یا در حال حیات، پدر که مقداری نقد و جنس به فرزند خویشتن بذل می کند، در ضمن عقد لازم شرط می کند که پس از وفات پدر از ترکه وی ارث نبرد و یا حق خود را در آن موقع از ترکه اسقاط و به سایر وراثت واگذار کند. متمنی است نظر مبارک را ذیلاً مرقوم فرمایید - ادام الله تعالی ظلکم العالی.

باسمه تعالی

تسلیم و تحیت وافر تقدیم داشته، پیوسته در ذکر می باشید.

اگر کسی در ضمن عقد لازم و همچنین در ضمن هبه به پسر شرط نماید که بعد از مردن، خودش سهم الارثی را که به پسر می رسد، به سایر ورثه ببخشد، بر حسب سهامشان مانعی ندارد، بلکه اگر به طور وصیت تملیکیته میملکش را به سایر ورثه تملیک نماید و آن پسر که مالی را که به او بخشیده است، اجازه نماید هم مانعی ندارد - و العلم عنده سبحانه و تعالی.

ص: 398

حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

س 1 - آیا تمام سوره یوسف، مکی است یا مدنی؟

س 2 - شأن نزول سوره یوسف چیست؟

س 3 - چرا بعضی از قصص انبیا در قرآن تکرار شده، ولی داستان حضرت یوسف یکجا و در یک سوره ذکر شده است؟

س 4 - چرا در بعضی از سوره ها، آخر آیه اول آن «حکیم» و در سوره یوسف «مبین» آمده است؟

س 5 - چرا از داستان حضرت یوسف به «احسن القصص» تعبیر شده و از داستانهای دیگر انبیا چنین تعبیری نشده است؟

س 6 - در سوره یوسف، سه رؤیا ذکر شده: 1 - رؤیای یوسف 2 - رؤیای دوزدانی 3 - رؤیای ملک مصر. آیا اثری بر این رؤیاها مترتب است؟

س 7 - «رؤیا» با «احلام» چه فرق دارد؟

س 8 - مفسرین در جمله «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِه وَهَمَّ بِهَا» بیاناتی دارند، نظر مبارک چیست؟

س 9 - چرا حضرت یوسف، مسؤولیت وزارت را قبول کرد و فرمود: «اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ»؟

س 10 - معنای «وَكذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُونَ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ» چیست؟

س 11 - اتهام سرقت به برادران یوسف «إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ» چگونه حمل بر صحت می شود؟

س 12 - در صورتی که حضرت یوسف و خاندان یعقوب موحد بودند، چگونه در پیشگاه یوسف سجده کردند؟ بئینوا جزیتیم خیرالجزاء.

سید حسن سیف (1)

ص: 399

1- آقای سید حسن سیف، استاد تعلیم قرآن و تجوید در مسجد سلطانی تهران بوده در سال 1315 شمسی که رژیم پهلوی کشف حجاب کرد، یکی از کسانی که به شدت مخالف بود و انتقاد می کرد، ایشان بود و در جلسات تعلیم با استناد به آیات قرآن، حرمت کشف حجاب را روشن می کرد. وی را خواستند بازداشت کنند، از تهران هجرت کرد و وارد کربلا شد. در آنجا هم کلاس تعلیم و تجوید قرآن تأسیس کرد و در این راه گامهای بلندی برداشت، قصص و مواعظ قرآن می گفت و از این طریق مردم را موعظه می کرد. در مدت سی سال توقف در کربلا- موفق گردید صندوق خاتمی برای قبر مطهر حضرت ابوالفضل علیه السلام بسازد. و دو گلدسته ایوان حضرت سیدالشهداء علیه السلام را مطلقاً کند. یک حسینیه و منزلگاهی هم برای تهرانیها بنا کرد. بعضی ها از وجود و نفوذ و فعالیت آقای سیف نگران شدند، دوباره از کربلا تبعید و به تهران وارد گردید. مانند گذشته جلسات تعلیم و تجوید قرآن کریم را در مسجد سلطانی از سر گرفت و ادامه داد تا اینکه در تهران بدرود حیات گفت - حشره الله مع القرآن و مع محمد و آله الأئمه المعصومین علیهم السلام.

«الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ * إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ * نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ».

ج 1 - بعضی از مفسران گفته اند: سه آیه اول سوره یوسف، مدنی است، ولی از سیاق آیات معلوم می شود تمام یکصد و یازده آیه آن مکی است.

ج 2 - یهودیان در زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله به مکه معظمه وارد شدند، خدمت آن حضرت رسیدند و عرض کردند در تورات (1) قصص انبیا آمده و بر آن اطلاع داریم، شما قصه حضرت یوسف علیه السلام و علت هجرت بنی یعقوب را به مصر بیان فرمایید. سوره یوسف بر رسول اکرم صلی الله علیه وآله نازل شد و حضرت برای آنان تلاوت فرمودند. یهودیان آیات سوره یوسف را با آنچه در تورات خوانده بودند، مقایسه نمودند، وقتی برتری قرآن بر تورات و کلمات و نکات برجسته آن را دیدند، همه ایمان آوردند.

ج 3 - جمع آوری و تدوین قرآن و ترتیب آیات (2) با نظر مبارک پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله بوده ولی ترتیب سور با نظر ایشان نبوده است.

اصولاً قرآن از توحید و معاد و ارسال رسل و انزال کتب سخن می گوید و «تبیان کلّ شیء» است، سرگذشت انبیا و چگونگی بعثت و تبلیغ و هدایت آنان ذکر شده، و از اجر و مزد نیکوکاران و عاقبت و خیم و بد کفار و منافقان بحث می کند و این منحصر به یک پیغمبر و قوم نیست که یک بار ذکر شود، لذا در بسیاری از سور قرآن بیان شده است؛ مانند سوره یونس و هود و نمل (سلیمان) و نوح، آنان که ایمان آوردند نجات یافتند و کسانی که ایمان نیاوردند، به سرنوشت طوفان و بلا گرفتار و هلاک شدند: «فَقَدْ مَصَّتْ

ص: 400

1-1 سفر پیدایش «تکوین» 30/45؛ انجیل، رساله یعقوب/368؛ قاموس کتاب مقدس /968.

2-2 تاریخ القرآن زنجانی /39.

«أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ» (2). داستان حضرت یوسف، در خودسازی یوسف است و یک بار هم بیان شده است.

در داستان خلقت حضرت آدم ابوالبشر، هر چند سرنوشت کسانی که ایمان نیاوردند و تکذیب نمودند، بیان نشده ولی فریب شیطان و فاجعه هولناک کشته شدن برادر به دست برادر، تکرار شده است و همچنین قصه یحیی و عیسی علیهما السلام دو مرتبه در سوره مریم و آل عمران که مکی و مدنی می باشند آمده است.

در سوره آل عمران، قضیه مباحله اهل بیت علیهم السلام با نصارای نجران نیز ذکر شده است و قصه اصحاب کهف و ذی القرنین و موسی و خضر و داستان ابراهیم و ذبح اسماعیل علیهم السلام یک مرتبه بیان شده و هیچ یک از قصص انبیا به تفصیل قصه یوسف علیه السلام نیست.

ج 4 - در یازده سوره قرآن، آیه اول و یا دوم و سوم آن به صفت «حکیم» ختم می گردد، یعنی خداوند حکیم است، انجام امور خلقت عالم و اشیا از روی حکمت بوده است و عبث و بیهوده نیست و هر کار و هر کلامی به حق و حکمت واقع شده است.

«الْكِتَابِ الْحَكِيمِ» یعنی کتاب از پیشگاه خداوند حکیم صادر شده است و پر است از آیات و نکات حکمت و برجسته ای که باید در آن تفکر و تعقل و تأمل نمود.

حکمت، علمی است که در آن بحث می شود از حقایق اشیا و خواص آن و رموز حکیمانه ای که در آن نهفته است. موضوع حکمت، اشیا موجود در خارج و ذهن است. فایده و نتیجه درک آن نیل به کمالات معنوی است و باعث سعادت و رستگاری دنیا و آخرت است.

حاج ملا هادی سبزواری می فرماید: «الحکمه هی العلم بحقایق الموجودات علی ما هی علیه فی نفس الامر و نظم الوجود نظماً محکماً متقناً و ان سألت الحق فالحکمه هی الوجود» (3).

ص: 401

1-1 انفال 8/38.

2-2 انعام 6/6.

3-3 شرح اسماء الحسنی 1/19.

حکمت بر دو قسم است:

1 - افعال و اعمالی که وجود آنها تحت قدرت و اختیار ماست.

2 - علم به احوال اشیا و موجودات که در اختیار ما نیست.

قسم اول: نظر به اینکه «اعیان حکمت» منجر به صلاح و رستگاری می گردد، حکمت عملی، و قسم دوم که در خارج در میدان تعقل است و احتیاج به ماده ندارد، حکمت نظری نامیده می شود.

«ذَلِكُمْ مِمَّا أَوْحَى إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ» (1) یعنی حجت و برهان قطعی که مفید اعتقاد باشد، نه مفید ظن و اقناع.

«وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا» (2).

«أُدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ» (3).

بالآخره «حکیم» یعنی خالق و مبین اساس خلقت و حقیقت اشیا و اصول و پایه های دین.

«مبین»:

در پنج سوره از سوره قرآن، آیات اول یا دوم آن به کلمه «مبین» ختم می گردد. (4)

«مبین» دو معنا دارد: 1 - روشن، واضح و آشکار. 2 - بیان کننده موضوعات و علوم و همه چیز.

معانی قرآن از هر جهت بسیار روشن و آشکار است و از آن به معجزه باقیه تعبیر می شود. آیات قرآن با مضامین زیبایی آن، انشا و بافته فکر بشر و انسان معمولی نمی باشد. «وإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ» (5).

«مبین» صفت است و هرگز بدون موصوف نمی آید و به آخر موصوف ملحق

ص: 402

1-1 اسراء 17/39.

2-2 بقره 2/269.

3-3 نحل 16/125.

4-4 یوسف، حجر، نمل، زخرف، دخان.

5-5 بقره 2/23.

می‌گردد «قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ» (1) «إِنَّا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ» (2). آشکار کننده هر نهان و روشن کننده همه تاریکیها.

داستان حضرت یوسف علیه السلام که دارای فراز و نشیب فراوان می‌باشد، بسیار واضح و روشن است که حقیقت داشته و موجب عبرت و اندرز می‌گردد.

ج 5 - بعضی از مفسرین معتقدند مراد از «احسن القصص» تمامی حکایات و قصص قرآن می‌باشد، یعنی همه «احسن القصص» است بهتر از حکایات عهدین و اسطوره‌ها و اسرائیلیات که قرآن از آنها مبراست. بعضی معتقدند داستان حضرت یوسف علیه السلام بهترین قصه‌های قرآن است و از ظاهر آیه شریفه: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ» (3) استفاده می‌نمایند.

قصص قرآن به طور واضح معانی عالی‌ای را به صورت مختلف و متنوع بیان می‌کند، گاهی به صورت بشارت دادن و امیدوار نمودن و زمانی با تهدید و تحذیر، هدایت و راهنمایی می‌کند.

در قرآن، تاریخ و قصص بسیاری از ملل و اقوام و شرح حال حکام و مردم برای پند گرفتن آمده است، بعضی مجمل و بعضی مفصّل. حکایت حضرت یوسف به طور تفصیل بیان شده و این با تفهیم مخاطبین سازگارتر است. و در آن نکاتی است که باید مورد دقت قرار بگیرد:

1 - توحید و مشیت الهی. «إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ» (4) آنچه مصلحت بداند، می‌شود. 2 - علم سرّ و خفیات که بشر به آن آگاهی ندارد. 3 - فقه و احکام آن. 4 - علم تعبیر خواب. 5 - فراست و دانایی در امور. 6 - حُسن معاشرت با مردم. 7 - داشتن سیاست و تدبیر. 8 - ذکر آبا و اجداد پیغمبران. 9 - رفتار فرشتگان و ملائکه و فریب دادن شیطان. 10 - چگونگی رفتار فرمانروا با مردم. 11 - موقعیت سلاطین و وزرا. 12 - اطاعت کارمندان دولت و رفتارشان با مردم. 13 - گرفتاری زندانیان و سعی در نجات آنان. 14 - فضل علما و دانشمندان. 15 - نحوه رفتار با جاهلان و بی‌خردان. 16 - عظمت مکر و

ص: 403

1-1 حجّ 22/49.

2-2 شعراء 26/115.

3-3 یوسف 12/3.

4-4 مائده 5/1.

خیله زنان. 17 - گرفتاری عاشقان. 18 - عفت جوانمردان. 19 - صبر در مصائب و ناله محنت زدگان. 20 - امتحان اصداقا و دوستان و احوال خویشاوندان. 21 - رسیدن بشارت و بوی پیراهن به پدر و بینا شدن چشمان. 22 - شقاوت و عداوت و شماتت اطرافیان. 23 - غنی شدن فقرا و مستمندان به کرم کریمان. 24 - برائت متهم «یوسف» به اقرار تهمت زندگان. 25 - اسیر شدن بی گناهان و مظلومان و عزیز شدن آنان. 26 - مورد عفو و گذشت قرار گرفتن ستمکاران.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره حضرت یوسف علیه السلام می فرمایند: «اذا قيل من الكريم فقولوا الكريم ابن الكريم ابن الكريم ابن الكريم يوسف بن يعقوب بن اسحاق بن ابراهيم عليهم السلام. (1)»

سوء استفاده از «احسن القصص»

خالد بن عرفطه گفت: نشسته بودم نزد عمر بن خطاب، شخصی را آوردند از اهالی «سوس» (2) عمر به او گفت: تو فلانی هستی؟ گفت: بله، عمر او را زد! آن مرد گفت: چرا مرا می زنی؟ عمر سه آیه اول سوره یوسف را تلاوت نمود، و سه تازیانه دیگر هم به او زد. پرسید: یا امیرالمؤمنین! من چه جرمی مرتکب شده ام؟

عمر گفت: تو از کتاب دانیال پیغمبر، رونوشت برداشته ای و در میان مردم می خوانی و منتشر می کنی.

آن مرد گفت: اگر این جرم است، هر چه امر کنید انجام می دهم. عمر گفت: باید آن نوشته ها را با آب گرم و پشم سفید بشویی! و دیگر نخوانی و به کسی تعلیم ندهی. اگر

ص: 404

1-1 کشف 2/301.

2-2 سوس» تعریب «شوش» است، در آن قبر دانیال علیه السلام می باشد. سام فرزند نوح علیه السلام آن شهر را بنا کرد ابو موسی اشعری در زمان عمر بن خطاب، اهواز را فتح کرد و آخرین شهری را که فتح نمود، «شوش» بود وقتی چشمش به قبر دانیال پیغمبر افتاد، از مردم، تاریخ قبر را پرسید. گفتند: در زمانی که بخت النصر، بیت المقدس را فتح کرد، بدن دانیال را از آنجا به «شوش» منتقل نمود. مردم هرگاه در مشکلاتی از قبیل قحطی و بی آبی قرار می گرفتند، به قبر دانیال متوسل می شدند، رفع گرفتاری می شد. ابو موسی اشعری، قضیه را به عمر بن خطاب خبر داد، عمر، دستور داد نهري حفر نمایند و جسد دانیال را به آنجا منتقل نمایند. به نقل از معجم البلدان 3/280.

شنیدم که خواننده ای و تعلیم داده ای تو را شدیداً عقوبت خواهم نمود. (1)

هنگام فتح ایران که اعراب به کتابخانه ها دسترسی پیدا کردند، سعد بن ابی وقاص نامه ای به عمر بن خطاب نوشت و راجع به کتابها کسب تکلیف نمود. وی در جواب، دستور داد همه کتابها را در آب اندازند! زیرا اگر آن کتابها هدایت کننده باشند، خداوند متعال، مسلمین را به وسیله قرآن «احسن القصص» از آنها بی نیاز ساخته است و اگر همراه کننده باشند که قهراً از آن بی نیازیم و خداوند ما را کفایت می کند.

با این فکر، تمام آن کتابها را در آب ریختند و یا در آتش سوختند. یعنی به بهانه «احسن القصص» و سوء استفاده از آن، علوم ایرانیان و غیره از بین رفت.

چلبی می نویسد: در تمام کشورهای که فتح کردند، هر چه کتاب یافتند، همه را سوزاندند. (2) ما «احسن القصص» داریم، دیگر نیازی به حدیث نداریم!

بعد از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه وآله یکی از مصائبی که برای اسلام پیش آمد، این بود که از جمع آوری حدیث و نوشتن و نقل و انتشار آن شدیداً جلوگیری کردند و تهدید نمودند که اگر کسی حدیثی نقل کند، به اشد عقوبت مجازات خواهد شد!

ابو سعید خدری دو روایت نقل می نماید:

1 - می گوید: پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند: غیر از قرآن و کلام الهی، چیزی از من نقل نکنید و هر کس غیر از قرآن از من چیزی نوشته است، محو نماید! (3)

2 - از پیغمبر صلی الله علیه وآله اجازه خواستم برای نوشتن علم آن حضرت، اجازه ندادند! (4)

به استناد این دو روایت جعلی و کذب، احادیث صادره از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله را محو و نابود کردند.

عایشه می گوید: پانصد حدیث از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله نزد پدرم بود. شبی دیدم خوابش نمی برد و از این پهلو به آن پهلو می گردد. بسیار نگران شدم، گفتم: آیا کسالتی دارید یا خبر ناگواری به شما رسیده است؟ چیزی نگفت. چون صبح شد، گفت: دخترم، احادیثی

ص: 405

1-1 الدر المنثور 3/3؛ تفسیر القرآن العظیم 2/467؛ مجمع الزوائد 1/182.

2-2 کشف الظنون 1/33.

3-3 کنز العمال 10/221، ح 29168.

4-4 کشف الظنون 1/33.

که نزد تو می باشد، حاضر کن. همه را آوردم. آتش خواست و آنها را سوزاند! گفتم: چرا احادیث پیغمبر را سوزاندی؟ گفت: ترسیدم بمیرم و اینها بماند و در میان اینها حدیثی باشد که از شخصی شنیده باشم به خیال اینکه موثق است و در واقع، آن حدیث، دروغ باشد و من حدیث دروغ نقل کرده باشم(1)!

ذهبی می گوید: عمر گفت: مردم باید خیلی کم حدیث از پیغمبر صلی الله علیه وآله نقل نمایند تا از حفظ قرآن باز نمانند!(2)

عمر، سه نفر از محدثین، ابن مسعود، ابو الدرداء و ابو مسعود انصاری را به جرم نقل حدیث فراوان از رسول خدا به زندان فرستاد.(3)

مدعیان «احسن القصص» و گویندگان «حسبنا کتاب الله»(4) چه مقدار از قرآن می دانستند؟

برای نمونه چند نفر را نام می بریم:

یک: از «ابوبکر بن ابی قحافه» از معنای کلمه «أباً» سؤال شد. گفت: کدام آسمان است که بر من سایه افکند و یا کدام زمینی است که مرا در خود جای دهد، اگر بگویم سخنی از کتاب خدا هست که آن را نمی دانم(5).

دو: عمر بن خطاب نیز آیات سوره عبس: «فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا* وَعِنَبًا وَقَضْبًا* وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا* وَحَدَائِقَ غُلْبًا* وَفَاكِهَةً وَأَبًّا» را تلاوت نمود، گفت: همه آنها را دانستم، ولی «أباً» را ندانستم، عصایش را کنار گذاشت و گفت: واللّٰه ای پسر «أمّ عمر» خدا چیز سختی را از تو نخواست! چیزی بر تو نیست اگر معنای «أباً» را ندانی.

سپس ادامه داد: آنچه را از قرآن بر شما آشکار است، اطاعت نمایید و آنچه را

ص: 406

1-1 تذکره الحفاظ 1/5.

2-2 همان 1/6 - 7.

3-3 همان 1/7.

4-4 ابن عباس می گوید: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه وآله در بستر بیماری بودند، صحابه اطرافشان جمع بودند، حضرت فرمودند: برای من وسایل نوشتن بیاورید تا بنویسم آنچه را که بعد از من گمراه نشوید. عمر مانع شد و گفت: مرض بر رسول خدا غالب شده است، نزد شما قرآن است و او برای ما کافی است؛ صحیح مسلم 3/1256، ح 22.

5-5 الدر المنثور 2/317؛ خازن 4/320؛ کشاف 4/220.

نمی دانید، رهایش سازید!⁽¹⁾

و نیز گفت: قرآن یک میلیون و بیست و هفت هزار حرف است، هر کس قرآن را برای خدا بخواند، به هر حرفی زوجه ای از حورالعین برای اوست!⁽²⁾

این عدد، بیش از عدد حروف قرآن موجود در نزد مسلمانان است!

سه: عایشه گفت: آیه رجم (شیخ و شیخه) و آیه 10 رضاع کبیر، (مرد بزرگ) بر پیغمبر صلی الله علیه وآله نازل شد. نوشته ای زیر تخت خوابم بود، هنگام رحلت رسول خدا صلی الله علیه وآله گوسفند همسایه آمد و آنرا خورد!⁽³⁾

بعد از رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله عمر بن خطاب، مردم را جمع نمود و گفت: شما روایات را از رسول خدا به طور مختلف نقل می نمایید و بعد از شما اختلاف در نقل حدیث بیشتر می شود، از شما می خواهم که دیگر حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل نکنید! و اگر کسی از شما سؤالی نمود، بگویید «کتاب الله» در نزد ماست، حلال بدانید آنچه را که او حلال دانسته و حرام بدانید آنچه را که او حرام دانسته است.⁽⁴⁾

عمر خواست سنتهای رسول اکرم را بنویسد. یک ماه فکر کرد، سپس گفت: متوجه شدم به اینکه مردمی قبل از شما بودند که کتابی را نوشته، به آن گرویدند و کتاب خدا را کنار گذاشتند، لذا ما به همان کتاب خدا اکتفا می کنیم و از احادیث دست بر می داریم.⁽⁵⁾

در مدت ده سال خلافت عمر، احدی جرأت نداشت حدیثی از پیغمبر صلی الله علیه وآله نقل نماید.⁽⁶⁾

ص: 407

1-1 همان.

2-2 الاتقان فی علوم القرآن سیوطی 1/70 و مراجعه شود به کتاب التحقيق فی نفی التحریف عن القرآن الشریف نوشته حجه الاسلام سید علی میلانی.

3-3 سنن ابن ماجه 1/625، باب رضاع الکبیر، ح 1944.

4-4 تذکره الحفاظ 1/2؛ تاریخ الخلفاء سیوطی 138/.

5-5 برای تحقیق به کتاب الغدیر 6/297 و 7/102 و 109 مراجعه کنید.

6-6 جعفر مرتضی عاملی در الصحیح من سیرها لنبی الاعظم 1/59 می نویسد: عمر بن خطاب متوجه شد بعضی از صحابه احادیث و روایاتی را از نبی اکرم صلی الله علیه وآله نوشته اند پس به بهانه اینکه می خواهد احادیث پیغمبر صلی الله علیه وآله را جمع آوری نماید تا از بین نرود، در طول یک ماه، تمام نوشته های صحابه را جمع نمود و سپس همه را سوزاند و گفت: «کتاب مع کتاب الله».

ج 6 - رؤیا: یعنی خواب دیدن، گاهی تعبیر آن خوب و گاهی بد می باشد، مانند تصوّر انسان. به عبارت دیگر، از نحوه خواب دیدن می توان نتیجه گرفت و آن بر سه قسم است:

یک وقت بیننده خواب، قطع به صحت آن دارد «صادقه»؛ و یا قطع به خلاف شرع بودن آن دارد «کاذبه»؛ و گاهی به هم پیچیده و درهم است که آن را «اضغاث احلام» می گویند.

رؤیا و خواب معصومین علیهم السلام مانند وحی است و صادق که در آن خلافی نیست.

حضرت امیرعلیه السلام می فرمایند: «رؤیا الانبیاء وحی» مانند رؤیای حضرت ابراهیم علیه السلام در آیات 102 و 105 «صافّات». و رؤیای حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله آیه 10 «اسراء» و آیه 27 «الفتح» و رؤیای حضرت یوسف و ائمه علیهم السلام به منزله الهام الهی است.

اما در غیر معصوم رؤیا، همان اضغاث احلام است که بیان شد، از آیه 44 سوره یوسف و آیه 5 سوره انبیا می توان نتیجه گرفت که غیر معصوم حق ندارد نسبت به خوابی که دیده است حکم قطعی و شرعی بار کند و به اصطلاح فتوا داده، به آن ترتیب اثر دهد.

حضرت صادق علیه السلام می فرمایند: «انّ دین الله تبارک و تعالی اعزّ من ان یری فی التّوم» (1)

پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرمایند: «الرؤیا علی ثلاثه، بشری من الله، و تحزین من الشیطان، و الذی یحدث به الانسان نفسه» (2)

بنابراین، در سه آیه گذشته، رؤیای حضرت یوسف علیه السلام به منزله وحی بود و رؤیای ملک و زندانیان، بشارتی بود و حضرت یوسف علیه السلام توانایی تأویل و تعبیر آن را داشت.

فلاسفه و متکلمین و عرفا، بحث مفصّلی درباره «رؤیا» نموده اند، به کتاب دارالسلام محدّث نوری، جلد 2 مراجعه شود. می گوید: اولی آن است که بگوییم خواب و رؤیایی که دلیل بر صحت آن داریم از نظر شرع، «صادقه» و خوابی که شرعاً دلیل بر صحت آن نداریم «فاسده» است. (3)

ص: 408

1-1 دارالسلام 2/133.

2-2 همان.

3-3 همان.

ج 7 - رؤیا و احلام: هر دو خوابی است که انسان می بیند. اگر در خواب، کار خوبی را ببیند، اصطلاحاً آن را «رؤیا» می گویند و اگر کار زشت و قبیحی را ببیند از «اضغاث احلام» است.

انسان خوابیده، عقلش در پوشش خواب است و لذا در خواب تصوّر معنایی می کند که گویا با چشم سر می بیند. در حدیث است که «الرؤیا من اللّٰه و الحلم من الشیطان» (1).

امام صادق علیه السلام می فرمایند: «فکر یا مفضل فی الاحلام کیف دبر الأمر فیها فمزج صادقها بکاذبها فانها لو كانت کلها تصدق لکان الناس کلهم انبیاء ولو كانت کلها تکذب لم یکن فیها منفعه بل كانت فضلاً لا معنی له فصارت تصدق احياناً فینتفع بها الناس فی مصلحه یهتدی لها او مضرّه یتحدّر منها وتکذب کثیراً لئلا یعتمد علیها کلّ الاعتماد» (2).

خلاصه، هر چه قوّت روح انسان بیشتر باشد، دیدش در عالم رؤیا وسیع تر است، به واسطه اتصال روح به عالم مثال؛ همان عالمی که ماورای این عالم ما است و هر چه بناست در این عالم واقع گردد، قبلاً در آن عالم نمودار می شود و هر اندازه روح قوی تر باشد، حوادث دورتر را می بیند، و قوّت و قدرت روح یوسف آنچنان بود که وقایع سی یا چهل سال آینده را دید، و حضرت یعقوب علیه السلام فرمود: «یا بُنّی لا تقصّص رؤیاک علی إخوتک» (3) ای پسرک محبوب من، خوابت را برای برادران بیان منما.

ج 8 - «ولقد همّت به وهمّ بها لولا أن رأى برهان ربه كذلك لنصرف عنه السوء والفحشاء إنه من عبادنا المخلصين» (4)

حضرت یوسف علیه السلام معصوم بود، به دلیل «أنه من عبادنا المخلصين» و ایشان برگزیده خداوند متعال بود.

معصوم: فردی است که انجام کار زشت و گناه از او محال است، با اینکه توانایی بر انجام هر کاری دارد و نقصی در او نیست، چون بدی و زشتی فعل بد را می داند، با عنایت خداوند متعال مرتکب آن نمی شود و قدرت بر ترک دارد. خطاب به رسول اکرم است:

ص: 409

1-1 بحار الانوار 6/262.

2-2 بحار الانوار 3/85.

3-3 یوسف 12/5.

4-4 یوسف 12/24.

«ولولا أن تبتناك لقد كدت تركن اليهم شيئاً قليلاً» (1).

«ولقد هممت به وهم بها...» هم، عزم بر کار است، زلیخا، عمل ناشایسته را می خواست، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

«و من عشق شيئاً أعشى بصره وأمراض قلبه» (2).

اما حضرت یوسف قلبش پر از محبت خداوند متعال بود و اعتنایی به غیر نداشت.

فرق حضرت یوسف و انبیای دیگر با سایر مردم، این است که اگر آنها برای خود لغزشی تصور می کردند، آن را بزرگ شمرده، اظهار ندامت نموده، توبه و استغفار می کردند.

حضرت آدم علیه السلام عرض نمود: «...رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (3).

درباره حضرت داود علیه السلام می فرماید: «وظَنَّ داودُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعاً وَأَنَابَ» (4) حضرت یوسف هم اگر در خود احساس لغزش می کرد، قهراً بازگشت به خدا نموده، و استغفار می نمود، ولی لغزشی در خود ندید تا استغفار نماید.

فرق «معصوم» و «عادل» این است که «معصوم» هر چند سالم است و قدرت بر معصیت دارد، ولی با اراده و حفظ نفس ممکن نیست از او خطایی سرزند، ولی «عادل» ممکن است خطا و اشتباه نماید، چون معصوم نیست.

«لولا- أن رأى برهان ربه» دو احتمال دارد: یکی اینکه جواب لولای شرطیه به واسطه قرینه حذف شده باشد و در قرآن از این قبیل داریم مانند: «ولولا فضلُ اللهِ عليكم ورحمتهُ وَاَنَّ اللهَ رءوفٌ رحيمٌ» (5).

جواب «لولا فضلُ اللهُ عليكم»، «لهلكنتم» است که به دلیل وجود قرینه حذف شده و

ص: 410

1-1 اسراء 17/74.

2-2 نهج البلاغه، خطبه 159.

3-3 اعراف 7/23.

4-4 ص 38/24.

5-5 نور 24/20.

همچنین است در «كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ» (1) «لَمْ يُلْهَكُمُ التَّكَاثُرُ» که جواب آن است، حذف شده است.

دوم: اینکه جواب «لَوْلَا شَرِطِيَّه» مقدم باشد «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ، وَ لَوْلَا أَنَّ رَأَىٰ بَرَهَانَ رَبِّهِ، لَهَمَّ بِهَا، اَي وَلَمَّا رَأَىٰ بَرَهَانَ رَبِّهِ لَمْ يَهَمَّ بِهَا.»

مانند: «... إِنْ كَادَتْ لَتُبْدَىٰ بِهِ لَوْلَا أَنَّ رَبَّنَا عَلِي قَلْبِهَا لَتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ.» (2)

«برهان ربّه» برهان، دلیل و راهنمای قاطع و یقینی است که احتمال خلاف در او نیست، در حدیث است که «إِنَّ بَرَهَانَ رَبِّهِ كَانَتْ النَّبُوَّة.»

«رؤیت»: شهود قلب است، نه از طریق فکر و استدلال؛ و «برهان» دلیل روشن و آشکار است که قابل تزلزل و زوال نیست.

خداوند متعال سرشت انبیا و پاکان درگاهش را از رذایل اخلاق منزّه و پاک نموده و همه کسانی که ارتباط با خداوند متعال داشته اند، منزّه بوده اند به دلیل: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا.» (3)

مراد از رؤیت برهان، نیرویی است که در هر کس باشد، او را از ارتکاب و انجام منکرات باز می دارد. (4)

امام صادق علیه السلام فرمودند: «برهان نبوت است که خداوند در قلب یوسف علیه السلام نهاد و او را از آنچه موجب سخط خداوندی است، باز داشت.» (5)

برهان یوسف، آن بود که دارای شهود قلبی نسبت به توحید افعالی پروردگار بوده، به روح قدسی و نیروی عصمت آراسته بود و پروردگار، او را از هر خطر و لغزشی ایمن می داشت. خداوند متعال به طور جعل بسیط و موهبت وجودی از ازل و در عالم ذر بر او منت نهاد و بر حسب ذات، صالح بوده و به شعار عبودیت به خلوص ذاتی مزین، او را در صف پیامبران خود معرفی نموده و نمونه ای از صفات خود قرار داده است.

ص: 411

1-1 تکاثر 102/5.

2-2 قصص 28/10.

3-3 احزاب 33/33.

4-4 التفسیر الکبیر، فخر رازی 26 - 25/209.

5-5 تفسیر خازن 3/14.

خلوص اهل ایمان و تقوا، اکتسابی است و از طریق ایمان و فضیلت خُلقی و اعمال صالحه تحصیل می شود و براساس عقیده و عمل نهاد شده تزلزل و خلل پذیر است، ولی اخلاص پیامبران ذاتی و به موهبت وجودی است و از جمله آثار و لوازم آن صورت اعتقادی و شعار عبودیت و نیز وساطت در فیوضات تکوینی است.

پروردگار نیز وظیفه تعلیم و تربیت سلسله بشر را به اختلاف مقامات آنها به عهده آنان نهاده است. (1)

«كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ» پروردگار از نظر توحید افعالی و تعلیم به جامعه بر یوسف منت نهاد و او را از گناه حفظ نمود و دفع خطر را هم به خود نسبت داد، یعنی یوسف دارای عصمت بوده و از خاطرش هرگز فکر و خیال لغزش و عزم بر گناه عبور نکرده است. «إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ». یوسف از بندگان برگزیده خداوند متعال بود.

با آن که یوسف، نبی بود و برگزیده خدا، ولی از شرّ زبان مردم در امان نبود! امام صادق علیه السلام می فرمایند: «إِنَّ رِضَا النَّاسِ لَا يَمْلِكُ وَ أَلَسْتَهُمْ لَا تَضْبُطُ وَ كَيْفَ تَسْلَمُونَ مِمَّا لَمْ يَسْلَمْ مِنْهُ أَنْبِيَاءُ اللَّهِ وَ رَسَلُهُ وَ حَجَّجَ اللَّهُ أَلْمَ يَنْسِبُوا يَوْسُفَ إِلَى أَنَّهُ هَمَّ بِالزَّانَا. (2)»

«گرفتار شدن یعقوب و یوسف علیهما السلام به درد هجران»

الف - کینه و حسد برادران یوسف به اوج رسید، روزی او را به صحرا بردند، دو دست او را بسته، پیراهنش را از تن در آورده، او را به چاه انداختند. وقتی برادران این عمل را انجام دادند، و حضرت یوسف از همه جا و همه کس جز خدای متعال قطع امید کرد به او وحی شد: «... لَتُنَبِّئَهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ» (3).

ابو حمزه ثمالی از امام زین العابدین سؤال نمود: «یوسف چند ساله بود که او را به چاه انداختند؟» فرمودند: «نُه سال داشت.» از فاصله کنعان تا مصر پرسید. فرمودند: «به اندازه دوازده روز پیاده رفتن.» (4)

ص: 412

1-1 تفسیر انوار درخشان 9/54؛ وسائل الشیعه 13/116.

2-2 تفسیر صافی 1/827.

3-3 بحار الانوار 13/217.

4-4 المیزان، سوره یوسف.

ب - برادران، یوسف را به کاروانی که او را از چاه در آورده بود، به عنوان غلامی فروختند! «و شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ» و پول را بین خود تقسیم کردند.

امام زین العابدین علیه السلام فرمودند: «برادران، یوسف را به بیست درهم فروختند، به هر یک دو درهم رسید.» (1)

ج - یعقوب علیه السلام در فراق و هجران یوسف به قدری گریست که بینایی خود را از دست داد. قرآن می فرماید: «و تَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسْفَىٰ عَلَىٰ يَوْسُفَ وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزَنِ فَهُوَ كَظِيمٌ.» (2)

د - یوسف هم در فراق و دوری از آغوش گرم و محبت‌های پدر، شب و روز به حدی گریه می کرد که زندانیان به تنگ آمدند و به یوسف اعتراض کردند. او با زندانیان قرار گذاشت یک روز گریه کند و روزی آرام باشد. (3)

ه - زلیخا به یوسف عشق می ورزید و خواسته نامشروع خود را علناً به او اظهار می کرد. یوسف با گفتن: «مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ» (4) فرار کرد، در حالی که پیراهن او را از پشت زلیخا گرفته بود و پاره شد و سرانجام یوسف را به خاطر نافرمانی به زندان انداخت.

زلیخا کافره بود و یوسف موحد، به دلیل گفتن: «مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي» (5) آنچنان که حضرت مریم علیها السلام در جواب فرستاده خدا فرمود: «إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا» (6) از تو به خدای رحمن پناه می برم، اگر پرهیزکار باشی.

«رحمن» از اسماء حسنی است و فقط نام خداوند متعال است و هیچ کس را به این نام نمی خوانند، زیرا اوست که رحمتش واسع و شامل حال تمام مخلوقات می شود و همه گرفتاران را نجات می بخشد.

ص: 413

1-1 مقنیات الدرر 6/13.

2-2 یوسف 12/84.

3-3 تفسیر برهان 2/254، ح 53.

4-4 بحار الانوار 12/224.

5-5 یوسف 12/23.

6-6 مریم 19/18.

و - جریان عشق زلیخا به یوسف در مصر پیچید و در میان زنان منتشر شد. آنها زبان به ملامت زلیخا گشوده، او را سرزنش می کردند.

زلیخا از آنان دعوت کرد که یوسف را به آنها نشان دهد و با دیدن جمال یوسف، خود را تبرئه نماید. زنان مصر وقتی یوسف را دیدند، عنان اختیار از دست داده، دستهای خود را بریدند.

یوسف گرفتار طوفان عشق و مکر و حيله زنان مصر گردید! چه کند؟ راه چاره و فراری ندید، جز آن که باز هم به خدای رحمان پناهنده شود و بگوید: «رَبِّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَالْأَنْصَرِفُ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ» (1).

خداوندا! کنج زندان برایم خوش تر است از آنچه زنان مرا به آن می خوانند.

ز - یوسف به جرم پاکی و پرهیز از گناه راهی زندان شد، نوعاً زندان جای مردم گنهکار و مجرم است. یوسف پاک با افراد ناهل و فرومایه زندانی است. آدم پاک، هر کجا باشد، اثر خود را می گذارد. او آنچنان با زندانیان رفتار نمود که همه را شیفته خود کرد، مریضها را پرستاری، ناامیدان را امیدوار، خطاکاران را نصیحت و راهنمایی و بیچارگان را دلجویی می کرد. همگان آنچه درد دل و رنج درونی داشتند، با یوسف در میان می گذاشتند و استفاده می کردند.

پس از سالیانی که یوسف زندانی بود، خواستند او را آزاد نمایند، زندانیان جمع شدند و در فراق و جدایی یوسف اشک می ریختند و بر اثر همنشینی با یوسف، ایمان به خداوند متعال آوردند.

حضرت یوسف موقع خروج بر درب زندان نوشت: «هذا قبر الاحياء وبيت الاحزان وتجربه الأصدقاء و شماته الأعداء» (2).

ج 9 - «وقال المَلِكُ ائْتُونِي بِهِ اَسْتَخْلِصُهُ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ * قال اجعلني على خزائن الأرض اِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ» (3).

پادشاه مصر به شخصیت علمی حضرت یوسف و شایسته بودن او از هر جهت

ص: 414

1-1 یوسف 12/33.

2-2 ثعالبی 3/187؛ گازر 5/6؛ تفسیر رازی 11/94.

3-3 یوسف 12/54 - 55.

مطلع گشت و بسیار او را بزرگواری دید. بنابراین پیشنهاد نمود که در دولت او جایگاهی داشته باشد. حضرت یوسف چون از اوضاع مطلع بود، پست وزارت اقتصاد و امور کشاورزی را که به نفع مردم بود و احتیاج به امانت و علم داشت، قبول نمود و این سبب ایمان پادشاه به خداوند متعال گردید و در نتیجه، مردم را از قحطی و مرگ نجات داد.

برای اطمینان خاطر وی ضرورت داشت که بگوید: «إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْكُمْ». حضرت هود هم به قوم خود گفت: «أَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ» (1)

ابوالصلت هروی از حضرت رضاعلیه السلام پرسید: «مردم می گویند چه سبب شد که حضرت علیه السلام با اینکه به دنیا اعتنایی ندارند، ولایتعهدی را قبول کردند؟» فرمودند: «خدا می داند من از ولایتعهدی متنفرم، ولی وقتی مخیر شدم بین کشته شدن و قبول ولایتعهدی، آن را پذیرفتم، مگر نمی دانند یوسف علیه السلام که نبی و رسول خدا بود، وقتی مجبور به قبول پست و مقام شد، فرمود: «اجعلنی علی خزائن الأرضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْكُمْ». فالی اللّٰه المشتکی وهوالمستعان. (2)»

ناگفته نماند: یوسف فقط خواب ملک مصر را تأویل و تعبیر فرمود، ملک کافر، ایمان به خدا آورد و یوسف را عزیز مصر قرار داد. اما راد مردی را که همه کتابهای آسمانی را می دانست، بیست و پنج سال در خانه نشاندند و آن همه ستم به او روا داشتند! فرمود: «واللّٰه لو ثنیت لی الوساده لقصیت بین اهل التوراه بتوراتهم و بین اهل الانجیل بانجیلهم و بین اهل الزبور بزبورهم و بین اهل القرآن بقرآنهم.» (3)

ج 10 - «و کذلک مکنّا لیوسفَ فی الارضِ یتبوّاً منها حیثُ یشاءُ نُصیبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نِشاءُ و لا نُضیعُ اَجْرَ الْمُحْسِنِینَ.» (4)

حضرت یوسف به اذن خداوند متعال دارای ولایت تشریحی و تکوینی بود و در آنچه مصلحت می دانست، تصرف می فرمود، مجرای فیض الهی و فاعل ما به الوجود گردید.

ص: 415

1-1 اعراف 7/68.

2-2 برهان 2/256، ح 67.

3-3 احتجاج 1/263.

4-4 یوسف 12/56.

ج 11 - «فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيَّتُهَا الْعَيْرُ انْكُم لَسَارِقُونَ» (1).

جمله «لسارقون» توریه است، نه اتهام به سرقت و دزدی آنان، زیرا برادران، یوسف را از پدر ربوده بودند، نه اینکه «کیل» را دزدیده باشند و این توریه نظر به اینکه به جهاتی به مصلحت آنان بود، از قبیل آن که آنان را از قحط نجات داد، شرعاً و عقلاً جایز بود.

شیخ انصاری - قدس سره - در مکاسب می نویسد: «انّ قبح الکذب عقلی فلا یسوغ الاّ مع تحقّق عنوان حسن فی ضمنه یغلب حسنه علی قبحه و یتوقّف تحقّقه علی تحقّقه...» (2) دلیل احادیث ذیل:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لا كذب على مُصلِح، ثم تلا: «أَيَّتُهَا الْعَيْرُ انْكُم لَسَارِقُونَ» (3).

حسن صیقل می گوید: «... قلت لأبي عبد الله عليه السلام انا قد روينا عن أبي جعفر عليه السلام في قول يوسف عليه السلام: «انكُم لَسَارِقُونَ» فقال: واللّٰه ما سرقوا و ما كذب، و قال ابراهيم: «بل فعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسَلُّوْهُمْ اِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ» (4) فقال: واللّٰه ما فعلوا و ما كذب، قال: فقال ابو عبد الله عليه السلام ما عندكم فيها يا صيقل، قال: فقلت: ما عندنا فيها الاّ التسليم، قال: فقال: انّ اللّٰه احبّ اثنين و ابغض اثنين، احبّ الخضر فيما بين الصّفّين و احبّ الكذب في الاصلاح و ابغض الخضر في الطرقات و ابغض الكذب في غير الاصلاح، انّ ابراهيم عليه السلام اتمّ قال: «بل فعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا» اراده الاصلاح و دلالة على أنّهم لا يفعلون، و قال يوسف عليه السلام اراده الاصلاح» (5).

عطا می گوید: «عن ابي عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لا كذب على مُصلِح، ثم تلا: «أَيَّتُهَا الْعَيْرُ انْكُم لَسَارِقُونَ» ثمّ قال: واللّٰه ما سرقوا و ما كذب، ثمّ تلا: «بل فعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسَلُّوْهُمْ اِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ» ثمّ قال: واللّٰه ما فعلوه و ما كذب» (6).

ص: 416

1-1 يوسف 12/70.

2-2 مكاسب 51.

3-3 تفسير صافي 1/844.

4-4 انبياء 21/63.

5-5 اصول كافي 2/341، ح 17.

6-6 همان 2/343، ح 22.

این توریه سبب شد بستگان یوسف نجات یافتند و خداوند متعال یوسف را برتری داد و برادران، یوسف را شناخته، از گناه خود عذر خواستند. حضرت یوسف هم گذشت نمود و گفت: «لا- تَثْرِيْبَ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» (1) برادران را در مقابل عملی که نسبت به او انجام داده بودند، ملامت و سرزنش نکرد، بلکه آنان را دعا فرمود.

نظیر آن گذشت از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دیده شده است: «ان رسول الله صلی الله علیه و آله لما فتح مكة طاف بالبیت و صلی رکعتین ثم أتى الكعبة فأخذ بعضادتي الباب فقال: ماذا تقولون و ماذا تظنون؟ قالوا: نقول ابن اخ كريم وابن عم حليم رحيم، فقال صلی الله علیه و آله: اقول كما قال يوسف: «لا تَثْرِيْبَ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» فخرجوا كأنما نشروا من القبور فدخلوا في الاسلام.» (2)

ج 12 - «وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَ جَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَ بَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ.» (3)

بالآخره، الطاف خفیه الهی ظاهر گشت، دوران فراق و جدایی به سر آمد و وعده وصل نزدیک گردید، حضرت یوسف به زیارت پدر و مادر (4) نایل شد، در برابر یوسف سجده نمودند مانند سجده مسلمانان به کعبه و سجده ملائکه به آدم که به امر خداوند متعال بود «و اذ قلنا للملائکه اسجدوا لآدم فَسَجَدُوا إِلَّا اِبْلِيسَ...» (5).

کنعانیان هم یوسف را سجده نکردند، بلکه سجده را برای خدا کردند.

یحیی بن اکثم از امام هادی علیه السلام سؤال نمود: «آیا سجده یعقوب و فرزندانش به یوسف عبادت بود؟» فرمودند: سجده آنان برای یوسف نبود، بلکه اطاعت امر خداوند متعال و یک نوع احترامی برای حضرت یوسف بود.

ص: 417

1-1 یوسف 12/92.

2-2 الدَّرَالمُنْثور 4/24؛ طنطاوی 7/51.

3-3 یوسف 12/100.

4-4 یا زن پدر و خاله خود.

5-5 طه 20/116.

1 - «إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» (1) این جمله یک مرتبه در این سوره آمده و اشاره به این است که علم و حکمت به یوسف داده شده و به نبوت برگزیده شده است.

2 - «قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبِرْ جَمِلاً...» (2).

حضرت یعقوب علیه السلام این جمله را دو مرتبه گفته است، در فقدان یوسف و در ماندن بنیامین در مصر.

3 - «وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْماً وَعِلْماً» (3) در اول جوانی یوسف به رشد و کمال و به نبوت رسید، اما حضرت موسی علیه السلام در چهل سالگی نبی و اولوالعزم شد، «وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْماً وَعِلْماً» (4).

4 - حضرت یوسف دوبار «معاذ الله...» (5) گفته است، یکی وقتی که زلیخا او را به کار خلاف خواند و دوم، هنگامی که گفته شد دیگری را جای بنیامین به گروگان بگیرند. فرمود: به خدا پناه می برم که خلاف شرع انجام داده، دیگری را به گروگان بگیریم.

5 - «... قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ...» (6) زنان مصر دو مرتبه این جمله را گفتند. 1 - هنگامی که «أَعْتَدْتَ لَهُنَّ مُنْكَأً» وقتی که در مجلس زلیخا یوسف را دیدند. زبان به تکبیر گشودند و این جمله را بر زبان جاری کردند. 2 - موقعی که از زنان مصر، نسبت به یوسف شهادت خواستند «قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ» (7) ما از یوسف خلافتی ندیدیم.

6 - «إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ» (8) این جمله هم دو مرتبه ذکر شده. اول، زندانیان در زندان گفتند و دوم در جواب برادران یوسف.

ص: 418

1-1 یوسف 12/6.

2-2 یوسف 12/83.

3-3 یوسف 12/22.

4-4 قصص 28/14.

5-5 یوسف 12/23 و 79.

6-6 یوسف 12/31 و 51.

7-7 یوسف 12/31 و 51.

8-8 یوسف 12/36 و 78.

7 - «یا صاحِبِ السِّجْنِ...» (1) دو مرتبه تکرار شده است. اول، هنگامی که یوسف علیه السلام دو زندانی را به توحید و خداپرستی دعوت نمود. دوم، در موقع تعبیر خواب دو زندانی.

8 - «لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ» (2). کلمه «لَعَلِّي» دو مرتبه در یک آیه آمده است.

یکی - هنگامی که قاصدی از طرف ملک، خواب او را به یوسف گفت، «عرض کرد: «شاید» نزد مردم بروم و خواب ملک و تعبیری که شما کرده اید، بگویم و دیگری - «شاید» به شخصیت شما آگاه گردند.

9 - «لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا إِلَى أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (3) در این آیه «لعل» نیز تکرار شده است. یکی زمانی که متاع کنعانیان را در بار آنان گذاشتند. دوم موقع بازگشت برادران یوسف به وطن.

10 - «وَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَّازِهِمْ» (4) «فَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَّازِهِمْ» (5). این آیه هم یک مرتبه با «واو» استیغافیه آمده است، موقعی که یوسف خواست برادرانش را به کنعان باز گرداند.

دوم: با «فاء» عاطفه به جمله «وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ» هنگامی که برای مرتبه دوم، آذوقه گرفتند و خواستند به مصر باز گردند.

11 - «تَاللَّهِ» قسم است و در چهار آیه آمده است.

الف - برادران یوسف قسم یاد کردند که دزد نیستند. (6)

ب - فرزندان یعقوب به ملامت پدر زبان گشودند و گفتند: «آن قدر یوسف را یاد کن و گریه نما تا مریض و هلاک گردی!» (7)

ج - موقعی که برادران، یوسف را شناختند! (8).

ص: 419

1-1 یوسف 12/39 و 41.

2-2 یوسف 12/46.

3-3 یوسف 12/62.

4-4 یوسف 12/59.

5-5 یوسف 12/70.

6-6 یوسف 12/73.

7-7 یوسف 12/85.

8-8 یوسف 12/91.

د - به یعقوب گفتند: «شما از همان اول پریشان احوال بودی و از نظر عقل نامیزان!»(1)

12 - «و ما أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجَالًا نُوحِيَ إِلَيْهِمْ».(2)

حرف «من» دلالت بر تبعیض دارد، «یعنی ما نفرستادیم قبل از تو مگر مردانی را که به بعضی از آنها وحی نمودیم.

اما در سوره انبیاء، آیه چنین است: «و ما أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رَجَالًا نُوحِيَ إِلَيْهِمْ»(3) انبیا مردانی هستند که به آنها وحی شده است» به دنباله آیه قبل است «ما آمَنَّا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرِيْبِهِ أَهْلِكْنَاهَا أَفَهُمْ يُؤْمِنُونَ».(4)

پیش از مردم مکه، ملل و اقوامی را که ایمان نیاوردند، هلاک نمودیم آیا مردم مکه متنبه نشده اند و ایمان نمی آورند؟ باید عبرت بگیرند همچنان که ملل پیشین بر اثر نافرمانی هلاک شدند، اینان نیز اگر ایمان نیاوردند، به همان سرنوشت دچار خواهند شد.

برای آشنایی بیشتر به عهدین مراجعه شود تا معلوم گردد فرق است بین آنچه قرآن درباره توحید و انبیا و وحی به آنان و عصمتشان والهام و رؤیا و غیره می فرماید و آنچه در عهدین آمده است - امید آن که حیاً و میتاً در دعوات و زیارات، یاد و شادم کنید.

حضور انور حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

با عرض سلام و تحیت و التماس دعا در آن بقعه مبارکه، زادهای الله شرفاً. هر سال شخصیت‌هایی از علما و دانشمندان مانند آیه الله آقای سید محمد بهبهانی و رجال سیاسی مربوط به شرکت نفت به آبادان تشریف می آورند.

امسال نیز شخصی بنام آقای تشید به دعوت دانشگاه به آبادان آمد و یک سلسله مطالبی را بیان کرد و ضمناً یکی از معتقدات شیعه را که «عصمت» باشد، زیر سؤال برد و جزوه ای را به نام «نقد و بررسی عصمت» منتشر کرد. مقرر فرمایید جواب نوشته شود.

ص: 420

1-1 یوسف 12/95.

2-2 یوسف 12/109.

3-3 انبیاء 21/7.

4-4 انبیاء 21/6.

اطال الله بقائكم الشريف.

باسمه تعالی وله الحمد

جناب مستطاب حجه الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ عبدالرسول قائمی دامت ایامه

تسلیم و تحیت وافر تقدیم داشته، امید آن که خدمات جناب عالی مورد توجهات حضرت ولی عصر - ارواحنا له الفداء - باشد.

مرقوم کریم واصل و ملخص و جزوه نقد و بررسی را که ارسال نموده بودید، مطالعه نمودم، مقدماً عرض می شود:

1 - علم را باید نزد استاد آموخت و هرکس هر علمی می خواهد یاد بگیرد، باید نزد استادش برود و بیاموزد: «خذ العلم من افواه الرجال.» علوم قرآن از این قاعده مستثنی نیست، بلکه زحمت بیشتری لازم دارد و هیچ کس حق ندارد از پیش خود در موضوعی اظهار نظر نماید.

2 - قرآن کریم، بر حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه وآله نازل شد. آن حضرت، استاد و معلم قرآن را اهل بیت خود معرفی فرمود. قال صلی الله علیه وآله: «أنتی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی و إنهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض.» (1)

باید علوم و احکام و معارف الهیه را از اهل بیت عصمت و طهارت آموخت، چون آنان در حقیقت، کتاب ناطق می باشند.

قال امیرالمؤمنین علیه السلام: «هذا کتاب الله الصامت وأنا کتاب الله الناطق.» (2)

حدیث ثقلین «که قطعی الصدور» و متواتر نزد فریقین است، در عین حال ممکن است، شخص مخالف، آن را دلیل بر امامت ائمه اثنا عشر علیهم السلام نداند، ولی حجیت روایات و آنچه ائمه فرموده اند، از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله است و مخالف نمی تواند منکر شود.

ص: 421

1-1 حدیث ثقلین را فریقین روایت نموده اند، به کتب مربوطه مراجعه شود.

2-2 وسائل الشیعه 18/19، ح 67.

قال جابر: «قلت لأبي جعفر عليه السلام إذا حدثتني بحديث فأسنده لي فقال: حدثني أبي عن جدّي عن رسول الله صلى الله عليه وآله عن جبرئيل عن الله تبارك وتعالى، وكلّ ما أحدثك بهذا الاسناد. وقال: لحديث واحد تأخذه عن صادق خیر لك من الدنيا و ما فيها.» (1)

3 - هر کسی در زندگی و در مشکلات، احتیاج به پناهگاه و رکن وثیق دارد که اگر آن را از او بگیرند، گرفتار یأس و ناامیدی شده، بسیار برای او زیانبار خواهد بود.

حضرت رضا علیه السلام می فرماید: «ما احسن الصبر وانتظار الفرج، أما سمعت قول الله عزوجل: «وَارْتَبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ» (2) «فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ» (3) فعليكم بالصبر فإنه إنما يجيئ الفرج على اليأس...» (4).

4 - شیعه امامیه به «اصاله الظهور» معتقد است. چنانچه قرینه منفصله نباشد، این موضوع مفصل در اصول فقه بحث شده است.

5 - سیّد مرتضی می گوید: «آیات شریفه قرآن را با اخبار ضعیف السند والدلاله نتوان تأویل و تفسیر نمود.» (5)

6 - معنای لغوی «عصمت»؛ العصمه: المنع، ملكه اجتناب المعاصي أو الخطاء. (6)

«واعتصم بالله، أي امتنع بلطفه من المعصيه.» (7)

عصمه الأنبياء حفظه آيآهم أولاً - بما خصهم به من صفاء الجوهر، ثم بما اولاهم من الفضائل الجسميه والنفسيه ثم بالفطره و يثبت اقدامهم. ثم بانزال السكينه عليهم و بحفظ قلوبهم. و بالتوفيق قال تعالى: «وَاللَّهُ يَعِصْمُكَ مِنَ النَّاسِ.» (8)

«العصمه عند اهل الحق ملكه ربانيه تمنع من فعل المعصيه والميل عليها مع القدره

ص: 422

1-1 وسائل الشيعه 18/19، ح 67.

2-2 هود 11/93.

3-3 اعراف 7/71.

4-4 كمال الدين 2/645، ح 5.

5-5 الذريعه الى اصول الشريعه 1/281.

6-6 المنجد.

7-7 مختار الصحاح.

8-8 المفردات في غريب القرآن، راغب اصفهاني.

عصمت: به معنای بازداشتن خود است از گناه. اطلاق این لفظ بر پاکی است، از ابتدای وجود تا انتهای عمر و نیز به معنای چنگ زدن به چیزی آمده است. (2)

عصمت در قرآن

«معصوم» کسی است که با اختیار، خود را از خطا و لغزش نگه می دارد و با اینکه قدرت بر معصیت دارد، خداوند متعال او را حفظ می نماید و پیوسته به عنایات ربوبی چنگ می زند و این چنگ زدن به الطاف الهی و حفظ و نگهداری از گناه، از الطاف خفیه خداوند متعال است.

عصمت در قرآن مجید در موارد متعدد آمده است.

«وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» (3) ای واللّٰه یحفظک من الناس. «سَأَوَىٰ إِلَىٰ جِبَلٍ يَّعِصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ» (4) ای یمنعنی من الماء «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا» (5) ای تمسکوا و آیه مبارکه تطهیر هم در شأن اهل بیت عصمت و طهارت نازل گردیده است.

خداوند می داند به چه افرادی عنایت فرماید و آنان را از همه عیوب منزّه بدارد و هیچ کسی بدون دلیل نمی تواند ادّعی «عصمت» نماید.

علمای فریقین «سنّی و شیعه» معصوم بودن انبیا و ائمّه را در مؤلّفات خود با نقل احادیث ذکر کرده اند.

«کتب الرضاعلیه السلام للمأمون: من دین الامامیه لا یفرض اللّٰه طاعه من یعلم أنّه یضللهم و یغویهم ولا یختار لرسالته و لا یصطفی من عباده من یعلم أنّه یکفر به و بعبادته و یعبد الشیطان دونه.» (6)

ص: 423

1-1 نفیسی 4/2364.

2-2 اندراج 4/3950.

3-3 مائده 5/67.

4-4 هود 11/43.

5-5 آل عمران 3/103.

6-6 بحار الأنوار 11/76.

7 - انبیا و ائمه علیهم السلام خلیفه الله می باشند و باید به مستخلف عنه، شباهت تام داشته باشند. خداوند متعال، آنان را رابط و واسطه فیض بین خود و ماسوا قرار داده است. غیر معصوم هرگز به این مقام نمی رسد، «لَا يَتَّأَلُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (1).

فخر رازی در ذیل این آیه می نویسد: «اما الشیعه فیستدلون بهذه الآیه علی صحه قولهم فی وجوب العصمه ظاهراً و باطناً، و اما نحن فنقول: مقتضى الآیه ذلك، الا انا تركنا اعتبار الباطن فتبقى العدالة الظاهره معتبره... والآیه تدل علی عصمه الانبياء من وجهين:

الأول: انه قد ثبت أن المراد من هذا العهد، الامامه ولا شك ان كل نبي امام فان الامام هو الذي يؤتم به، والنبي أولى الناس بذلك...»

الثاني: قال: «لَا يَتَّأَلُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» فهذا العهد ان كان هو النبوه، و جب ان تكون لا ينالها احد من الظالمين و ان كان هو الامام، فكذلك لأن كل نبي لا بد ان يكون اماماً يؤتم به.

پر واضح است که انبیا برگزیدگان خداوند متعال می باشند، اگر - العیاذ بالله - نبی و پیغمبر لغزش داشته باشد و فریب شیطان بخورد، از برگزیدگان خدا نخواهد بود و حال آن که همه انبیا از آدم تا خاتم علیهم السلام برگزیدگان خدا و از مخلصین پروردگار می باشند.

«إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ» (2)، «إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلَصِينَ» (3)، «إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ» (4)،

«لَكُنَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ» (5)، «قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَا أَعُوذُ بِنَفْسِي مِنْهُمْ أجمعين * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلَصِينَ» (6).

8 - علمای فریقین در تألیفات کلامیه خود، در موضوع عصمت انبیا مشروحاً بحث نموده اند.

سید بحر العلوم در شرح سخنان شیخ طوسی می نویسد: «انها القوه العقلیه والطافه

ص: 424

1-1 بقره 2/124.

2-2 یوسف 12/24.

3-3 حجر 15/40.

4-4 صافات 37/40، 74، 160، 128.

5-5 صافات 37/169.

6-6 ص 38/82 - 83.

النفسیه فی المعصوم الحاصلتان من اسباب اختیاریّه و غیر اختیاریّه اذ لا نشک فی ان للاستعداد والقابلیه وترویض النفس دخلاً تاماً فی تحقّق العصمه و ظهورها فکانما هی حصیله شیئین فی آن واحد:

اللفظ الالهی، والتهدیب النفسی. ذلك من الله تعالى، وهذا من العبد بحسن اختياره.

وكلّ من الأمرين جزء عله، متى تحقّقاً تحقّقت العصمه فی الخارج شأن كلّ معلول نسبتته الى الفاعليّه والقابليّه معاً.

والفرق بين العصمه والعداله - وان اشترکتا فی انهما ملكه وقوّه - ان العصمه عله تامّه لفعل الطّاعات، و ترک المعاصی، والعداله مقتض لذلك بحکم اتصال الاوّل بالله تعالى من جهة التّأثير.

والثّانيه: من جهة التوفيق، واعتماد الأخيره على ترويض النفس أكثر.

«والعصمه» - عند الاماميه - شرط اساسی لجميع الانبياء والائمّ عليهم السلام سواء فی الذنوب الكبيره والصغيره، قبل النبوه والامامه و بعدهما على سبيل العمده والنسيان. وهكذا العصمه عن كلّ الرذائل والقبايح المشينه.

وامّا عند سواهم من شتى الفرق - بما فيهم المعتزله - فليس بهذا الشمول والسعه. بل اختلفوا فی الذنوب - التي تجب العصمه عنها بين الكبيره والصغيره.

ثمّ الصغيره: بين ما يوجب حسه النفس و بين غيرها...»⁽¹⁾

بحث خلقت عالم و آدم عليه السلام را علمای تفسير و حديث و تاريخ و قصص در مؤلفات خود، ذکر کرده اند.

ابتدا برای رفع اشکال بر عصمت انبيا و ائمه عليهم السلام به بررسی اوّل مخلوق و خلقت اشيا می پردازيم.

اوّل مخلوق جهان هستی که قلم تقدیر بر خلقت او تعلّق گرفت و همه موجودات قائم به او می باشند «نور» است و آن «نور» محمّد بن عبدالله صلی الله عليه وآله است.

قال رسول الله صلی الله عليه وآله: «اوّل ما خلق الله نوری ابتدعه من نوره واشتقه من جلال

ص: 425

قال اميرالمؤمنين على بن ابي طالب عليه السلام: «كان الله و لا شىء معه فأول ما خلق نور حبيبه محمد صلى الله عليه وآله قبل خلق الماء والعرش والكرسى والسموات والارض واللوح والقلم والجنه والنار والملائكه و آدم و حواء باربعه و عشرين واربعمائه الف عام...» (2)

اراده حضرت بارى تعالى بر اين تعلق گرفت و حكمتش چنين اقتضا نمود كه آدم و ذريه اش را بيافريند تا در زمين سكونت گزينند و آن را آباد نمايند.

«و اذ قال ربك للملائكه ائني جاعل في الارض خليفه قالوا اتجعل فيها من يفسد فيها ويسفك الدماء ونحن نسبح بحمدك ونقدس لك قال ائني اعلم ما لا تعلمون». (3)

در قرآن، تعابيري در خلقت آدم شده كه از چه چيز خلق گرديده است. «خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (4) از خاك. «من طينٍ لازبٍ» (5) از گل چسبيده. «مِنْ صَدِّ لَصَالٍ كَالْفَخَّارِ» (6) و غيره، و چون ملائكه حكمت خلقت آدم و استخلاف او را نمي دانستند و از طرفي ملهم بودند كه افراي از اين مخلوق لغزشهاي دارند، عرض كردند: آيا در زمين كسي را قرار مي دهى كه فساد مي كند و خون مي ريزد و حال آن كه ما تو را تسبيح مي گوييم و تقديس مي كنيم.

بديهي است كه سؤال ملائكه از جهت اعتراض نبود، بلكه براي رفع شبهه و اطلاع بر حقيقت امر بود.

گاهي مراد از كلمه «آدم» كه در لسان قرآن و روايات آمده، شخص «آدم» ابوالبشر است. «إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ» (7) و اوست كه خليفه الله و نبي مرسل است. و زماني مراد از كلمه «آدم» همه انبيا هستند.

ص: 426

1-1 بحار الانوار 15/24، ح 44.

2-2 همان 15/27.

3-3 بقره 2/30.

4-4 آل عمران 3/59.

5-5 صافات 37/11.

6-6 الرحمن 55/14.

7-7 آل عمران 3/59.

قال صلى الله عليه وآله: «كَلَّ نَبِيٌّ فَهُوَ آدَمُ وَقْتَهُ».(1)

از جمله: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»(2) چنین استفاده می شود که آدم، حجه الله است در زمین «وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ»(3).

آدم ابوالبشر علیه السلام مورد توجه خداوند متعال است، به ملائکه فرمود: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ»(4).

شما ملائکه که همیشه در حال تسبیح و تقدیس می باشید، زمانی که روح در پیکر آدم دمیده شد، باید او را سجده نمایید چون آدم مستجمع جمیع علوم است. «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ»(5).

بهترین مخلوق که از عالم «امر» الهی است، روح است، او را در آدم دمیده و از باب تعظیم آدم، روح را به خود نسبت داده و اضافه فرموده است. این اضافه به معنای آن است که روح، ملک خداوند متعال و مال اوست، نه اینکه روح، بعضی از وجود او و یا شبیه حضرت باری تعالی می باشد، چنان که بعضی تصور نموده اند.

بلکه «علی سبیل التشریف» است که به خود اضافه فرموده است مانند «بیت الله» «حرم الله» «نور الله».

آدم، ممکن الوجود است و خداوند متعال، واجب الوجود. نتوان ممکن الوجود را که محتاج است، در حد واجب الوجود که غنی بالذات است، دانست.

خداوند از میان همه موجودات، آدم را برگزیده و انتخاب فرموده است. «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ...»(6) «ای صافياً عن الشوب الموجد فی غیره»(7) بی آرایش است و پاک و منزّه از همه آلودگیها.

هر کس از فرزندان آدم که منزّه و پاک باشد و متقی و پرهیزکار و بنده ای وارسته و

ص: 427

1-1 شرح نهج البلاغه بحرانی 1/185.

2-2 بقره 2/30.

3-3 نمل 27/62.

4-4 حجر 15/29.

5-5 بقره 2/31.

6-6 آل عمران 3/33.

7-7 مفردات راغب 283/.

شایسته باشد در میدان عبادت خدا، او هم، خلیفه الله در زمین خواهد بود «ثُمَّ جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ مِن بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ» (1)، «وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ» (2).

زیرا اینان اولیاء خداوند متعال اند «لتشريف المستخلف، استخلف الله اولیائه فی الأرض» (3).

و فی الحدیث القدسی: «یا ابن آدم انا غنی لا افتقر، اطعنی فیما امرتک اجعلک غنیاً لا تفتقر. یا ابن آدم انا حی لا اموت، اطعنی فیما امرتک اجعلک حیاً لا تموت، یا ابن آدم انا اقول للشیء ۛ کن فیکون اطعنی فیما امرتک اجعلک تقول للشیء ۛ کن فیکون» (4).

خداوند برای تفهیم مقام انسان به ملائکه، تعلیم اسماء فرمود. «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ» (5).

پروردگار متعال، همه چیز عالم را با نام و نشان و خواص و حکمت آن، به آدم آموخت، حقیقت اشیا را به او تعلیم داد، یعنی از اسم به مسمی پی برد و درک حقیقت نمود. این موقعیت علمی وقتی لذت بخش است که از اسم پی به مسمی برده، صاحب نام را شناخته و به ذات او شناسایی پیدا کند.

خداوند، دورنمایی از مخلوقات و این مقام را بر ملائکه هم عرضه نمود و به صورت یک آزمایش و امتحان از آنان، فرمود: اگر واقع را دریافتید و می دانید و در ادعای خود صادقید، آنچه بر شما عرضه شد، جواب دهید.

ملائکه به مقام آدم و مقام علمی او اظهار عجز و ناتوانی نموده، نقص و قصور خود را اذعان و اعتراف کردند.

«قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ» (6).

گفتند: ما جز آنچه از تو آموخته ایم نمی دانیم، دانای کل و حکیم علی الاطلاق تویی.

ص: 428

1-1 یونس 10/14.

2-2 نمل 27/62.

3-3 مفردات راغب 159.

4-4 بحار الانوار 93/376.

5-5 بقره 2/31.

6-6 بقره 2/32.

«قال يا آدمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ» (1) آدم استعداد آن را داشت که از سرچشمه فیض معنوی و انوار علوم الهی استفاده نموده، نامها و رازها و حقیقت مخلوقات را بیاموزد و به فرمان خداوند متعال، آن علوم را بر ملائکه آشکار نماید.

سربوش از مقام علمی خود برداشت و جلوه حکمت ربوبی را آشکار ساخت؛ «فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ» (2).

حضرت آدم به فرمان پروردگار آنچه می دانست به ملائکه خبر داد، پروردگار به ملائکه فرمود: «آیا به شما نگفتم که من غیب ملکوت آسمانها و زمین را می دانم و به آنچه آشکار و پنهان دارید، مَظْلَعَم؟»

«وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» (3).

ملائکه، فضیلت آدم و سرّ آفرینش او را دریافتند و حکمت انتخاب و برگزیدنش را دانستند، آن گاه خداوند متعال به ایشان امر فرمود تا به عنوان اعتراف به مقام عالی آدم به او سجده نمایند، ولی ابلیس (شیطان) که خود را در میان ملائکه مخفی داشت و در صف آنها بود، از سر تکبر و خودبینی از فرمان قادر سبحان سرپیچی کرد، چون در ضمیر، کافر بود.

داستان سجده ملائکه بر آدم در 9 سوره از قرآن به عبارات مختلف و گوناگون آمده است. (4)

عن ابی بصیر قال: قلت لأبی عبد الله علیه السلام: «سجدت الملائكة و وضعوا أجباهم على الارض؟ قال: نعم، تکرمةً من الله تعالی، و قال: إنَّ السجود من الملائكة لآدم انما كان ذلك طاعةً لله و محبةً منهم لآدم.» (5)

در سه سوره موضوع رفتن آدم و حوآعلیه السلام به بهشت برزخی ذکر شده [است]. (6)

ص: 429

1-1 بقره 2/33.

2-2 بقره 2/33.

3-3 بقره 2/34.

4-4 حجر، ص، نساء، اعراف، اسراء، كهف، طه، فصلت، و فرقان.

5-5 المیزان 1/124.

6-6 بقره 2/35 - 37؛ اعراف 7/19 - 23؛ طه 20/117 - 122.

خداوند متعال، آدم و همسرش را در بهشت سکنی داد تا در آنجا با آرامش زندگی نمایند و نیز آنان را از مکر و فریب شیطان بر حذر ساخت و از پذیرفتن سخن شیطان نهی فرمود تا از بهشت و مقام امنی که در آن هستند، رانده نشوند و از نعمتهای جنت محروم نگردند و تمام نعمتهای بهشت را برایشان مباح ساخت، به جز میوه یک درخت را که حتی از نزدیک شدن به آن منع فرمود و وعده داد که اگر از آن درخت اجتناب کنند، وسایل آسایش و تنعم را از هر جهت برایشان فراهم سازد، به طوری که هیچ گاه گرسنه و تشنه و برهنه و خسته نگردند.

آدم و حوا در بهشت ساکن و از نعمتهای فراوان آن، کامیاب و برخوردار بودند، شیطان به آنان حسد ورزید و در مقام انتقام و لغزش آنان برآمد و کمر شیطنت بست تا آن دو را از آن نعمتها محروم نماید و برای اجرای نقشه های خود، به صورت ناصحی مشفق و راهنمایی دلسوز با تمام وسایل لازم در مقام فریب آدم و حوا بر آمد و از راه خیرخواهی ایشان را از زوال نعمت و دوری از سعادت بیم داد و چنین وانمود کرد که سرّ اینکه خداوند، شما را از نزدیک شدن به این درخت نهی فرموده، جز این نیست که اگر از آن استفاده کنید، همیشه و جاودانه در بهشت خواهید ماند.

با اینکه خداوند متعال، آدم را با جمله: «لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ»⁽¹⁾ ارشاد فرموده بود و دشمن را که شیطان باشد با کلمه: «إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ»⁽²⁾ به آنان معرفی نموده بود و فرمود اگر به سخن او گوش دهید، از بهشت برزخی اخراج و گرفتار مصائب زمین خواهید شد: «فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى»⁽³⁾ در عین حال شیطان سوگند یاد کرد که من در نصیحت و خیرخواهی صادقم و قصد خیانت ندارم.

آدم علیه السلام گمان نمی کرد او به دروغ سوگند می خورد. لذا با حسن ظنّ به سخن او گوش داد و به دام فکر شیطان افتاد و خود را عریان و برهنه از لباسهای بهشتی و دور از نعمتهای الهی دید.

خواستند با برگهای درختان بهشت ستر عورت نموده، خود را بپوشانند، ممکن نشد، درست مانند مریضی که طبیب معالج، او را از خوردن چیزی که مضرّ است، نهی

ص: 430

1-1 بقره 2/35.

2-2 طه 20/117.

3-3 طه 20/117.

نماید و به او بگوید اگر ناپرهیزی نمایی، برای تو خطر و ضرر دارد و مریض اطاعت نکند و گرفتار شود، آن گاه پشیمان شود، سودی نخواهد داشت، «خود کرده را تدبیر نیست».

آدم و حوّا از کرده خود، پشیمان شدند، عرضه داشتند: «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (1).

پروردگارا، ما درباره خود ستم کردیم و اگر ما را نیامرزی و بر ما رحم نکنی، هر آینه از زیانکاران خواهیم بود.

خداوند متعال برای اتمام حجّت فرمود: آیا شما را از نزدیک شدن به این درخت نهی نکردم و نگفتم شیطان دشمن آشکاری است برای شما، به سخن او گوش ندهید؟

آدم و حوّا در مقام امتحان به نهی ارشادی و تنزیهی «ناصرح امین» خداوند متعال گوش ندادند، گرفتار فریب دشمن شدند و این نخستین آزمایشی بود که پروردگار، درباره اولین فرد بشر، اجرا فرمود.

نظام خلقت بشر، چنین اقتضا می کرد که آدم در اثر پیشامد و فریب شیطان و سقوط در آزمایش، از بهشت برزخی نزول اجلال نموده، به زمین هبوط نماید و او و فرزندانش در معرض آزمایش بیشتر و گسترده تر قرار گیرد.

حضرت آدم، اولین نبی و پیامبر خدا و معلّم بشر بود و کاروان توحید را در جهان به راه انداخت.

«وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ» (2).

خداوند متعال فرمود: «از بهشت بیرون روید و در زمین ساکن شوید و تا روز قیامت، دشمنی در میان بعضی از شما با بعضی دیگر رواج خواهد داشت.»

«فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» (3).

خداوند متعال، توبه آدم و حوّا را قبول فرمود و آن دو را آمرزید. آنان از پذیرش توبه خویش خوشحال و امیدوار شدند دوباره به بهشت باز گردیدند.

«قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَمَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبَعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ

ص: 431

1-1 اعراف 7/23.

2-2 بقره 2/36.

3-3 بقره 2/37.

فرمودیم: از بهشت خارج، از آسمان نازل و در زمین ساکن گردید تا زمانی که ما می دانیم، در عین حال آگاه باشید که یله و رها و بدون مسؤلیت هم نخواهید بود و شما را فراموش نمی کنیم، راهنمایانی می فرستیم که همه از آنان، پیروی نمایید، پس هر کس پیروی کند، هرگز گمراه، بیمناک و اندوهگین نخواهد شد. و برای تنبّه فرمود: «يا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمُ مِنَ الْجَنَّةِ». (2)

معصوم بودن انبیا و ائمه معصومین علیهم السلام جزو معتقدات شیعه امامیه است و آیات و روایاتی که دالّ بر معصوم نبودن آنان است ذیلاً پاسخ داده می شوند:

1 - «و لا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ». (3) نهی است و انجام آن موجب عقوبت است.

ج: اگر نهی مولوی باشد، البته مستوجب عقاب خواهد بود و اگر نهی ارشادی و تنزیهی باشد، مرتکب مورد عقاب قرار نمی گیرد، زیرا ضرر متوجّه مرتکب می باشد.

«فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ».

می گویند: ظلم، قبیح است و ظالم، مرتکب گناه کبیره شده، باید عقاب شود.

ج: ظلم به معنای قرار دادن چیزی است در غیر جای خودش و تجاوز از حق می باشد. در قرآن سه تعبیر از ظلم شده است:

اول: به معنای شرک: «إِنَّ الشُّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ». (4)

دوم، ظلم نسبت به دیگران: «إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ». (5)

سوم، ضرر و نتیجه ظلم، به خود ظالم بر می گردد: «و ما ظَلَمَهُمُ اللَّهُ و لكن كانوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ». (6) زیرا ضرر خوردن گندم به خود آدم و حوّا رسید.

ص: 432

1-1 بقره 2/38.

2-2 اعراف 7/27.

3-3 بقره 2/35.

4-4 لقمان 31/13.

5-5 شوری 42/42.

6-6 نحل 16/33.

حضرت باقر علیه السلام فرمودند: «الظلم ثلاثة؛ ظلمٌ يغفره الله و ظلمٌ لا يدعه الله، و ظلمٌ لا يغفره الله. فأما الظلم الآذى لا يغفره الله عزوجل فالشرك بالله، و أما الظلم الآذى يغفره الله عزوجل فظلم الرجل نفسه فيما بينه و بين الله عزوجل واما الظلم الآذى لا يدعه الله عزوجل فالمداينه بين العباد.(1)»

بنابراین، ظلم آدم و حوا نسبت به خودشان بود و ترک اولی و این موجب عدم عصمت نیست.

2 - «فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ...»(2) شیطان، آن دو را لغزاند و این سبب شد از بهشتی که بودند، خارج گردند. لغزش داشتن، دلیل بر معصوم نبودن آدم علیه السلام است.

ج: زلل، به معنای لغزیدن و لیز خوردن است. ممکن است انسان تصمیم داشته باشد در زندگانی خود، محکم و استوار باشد و کاری نکند که منجر به لغزش شود، ولی ناخودآگاه کاری که قصد آن را ندارد، انجام دهد و به خطا و اشتباه بیفتد و این، قابل اغماض و عفو است.

شیطان، آدم و حوا را لغزاند و آنان را از نعمتها و خوشیهایی که در آن بودند، محروم نمود و بالاخره، عیش آنان را ناقص کرد.

آدم و حوا قصد کفران آن نعمتها را نداشتند، ولی به این لغزش مبتلا شدند. این، دلیل بر معصوم نبودن آدم نیست.

3 - «فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوَاتِهِمَا...»(3).

شیطان با وسوسه آدم و حوا را فریب داد تا عییشان و معصوم نبودن ایشان را آشکار سازد.

ج: انجام هر کار و فعلی از اراده و قدرت انسان بر آن کار، مایه می گیرد و این قدرت و اراده ذاتی انسان است و شیطان در آن دخالتی ندارد، میل به انجام کار و تصور نفع و لذت از آن عمل، نیز ذاتی است، فقط شیطان در وهم و نفس و خیال انسان وسوسه

ص: 433

1-1 سفینه البحار 3/268.

2-2 بقره 2/36.

3-3 اعراف 7/20.

می‌کند که انسان تصوّر نماید فلان کار، خیر است و منفعت دارد، یعنی در انسان، ایجاد خیال و تصوّر می‌نماید و غیر واقع را در نظر او واقع جلوه می‌دهد و این مطلب را قرآن از قول شیطان بیان می‌فرماید.

«وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُمُونِي وَلَا تَلُمُوا أَنْفُسَكُمْ...» (1)

سوءه: از نظر لغت به معنای نمایان شدن عضوی است که پیدا شدن آن ناپسند و شرم آور است و این کنایه، بسیار مؤدبانه و زیباست و این، دلیل بر معصوم نبودن آدم علیه السلام نیست.

4 - «فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا...» (2) شیطان با فریب و نیرنگ و وسوسه، آدم را از آن مقام بلند و جایگاه عالی به تصوّر و خیال سرور و بقاء دایم و همیشگی پایین آورد و غروری در او ایجاد شد به اینکه آن نعمتها همیشه برای او پاینده و برقرار خواهد بود.

و «الغرور بالضمّ ما اغترّبه» غرور آدم را از پای در آورد و فریب شیطان خورد، پس معصوم نبود!

ج: حضرت آدم در عالم نور و مجردات بود در موقعیتی که خداوند می‌فرماید: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» (3).

درباره او فرمود، تکویناً بنا نبود در آن عالمی که داشت، بماند، برای جهان و عالم دیگری خلق شده بود، باید به عالم مادیات و زمین بیاید و آنچه نهان بود، بر او آشکار گردد و این کار توأم با سختیها و مشقتها فراوانی است، هر چند بدیها و مشکلات را نخواهد، ولی باید آدم و ذریّه او امتحان گردند.

به عبارت دیگر، هر انسانی نمی‌خواهد در بدن و لباس خود کثافت ببیند، ولی اگر بی اختیار، لباس او کثیف شد، مقصّر نبوده است و موجب عدم عصمت نیست.

انسان فطرتاً میل به خوبی و زیبایی دارد و می‌خواهد در جای خوبی زندگی کند. این تمایل و خواست در حضرت آدم علیه السلام هم بود. لذا آرزوی بقا و ماندن در بهشت برزخی،

ص: 434

1-1 ابراهیم 14/22.

2-2 اعراف 7/22.

3-3 حجر 15/29.

منافات با عصمت او ندارد، هر چند به طور غافلگیر و ناخودآگاه گرفتار وسوسه والقائنات شیطان شد.

5- «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا» (1) خداوند متعال می فرماید: «وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا» (2).

شکستن عهد و پیمان جایز نیست، انسان باید پای بند به عهد و پیمان و مقررات باشد. از نظر فقها و علمای دین «حنث» نذر و عهد موجب کفاره است و جایز نیست مؤمن، پیمان شکن باشد و وفای به عهد نکند. قرآن می فرماید: «فَاتِّمُوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ» (3).

بنابراین آدم علیه السلام پیمان شکست و به عهدش وفا نکرد، معصوم نبود!

ج: عهد و پیمان بندگان خدا و مردم با یکدیگر طرفینی است و لازم است مراعات عهد و پیمان نموده، آن را نشکنند. اما عهدی که در قرآن از طرف خداوند متعال مطرح است، بدین گونه نیست، بلکه یک نوع امر از طرف پروردگار به بندگان می باشد.

«وَعَهِدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ...» (4)، «أَلَمْ أَعْهِدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ...» (5) و کریمه «... الَّذِينَ يَتَّقُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ...» (6) مراد، عهد تکوینی است، یعنی آدم و ذریه اش تکویناً متعهد می باشند به میثاق و عهدی که از طرف خداوند به وسیله انبیا و اوصیاء علیهم السلام بسته اند و شاید از این عهد، تعبیر به فطرت هم بشود: «فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» (7)، «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ...» نهی «ولا تقربا» قبل از گفته شیطان و فریب اوست و آدم مثل کسی که فراموش کرده باشد، به عهد و پیمان وفا نکرد: «وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ...» (8) در بیشتر آنان، وفا به عهد الهی را نیافتیم: «وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا» (9) او را

ص: 435

1-1 طه 20/115.

2-2 اسراء 17/34.

3-3 توبه 9/4.

4-4 بقره 2/125.

5-5 يس 36/60.

6-6 بقره 2/27.

7-7 روم 30/30.

8-8 اعراف 7/102.

9-9 طه 20/115.

«نسی» فراموشی در حافظه نیست، بلکه مراد این است که نیرویی بر حفظ و نگهداری آنچه به او گفته شد، نداشت.

روایت ذیل بسیار دقیق است.

قال ابو جعفر علیه السلام: انّ الله تبارک و تعالی عهد الی آدم ان لا یقرب هذه الشجرة فلما بلغ الوقت الذی کان فی علم الله ان لا یاکل منها فنسی فأکل منها وهو قول الله تبارک و تعالی: «وَلَقَدْ عَهِدْنَا اِلَى اٰدَمَ...» (1) «روزه دار، در واقع عهد بسته که چیزی نخورد، ولی اگر فراموش کرد و خورد، مؤاخذه نمی شود».

پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله عرض می کند: «رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا اِنْ نَسِينَا اَوْ اَخْطَاْنَا...» (2).

خداوند متعال به پیغمبر می فرماید: «سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنْسَى» (3) «آیات قرآن را بر تو می خوانیم تا فراموش نمایی؛ هر چند فراموشی اختیاری نیست، ولی چون کار خوبی نیست، به شیطان نسبت داده می شود». همسفر حضرت موسی علیه السلام [خضر] به موسی می گوید: «و ما انسانیة اِلا الشَّيْطَانُ» (4).

بنابراین، نسیان معصوم، غیر از نسیان و فراموشی غیر معصوم است و به این آیات نمی توان به معصوم نبودن حضرت آدم علیه السلام استدلال نمود.

ابن میثم می گوید: گاهی در قرآن نام آدم برده می شود، مراد اوّل فردی است که خلق شده: «اِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللّٰهِ كَمَثَلِ اٰدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ...» (5) و گاهی مراد، همه انسانها می باشند: «وَلَقَدْ عَهِدْنَا اِلَى اٰدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسِيَ...» (6).

علامه طباطبایی می گویند: مراد از: «وَلَقَدْ عَهِدْنَا...» میثاق کلی و عمومی است از همه انسانها به خصوص از انبیا که نسبت به آنان تأکید شده است.

ص: 436

1-1 1 منهاج البراعه 2/91.

2-2 2 بقره 2/286.

3-3 3 اعلیٰ 87/6.

4-4 4 كهف 18/63.

5-5 5 آل عمران 3/59.

6-6 6 طه 20/115.

پس عهد در آیه، به معنای میثاق کلی است، نه ترساندن از ابلیس، فقط این عهد، همان میثاق ربوبی و بندگی است و باید انسان خدا را فراموش نکند و مطیع او باشد، زیرا او «رب» است، یعنی مالک و مدبر و پرورش دهنده است. انسان مملوک او و ملک طلق اوست و از خود اختیاری ندارد، نه ذاتی و نه صفتی و به خودی خود، کاری نمی تواند بکند: «لا املک لنفسی نفعاً ولا ضرراً ولا موتاً ولا حیاتاً ولا نشوراً».

خطای انسان، وقتی است که به غیر خدا توجه می کند و فراموشی میثاق نتیجه اش گرفتار شدن در دنیا است. حضرت آدم چون میثاق را فراموش نمود، به گرفتاریهای بسیاری مبتلا شد.

«فَمَا يَأْتِيَكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى * وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى». (1)

اگر عهد و میثاق را فراموش نکرد، سعادت مند است.

«فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ». (2)

مراد از «لا تقرّباً هذه الشجرة» نزدیک شدن به محسوس و شیء مخصوصی نیست، بلکه گرفتاریهای دنیا و مشکلات و مشقات آن است و این مشکلات در وقتی است که انسان غافل شده و به غیر خداوند توجه نماید و این خلاف عهد و میثاق تکوینی و موجب ضرر است، زیرا به فرموده ناصح امین عمل نکرده و گرفتار شده است.

این توجه به مخلوق و غیر خدا به منزله فراموش نمودن میثاق است؛ البته حضرت آدم از این غفلت و فراموشی توبه کرد و توبه اش قبول شد (3)

هر چند خواب و خوراک و احتیاج به لوازم مادی برای اولیای خدا قهری است، در عین حال، اشتغال به آنها را برای خود معصیت فرض و توبه می کنند.

6 - «... و عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى». (4)

با توجه به آیه مبارکه فوق و آیه «... و من يعص الله ورسوله فإن له نار جهنم خالدین

ص: 437

1-1 طه 20/123 - 124.

2-2 بقره 2/38.

3-3 خلاصه المیزان 1/126.

4-4 طه 20/121.

فیها اَبداً» (1) حضرت آدم، عاصی بود. پس معصوم نبوده است و معاقب خواهد بود!

ج: لغت «عصی» به معنای ناپرهیزی است و این پرهیز نکردن گاهی برای انجام و ارتکاب محرم است و معاقب می گردد و گاهی پرهیز نمودن و عمل نکردن به دستور طیب معالج است.

آیه اول: پرهیز است و نهی از خوردن، لذا مرتکب آن ضرر نموده است اما معاقب نیست، و آیه دوم، نهی و پرهیز از ارتکاب فعل حرام است و انجام آن، موجب گرفتاری و عقاب است. نهی اولی را اصطلاحاً نهی تنزیهی و ارشادی و نهی دومی را مولوی می گویند.

دلیل روشن بر عاصی نبودن آدم و پرهیز او از عقاب الهی و توبه و بازگشت او به خداوند متعال، مدحی است که در آیه ذیل از او شده است.

«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ» (2).

ای بایجاده تعالی ایاه صافياً عن الشوب الموجود فی غیره. (3)

«فغوی» غوی، در لغت به معنای «خاب» است، یعنی حضرت آدم علیه السلام [بقا در بهشت] را می خواست، ولی موفق نگردید «لم ینل ما طلب» و ناامید شد.

امام باقر علیه السلام فرمودند: «والله لقد خلق الله آدم للدنیا واسکنه الجنة لیعصیه فیرده الی ما خلقه له.» (4)

مشیت الهی بر این بود که آدم از آن جایگاه و موقعیت و مقام عالی که داشت، تکویناً هبوط نموده، به زمین بیاید که جای تکلیف و امتحان و گرفتاری اوست و در اینجاست که اگر از ارشاد و هدایت الهی تبعیت نمود، «فلا خوف علیهم ولا هم یحزنون».

خطبه امیرالمؤمنین علی علیه السلام درباره آدم علیه السلام

«ثم اسکن سبحانه آدم داراً ارغد فیها عیشته، وامن فیها محلته و حدّره ابلیس وعداوته فاغتره عدوه نفاسه علیه بدار المقام و مرافقه الابرار فباع الیقین بشکّه والعزیمه بوهنه

ص: 438

1-1 جنّ 72/23.

2-2 آل عمران 3/33.

3-3 مفردات راغب/283.

4-4 المیزان 1/149.

«پس از خلقت آدم، خداوند او را در سرا و جایگاهی که وسیع و جای خوشی و راحتی و محلّ امن و آرامش و دور از هرگزند و آفت و نگرانی و ناراحتی بود، ساکن ساخت و او را از دشمنی ابلیس بیم داد و بر حذر داشت، ولی ابلیس به جهت بخل و حسدی که نسبت به آدم داشت، او را با وسوسه هایش فریب داد و از آن همه نعمت محروم کرد و از معاشرت با ابرار و مقربان باز داشت.

آدم یقین و عزم راسخ خود را به سست رأیی و هراس فروخت و بودن در ناز و نعمتها و آسایش و خوشی را با ندامت و پشیمانی معاوضه نمود».

بررسی لغات خطبه شریفه:

«فاغترّه»: استغفله «نفاسه»: حسداً علیه. «فباع الیقین بشکّه»: بیع رد و بدل عوضین است و فرق نمی کند عوض، پربها باشد یا کم بها «أولئك الذين اشتروا الحياة الدنيا» (2) «فما ربحت تجارتهم و ما كانوا مهتدين» (3).

جمله «باع الیقین بشکّه» استعاره است. در قرآن و در کلمات رسول اکرم صلی الله علیه وآله و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز بسیار کنایه و استعاره و تشبیه به کار رفته است «لإخراج الاغمض الى الأظهر» مانند: «حتی یلج الجمل فی سمّ الخياط» (4)، «و لاتّ حین مناص» (5) و پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله در جنگ احد - هنگامی که جنگ به اوج خود رسید - فرمودند: «الآن حمی الوطیس».

«باع الیقین بشکّه» استعاره است و این مثل درباره فردی است که با داشتن یقین، مردّد می گردد و یقین را کنار گذاشته، به شک عمل می کند.

«والعزیمه بوهنه» ای جدّ فی امره لضعفه. آدم علیه السلام از تصمیم و قصد خود بازگشت.

باید توجه داشت که ملائکه مجرّدند و تکلیف آنان غیر از تکالیف انسان مادی

ص: 439

1-1 نهج البلاغه، خطبه اول.

2-2 بقره 2/86.

3-3 بقره 2/16.

4-4 اعراف 7/40.

5-5 ص 38/3.

است و عالیشان با یکدیگر متفاوت است.

هنگامی که روح در آدم دمیده شد «و نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» آدم در آن لحظه در عالم نور و ملکوت بود و غریزه ای نداشت تا میل به خوردن چیزی نماید و علقه مادی و دنیوی نداشت و قرار نبود همیشه در آن نشأه باشد. او خلیفه‌الله در زمین است و باید به این عالم بیاید. او نبی است و رابطه فیض بین خالق و مخلوق است.

آدم علیه السلام منزّه و پاک بود، تصوّر نمی کرد شیطان خلاف واقع می گوید و به دروغ قسم یاد می کند.

فقال آدم عليه السلام: «يا جبرئيل، انّ ابليس حلف لي بالله أنّه لي ناصح، فما ظننت أنّ احداً من خلق الله يحلف بالله كاذباً». (1)

همان گونه که صفات حسنه ذاتی است، صفات رذيله نیز ذاتی می باشد: نیش عقرب نه از ره کین است / اقتضای طبیعتش این است. از جمله اخلاق رذيله، حسد است و نهی از ذاتی هم غیر ممکن! بلکه نهی از بروز حسد و اثر آن است.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند. «اذا حسدت فلا تبغ».

حسد ابلیس، نسبت به آدم و ذریّه اش ذاتی است.

آدم علیه السلام به طور قهری و ناخودآگاه توجه به این عالم کرد و به یک نوع گرفتاری مبتلا شد، گرفتاری جزو عوارض طبیعی این عالم است و این عوارض دنیوی و بشری، مانع از عصمت نیست.

عدم تمرکز و توجه نداشتن انسان به واقعیات در بعضی از حالات جبلی انسان است و منافات با عصمت ندارد و این عالم، سراسر حجاب و ظلمت و تردید و شک است نسبت به عالم یقین و این، گر چه اختیاری نبود، ولی جایگزین شک است.

با توجه به ترجمه خطبه، از آدم گناهی صادر نشده تا منافی «عصمت» باشد و آدم علیه السلام معصوم خلق شد و معصوم زیست.

خطبه اول نهج البلاغه درباره خلقت عالم و جهان هستی و آفرینش و آمدن انبیا از آدم تا حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و نزول قرآن مجید و وضع احکام و تکالیف است.

ص: 440

و در خطبه دیگری حضرت امیرعلیه السلام عُلّت این گونه بودن انبیا را بیان می فرماید.

«و أمّا هفوات الانبياء و ما بينه الله في كتابه و وقوع الكنايه عن أسماء من اجترم أعظم ممّا اجترمتة الانبياء ممّن شهد الكتاب بظلمهم فانّ ذلك من ادلّ الدلائل على حكمه الله الباهره و قدرته القاهره و عزته الظاهره لانه علم أنّ براهين انبيائه تكبر في صدور أممهم و إنّ منهم من يتخذ بعضهم الها كألذى كان من النصارى في ابن مريم فذكرها دلالة على تخلفهم من الكمال الذي تفرد به عزوجل»⁽¹⁾

الحاصل: یکی از مسائل ضروری اعتقادی مختصّ به شیعه امامیه اثنا عشریه «عصمت» است، یعنی شیعه معتقد است که انبیا و پیامبران الهی و ائمه هده مهادین، از هنگام ولادت تا آخر عمر، از هر خطا و معصیت، لغزش، نسیان و فراموشی مصون اند. چنین اعتقادی را سایر فرق شیعه و مذاهب اسلامی و حتی پیروان ادیان آسمانی «یهود و نصارا» ندارند.

یکی از علمای بزرگ شیعه، خواجه نصیرالدین طوسی است که در کتاب تجرید می گوید: «... وجوب العصمه...»⁽²⁾

علامه حلّی، در شرح تجرید می نویسد: «وقالت الامامیه انه يجب عصمتهم عن الذنوب كلها، صغیره كانت او کبیره»⁽³⁾

و نیز خواجه در کشف الفوائد می گوید: «... لا بالتعمّد و لا بالسّهو من اول العمر الى آخره»⁽⁴⁾

در مسائل کلامیه شیخ طوسی آمده است: «... من اول عمره الى آخره في اقواله و افعاله و تروکه عن السّهو والنسيان...»⁽⁵⁾

در نتیجه پیغمبران و ائمه علیهم السلام انسانهای کاملی هستند که خداوند آنان را برای تکمیل بشر و راهنمایی آنان به طریق ثواب و اطاعت و احتراز از معصیت و بازداشتن آنان از آنچه

ص: 441

1-1 تفسیر صافی، بیروت مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، 1399 ه. ق، 1/40.

2-2 کشف المراد/274.

3-3 همان.

4-4 کشف الفوائد، علامه حلّی/72.

5-5 رسائل العشر/97.

موجب زیان هر دو عالم می باشد و رهایی از قید هوی و هوس و شهوت و برخورداری از سعادت دنیا و آخرت مبعوث می گرداند. بنابراین، اگر گناه یا فعل قبیح از پیغمبری صادر شود، نقض غرض لازم می آید، زیرا او مجری قانون الهی است. اگر خودش به قوانین عمل نکند، نمی تواند از دیگران جلوگیری نماید. مخالفت وی با قانون موجب جرأت سایرین بر نافرمانی می گردد. انبیا قدرت دارند گناه انجام دهند، چون ناقص نمی باشند، ولی گناه از آنان صادر نمی گردد.

در خاتمه: قرآن و احادیث معتبر، تمام انبیا و ائمه علیهم السلام را معصوم و منزّه از خطا می دانند، اما در عهدین، تورات و انجیل و اسرائیلیات مخالفین چنین نمی باشند - سلام الله علی الانبیاء و الائمه المعصومین.

حضور انور حضرت آیه الله آقای میلانی - دامت برکاته -

با عرض سلام و تحیت؛ در قرآن مجید و روایات، گاهی تعبیر به «ابلیس» و گاهی به «شیطان» می شود. و در آیه کریمه: «و اذ قلنا للملائکه اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس کان من الجن ففسق عن امر ربّه...» (1) آیا ملائکه و ابلیس مکلف به سجده بودند و ابلیس از فرشتگان بود؟

باسمه تعالی

ابلیس، نام و شیطان، صفت اوست و شالوده ملائکه به عبادت می باشد، «بل عباد مکرّمون * لا یسبقونه بالقول و هم بامرہ یعملون» (2). ابلیس از ملائکه نبود و با آنها در مقام قدس مأمور به سجده شد و تمرد ابلیس از سجده سبب هبوط او گردید: «ففسق» ای خرج عن العبودیه - اعادنا الله شرّه.

در قرآن مجید یازده مرتبه، ابلیس و هفتاد مرتبه شیطان خوانده شده است و شیطان

ص: 442

1-1 کهف 18/50.

2-2 انبیاء 21/26 - 27.

صفت است، ابلیس از «بلس» به معنای «یأس» می باشد که آدم را فریب داد و از آن مقام عالی و نعمتهای بی حد مأیوس کرد.

اختلاف بین دو لغت ابلیس و شیطان، وصفی است، موجودی زنده که دیده نمی شود.

ملائکه از نورند و ابلیس از آتشی خلق شده که روشنایی ندارد و همیشه در تاریکی و ظلمت بوده و فریب کار است.

شیطان: از «شطن» به معنای دور شده و متمرد، زاده زشتی و تاریکی و ناپاکی می باشد. به صورت مفرد «شیطان» هفتاد مرتبه و به صورت جمع «شیاطین» هیجده مرتبه در قرآن ذکر شده است.

هر موجود مودی و منحرف و طاغی و سرکش و مضرّ و زیان بخش و مفسد از جنود شیطان است.

خداوند، او را شیطان و مأیوس نیافرید، بلکه پس از تمرد از سجده بر آدم علیه السلام طرد و مأیوس و رانده گردید. در حقیقت کافر بود و ملائکه نمی دانستند: «قال إني أعلم ما لا تعلمون».

شیطان با هر انسان می باشد و انسان اگر فریب شیطان را نخورد، به کمال مطلوب می رسد: «رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند».

با تمام انبیا نیز می باشد: «و كذلك جعلنا لكل نبيّ عدواً شياطينَ الإنسِ والجنّ يوحى بعضهم إلى بعضٍ زخرفَ القولِ غُوراً و لو شاء ربُّك ما فعلوه فذرهم و ما يفترون» (1).

عجبا! انسانی که می تواند به اعلی درجه کمال برسد، هبوط می کند و شیطان پرست می شود و معتقد به خرافاتی می گردد که دلیل بر نابخردی اوست. (2).

حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

با عرض سلام، روایتی از رسول اکرم صلی الله علیه وآله نقل شده است: «ما ترددت عن شیء أنا فاعله،

ص: 443

1-1 انعام 6/112.

2-2 دائرة المعارف الاسلامیه 14/46 و 2/332.

کترددی فی قبض نفس المؤمن یکره الموت واکره مساءته ولا بد منه..»

تردد در بندگان خداوند متعال، بر اثر عدم علم است و در باری تعالی عدم علم، معنا ندارد. مفهوم حدیث را بیان فرمایید.

باسمه تعالی

راوی حدیث، انس بن مالک است در فضیلت مؤمن قال الله تبارک و تعالی: «من اهان لی ولیاً فقد بارزنی بالمحاربه وماترددت...» (1)

این از باب استعاره ضد شیء است، مانند آیه کریمه: «وَمَكْرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ» (2)

مکر، شایسته خداوند متعال نیست و کفار، توانایی مکر با خداوند متعال را ندارند. در حدیث مذکور، کراهت مؤمن از موت، لازمه اش بقای او در دنیاست، ولی حکمت، مقتضی موت مؤمن است. در حب بقا و حکمت موت، مجازاً تردد گفته می شود، چنان که گفته شد: «وَمَكْرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ...».

حدیث را علامه مجلسی نقل نموده و شیخ بهایی بیانی دارند و محدث قمی ملخص بیان ایشان را نقل نموده اند. (3)

آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

با عرض سلام و معذرت از تصدیع، احمد بن حنبل و ابن ماجه، روایتی را از رسول گرامی اسلام نقل کرده اند. صرف نظر از سند، حدیث بر چه دلالت دارد؟ «قال صلی الله علیه وآله فواللذی نفسی بیده ان احدکم لیعمل بعمل اهل الجنه حتی یکون بینه و بینها الا ذراع فیسبق علیه الكتاب، فیعمل بعمل اهل النار فیدخلها و ان احدکم لیعمل بعمل اهل النار حتی ما یکون بینه

ص: 444

1- بحار الانوار 5/284.

2- آل عمران 3/54.

3- سفینه البحار، الجزء الثانی /368.

وبينها الا ذراع فيسبق عليه الكتاب فيعمل بعمل اهل الجنة فيدخلها.» (1) بينوا توجروا انشاء الله.

باسمه تعالى

بر فرض صحت حديث، می فرمایند: اگر فی علم الله فردی اهل بهشت باشد، ولی معصیت کرده است، موفق به توبه و اطاعت خداوند متعال می گردد و به بهشت می رود و اگر (العیاذ بالله) اهل جهنم باشد و کارهای خوبی انجام می دهد، بعد از اطاعت و بندگی، مرتکب معصیت و گناه شده، مستحق جهنم و عذاب الهی می گردد. والله العالم.

حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - مد ظله العالی -

با عرض سلام و ابراز ارادت، گفته می شود، اگر مکلف، چهارده معصوم علیهم السلام را واجب الاطاعه و اولی به نفس نداند، در آخرت معاقب است و گرفتار، آیا ممکن است مشیت الهی موجب بخشایش او گردد؟

ص: 445

1-1 سنن ابن ماجه، ج 1، باب 10، فی القدر، ح 76، مسند احمد بن حنبل 1/414، با مختصر تفاوت در عبارات. شاهد بر این مطلب، دو آیه کریمه در قرآن مجید است: یکی درباره توبه نصوح: «يا ايها الذين آمنوا توبوا الى الله توبه نصوحاً عسى ربكم ان يكفر عنكم سيئاتكم ويدخلكم جنات تجري من تحتها الأنهار...» تحریم 66/8 امام صادق علیه السلام می فرمایند: التوبه النصوح هو ان يكون باطن الرجل كظاهره و افضل. بحار الانوار، 6/22 و روی ان التوبه النصوح، هو ان يتوب الرجل من ذنب و ينوي ان لا يعود اليه ابداً. معانى الاخبار، باب معنى التوبه النصوح 174/1. دوم: درباره بلعم باعورا: «واتل عليهم نبأ الذي آتينا آياتنا فانسأخ منها فاتبعه الشيطان فكان من الغاوين». اعراف 7/175. عن ابى الحسن الرضا عليه السلام انه اعطى بلعم بن باعوراء الاسم الاعظم و كان يدعو به فيستجيب له، فمال الى فرعون، فلما مر فرعون فى طلب موسى واصحابه قال فرعون لبلعم: ادع الله على موسى عليه السلام و اصحابه ليحبسه علينا، فركب حمارته ليمر فى طلب موسى عليه السلام فامتنعت عليه حمارته فاقبل يضربها فانطقها الله عزوجل فقالت: ويلك على ماذا تضربنى؟ أتريد أن أجي معك لتدعو على نبي الله و قوم مؤمنين! فلم يزل يضربها حتى قتلها وانسلخ الاسم من لسانه. بحار الانوار 13/377.

مجرد امکان ذاتی در تعلق مشیت کفایت نمی کند و هیچ چیز مورد تعلق مشیت قرار نمی گیرد، مگر آن که امکان وقوعی داشته باشد، یعنی ممتنع الوقوع نباشد؛ مثلاً در امور متعارف، ذاتاً امکان دارد انسان خبائث را بخورد، ولی وقوعاً ممتنع است که چنین کاری را اراده نماید و یا امکان دارد در حال اختیار، خود را در آتش بیندازد، ولی چنین امری را اراده نمی نماید - واللّٰه العالم.

حضرت آیه الله العظمی آقای حاج سید محمد هادی میلانی - دامت برکاته -

با عرض اخلاص، هر مسلمان مکلفی باید اصول دین را با دلیل بداند و معتقد باشد. آیا با مطالعه بعضی از کتابها می تواند معتقد به اصول دین بشود و آیا با مطالعه کتابهای حدیث می تواند عمل نماید و تقلید نکند؟

در صورتی که نویسنده آن کتابها خبره باشد و مطالعه، موجب اعتقاد به اصول دین گردد، مانعی ندارد و در مسائلی که باید تقلید نماید، با مطالعه کتابهای حدیث نمی تواند عمل کند - واللّٰه العالم.

حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

با عرض سلام، بعضی از تاریخ نویسان، مانند زینب فوّاز در الدرّالمنثور فی طبقات ربّات الخدور درباره حضرت سکینه، دختر حضرت سیدالشهداء علیه السلام حکایاتی را نقل کرده اند بدین مضمون که شعرا اشعار خود را خدمت ایشان می خواندند و آن حضرت تصحیح می فرمودند. نظر مبارک در این باره چیست؟

باسمه تعالی

جایز نیست چنین مطالبی را به آن ذریّه طاهره علیها السلام نسبت بدهند و مناقشه در سند بهتر است از دلالت آن.

حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - مدّ ظلّه -

السّلام علیکم؛ خواهشمندم نظر مبارک خود را درباره محمّد بن حنفیه فرزند امیرالمؤمنین علیه السلام و عبدالله بن جعفر علیه السلام بیان فرمایید.

باسمه تعالی

اعتقاد امامیه در اصول دین (توحید، عدل، نبوت، امامت و معاد) است و آن دو بزرگوار، اجلّ قدرأ از آن هستند که خلاف آن را معتقد باشند.

شاید ماندنشان در حجاز به علّت مرض بوده است و یا مانند حضرت امیرعلیه السلام باشند که به امر پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله در مدینه ماندند.

حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - مدّ ظلّه العالی -

السّلام علیکم؛ چه می فرمایید در این مسأله شرعی که در این زمان، افراد مختلفی لباسهای پاک و متنجس و یا فرشهای خود را به مؤسّسات مسلمانان می دهند که بشویند و آنها می گویند ما در شستن، زوال عین می کنیم، سپس با آب مطلق می شویم، به چه دلیل ما باید آن لباسها و فرشهای مختلط را پاک بدانیم؟

باسمه تعالی

به دلیل قاعده یدّ مُسلم و طهارت مسلمانان و استصحاب طهارت آن لباسها و فرشها، اگر پاک بوده اند - واللّٰه العالم.

ص: 447

حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

ضمن عرض سلام، در مسأله 1628 می فرمایید: «اگر جنب عمداً تا اذان صبح غسل نکند یا اگر وظیفه او تیمم است، عمداً تیمم ننماید، روزه اش باطل است.»

و در مسأله 1641 می فرمایید: «اگر روزه دار در روز محتلم شود، واجب نیست فوراً غسل کند.» این دو، چه فرق دارند؟

باسمه تعالی

احکام شرعیّه از شارع مقدّس است و علل بسیاری از آنها را نمی دانیم. ممکن است شارع، شرطی را در اوّل قرار دهد که در بین شرط نباشد، مانند تکبیره الاحرام و نیت در عبادات.

در مورد سؤال، در اوّل روز طهارت را شرط دانسته و روزه بدون آن کامل نیست، اما در وسط روز شرط نداند و استصحاب می نماید طهارت اوّل صبح را - واللّٰه العالم.

حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

با عرض سلام، چنانچه شخصی عمداً با جنابت صبح نماید، آیا می تواند روزه مستحبّی بگیرد؟

باسمه تعالی

روزه او درست نیست، زیرا شرط را که طهارت باشد، در اوّل طلوع فجر نداشته است و فرقی بین واجب و مستحب نیست - واللّٰه العالم.

ص: 448

حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

با عرض سلام، از حضرت عالی سؤال شده درباره اجناس چرمی که از خارج می آورند، از قبیل بند ساعت و کمر بند و غیرهما، فرموده اید: پاک می باشند، ولی با آنها نماز نتوان خواند، ما الدلیل علی ذلک؟

باسمه تعالی

بنا بر دو قاعده: (1) اصاله الطهاره. (2) اصاله عدم التذکيه والنَّص، عن قاسم الصیقل قال: کتبت الی الرضا علیه السلام: انی اعمل اغماد السیوف من جلود الحمر الميته فتصیب ثیابی، فاصلی فیها، فکتب الی: اتخذ ثوباً لصلاتک، فکتبت الی ابی جعفر الثانی علیه السلام: کنت کتبت الی ابیک علیه السلام بكذا و کذا، فصعب علیّ ذلک فصرت اعملها من جلود الحمر الوحشیه الذکيه، فکتب الی: «کلّ اعمال البر بالصبر یرحمک الله، فان کان ما تعمل وحشياً ذکياً فلا بأس.» (1) والله العالم.

حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

با عرض سلام و تحیت، این جانب میل دارم خلاصه ای در فرهنگ قصص قرآن راجع به «روح» به رشته تحریر در آورم. در قرآن مجید، حدود 20 آیه از روح بحث شده و در روایات، سخن از روح به میان آمده است و علما و مفسران و دانشمندان درباره روح بیاناتی دارند - أفیضوا علینا ممّا انعم الله علیکم.

باسمه تعالی

السلام علیکم؛ علم و دانش بشر به ماهیت بسیاری از موجودات و مخلوقات نرسیده است تا چه رسد به اینکه به حقیقت روح برسد. خداوند می فرماید: «وَيَسْأَلُونَكَ

ص: 449

عن الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» (1).

آنچه در عالم، تدریجی خلق می شود، مربوط به عالم «خلق» است و تکیه به اسباب مادی دارد که: «أَبَى اللَّهُ أَنْ يَجْرِيَ الْأُمُورُ إِلَّا بِسَبَابِهَا» و آنچه بدون سبب و آتی خلق می شود، مربوط به عالم «امر» است و هر دو تحت قدرت باری تعالی است «... أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» (2).

روح، از عالم «امر» است تا هر زمان که خداوند بخواهد، روح در وجود مخلوق می ماند و هر وقت اراده کند، از جسم جدا می شود.

حضرت امیرعلیه السلام در نهج البلاغه می فرماید: «الرُّوحُ أَجَابَتَهُ بِأَذْنِ رَبِّهَا» (3).

آقای طباطبایی، در المیزان (4) ذیل آیه «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ...» در این باره تحقیق ارزنده ای دارند، مراجعه شود - ملتمس دعا.

حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

با عرض سلام، درباره آیات ذیل، سؤالاتی از آن جناب دارم. «قال المَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوَلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ» (5).

1- آیا حضرت شعیب در اول کافر بود که قومش گفتند: «مگر آن که باز گردی به کیش ما»

2- شعیب در جواب گفت: «به کیش شما که کافرید، باز نمی گردم، مگر خدا بخواهد.»

ص: 450

1-1 اسراء 17/85.

2-2 اعراف 7/54.

3-3 نهج البلاغه خطبه 113.

4-4 المیزان 13/195. و برای تحقیق درباره روح به تفسیر نمونه 12/250 و دائره المعارف فریدو جدی 4/321 و لغت نامه دهخدا واژه روح مراجعه شود.

5-5 اعراف 7/88؛ قوم شعیب در خلیج عقبه بودند و در ده آیه از قرآن، نام شعیب برده شده است.

حضرت شعیب علیه السلام موحد بود و کسانی که به دعوت او ایمان آوردند، در اوّل کافر بودند، از باب «وصف الجبل الی الکل» مراد این است که افرادی که به دعوت شعیب ایمان آوردند، به کفر باز گردند، نه حضرت شعیب علیه السلام زیرا انبیا منزّه می باشند.

و جمله: «إِن عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ» غلبه ضمیر جمع است بر فرد، و آیه دوم دلیل بر موحد بودن شعیب است که خداوند را به آنچه بخواهد، قادر می داند.

اسناد به باری تعالی از این جهت مانعی ندارد، نه آن که حکمت مقتضی است.

حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

درمشاهد مشرفه هنگام زیارت، بعضی، عتبه حرم مطهر را می بوسند و پیشانی بر آن می گذارند، عده ای نهی نموده و می گویند این عمل سجده است و حرام. خواهشمندم راهنمایی فرمایید.

باسمه تعالی

اگر سجده برای غیر خداوند متعال باشد، معصیت است و حرام و اگر برای شکر و خضوع باشد، مانند سجده ملائکه بر آدم و برادران یوسف، اجر هم دارد - العلم عندالله.

حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

با عرض معذرت، تفاسیر و قصص قرآن مجید، مدفن حضرت آدم را نوشته اند. فقط دکتر خزائی احتمال می دهد در مسجد خیف یا در غار ابوقییس باشد. خواهشمندم راهنمایی

شیعه امامیه به دلیل احادیث، قبر چهار پیغمبر را در نجف اشرف می دانند: آدم، نوح، هود و صالح علیهم السلام.

حضرت آیه الله العظمی آقای میلانی - دامت برکاته -

مستدعی هستم بفرمایید آیا سجده بر آدم برای کالبد او بود و بهشت عاقبت عمل نیکوکاران است. آدم، عمل نیکویی انجام نداده بود، بی مقدمه به بهشت رفت و در آنجا تکلیفی نیست تا در ترکش مؤاخذه گردد و از آیات قرآن معلوم می گردد آدم برای آمدن به زمین خلق شده است، فرضاً اگر ثمره شجره منهبه را نمی خورد، باید در آنجا می ماند؟

سجده ملائکه به امر خداوند متعال که درباره او فرمود: «خلقتہ بیدی» بود و کالبد آدم با فرزندانش فرق ندارد، امتیاز در «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» است «تشبیهاً بالبعضیه» و بهشت جزای نیکوکاران است، منافات ندارد باری تعالی برهه ای آدم را به آنجا برد.

محضر مقدس جناب مستطاب السید الاستاذ العلامة حضرت آیه الله الميلانی - متع الله المسلمين بطول بقائه الشريف -

پس از عرض سلام و تقدیم تحیت والتماس دعا از محضر مقدستان، تصدیع می دهم اینکه در مواردی دیده می شود که فقیه فتوا می دهد به حکمی سپس می فرماید: احتیاط ترک نشود، طبق اطلاق مسأله 64 تقلید عروه الوثقی این گونه احتیاط هم احتیاط استحبابی است ولیکن مع ذلک چه بسا تردید می شود در این گونه احتیاط مثل اینکه مرحوم سید رحمه الله در مسأله 5 مطهرات فرموده است: «يَجِبُ فِي الْأَوَانِي إِذَا تَنَجَّسَتْ بِغَيْرِ الْوَلُوحِ الْغَسَلُ ثَلَاثَ مَرَاتٍ فِي الْمَاءِ الْقَلِيلِ وَ إِذَا تَنَجَّسَتْ بِالْوَلُوحِ التَّعْفِيرُ بِالتَّرَابِ مَرَّةً وَ بِالْمَاءِ بَعْدَهُ مَرَّتَيْنِ وَ الْأُولَى أَنْ يَطْرَحَ فِيهَا التَّرَابَ مِنْ غَيْرِ مَاءٍ وَ يَمْسَحُ بِهِ ثُمَّ يَجْعَلُ فِيهِ شَيْءٌ مِنَ الْمَاءِ وَ يَمْسَحُ بِهِ الْخ.» جناب عالی در

حاشیه مرقوم فرموده اید در ذیل «يجعل فيه شىء من الماء»: «بمقدار يصدق معه الغسل ولا يترك الاحتياط بالجمع بينه وبين الأوّل» این احتیاط جناب عالی احتیاط واجب است یا احتیاط مستحب؟ امیدوارم بذل مرحمت فرموده، جواب سؤال مذکور را مرقوم فرمایید و اگر چنانچه عنایت فرمایید یک کلمه موعظه نیز مرقوم فرمایید تا اینکه انشاء الله موجب تنبّه حقیر بشود، بسیار ممنون می باشم. در خاتمه کلیه رفقای محترم را به عرض سلام متصدّعم.

باسمه تعالی

السلام علیکم، امید آن که در ظلّ توجّهات حضرت ولیّ عصر - ارواحنا فداه - موقّق و مؤیّد باشید. «لا یترک» قرینه صارفه از شمول اطلاق است، لهذا احتیاط وجوبی خواهد بود و فرموده رسول اکرم صلی الله علیه وآله: «كُنْ فِي النَّاسِ وَلَا تَكُنْ مَعَهُمْ» رهبانیت اسلامی است که علاوه بر رضایت روحی آثار و فواید بسیار دارد و رهبانیت ملل سابقه به آن نمی رسد و البتّه توسل به حضرت ولیّ عصر - ارواحنا فداه - بسی مدخلیت در توفیق انسان دارد. دمت و دامت التّأييدات والالطاف الربویّیه جل و علاء تحفک - دعا نموده، ملتمس دعایم.

ص: 453

بخش عربی

اشاره

ص: 455

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سماحه حجّه الاسلام و المسلمين آبهالله العظمى فى العالمين السيد محمد هادى الميلانى - دام ظلّه الوارف - السلام عليكم ورحمه الله وبركاته، ما رأى سماحتكم، فى الشّعائر الحسينيّة التي تقام لإحياء ذكريات الامام الحسين عليه السلام من اللطم على الصدور، والضرب بالسلاسل على الظهور، والتطبير، والتشبيه، والضرب بالدمام، واقتحام النار، المعتاد فى كثير من أقطار آسيا وأفريقيا وسائر الشعائر الحسينية المقدّسه، نرجو من سماحتكم التفضّل بفتواكم مفصّلاً مشروحاً وتقبلوا منّا فائق التقدير والاكبار، والسلام عليكم ورحمه الله وبركاته. شباب كربلاء.

باسمه تعالى

ما بيّنه شيخنا العلامة الاستاذ قدس سره، قد تلقيناه بالقبول منذ أفاده وجاد به يراعه وهو فى غايه الممتانه وعلى إخواننا المؤمنين الاخلاص فى العمل وتنزيهه عمّا لا ينبغى أن يشوبه والتوفيق منه سبحانه وتعالى.

واليك نصّ الجواب الذى كتبه سماحه آبهالله العظمى الشيخ محمد حسين النائيني قدس سره فى جواب أهالى البصره.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بعد السلام على إخواننا الاما جد العظام أهالى القطر البصرى ورحمه الله وبركاته.

قد تواردت علينا بريقياتكم وكتبكم المتضمنه للسؤال عن حكم المواكب العزائيه وما يتعلّق بها، واذ رجعنا بحمده سبحانه إلى النجف الاشرف سالمين فها نحرر الجواب عن

ص: 457

الاولى: خروج الموكب العزائيه فى عشره عاشوراء ونحوها الى الطرق والشوارع ممّا لا شبهه فى جوازه ورجحانه وكونه من اظهر مصاديق ما يقام به عزاء المظلوم. وأيسر الوسائل لتبليغ الدّعوة الحسينيّة إلى كلّ قريب وبعيد لكنّ اللازم تنزيه هذا الشعار العظيم عمّا لا يليق بعباده مثله من غناء أو استعمال آلات اللّهُو والتدافع فى التقدّم والتأخّر بين اهل محلين ونحو ذلك ولو اتفق شىء من ذلك، فذلك الحرام الواقع فى البين هو المحرّم ولا تسرى حرمة إلى الموكب العزائى ويكون كالنظر إلى الاجنبيّه حال الصلاه فى عدم بطلانها.

الثانيه: لا إشكال فى جواز اللّطم بالايدي على الخدود والصدور حدّ الاحمرار والاسوداد بل يقوى جواز الضرب بالسلاسل أيضاً على الاكتاف والظهور إلى الحدّ المذكور، بل وإن تأدّى من اللّطم والضرب إلى خروج دم يسير على الاقوى، وأما إخراج الدّم من الناصيه بالسيوف والقامات، فالاقوى جواز ما كان ضرره مأموناً وكان من مجرّد اخراج الدّم من الناصيه بلا صدمه على عظمها ولا يتعقب عادة بخروج ما يضرّ خروجه من الدّم ونحو ذلك كما يعرف المتدرّبون العارفون بكيفيّة الضرب ولو كان عند الضرب مأموناً ضرره بحسب العاده ولكن اتفق خروج الدّم قدر ما يضرّ خروجه لم يكن ذلك موجباً لحرمة ويكون كمن توجّساً او اغتسل أوصام آمناً من ضرره ثمّ تبين تضرّره منه، لكن الاولى بل الأحوط أن لا يقتحمه غير العارفين المتدرّبين ولا سيّما الشبان الذين لا يبالون بما يوردون على أنفسهم لعظم المصيبه وامتلاء قلوبهم من المحبّه الحسينيّة ثبتهم الله تعالى بالقول الثابت فى الحياه الدّنيا وفى الآخرة.

الثالثه: الظاهر عدم الاشكال فى جواز التشبيّهات والتمثيلات التى جرت عادة الشيعة الاماميّه باتخاذها لاقامه العزاء والبكاء منذ قرون وان تضمّنت لبس الرجال ملابس النساء على الاقوى، فانّا وإن كنّا مستشككين سابقاً فى جوازه وقيدنا جواز التمثيل فى الفتوى الصادره منّا قبل أربع سنوات لكنّا لمّا راجعنا المسأله ثانياً اتّضح عندنا أنّ المحرّم من تشبيه الرّجل بالمرأه هو ما كان خروجاً عن زىّ الرّجال رأساً وأخذاً بزىّ النساء دون ما إذا تلبّس بملابسها مقداراً من الزمان بلا تبديل لزيّه كما هو الحال فى هذه التشبيّهات وقد

استدركنا ذلك أخيراً فى حواشينا على العروه الوثقى، نعم يلزم تنزيهاها أيضاً عن المحرّمات الشرعيّه وإن كانت على فرض وقوعها لا تسرى حرمتها إلى التشبيه كما تقدّم.

الرابعه: الدّمّام المستعمل فى هذه المواقب ممّا لم يتحقّق لنا إلى الآن حقيقته فإن كان مورد استعماله هو إقامه العزاء وعند طلب الاجتماع وتنبيه الراكب على المركوب وفى الهوسات العربيّه ونحو ذلك ولا- يستعمل فيما يطلب فيه اللّهُو والسرور كما هو المعروف عندنا فى النجف الاشرف فالظاهر جوازه واللّهُ العالم.

5 ربيع الاوّل 1345

باسمه تعالى شأنه

سماحه العلامه آيهاللّه العظمى السيّد الميلانى - دام ظلّه الوارف -

بعد إهداء وافر التحيّة ومزيد التّبجيل، إنّ بعض الآيات القرآنيّه يدلّ على أنّ القرآن بعض آياته متشابه وبعضها محكم «هُنَّ أُمَّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ» فإن سأل سائل من الحكمة فى جعل بعض الآيات متشابهات ولمّ لم تنزل الآيات كافهً محكمهً مبيّنه بحيث يقف الباحث على معانيها وما الجدوى فى هذه التفاسير المتشتمّته قلّمًا ما تخلو آيه منها.

فالمرجوّ من سماحتكم بالجواب وتفضّلوا علينا بما رزقكم اللّهُ.

16 ربيع الآخر 1392

باسمه تعالى شأنه

السّلام عليكم ورحمه اللّهُ وبركاته. لا- يساعدنّى المجال إلّا بالمختصر، فأقول: إنّ الضروره قاضيه بأن يشتمل القرآن المجيد على المتشابهات فإنّها من مبادئ الافتتان والابتلاء أى الاختبار الّذى هو من نواميس عالم التكوين الّتى دلّت عليها الآيات والاحاديث، وشهدت به القواعد العلميّه حيث إنّ بها يظهر الجيّد والرّدىّ ويصل الاستعداد الّذاتى إلى مرتبه الفعليّه وتصل النفوس مع مالها من الاراده والاختيار إلى مرتبه السعاده والشقاء، فتلك فى الانسان أسبابٌ والجزء الأخير هى الاراده.

ص: 459

نعم للتوفيق والخذلان آثارهما ولا ملجأ إلا الدعاء، «رَبَّنَا لَا تُرِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ». ثم إنَّ المتشابهات يهتدى إلى المراد منها بردّها إلى المحكمات. وقد ورد في الحديث عن الرضا صلواته تعالى عليه «مَنْ رَدَّ مِثْلَهُ الْقُرْآنَ إِلَى مُحْكَمِهِ هُدًى إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» إلى غيره من الأحاديث المأثوره عنهم صلوات الله عليهم وذلك سار في المعارف والاخلاق والاحكام وسائر الأمور والشؤون وما كُنَّا لنهتدى لولا أن يهدينا الله تعالى، وأسئلكم الدعاء.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سماحه آيهالله العظمى السيد الميلانى - دام ظلّه الوارف -

من الأساليب التي يتبعها بعض المؤلّفين في التّحامل على الشّيعة الاماميّه وإسناد الانحراف إليهم، إعتقادهم بتحريف القرآن وقد اتّبع هذه الطريقه كلّ من ابن تيميّه في منهاج السنّه (1) قال: «اليهود حرّفوا التوراه وكذلك الرّافضه حرّفوا القرآن» (2) وقال ابن حزم في

ص: 460

1-1 منهاج السنّه 1/7.

2-2 لست ادري ما ذنب الشيعة الاماميه الذين يعتقدون التوحيد والنبوه وما جاء به الرسول الاعظم صلى الله عليه وآله ويتمسكون باهل البيت الذين نزل فيهم «أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» وابن تيميه وزملاؤه يتهمون الشيعة ويشبهونهم باليهود في التحريف مع ان ما تخصص به اهل السنه وافتروا به على الشيعة في القول بتحريف القرآن الكريم وارد على اهل السنه انفسهم هذه صحاحهم ومسانيدهم وتفاسيرهم وكتبهم صرحوا فيها بوقوع الزيادة والنقصان (العياذ بالله) في القرآن. اليك امثله ذلك صحيح البخارى باب رجم الحبلى من الزنا اذا احصنت وهو من كتاب الحدود والمحاريب من اهل الكفر والرده من الجزء الثامن /209. عن عمر بن الخطاب (الى أن قال) ان الله بعث محمداً بالحق وأنزل عليه الكتاب، فكان مما أنزل الله آية الرجم فقرأناها وعقلناها ووعيناها، رجم رسول الله صلى الله عليه وآله ورجمنا بعده فآخشي ان طال بالناس زمان ان يقول قائل «والله ما نجد آية الرجم في كتاب الله» فيضلوا بترك فريضه أنزلها الله والرجم في كتاب الله حق على من زنى اذا احصن من الرجال والنساء اذا قامت البيهه او كان الحبل او الاعتراف، ثم انا كنا نقرأ فيما نقرأ من كتاب الله ان لا- ترغبوا عن آبائكم فانه كفر بكم ان ترغبوا عن آبائكم أو ان كفرأ بكم ان ترغبوا عن آبائكم، (وآيه الرجم) «الشيخ والشيخه اذا زنيا فارجموهما البتة». صحيح البخارى كتاب تفسير القرآن تفسير سوره والليل اذا يغشى 6/210. عن علقمه قال: دخلت في نفر من أصحاب عبدالله، الشام فسمع بنا ابوالدرداء فاتانا فقال: أفيكم من يقرأ؟ قلنا: نعم، قال: فايكم قرأ فاشاروا اليّ فقال: اقرأ فقرأت: والليل اذا يغشى والنهار اذا تجلّى (والذكر والانثى)» قال: أنت سمعتها من فى صاحبك؟ قلت: نعم، قال: وانا سمعتها من فى النبى صلى الله عليه وآله وهؤلاء يابون علينا «وما خلق الذكر والانثى». صحيح مسلم كتاب الزكاه باب لو ان لابن آدم واديين لابتغى ثالثاً 2/725. بعث أبو موسى الأشعري الى قراء أهل البصره ودخل عليه ثلاثمائة رجل قد قرأوا القرآن فقال: أنتم خيار اهل البصره وقراؤهم؛ فأتولوه، ولا يطولن عليكم الامد فتقسوا قلوبكم، كما قست قلوب من كان قبلكم وانا كنا نقرأ سوره كنا نشبهها فى الطول والشده (ببرائه) فانسيتها غير انى قد حفظت منها لوكان لابن آدم واديان من مال لابتغى واديا ثالثاً ولا يملأ جوف ابن آدم الا التراب. وكنا نقرأ سوره كنا نشبهها باحدى المسبحات فأنسيتها غير انى حفظت منها: يا ايها الذين آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون فتكتب شهاده فى اعناقكم فتسالون عنها يوم القيامه. سنن ابن ماجه 1/625 عن عايشه قالت: لقد نزلت آيه الرجم ورضاعه الكبير عشرأ. ولقد كان فى صحيفه تحت سريرى فلما مات رسول الله صلى الله عليه وآله وتشاغلنا بموته دخل داجن فأكلها. مسند احمد بن حنبل 5/132 عن ابى بن كعب قال: قال لى رسول الله صلى الله عليه وآله: ان الله تبارك وتعالى امرنى ان اقرء عليك قال فقرأ على لم يكن الذين كفروا من اهل الكتاب والمشركين

منفكين حتى تأتيهم البيئه رسول من الله يتلوا صحفاً مطهره فيها كتب قيمه وما تفرق الذين اتوا الكتاب الا من بعد ما جائتهم البيئه (ان الدين عند الله الحنيفيه غير المشركه ولا اليهوديه ولا النصرانيه ومن يفعل خيراً فلن يكفره) قال شعبه: ثم قرأ آيات بعدها ثم قرأ (لوان لابن آدم واديين من مال لسأل وادياً ثالثاً، ولا يملأ جوف ابن آدم الا التراب) قال: ثم ختمها بما بقى منها. أيضاً فيه عن زر بن حبيش عن أبي بن كعب قال: كم تقرأون سورة الاحزاب قال بضعاً وسبعين آيه قال: لقد قرءتها مع رسول الله صلى الله عليه وآله مثل البقره أو أكثر منها وان فيها آيه الرجم. وايضا فيه عن زر، قال: قال لى أبي بن كعب: كائن تقرأ سورة الاحزاب او كائن تعدّها؟ قال: قلت له ثلاثاً وسبعين آيه فقال قط لقد رأيتها وانها لتعادل سورة البقره ولقد قرأنا فيها (الشيخ والشيخه اذا زنيا فارجموهما البتة نكالاً من الله، والله عليم حكيم) قال السيد محمّد حسن القزوينى فى الامامه الكبرى /281 ممن صرحوا بوقوع الاختلاف فى نفس ما أنزل من الله تعالى من وجوه العامه وعظمائهم واوليائهم من الصحابه كثيرون، منهم عمر بن الخطاب وابنه عبدالله وعثمان وابن عباس وعبدالرحمن بن عوف وابى بن كعب وعبدالله بن مسعود وزيد بن ثابت وابوموسى الاشعري وحذيفه وابو واقد الليثى وجابر بن عبدالله وزيد بن أرقم وعائشه وحفصه. ومن التابعين: سعيد بن المسيّب وسعيد بن جبير وعكرمه وعروه بن الزبير والزهرى وزرّ بن حبيش وعبدالله بن ذرير ومجاهد، ومن اراد التحقيق على رأى الشيعة فى عدم التحريف فى القرآن من الصدر الاول فليراجع تفسير آلاء الرحمن للشيخ البلاغى والبيان للسيد الخوئى وأجوبه مسائل جارالله للسيد شرف الدين ونقض الوشيعة للسيد محسن الامين والدعوه الاسلاميه للشيخ الخنيزى واستقصاء الافحام للسيد حامد حسين.

الفصل (1) في ذكر شنع الشيعة «القول بأنَّ بين اللّوحين تبديلاً كُفراً صحيحاً وتكذيباً لرسول الله صلى الله عليه وآله» وقال به موسى جار الله، في «الوشيعه» وعبدالله القصيمي (في الصّراع بين الاسلام والوثنيّه). فما هو رأيكم في المسأله وهل يعتقد الشيعة بتحريف القرآن الكريم أم لا؟

ص: 461

1-1 الفصل 4/139.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

القرآن الكريم مصون من التحريف لم يتطرق اليه يد الباطل بوجهٍ من الوجوه وذلك معتقدنا.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سماحه آيه الله العظمى السيد محمد هادي الميلاني - دام ظلّه الوارف -

وبعد أرجو الاجابه على الأسئلة الاتيه مع جزيل الشكر:

- س 1 - ما قولكم في الاستعانه بالنبي صلى الله عليه وآله والائمه في الامور التكوينيّه (كطلب الولد وشفاء المريض ودفع الهمّ والغمّ).
- س 2 - هل يصحّ القول بأنّ الائمه عالمون بالغيب أم لا؟.
- س 3 - هل الروح المؤيّد به الامام، روح الإمامه وذاتى له أم أنّه مكتسب؟ وهل يجوز انفصاله و انقطاع تأييده عن الامام فى وقت ما؟.
- س 4 - كيف القول بوجود حضور الحجج عليهم السلام أو جوازه فى أماكن متعدّده فى كلّ آن؟ وهل ذلك بتأويل لطافه ارواحهم ونورانيّه أبدانهم؟.
- س 5 - ما معنى الرؤيه فى قوله عليه السلام «يا حارِ همدان من يمت يرنى»؟.
- س 6 - هل النبيّ والائمه عليهم السلام مظاهر صفاته تعالى؟.
- س 7 - أمن باب المجاز يصدق لفظ التّور على النبيّ صلى الله عليه وآله والائمه؟ أو من باب الحقيقه؟.
- س 8 - لماذا خلق الله الخلق وهو يعلم أنّ أكثرهم سيعذب بعذاب أليم وقد كان مستغنياً عن خلقهم، ولم تكن به حاجه الى إيجادهم، ولماذا لم يخلقهم كلّهم معصومين، مطيعين؛ وهو قادر على كلّ شىء؟.
- س 9 - هل يجوز الاعتقاد بأنّ الائمه يقسمون الارزاق أم لا؟.
- س 10 - ما معنى توافق المدينتين فى الأفق عند رؤيه الهلال وهل تعتبر المسافه بينهما؟ وإن كانت معتبره فما حدّها؟.

ص: 462

السلام عليكم، منّ الله علينا جميعاً بالهدى والاستقامه. بيمن إمامنا الحجّه أرواحنا له الفداء.

ج 1 - إنّ ذلك كاستعانه العاجز في حاجاته بالقوى من أصدقائه، أو استعانه الأبناء بآبائهم، أو الخدم بمواليهم، وكلّ ذلك من باب الاستعانه بوسائط الفيض الربوبى جلّ وعلا.

ج 2 - نعم، صحيح. لكن لا بالذات، بل بتعليم الله تعالى يعلمون الغيب.

ج 3 - خلق الإمام صلوات الله تعالى عليه هكذا ويستحيل أن ينقطع عنه ما هو أهل له وإلا لزم الخلف.

ج 4 - لا غرور في ذلك فإنّ مثلهم كالشمس في رائعه النهار كلّ يرى نفسه حاضراً لديها، أو كالروح بالنسبه إلى جميع أجزاء الجسم.

ج 5 - إنّ روح الميّت ترى وتسمع، أقوى من رؤيه الباصره وسماع الأذن.

ج 6 - نعم، هم صلواته تعالى عليهم، مظاهر صفاته وأسمائه الحسنى.

ج 7 - لا شك أنّ نفوسهم المقدّسه انوار من باب الحقيقه ولفظ النور بماله من المعنى الحقيقى يصدق على تلكم النفوس المضيئه.

ج 8 - إنّ جميع المخلوقين بلسان استعدادهم لأن يخلقوا كانوا يلتمسون فيض الوجود وهو سبحانه وتعالى جواد لا يبخل ومن هذا الباب قولهم «كلّ ما أمكن وجوده لزم وجوده» ولما أفاض عليهم هداهم التجدين وأوضح لهم الصراط المستقيم لكنّ الذى هلك فهو بسوء اختياره تمرّد، وإنّ له سبحانه أنحاء كثيرين من الخلق فى كره الأرض وغيرها وهو تعالى غنى عن أجمعهم، وقد أفاض عليهم الوجود حسب مراتبهم واستعدادهم فى هويّاتهم فيض الوجود وهو الجواد بقول مطلق.

ج 9 - نعم جائز وبأمر الله تعالى.

ج 10 - المشهور جعلوا توافق المّدن فى طلوع الشّمس وغروبها ميزاناً لتوافقها فى رؤيه الهلال فرؤيه الهلال فى البلاد الغربيه لا أثر لها عندهم بالنسبه إلى البلاد الشرقيه و أمّا العكس فيقولون به من أجل حصول العلم بانّه قد كان فوق الأفق وإن لم يره أحدٌ لمانع - والله العالم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سماحه آيهالله العظمى السيد محمد هادي الميلاني - دام ظلّه -

بعد إهداء السلام وافر التحيّه، نحن نعلم أنّ من فروع الدّين؛ الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر، لكن حيث إنّ البحث عن حدود هذين الواجبين؟ قلّما يرد في أقلام المؤلّفين في العصر الحاضر، وهناك جهات غامضه حول وجوبها، نرجو من سماحتكم بيان ذلك تفصيلاً، دمتم ودامت أطفافكم.

باسمه تعالى شأنه

السلام عليكم وعلى إخواننا المؤمنين ورحمه الله وبركاته.

الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر واجبان عباديّا في الاسلام، وفيهما مسائل:

مسأله 1 - الأمر بالمعروف هو البعث إلى الطّاعه، والنهي عن المنكر هو المنع من فعل المعاصي قولاً وفعلاً.

مسأله 2 - الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر واجبان على جميع المكلفين، وهما مقدّمتان لفعل الغير وتركه، قد دلّ على وجوبهما والحث عليهما الكتاب والسّنّه أمّا الكتاب فمنه:

قوله تعالى: «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ - الآية». (1)

وقوله تعالى: «الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ». (2)

وقوله تعالى: «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ

ص: 464

1-1 آل عمران 3/104.

2-2 حجّ 22/41.

وقوله تعالى: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ - الآيه» (2).

وقوله تعالى فى الحكم الّتى آتاها لقمان: «يا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ» (3).

وقوله تعالى فى وصف المؤمنين: «التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِلُونَ السَّائِغُونَ السَّاجِدُونَ الْأَمْرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ» (4) ونحوها من الآيات، كثيره.

وأما السنّه: فأحاديث كثيره مأثوره، منها: ما فى كتاب الكافى عن مسعده بن صدقه عن أبى عبد الله عليه السلام، قال: «قال النبىّ صلى الله عليه وآله إن الله عزّوجلّ ليغضّ المؤمن الصّعيّف الذى لادين له، فقليل له: وما المؤمن الذى لادين له؟ قال: الذى لا ينهى عن المنكر» (5) وقوله صلوات الله عليه: «لتأمرن بالمعروف ولتنهون عن المنكر، أو ليسلطنّ الله شراركم على خياركم، فيدعو خياركم، فلا يستجاب لهم» (6). وفى التهذيب عن النبىّ صلى الله عليه وآله أنّه قال: «لا يزال الناس بخير ما أمروا بالمعروف ونهوا عن المنكر، وتعاونوا على البر والتّقوى، فاذا لم يفعلوا ذلك نزعتم البركات، وسلّط بعضهم على بعض ولم يكن لهم ناصر، فى الأرض ولا فى السماء» (7). وفى الكافى أيضاً عن الباقر عليه السلام قال: «يكون فى آخر الزّمان قوم يتبع فيهم قوم مرءون يتقرّؤون ويتنسّكون، حدثاء سفهاء لا يوجبون أمراً بمعروف ولا نهياً عن منكر إلا إذا أمنوا الضّرر، يطلبون لانفسهم الرّخص والمعاذير، يتبعون زلات العلماء وفساد عملهم يقبلون على الصلاه والصيام وما لا يكلمهم» (8) فى نفس ولا مالٍ، ولو أضرت الصلاه

ص: 465

1-1 توبه 9/71.

2-2 آل عمران 3/110.

3-3 لقمان 31/17.

4-4 توبه 9/112.

5-5 اصول كافي 5/59.

6-6 بحار الانوار 90/378.

7-7 تهذيب 6/686.

8-8 الكلم: الجرح، اى لا يضرهم.

بساتر ما يعملون بأموالهم وأبدانهم لرفضوها، كما رفضوا أتمّ الفرائض وأشرفها، إنّ الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر فريضه عظيمه بها تقام الفرائض، هنالك يتم غضب الله عزّ وجلّ عليهم، فيعمّمهم بعقابه فيهلك الابرار في دار الفجّار، والصغار في دار الكبار، إنّ الامر بالمعروف والنهي عن المنكر سبيل الأنبياء ومنهاج الصّالحين فريضه عظيمه بها تقام الفرائض وتأمّن المذاهب وتحلّ المكاسب وتردّ المظالم وتعمّر الأرض وينتصف من الاعداء ويستقيم الأمر، فانكروا بقلوبكم والفظوا بالسنتكم وصكّوا بها جباههم ولا تخافوا في الله لومه لائم. فإن اتّعظوا، وإلى الحقّ رجعوا فلا- سبيل عليهم «إنّما السبيل على الذين يظلمون الناس ويغنون في الأرض بغير الحقّ أولئك لهم عذاب أليم» هنالك فجاهدوهم بابدانكم وابغضوهم بقلوبكم غير طالين سلطاناً ولا باغين مالاً ولا يريدون بظلم ظفرأ حتّى يفيثوا إلى أمرالله ويمضوا على طاعته، قال وأوحى الله عزّ وجلّ إلى شعيب النبيّ صلى الله عليه وآله أنّي معذب من قومك مائه ألف، أربعين ألفاً من شرارهم وستين ألفاً من خيارهم، فقال: يا ربّ هؤلاء الأشرار، فما بال الاخير؟ فأوحى الله عزّ وجلّ إليه داهنوا أهل المعاصى ولم يغضبوا لغضبى». (1)

وفى الوسائل بأسناده قال: خطب أميرالمؤمنين عليه السلام فحمدالله وأثنى عليه، ثمّ قال: «أما بعد فاتّه إنّما هلك من كان قبلكم حيثما عملوا من المعاصى ولم ينههم الرّبّانيون والأخبار عن ذلك، واتّهم لما تمادوا في المعاصى ولم ينههم الرّبّانيون والأخبار عن ذلك نزلت بهم العقوبات، فأمروا بالمعروف وانهوا عن المنكر واعلموا أنّ الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر لن يقرباً أجلاً- ولن يقطعاً رزقاً- الحديث». (2)

وفى الوسائل أيضاً عن أبي عبدالله عليه السلام «إنّ رجلاً- من خثعم جاء إلى رسول الله صلوات الله عليه فقال: يا رسول الله أخبرني ما أفضل أعمال الاسلام؟ قال: الايمان بالله، قال: ثمّ ماذا؟ قال: صله الرحم، قال: ثمّ ماذا؟ قال: الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر.

قال: فقال الرّجل: فأخبرني أيّ الأعمال أبغض إلى الله؟ قال: الشرك بالله، قال: ثمّ ماذا؟ قال: قطيعه الرّحم، قال: ثمّ ماذا؟ قال: الأمر بالمنكر والنهي عن المعروف» (3)، إلى غير ذلك

ص: 466

1-1 اصول كافي 5/55 - 56.

2-2 وسائل الشيعه 16/119.

3-3 همان 16/121.

من الاحاديث المأثوره عن المعصومين صلواته تعالى عليهم وقد ورد في ترك الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر، ما يقصم الظهر، ومن أراد الوقوف على التفصيل، فليراجع الوسائل وغيره من كتب الحديث والتفسير.

مسأله 3 - يشترط في وجوب الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر امور أربعة: 1 - علم الامر والناهي بالمعروف والمنكر شرعاً، ليأمن الخطأ والاشتباه. 2 - ان يكون الفاعل للمنكر والتارك للمعروف بانياً على الاستمرار، وإلا فلو علم من الفاعل أو التارك التوبه والندم والعزم على العدم، سقط وجوب الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر 3 - الأمن من الضرر على المباشر أو على غيره من المؤمنين من حيث النفس أو المال أو العرض، وإلا فلا يبادر إليهما ويتوقع الأمن 4 - تجويز التأثير بحسب ما يظهر له من حال الغير، فلو علم بعدم تأثيرهما، وإنهما بمثابه اللغو لم يجبا.

مسأله 4 - هذه الشروط المتقدمه إنما هي في الانكار باللسان واليد، وأما الانكار في القلب فلا يتوقف على ما ذكر فأنه واجب على كل أحد وجوباً عينياً.

مسأله 5 - إذا كان الشخص جاهلاً بالحكم فامره بالمعروف ونهيه عن المنكر يكونان بتعليمه وإذا كان يعلم الحكم الشرعي لكن لا يعمل به فهما السبب لعمله، والأوجه أن يقتصر على الأيسر فالأيسر، من مراتب الوعظ والترغيب والتخويف واطهار الكراهه واللوم والتوبيخ فان علم بأن شيئاً من ذلك لا يؤثر أعرض عنه وهجره، وإن علم بعدم التأثير أغلظ القول وشدّد النكير مراعيماً في ذلك مراتبهما وإن علم بعدم تأثير ذلك فمع الأمن من الصّدر على ما تقدم في الشرط الثالث، أقدم على الاجبار عملاً على ترك المحرّم والالتيان بالواجب وإن لم يقد ذلك فتصل النوبه إلى الضرب والتعزير والحبس، مراعيماً للترتيب بينها وبين مراتب كل واحد منها مع الاستيذان من حاكم الشرع، فيما يتوقف على إذنه.

مسأله 6 - لا يجوز لأحد أن يمنع غيره من الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر، أو يستهزئه ويضحك عليه ولو صدر ذلك من الجاهل فعلى المؤمنين لومه وتوبيخه ونهيه.

ومن الله تعالى التوفيق ومنه التأييد والتسديد وهو المستعان وليكن هذا آخر ما ساعدنا التوفيق لذكره في هذه الرساله ونختتمها بالحمد لله رب العالمين والصلاه على

بسم الله الرحمن الرحيم

سماحه العلامة الحجه آيه الله العظمى السيد محمد هادي الميلاني - دام ظلّه -

بعد إهداء التحية والسلام يذهب بعض فقهاءنا إلى عدم وجوب صلاة الجمعة ويفتى آخرون بالوجوب التخييري في حين أن الآية الكريمة صريحة في إفادة الوجوب التعيني أفتونا مأجورين.

باسمه تعالى شأنه

إن الأمر بالسعي في قوله تعالى «إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ» (1) لا يمكن تعلّقه بالصلاة فلا بدّ وأن يتعلّق «بإذا نودي» ويكون بياناً لظرف الزمان المستفاد من كلمة «إذا»، ويمكن أن يكون متعلّقاً بالصلاة بتقدير المدخول أي للصلاة من وظائف يوم الجمعة لا غيرها منها، ثمّ إذا لوحظ ظاهر الكتاب من دون مراجع الروايات يمكن أن يقال: إن المقصود هي طبيعة الصلاة ولو كان المراد هو العهد لا يختصّ بصلاة الجمعة التي كان الرسول صلى الله عليه وآله يقيمها فانّها المعهود، فتشتمل صلاة الظهر أيضاً والمبادر التي تستفاد من السعي بل ومن الفاء التفرّيعية الواقعة في الجزء المفيدة لتفرع المادة المنتسبه أو مفاد الهيئه وهي النسبه التلبسيه إلى مقدّم الشرطيّه لاتنفيها فإنّ وقتها يوم الجمعة ضيق كوقت صلاة الجمعة، وأيضاً الأمر بالسعي لا مجال لاستظهار الوجوب منه فإنّه محفوف بجمله «ذلكم خير لكم» ولا اقل من أنّه يمكن أن يكون جهه الخير بلحاظ أنّ صلاة الجمعة أفضل من عدلها التخييري وهو صلاة الظهر.

وبعبارة أخرى إنّ الخير هو أفعال التفضيل كما في قوله تعالى «خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى» (2)،

ص: 468

1-1 جمعه 62/9.

2-2 بقره 2/197.

«مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا»(1)، «وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَكُمْ»(2)، «وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ»(3) و «ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارئِكُمْ»(4).

هذا كله مضافاً إلى أن الآية الشريفة لا تفيد الأمر بإيقاع صلاة الجمعة ووجوب النداء لها، بل تدلُّ على الأمر بالسعي على تقدير النداء، فيكون السعي إليها واجباً مشروطاً بالنداء.

أما وجوب تحصيل الشرط فلا تدلُّ الآية عليه.

وقد حققنا ذلك في أبحاثنا الاصولية والتفسيرية - والله العالم.

بسم الله الرحمن الرحيم

سماحه العلامة الحجة آية الله العظمى السيد محمد هادي الميلاني - دام ظله -

ما يقول سيدنا ومولانا في هذه المسألة هل للمطلقة البائن - الحامل - النفقة على زوجها؟ وما الدليل على ذلك؟ أفتونا مأجورين، مع رجاء اناره الأذهان بما هو مقتضى البرهان.

بسمه تعالى شأنه

المطلقة البائن الحامل لها النفقة للنص الخاص على ذلك، ولكن وقع الكلام في أنها للحمل أو الحامل، ويتفرع إلى فروع فلا بد من تحقيقه بعد الاشارة إلى ما قيل فيه، فاعلم بأنه استدلل للأول بدليلين:

الأول: أن سبب الانفاق إما زوجية أو قرابه أو ملكية ولا رابع والبائنه لزوجه ولا مملوكه فلا نفقه لها، فلا بد أن تكون النفقة من جهه القرابه، والحمل قريب الزوج لا المرأه فله النفقه.

الثاني: أن الحامل المتوفى عنها زوجها لا نفقه لها من مال زوجها على الروايات

ص: 469

1-1 1 قصص 28/84.

2-2 2 بقره 2/280.

3-3 3 نساء 4/25.

4-4 4 بقره 2/54.

المشهوره، فلو كانت النفقه للحمل فالسقوط وعدم النفقه فى محلّه وعلى القاعده، إذ القريب تسقط نفقته بأحد الأمرين: اليسار أو موت من عليه النفقه. وأما إذا كانت للحمل فلا وجه له إلا التعبد، والحاصل أنّ الروايات المذكوره شاهده أو مؤيده للمدعى أعى كون النفقه للحمل لا للحامل.

والحق أنّها للحامل لا للحمل، وبيانه بنحو يتضح فساد ما ذكر: أنّ كل حكم رتب على مشتق فالظاهر أنّ للمبدأ دخاله فى ثبوت الحكم وترتبه لا أنّه معرف محض وإن كان ذلك أيضاً ممكن بل واقع كما لو قال: «أكرم هذا الجالس» وعلم عدم دخاله الجلوس فى الحكم لكنّ الظاهر فى القضايا هى العليّه ودخاله العنوان والمبدأ.

فان كان المبدأ بنفسه قابلاً لحمل الحكم عليه فهو بنفسه يكون موضوعاً ولا مدخليه للذات وحينئذ يكون المبدأ علّه لعروض الحكم على الذات، كما فى مثل «اتبّع القاضى والمفتى» فإنّ اللازم هو اتباع القضاء والفتوى لا الذات، وأما إذا كان بالعكس بأن يكون الذات قابلاً له دون المبدأ فالمبدأ حينئذٍ علّه لثبوت الحكم له ومنه المقام كما لا يخفى، بل لو كانت للذات والمبدأ كليهما قابليته للموضوعيه فهما معاً موضوع للحكم، لا المبدأ وحده، وعلى هذا فلا وجه لاثبات كون النفقه للحمل دون الحامل، ويدل على المدعى أيضاً ظاهر الايه الشريفه: «وإن كنّ أولاتٍ حملن فأنفقوا عليهنّ حتى يرضّ عن حملهنّ» (1) وذلك أنّ الضمير فى «أنفقوا عليهن» يرجع إلى قوله تعالى «أولاتٍ الأحمال».

ولا يخفى أنّ مورد الايه الشريفه «المطلقات» (2) فلا وجه لتعميم الحكم إلى المطلقه البائنه مثل ما إذا حصل الفراق بالفسخ أو الوطى بالشبهه أو الحامل المتمتع بها المنقضيه عدتها، ولكن لا بدّ من التعميم على القول الاخر. والله العالم سبحانه.

بسم الله الرحمن الرحيم

سماحه آيهالله العظمى السيد محمد هادى الميلانى - دام ظلّه -

السلام عليكم ورحمه الله، ولأزلم معيناً صافياً للافاده من علوم عتره الطاهره ونشر

ص: 470

1-1 طلاق 65/6.

2-2 بقره 2/228.

أحكام الشريعة الغراء، سيدي: لو سمحتم لي ببيان نظركم الشريف في الرجوع في العده الرجعيه، وهل يتحقق باللمس والتقبيل أم لا؟ فساكون شاكرًا لكم هذه الالتفاتة الكريمه ودمتم.

«بِسْمِهِ جَلَّتْ أَسْمَاؤُهُ»

السَّلَام عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ، الرجوع في العده الرجعيه هو ردّ المرسله عن الزوجيه إلى ما كانت عليه كما هو مقتضى قوله تعالى: «وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ» وهل اللّمس والتقبيل ونحوهما رجوع أم لا؟

التحقيق هو التفصيل بين ما كان من ذلك بلا شهوه وبلا قصد كونه رجوعاً عملياً كالبيع المعاطاتي فلا دليل على كونه رجوعاً سواء قلنا بأنّ المطلّقه قد انقضت عنها العلقه الزوجيه وحملنا ما ورد من أنّ الرجعيه زوجه على أنّه بنحو الحكومه بناءً على المشهور وأخذاً بعموم «إنّ الطلاق رافع للزواج» أو قلنا بأنّها حقيقه زوجه، أخذاً بظاهر الجملة الوارده وإنّ علقه الزوجيه تنقطع بالمركب من الطلاق وخروج العده غير المرجوعه فيها، فإنّ مجرد اللّمس و ما شاكله لا يصدق عليه الرجوع. ولو شككنا في صدقه أو احتملنا التّعبد به فعموم أدلّه البيّنونه بخروج العده بعد الطلاق محكّم، ضروره أنّ دليل الرجوع بأى لسان كان(1) نتيجته بالآخره هو التخصيص بالمنفصل فيؤخذ بالعموم في ما عدا المتيقّن، وبين ما كان من ذلك بشهوه لكن بدون قصد الرجوع أى يمسه مثلاً بما أنّها أجنبيّه عنه وحينئذٍ تارة يكون ذلك مع الخطأ في الموضوع أى باعتقاد أنّها امرأه اخرى. فسواء قلنا بما قاله المشهور من أنّ الرجعيه ليست بزوجه حقيقه أو قلنا بخلافها وإثباتها زوجه مادامت في العده ليكون له أثر الرجوع لعدم الدليل عليه ضروره أنّ جميع مادّ عليه الرجوع بالمعتده ظاهره في مورد الالتفات إلى أنّها هي.

ولو فرض الاجمال فالمتيقّن ذلك والأصل عدم تحقّق الرجوع بغيره، واخرى يكون ذلك مع الالتفات إلى الموضوع أى إلى أنّها هي زوجه مطلّقه. (2)

ص: 471

1-1 اشاره الى دفع توهم انه لو كان بلسان الحكومه اضرب بما ذكر. منه قدس سره.

2-2 بيان لكون الرجوع فيما نحن فيه ليس من قبيل الرجوع التكويني الذي يصدق عنوانه باياب الجسم بعد ذهابه وان لم يكن التفات وقصد، كما اذا كان قسراً. منه قدس سره.

فحيث إنَّ الردَّ إلى الزوجيَّة أمر قصديّ كنفس الزوجيَّة التي قوامها بالقصد فلا رجوع، وما ورد في الدليل (1) من أنَّ الغشيان في العده رجوع فأولاً أنَّ ظاهر الحال في مورد الغشيان مع الالتفات بالموضوع هو كونه رضاً بالزوجيَّة وكاشفاً عنه وأين ذلك ممَّا نحن فيه، المفروض عدم قصد الرجوع ولذلك لو غشيها بدون الرضا بذلك وبعنوان الزنا لم يكن رجوعاً، ومع تبين ذلك منه لا يحكم بظاهر حاله.

وثانياً لو سلّمنا أنَّ الغشيان في العده مطلقاً رجوعاً تعبداً (2) فلا وجه لاسراء حكمه إلى اللّمس وما شاكله مع عدم قصد الرجوع كما هو المفروض وهل الغشيان بقصد الزنا مع تبيّنه من المكلف يحدّ عليه أم لا؟ فيه كلام والاقرب هو التفصيل بين ما إذا قلنا بمقاله المشهور فالعموم يشملها، وبين ما إذا قلنا بخلافها فلا يشملها، ضروره أنَّ الحدَّ إنّما هو على الزنا بالأجنبيَّة وهذه زوجه وإن تحقّق أحد جزئيّ علّه البينونه وصيرورتها أجنبيَّة. والله العالم.

بسم الله الرحمن الرحيم

إلى سماحه العلامة الحجّه، أيها الله العظيمي الميلاني - دام ظلّه الوارف -

السّلام عليكم ورحمه الله وبركاته. قد وقع الكلام في أنَّ الغنيمه المصرّح بها في قوله تعالى: «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ...» على فرض شمولها لأرباح المكاسب وعدم القول باختصاص الغنيمه فيما اخذ من المحاربيين عنوة هل كانت شامله لأرباح المكاسب في زمن النّبىّ صلى الله عليه وآله ومدّه خلافه أمير المؤمنين عليه السّلام؟ وبعبارهِ اخرى هل كانت تخمّس الأرباح في عصر النّبىّ صلى الله عليه وآله وأوله؟ وعلى فرض التخميس، المرجوّ من سماحتكم التصريح بمدرك هذه القضيّه إذ الموجود والمعتمد عليه هو الاخبار الوارده عن الائمه عليهم السّلام وهو لا يكفي في مقام الحجاج مع الخصم إذ هو يدعى بأنّ النّبىّ صلى الله عليه وآله إنّما كان يخمّس الغنائم الحربيّه خاصّه وماسواها من أرباح

ص: 472

1-1 لا يخفى ان التأمّل في الدليل يعطى ما ذكرناه من ظهور الحال في انه رضاً او كونه محمولاً عليه بلحاظ ان الحدود تدرأ بالشبهه، فان الروايه في مقام الحكم يجلد الحد مع غشيان امرأه بعد العده وعدمه ان كان ذلك قبل انقضاء العده. منه قدس سره.

2-2 ويكون ما ورد في الدليل هو بلسان الحكومه. منه قدس سره.

المكاسب فلم يكن له خبر ولا أثر في التاريخ، فالمأمول من حضرتكم الجواب، ودمتم سالمين.

بسمه تعالى شأنه

السلام عليكم أمّا الخصم فحيث إنّه لم يتّضح لديه ما برهن عليه الخاصّه من أنّ المورد لا يوجب تخصيص العام واللازم هو الأخذ بعموم الموصول وصلته، فلا بدّ من البحث معه في القواعد الأصوليّة وأنّ الاحاديث الواردة المتواتره عن الائمه المعصومين صلواته تعالى عليهم تبأت عمّا جاء به النبيّ صلى الله عليه وآله فلا حاجة إلى الفحص التاريخي عن عصره صلوات الله عليه وعن عصر أمير المؤمنين عليه الصلوه والسلام.

ولاجل ذلك لم أتصدّد للفحص لمكان لغويّته، ولعلّه المذكور في الاحاديث والتواريخ فمن سمحت الفرصه له لا بأس بأن يتفحص - والله العالم.

بسم الله الرحمن الرحيم

سماحه الحجّه آيه الله العظمى السيّد الميلاني - دامت بركاته الزاكيه -

السلام عليكم ورحمه الله وبركاته، أرجو سماحتكم الجواب عن المسأله التي إذا بنى على أنّ السّلطان لا يملك ملكيّة شخصيّة فترتيب آثارها عليها يتوقّف على قيام الدليل عليه من السّيره الثابته بين أصحاب الائمه عليهم السلام لو تمّت، فلا يصحّ الحكم بأنّ النقود المأخوذه من البنوك محكومته بالرّبا المحرّم إذا اشترط الزّيادة، لأنّ أحكام الرّبا موقوفه على الملكيّة الشخصيّة، وأمّا من كان ما بيده من الاموال مجهول المالك فلا، لأنّ إقراض مال الغير وإن كان محكوماً بعدم الجواز لكنّه لا يصدق عليه الرّبا لجواز سلبه عن هذا الاقراض (أعنى إقراض مال الغير بشرط الزّيادة).

وربما يجاب عن ذلك بأنّ حرمه الرّبا لا تختصّ بالمعامله الصّحيحة، فنقول جواباً عن ذلك: إنّ ملكيّة العوضين للمتعاملين مأخوذه في موضوع دليل الرّبا فمادام لا يكون المقرض أو البايع مالكين لما يخرجانه عن ملكهما بالبيع أو القرض لا يصدق ما هوربا في المصطلح على المنخرّج إذا كان مالاً للغير.

ص: 473

والوجه في ذلك أن النهي وارد على المعاملة المؤثره في النقل والانتقال فمتعلق النهي هو الواجد لجميع القيود المعتمده في البيع والقرض، بحيث لو لم يرد عليه النهي الربوي لكان صحيحاً لا الفاقد للبعض كانتفاء ملكية المعوض لأن النهي حينئذ نهى عن الأكل بالباطل لا عن أخذ الربا لارتفاع الموضوع بالبطان ولا اجتماع المثليين، فالاستدانه من السّ لمطان غير محكوم به بالربا، فصحّ التصرف في المأخوذ بشرط الاجازة من الحاكم لو غصّ النظر عن تلك السيرة أو يلتزم بأثمّ عليهم السلام كانوا يمضون لأصحابهم، أفتونا مأجورين.

بسمه تعالى شأنه

بعد السلام والتحيه، أقول: لا وجه لتقييد مطلقات النهي عن الربا بما ذكرتموه فمتى صدق عنوان القرض على اقتراض مال الغير كان من الربا في القرض المنصوص عليه بنفسه وكان ذلك حراماً في حرام، ثم إن النهي لا يختصّ بالعنوان العامّ أى الأكل بالباطل كما ذكرتموه، بل عنوان أكل الربا وهو عنوان خاصّ منهيّ عنه بنفسه فيكون أشدّ حرمة ممّا يشاركه في البطان فلا مجال لما ذكرتموه من قولكم فالاستدانه من السّ لمطان غير محكوم به بالربا، نعم هناك بحث في أن المقترض هل يجوز أن يشترط على نفسه النفع للمقرض من دون أن يكون هو الشارط، لكنكم لستم بصدد هذا البحث. ثم إن ما فرّعتم على مقالكم بقولكم: فصحّ التصرف في المأخوذ بشرط الاجازة من الحاكم، هل المراد أنه يتصرّف فيه من دون أن يرى نفسه مديوناً للسّ لمطان وهل المراد اجازة الحاكم في التصرف بمعنى أخذ مال الغير المجهول مالكة حتّى لا يكون الأخذ بعنوان الاستدانه محرّماً حيث إنّه نوع من التصرف في مال الغير، أو المراد اجازته في الصرف فيما يحتاجه.

والثاني: لا بدّ وأن يكون بعنوان الصّدقه غير الفقير ليس له أن يستدين فأنّه لو استدان فمضافاً إلى ارتكاب المحرّم في التصرف من حيث الاخذ تكون يده يد ضمان ولا تنفعه اجازة الحاكم إلا في أن يتصدّق به لغيره ولمن يستحقّه حتّى يرتفع ضمانه - والله العالم.

ص: 474

سمّاحه آبه العظمى السيّد محمّد هادى الميلانى - دام ظلّه الوارف - نرجو من سماحتكم الجواب عن الأسئلة الّتى تلى، دتمم ملاذاً للمسلمين.

س 1 - ما معنى الرّكون؟ وما المراد من الظّالمين؟ وما هو الّذى يحرم الرّكون فيه ليس فى تفسير الآيه نص معتبر يعوّل عليه، وقد بسط صاحبنا تفسيرى المنار و الميزان الكلام فى ذلك غير أنّ النّفس لا تقنع بما ذكرنا، فالرجاء تحليل الآيه مدللاً.

س 2 - قالوا: إنّ الأ-من من مكر الله حرام، وهو المستفاد من القرآن و بعض الروايات المعتبره والظّاهر أنّ المراد من المكر هو العذاب الدنوي و عليه فالناس مأمونون منه بالتجربه ومجتنبو الكبائر بقوله تعالى «إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ» فمن لاذب له مأمون من العذاب، والمتمقون لقوله تعالى «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ» ولا- يعقل أن يكونوا فى الدنيا فى غير أمن الهى، والمسلمون بالاستغفار فان الله «لا يعذبهم وهم يستغفرون» فما معنى حرمة الأمن من مكر الله؟

س 3 - فى صحيح الكنانى أنّ من أحدث فى المسجد الحرام يضرب، وفى الكعبه يقتل(1).

والحدث يشمل الرّيح أيضاً فهل أفتى أحد بقتل من أخرج ريحه فى الكعبه متعمداً؟ ثم هل يلحق القرآن والمشاهد المشرفه بالكعبه أم لا؟.

س 4 - فى مؤثّق عبدالرحمن... «نهى رسول الله صلى الله عليه وآله عن المحاقله»(2) فهل النهى المذكور ارشادى إلى بطلان معامله أو تكليفى؟ و ما هو رأيكم؟!

س 5 - ورد النهى فى الروايات المعتبره عن الدّلك للمحرم، فما المانع من الفتوى بالحرمة؟.

س 6 - ما هو المراد من إذاعه سرّ الانبياء والائمّعليهم السلام.(3) فى حين أنّ العلماء كتبوا الأسرار فى كتبهم الواقعه بأيدى الاعداء والأحباء القاصرين فما هو عذرهم؟.

ص: 475

1-1 وسائل الشيعه 13/385.

2-2 همان 18/24.

3-3 همان 11/495.

السلام عليكم وعلى جميع إخواننا المؤمنين ورحمه الله وبركاته.

أما الجواب:

ج 1 - أولاً: يكفى المعنى اللغوى فى الظواهر القرآنيّة ويعتمد عليه ما لم يخالفه نصّ معتبر.

وثانياً: ذكرت فى تفسير البرهان روايات أربعة فى تفسير هذه الآية المباركة.

والحاصل: أن الركون هو الميل والموذّة والطّاعة، ولا يبعد أن يكون المراد من الذين ظلموا، الجبابرة، ولا يخفى أن مساس النار غير الخلود فيها كما فى تفسير العياشى.

ج 2 - فى تفسير على بن إبراهيم: أن المكر من الله تعالى العذاب، والظاهر هو خصوص العذاب الأخرى: أو الأعمّ منه ومن الدنيوى، ويستفاد من اطلاق التوصيف بالخسران فى الآية المباركة أن الأمن من مكره تعالى من الكبائر فلا موضوع لتكفيره، وآيه «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» (1) حاكمه على ما يستظهر من آيه «وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبُهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ» (2) والمرتكب الآمن من المكر، ليس من المتّقين الذين لهم مقام أمين.

ج 3 - لم نعر على فتوى أحد، لكنّه إن كان ذلك بنحو يوجب الإرتداد فى الجميع يترتب عليه حكمه.

ج 4 - هو إرشاد إلى بطلان المعامله، ولو أقدم عليها شرعاً كان محرّماً.

ج 5 - أولاً: ما ذكره صاحب الجواهر قدس سره من الاجماع على الجواز، ثانياً: ما ورد من الروايات الصحيحة الدالّة على جواز حكّ الجسد فيستفاد منها بالأولويّه جواز تدليك الجسد، ويحمل النهى على الكراهه.

ج 6 - العلماء لم يذيعوا السرّ وإنما ذكروا ما رواه أصحاب الأئمّه عليهم السلام، والاسرار التي بيّنها الامام عليه السلام لأصحابه لم تصل إلى العلماء فلا موضوع للاذاعه. والعلم عنده سبحانه.

ص: 476

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سماحه العلامه الحجّه آيهاالعظمى السيّد الميلانى - دام ظلّه -

بعد التحيّه والسّلام لَمّا كان من دأب الخراسانيّين الرّجاء من الوافدين الى مشهد الامام الرّضاعليه السلام عليه آلاف التحيّه والثناء فى تحافهم بأحاديث عن اهل بيت العصمه والطهارهعليهم السلام كما أثبتوا ذلك فى مطالبتهم الامام علىّ بن موسى الرّضاعليهما السلام عند قدومه الى نيشابور أرجو من سماحتكم أن تفيضوا علينا ممّا أفاض الله عليكم وأنتم قادمون لتقبيل العتبه الرضويه على مشرفها الصّلوه دمتم ودامت الطافكم.

باسمه تعالى شأنه

الحمدلله وسلام على عباده الذين اصطفى واللّعن على أعدائهم.

وبعد فاعلم أنّ المتكلّم حين ما يوجّه الكلام الخبرى يستظهر أنّه استعمله فى معناه اللّغوى والعرفى وأنّه قصد احضار المعنى فى ذهن مخاطبه وأنّه بداعيه الجدّى تصدّى للاخبار به وحكايته، كلّ ذلك بمقتضى القواعد المرتكزه العقلائيّه فى قانون المحاوره.

وبعد انعقاد هذا الظهور بجهاته الثلاث يلاحظ المطابقه مع الواقع وعدمها فيوصف بالصدق أو الكذب وما لم ينعقد ذلك فى نظر العقلاء واختلّ ولو واحد من تلك الجهات حسب اختلاف المقامات فلا مجال لتلك الملاحظه وذلك التوصيف.

ضروره أنّه مع عدم استظهار أنّه بصدد الاستعمال أو بصدد التفهيم أو بصدد الاخبار الجدّى كيف يؤخذ بالمدلول التصوّرى ويلاحظ مع الواقع ويقال: إنّ صدق فى كلامه أو كذب.

ثمّ إنّ يتفرّع على ما ذكر أمران: أحدهما أنّ المتكلّم إن التفت إلى ما يستظهر عقلائيّاً حينما يوجّه كلامه فلا أثر لارادته النفسانيّه فى الحكم بصدقه أو كذبه فلو قال: رأيت أسداً بلا قرينه فى البين أصلاً وأراد الرّجل الشجاع فقد أغرى بالجهل وأوقع مخاطبه فى الصّدّ لاله فيذمّ بذمّ الكذب بل يحكم بكذبه حسب القانون العقلائيّ فى طريقه المحاوره وليس ذلك بتوريه.

ص: 477

فإنّ التوريه هي الكلام الجارى على قانون المحاوره، ولكنّ المخاطب لا يتناوله على ما هو عليه فيقع فى خلاف الواقع من قبل نفسه مثلاً يسأله من يعتقد جلوسه على باب داره منذ ساعه: هل رأيت زيداً، فيجيبه: ما رأيته منذ جلست، وقد جلس عليها منذ ربع ساعه وسبقه رؤيته قبل جلوسه هذا.

والحاصل أنّ القبيح إيقاع المخاطب فى الجهاله والضلاله بحيث يسند ذلك إلى المتكلم لا وقوعه فى ذلك بسوء معتقده وقصور فهمه أو غفلته وخطائه إلى غير ذلك.

ولا يضرّ المتكلم علمه بأنّ مخاطبه هكذا فإنّ وظيفه الجرى على قانون المحاوره وعدم إغراء المخاطب وإضلاله لا إخراج المخاطب عن ضلالته المقتضيه لان يذهب غير مذهب.

ثانيهما أنّه ربما تشهد القرينه الحالّيه أو المقاليّه على أنّ القضيّه المستعمله فى معناها اللغويّ أو العرفيّ ليست بداعى الاخبار الجدي بل بدواعى اخر كالاخبار بلازمه كما فى الكنايات أو إظهار مطلوبيّته كما فى مثل الصيغ المستعمله فى مقام البعث من قوله عليه السلام يغتسل ويصلّى ويصوم ونحو ذلك أو إقامه الحجّه على خصمه أو اختبار مخاطبه أو التعريض له أو التحبّب والتوادد إليه أو سوق الكلام على طبق ما ادّعاه الغير إلى غير ذلك، مثلاً: يكسر الاصنام ويعلق الاله على عاتق كبيرهم ويقول: «بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا» والحال تشهد بأنّه ليس بجّد الاخبار وإن استعمله فى معناه الموضوع له، بل بداعى الاحتجاج بصغرى وجدانيّه فى ذهن المخاطب وهى أنّ هذا الجماد لا يقدر على ذلك، وكبرى عقلائيّه ضروريّه وهى أنّ من لا يقدر ليس برّب فليس المتكلم كاذباً فى خبره هذا ومن نسب إليه ذلك فقد افترى لما تقدّم من أنّ الكذب ما لم يطابق الواقع، وكان ظاهر الكلام جّد الاخبار، وقس على ذلك نظائرها وهى كثيره فى الاستعمالات الشايعه المتعارفه مثل قولهم: الدار دارك أو أنت المولى وأنا خادمك تحابياً أو يقول: أنا جاهل أو أنا سقيم أو هذا كذا جرياً على ما يقوله وينسب إليه غيره بلسان حاله أو مقاله كلّ ذلك مع عدم ظهور الكلام فى جّد الخبر حسب قيام القرينه ولو كانت هى ظاهر حال المتكلم. ونظير ذلك الانشاءات الّتى هى بدواعى مختلفه كالامر بداعى التّهديد والتّعجيز ونحو ذلك والتمنى والترجى والاستفهام بداعى غير حقائقها. هذا ما كتبه على العجاله مع إجمال فى

مباديه وبعض مطالبه لامر الصّديق المكرّم الشيخ حسين المشهديّ دام مناراً للفضل وملاذاً للمهتدي. وكان ذلك في غرّه ذى القعدة الحرام 1362 أيّام تشرفى بتقبيل العتبه المقدّسه الرّضويّه على مشرفها آلاف الصّلوه والسلام والتّحيّه.

بسم الله الرّحمن الرّحيم

سماحه آيها لله العظمى آقاي ميلانى - دامت بركاته -

حيث انّ المغارسه باطله على المشهور، فهل يمكن ادراج هذه المعامله فى المعامله الممضاه من الشّرع ام لا ؟

باسمه تعالى

يمكن أن يشترط فى ضمن معاملة يتصدّيقها مع صاحبه ملكيه حصه مما يغرسه صاحبه بنحو شرط النتيجة مع رعايه أن لايسرى الغرر الى تلك المعامله او يشترط أن يبيع منه صاحبه تلك الحصّه، بئمن معين إلى غير ذلك ممّا يخرج عن المشاركه فى الغرس مشاركه ابتدائيه، كما هو كذلك فى المشاركه فى الزّرع.

سماحه آيها لله العظمى آقاي ميلانى - دامت بركاته -

نوع من الاسماك، يموت فى الماء بمجرد دخوله فى الشّبكه المعده لصيده وهذا النوع معروف عندهم بسمك الخباط. وفى التّهذيب، ما يدلّ على حليّته، حيث قال عليه السلام: لا بأس به إنّ تلك الحظيره، انّما جعلت ليصاد بها(1) وقوله عليه السلام: ما عملت يده فلا بأس بأكل ما وقع فيها.(2)

فما نظركم الشّريف فى فقه هذين الحديتين مع المسأله المزبوره؟

ص: 479

1-1 تهذيب 9/12؛ الاستبصار 4/61، مع فرق ما.

2-2 تهذيب 9/11؛ من لا يحضره الفقيه 3/324، ح 4156؛ الاستبصار 4/61.

العمل والافتاء على طبق الروايات الدالة على الحرمة المعلّله، بأنّه مات في الذي فيه حياته(1). والعلم عنده تعالى.

حضرت آيهاالله العظمى السيد محمد هادي الميلاني - ادام الله بركات وجوده -

سلام عليكم: اقدم اخلص التحيات وافضل التكريمات الى السيد العلامه واسئل الحق سبحانه ان يديم له ولعامه زعماء الدين تأييدهم لاعزاز الدين.

مسألة: هل يجوز للزوجه أن تشتري على الزوج في ضمن عقد النكاح ان تكون وكيله عنه في طلاق نفسها اذا تزوج عليها او اعتاد بما يضره كالمسكرات وغيرها او ارتكب ماينافي حرمتها أو صار محكوماً بالحبس في سنوات اقلها خمس سنين أو سافر الى مكان بعيد وصار مفقود الأثر، او ضيع حقوقها الشرعية من النفقه والقسم وغيرها، او غير ذلكم من الموارد و تشتري عليه مع ذلكم أن لا يعزلها عن هذه الوكالة أم لايجوز؟

وعلى تقدير عدم الجواز، هل يسرى بطلان الشرط الى العقد أم لا؟ ثم على تقدير الجواز لو اكره الزوج على هذا الاشتراط بنحو لو اراد التزويج لابده من التوكيل كيف يكون حال الوكالة؟ وكيف حال عقد النكاح؟.

الرجاء من سماحه سيدنا أن يتفضل بجواب جميع صور المسألة مشيراً الى دليلها اشاره منبته، فان الاحسان بالاتمام وليكن الجواب في هذه الورقه بشرط اتساعها اختتم الكلام بالدعاء.

باسمه تعالى شأنه

يجوز أن يُشترط في ضمن عقد النكاح أن يوكلها في تطبيق نفسها على تلك التقادير الخاصة بحيث(2) يكون التوكيل بالفعل والموكل فيه منوطاً بحدوث تلك التقادير، لا ان

ص: 480

1-1 تهذيب 9/11؛ من لا يحضره الفقيه 3/322.

2-2 الوكالة تقوم بالموكل والوكيل والموكل فيه، فالموكل في مفروض السؤال هو الرجل والوكيل هو المرأة والموكل فيه هو الطلاق، وحيث ان الوكالة لا تقبل التعليق والاناظه فيعتبر ان تكون فعليته ولا يصح تعليقها على حصول التقادير المفروضه في السؤال، فالمرأه تصبح وكيله من قبله الآن في طلاق نفسها منه متى حصل شيء من التقادير. فالتوكيل فعلى والموكل فيه منوط بامور معلومه كما ان الوكيل والموكل معلومان.

يكون التوكيل منوطاً بها وعمومات الشرط (1) تفي بالجواز، و(2) يجوز اشتراط ان لا يعزلها ولكن ذلك لا ينافي نفوذ العزل وضعاً وان كان محرماً شرعاً وما ذكر من الاكراه ليس هو الذي مرفوع بحديث الرفع (3). والله العالم.

سماحه أيها الله العظمى الميلاني - دامت بركاته -

ذكر السيد اليزدي قدس سره: «ان المال الزكوي إذا كان مشتركاً بين اثنين وكان المفروض ان نصيب كل منهما بقدر النصاب واعطى احدهما زكاه حصته من مال آخر او منه باذن الآخر قبل القسمة فاقسمه فاعتسماه فعند ذلك ان كان المزكي يحتمل ان شريكه يؤدي زكاه ماله فلا اشكال وان علم انه لا يؤدي ففيه اشكال من حيث تعلق الزكاه بالعين فيكون مقدار منها في حصته» (4).

والاشكال انما يتم اذا كانت الزكاه متعلقه بالعين على نحو الاشاعه، لا على نحو الكلّي في

ص: 481

1-1 عمومات الشرط منها ما رواه الشيخ الحرّ العاملي باسناده عن جعفر عن أبيه عليه السلام: ان علي بن أبي طالب عليه السلام كان يقول: «من شرط لأمراته شرطاً فليف لها به فان المسلمين عند شروطهم الا شرطاً حرم حلالاً أو أحلّ حراماً» وسائل الشيعه 12/354، ح 5. وقوله قدس سره «تفي بالجواز» اشاره الى رفع الاشكاليين. أحدهما: دعوى انصراف الروايات عن مثل هذا الشرط، والآخر دعوى شمول المستثنى وهو قوله: «الا شرطاً» لمثل هذا الشرط.

2-2 جواز هذا الاشتراط ايضاً لعمومات ادله الشرط لفرض كونه شرطاً سائغاً الا ان هناك عمومات للوكاله صريحه في ان للموكل ان يعزل الوكيل متى شاء، وظاهرها نفوذ العزل على كل تقدير، غير ان مخالفه الشرط يستتبع حكماً تكليفياً وهو الحرمة، ولا منافاه بين ترتب الحكم الوضعي وترتب الحكم التكليفي في مورد واحد.

3-3 حديث الرفع هو ما رواه الكليني عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «وضع عن امتي تسع خصال: الخطاء والنسيان وما لا يعلمون وما لا يطيقون وما اضطروا اليه وما استكروها عليه والطيره والوسوسه في التفكر في الخلق والحسد ما لم يظهر بلسان أو يد» اصول كافي 2/463. والوجه في ان قوله عليه السلام: «وما استكروها عليه» لا يشمل مثل هذا الاكراه هو ان الاكراه الراجع للمؤاخذة او الأثر أو غير ذلك هو الاكراه على ما أمر لو لم يفعله الانسان وقع في ضرر على نفسه أو ماله أو عرضه لا مثل الحرمان من التزويج فانه ليس من الاكراه المقصود في حديث الرفع.

4-4 العروه الوثقى (ختام فيه مسائل متفرقة) التاسع والعشرون.

المعِين الَّذِي اخْتاره قَدَس سره و عليه فلا مورد للاشكال.

باسمه تعالى وله الحمد

المال المشترك فيه زكاتان وعلى مسلك الكلّي في المعِين يكون في مجموعه كليان فما لم يقتسماه لا يتعيّن ما أدّاه في احد الكلّيين فلا يفرق في تطرق الاشكال بين القول بالاشاعه والقول بالكلّي في المعِين (1). والعلم عنده تعالى.

سماحه آيها لله العظمى السيّد محمّد هادي الميلاني - مدّ ظلّه -

السّلام عليكم: ما رأيكم في حديث «العشره المبشّره»؟

باسمه تعالى وله الحمد

حديث «العشره المبشّره» رواه ابوداود والترمذى، والطيالسى واحمد في مسنده عن عبدالرحمن بن عوف وسعيد بن زيد، وعدّاهما من العشره، والحديث ضعيفٌ سنداً ودلالةً، ولم يروه البخارى ومسلم، والاحاديث المتضمّنه لتبشير بعض العشره لم تكن شاهده بصحّه حديث الباب مثل ما رواه البخارى في كتاب «فضائل الصّحابه» (صعد النبي صلى الله عليه وآله أحد) و(مسلم) في كتاب الفضائل «انّ رسول الله صلى الله عليه وآله» كان على جبل حراء.

ص: 482

1-1 قال السيّد الحكيم: «اذا كان التعلّق بنحو الاشاعه فانّما يتوجّه الاشكال لو لم يكن للمالك ولايه القسمة مع شريكه و مع الشكّ في ذلك لم تصحّ، أمّا لو كانت من قبيل الحقّ في العين فموضوعها مال المالك، وحينئذٍ يمكن اثبات ولايته على قسمته ماله بقاعده السّلمطنه لعدم منافاه القسمة للحقّ اذ هو على حاله في موضوعه. غايه الأمر انه كان موضوعاً مشاعاً فصار معيّناً كما في سائر موارد الحقوق المتعلّقه بالجزء المشاع حيث لا ينافيها افراز موضوعها وتعيينه بعد الاشاعه. وكذا الحال لو كان التعلّق من تعلّق الكلّي في المعِين. فانّ الخصوصيّات الخارجيّة لمّا كانت ملكاً للمالك كانت تحت سلطنته فله القسمة مع شريكه»؛ مستمسك العروه الوثقى 6/515.

سماحه آيها لله العظمى الامام الميلانى - دام ظلّه الوارف -

توفى رجل وقد اوصى بثلث تركته من منقول وغيره وانفق بعض الورثه او كلهم على قبول بعض الاملاك بدون تقييمها فى الوقت كما اتفقوا على بيع احدى الدور لدفع ثمنها للوصى على حساب صرفه فى الثلث. وقولهم الثلث اولى من الورثه وبعد بيع الدار لم يدفع المبلغ لبعض العوارض الى الوصى فعليه هل يستحق المرحوم من ايجارات الاملاك التى قبلها الورثه فى حين ان مبلغ الدار التى عينوها للوصى لم يقبض؟ هل يمكن تقسيم واردها او بيعها بين الورثه قبل اخراج الثلث؟ وهل يمكن بيعها مطلقاً؟ ابقاكم الله ذخرًا للأمة.

باسمه تعالى

ان كان الرجل قد اوصى بالثلث من عين تركته لا بماليتها منها فالثلث باق على ملكيته له فتكون التركة مملوكة بالاشاعه بينه وبين الورثه ولا يجوز التقسيم فى المشاع الا بالرضا من الجميع، فلا بد من مراعاة رضا الوصى فى التقسيم، ولو باع الوصى شيئاً كان نافذاً وليس له الفسخ الا اذا حدث ما يوجب الخيار فى فرض كون الموصى به هو الثلث من عين التركة فعوائده ما دام على حاله تكون للميت - والله العالم.

سماحه الحجّه آيها لله العظمى السيد الميلانى - دامت بركاته -

السلام عليكم ورحمه الله وبركاته. أرجو سماحتكم الجواب: «فى التزويج بربيه الابن والبنت». هل للرجل ان يتزوج بربيه ابنته أو بربيه ابنه ام لا؟ كما اذا أراد أن يتزوج رجلان كل منهما بابنه الآخر، وكما إذا أراد أن يتزوج الرجل بامرئيه ويتزوج ابنه بأمها.

باسمه تعالى شأنه

السلام عليكم. الظاهر عدم المانع عنه ما لم يولد للبنت وللابن ولد، او اذا حصل الولد ولم يرتضع من امه. والاففيه اشكال، بناءً على ان قاعده: لا ينكح أب المرتضع فى اولاد صاحب اللبن وفى اولاد المرضعه، تعم الاب مع الواسطه اعنى الجد فانه فى الصوره

ص: 483

الأولى بعد أن أرضعت الابنه ولدها بلبن زوجها صارت الرّيبه اى زوجه كلّ منهما فانّها ريبه بنت كلّ منهما وهى من اولاد - صاحب اللبن محرّمه على أب المرتضع اعنى جدّه لأّمه.

وفى الصّوره الثانيه، اذا ارضعت زوجه الابن ولدها صارت زوجه الأب وهى الرّيبه محرّمه عليه لأنّها من اولاد المرضعه وهى محرّمه على أب المرتضع.

الى حضره الأجلّ الاكرم العلامه حجّه الإسلام والمسلمين آيهالله فى العالمين السيّد محمّد هادى الميلانى - دام ظلّه الوارف - بعد السّلام عليكم. ذكرتم حضرتكم فى مناسككم فى صفحه 45 فى الشرط الرّابع.

س 1 - «يجب ان يكون الرّجل الذى يأتى بالطّواف مختوناً» فلو أتى الرّجل بالطّواف غير مختون، فهل يصحّ الطّواف منه أم لا؟.

وذكرتم حضرتكم: «فلو أتى الطّفل الذى لم يختن بعد بطواف النّساء، او طيف به حرمت عليه الامراه بعد بلوغه الا أن يرجع الى مكّه ثانيه ويأتى بطواف النّساء او يستتبع غيره اذا كان لايمكنه الذّهاب بنفسه».

س 2 - اما لو كان الطّفل مختوناً و أتى بالطّواف او طيف به، فهل يجرى عليه حكم غير المختون أم لا؟.

س 3 - وهل يجب الاحرام على الطّفل والمميّز كما يجب على الرّجل البالغ أم لا؟.

س 4 - اذا طاف الرّجل بالاحرام الذى تعلّق به الخمس، فهل يصحّ طوافه به أم لا؟.

س 5 - اذا طاف الرّجل طواف النّساء، ثمّ رجع الى بلاده وعلم بأنّ طوافه كان باطلاً فهل يمكنه وطأ زوجته او غيرها من النّساء أم لا؟.

س 6 - واذا وطأ زوجته وانقضى بينهما ولد فهل يصدق عليه ابن الرّنا أم لا؟

س 7 - واذا دخل الطّفل الى مكّه مع وليّه، فهل يجب عليه الطّواف مطلقاً، او على وليّه أن يطوف به مع قدرته عليه أم لا؟.

افتونا مأجورين، وانّ الله يجزى المحسنين، والسّلام عليكم ورحمه الله.

ج 1 - لا يصح. (1)

ج 2 - لا يجرى عليه ذلك.

ج 3 - الاحرام في الحج، كتكبيره الاحرام في الصلاه فلا يتحقق الحج، بدون الاحرام سواء فيه الكبير والصغير. (2)

ج 4 - الاقوى صحته والاحوط البطلان.

ج 5 - يلزم عليه بعد العلم ببطلان طوافه أن لا يأتي زوجته ولا يأتي غيرها من النساء.

ج 6 - لا يصدق عليه ذلك.

ج 7 - لا يجب شيء من ذلك - والله العالم. والسلام عليكم ورحمة الله.

الى سماحه الحجّه العلامه آيهاالله العظمى السيد الميلاني - دام ظلّه الوارف -

بعد التحية والاكرام، ما يقول العالم في اب وكل شخصاً في اجراء صيغه التّكاح ثمّ وكل ابنه ذلك الشخص بعينه في اجراء صيغه الزّواج فلما اجرى الوكيل صيغه العقد التّبس كلّ من حليله الأب والابن بحليله الآخر وعند ذلك هل يمكن التّمييز بالقرعه وهل موردنا هذا مشمول لدليل القرعه أو لا؟. وعلى تقدير الشّمول، ما الوجه في ذلك؟ فانّ المورد مشتبه ظاهراً وهي لكل امرٍ مشتبه ظاهراً، معلوم واقعاً.

وايضاً هل يجوز على فرض عدم شمول دليل القرعه للمورد تطليقهما. وتزويج كلّ من الأب والابن من هاتين المرأتين، أو لا؟

ص: 485

1-1 للتّصوص الصّريحه في ذلك، ففي صحيحه حريز عن الصادق عليه السلام: «لابأس أن تطوف المرأة غير المخفوضه، فاما الرّجل، فلا يطوف إلا وهو مختتن». وفي معتبره معاويه بن عمّار عنه عليه السلام: «الاعلاف لا يطوف بالبيت ولا باس أن تطوف المرأة». وسائل الشّيعه 9/369.

2-2 فمن أراد الحجّ وجب عليه الاحرام، سواء كان كبيراً أو صغيراً، نعم، الشرط الأوّل من شرائط وجوب حجّه الاسلام هو البلوغ، فهو كسائر التكاليف الشرعيّه، ولذا لا يكفي حجّه عن حجّه الاسلام، كما في معتبره اسحاق بن عمّار، قال: سألت ابا الحسن عليه السلام عن ابن عشر سنين، يحجّ؟ قال: «عليه حجّه الاسلام اذا احتلم، وكذلك الجاربه عليها الحجّ اذا طمشت» همان 8/30.

السلام عليكم دمتم ودامت مكارمكم، اذا كان قد التبس الأمر بحيث لم يمكن حتى من ناحيه الوكيل تعيين الإمراه التي عقد عليها بالوكاله الاولى. والثانيه، فالمورد لا تشمله ادله القرعه، فانها في غير مورد العلم الاجمالي فعليهما ان يجتبا من كلتا الإمرايتين حتى بعد التطبيق.

نعم، قبل الطلاق يجوز لكلّ منهما النظر الى كلّ من هاتين للعلم تفصيلاً بجوازه كما هو واضح. واما ما ذكرتموه بقولكم وهي لكلّ امر مشتبه ظاهراً معلوم واقعاً فلم يتحصّل المراد منه إلا ان يكون المقصود من معلوميته واقعاً كونه متعيناً في الواقع، والحاصل واقعيه العلم أنّما هي بقيامه في النفس. وحينئذ فان كان تفصيلاً فلا معنى للاشتباه. وإن كان اجمالياً فلا مورد للقرعه - والله العالم.

سماحه حجّه الاسلام والمسلمين آيها الله العظمى الميلاني - دام ظلّه -

انّ زكاه الانعام مشروطه بشروط، منها: بلوغ النّصاب بمعنى يكون الناقص عنه معفوّاً كما وانّ الزائد عليه معفوّاً ما لم يبلغ النّصاب الثاني.

فهل الحكم جارٍ في زكاه الغلّات، بحيث يكون الناقص والزائد غير متعلّق به الزكاه يسيراً كان أو كثيراً أو لا؟

والرّجاء من سيادتكم على تقدير الفرق. ما الفرق بينهما؟ وهل هو الكتاب أو السنه مع تعيينه أو التّنصيص عليه؟.

باسمه تعالى

العفو ما لم يبلغ النّصاب مشترك بينهما وبعد ان بلغ النّصاب فحيث انّ زكاه الغلّات لها نصاب واحد ويلزم ان يؤدّى العشر أو نصف العشر فيما زاد عليه فكلّ ما يزيد عليه ولو كان بمقدارٍ يسير تجب زكاته وهذا بخلاف ما له نصاب متعدّد من زكاه الانعام وزكاه

الدَّرهَم والدَّينار، فان فيه مالم يبلغ النَّصاب الآخر لامجال الآ للعتفو والآ لزوم الخلف. (1)

سماحه الحجه آبهالله العظمى السَّيد الميلانى - دامت بركاتاه -

س 1 - الأم حين تكون حاضنه لولدها بوجود الأب، فهل تستطيع التَّصرف باصطحاب ولدها معها مثلاً اذا سافرت الى لبنان، او العراق، او تحتاج إلى اجازة الأب وكذلك اجراء عمليته له أوغير ذلك، أو ان الاب، يطالب بولده وهو بحضانه أمه، لأنَّه يرغب فى الانتقال من هذا البلد.

س 2 - والده تطلب رؤيه ابنتها التى فى حضانه أبيها ويمتنع الأب عن تمكينها رؤيه البنت على اساس ان الأم المطلقه تتعاطى البغاء وسيئه الاخلاق ولا يرضى لابنته البالغه من العمر تسع سنوات أن تتصل بها أمها ولو لفترة قصيره. فهل يحق له منعها من ذلك؟

باسمه تعالى شأنه

ج 1 - إذا لم يأذن الزوج فى سفر زوجته مع الولد فيحرم عليها ان تسافر مع اصطحاب ولدها، وان كانت الأم مطلقه فلو فرض أنها تزوجت بالغير فحضانتها ساقطه والآ فان

ص: 487

1-1 حاصل كلامه قدس سره، عدم وجود الفرق على تقدير وجوده على تقدير آخر. اما عدم الفرق بين الانعام والغلات من حيث العفو فى صوره عدم بلوغ حد النصاب. فالحكم فى كليهما ما لم يبلغ النصاب هو العفو، وهذا معنى وضع النصاب من قبل الشارع وكذلك الحكم فى جميع التقريرات الشرعيه كما فى الشرائط العامه للتكليف كالبلوغ مثلاً حيث يقول الشارع: رفع القلم عن الصبى حتى يحتلم فان الاحتمام جعل غايه لرفع القلم، فما لم يحتلم فلا حكم وفى شرائط الاحكام فى الابواب المختلفه. فاذا قال الشارع: اذا بلغ المسافر كذا مقدار من المسافه فحكمه القصر، يعنى ان حكمه التمام ما لم يبلغ ذلك الحد. واما موضع الفرق: فهو ان الشارع قد جعل للغلات نصاباً واحداً وجعل للانعام انصبه عديده، ومعنى ذلك انه اذا كان المال الزكوى غلّه فالمناطق بلوغ النصاب الواحد، فيجب عليه دفع زكاه المال البالغ حد النصاب فما زاد. اما اذا كان المال من الانعام المفروض تعدد النصاب فيه فان معنى جعل النصاب المتعدد هو العفو بين كل نصاب وآخر، والآ فلو وجبت الزكاه فى الزائد عن النصاب الأوّل قبل بلوغ النصاب الثانى لزم خلف فرض تعدد النصاب. وبعبارة اخرى: يلزم لغويّه جعل تعدد النصاب. والدليل على ما ذكر هو الروايات مع لحاظ الفهم العرفى والارتكاز العقلاى.

لم يكن في اصطحاب الولد في السفر ضرر وخطر عليه فالظاهر ان الأب ليس له أن يطالب بولده.

ج 2 - يحق له المنع مع ترتب المفسده على الرؤيه ولو في تلك المدّه القصيره. نعم: ان قدر على دفع المفسده، تكون الرؤيه في حضوره أو نحو ذلك، فليس له المنع من صله الرّحم(1). واللّه العالم.

سماحه آيه الله العظمى الميلاني - دامت بركاته -

س 1 - السلام عليكم. ماقولكم في حكم قطعه كانت مقبره للشيعه ثم ترك الدفن فيها منذ امد بعيد حتى درست ظاهراً و مع الايام اقيم حولها بنايات مأهوله بالسكان من غيرالمسلمين، وقد اغتصبوا جزءاً منها كما ان الحكومه فتحت فيها طرقاً و شوارع واسعه مما بعث على الظن القوي انها ستغصب كامله فهل يجوز بيع القطعه المذكوره وانفاق الثمن في ما يعود على اهل البلده بالخير والمصالح العامه؟

س 2 - رجل وصّى وصيه وذكر فيها انه يملك نصف الدار والنصف الثاني راجع لابن اخيه وقد وهب ما يملكه من الدار اعنى النصفه التي يملكها لابن اخيه صاحب النصف الثاني ثم وصّى وصيه اخرى وقد ذكر فيها ان ما يملكه من نصف الدار هو هبه لاشخاص آخرين ثم

ص: 488

1-1 اما ما اجاب به قدس سره عن السؤال الثاني، فدليله واضح، فالأب قد اجتمعت فيه بالنسبه للبننت جهتان: احدهما: الولايه والاخرى: الحضانه. ومن جهه ثالثه: فقد فرض ترتب المفسده على رؤيه الأم لها، وحينئذ لا ريب في ان له المنع من ذلك، ويبقى في المقابل ما يدل على حرمه المنع من صله الرّحم لكنّه مقيد بعدم ترتب المفسده على البننت، فلو قدر على دفعها كان مقتضى القاعده التمكين من رؤيه الأم لها. واما ما اجاب عن السؤال الأول: فالظاهر ان مركز السؤال والجواب هو معنى «حقّ الحضانه» فهل هو حقّ أو حكم؟ «بعد الفراغ عن كبرى المغايره بين الحكم والحق»؟ وعلى كلّ تقدير، فهل له حدود وقيود من قبل الشارع أولاً؟ وعلى الثاني: فهل للأب التحديد بحدّ واشترط شىء أولاً؟ ان «الحق» عند سيدنا قدس سره يقابل «الحكم» خلافاً لبعض الاكابر و «الحق» في نظره هو «الجداره» و «الحضانه» هي الحفظ والرعايه. وعليه، فحقّ الحضانه للأب جدارتها بحفظ الولد ورعايته بجميع جهات الحفظ، والرعايه. فاذا كان الشارع قد جعل للأب هذا الحق وهي لم تقصّر في شىء من جهات رعايه الولد، فلا دليل على منع الأب لها من التصرفات التي فيها مصلحه للولد وليس فيها ضرر عليه.

توفى فهل الهبة الاولى لازمه و ممضاه و يجب العمل بها ام يجب العمل بالهبة الثانيه و الرجوع بهبته الاولى؟

س 3 - رجل وصّى وصيه على اخراج ثلث مما يملكه و قد وجد فى وصيته ان ما يملكه من الدار هو هبه منه لابن اخيه فهل يجوز اخراج الثلث من الهبه.

س 4 - رجل صلّى ظهراً و بعد الصلاه شك ان هذه الصلاه هل صلاها على الوجه ام رياءً فهل تأتى هنا قاعده الفراغ و تبرأ ذمته ام لا.

س 5 - ان بعض المؤمنين مقيدون فى الأذان بعد الشهادات الثلاث بالشهادة على امامه الحجه المنتظر عجل الله تعالى فرجه الشريف بقصد القربه بهذا النص (أشهد أن الحجة بن الحسن العسكري صاحب الزمان) فهل هو جائز و لا يقدح فى صحه الأذان.

س 6 - هل الغفيله عنوان مستقل سوى النافله ام لا و على فرض أنه غير النافله هل يجوز التداخل بان يأتى بركعتين على نهج الغفيله و ينوى بهما نافله المغرب ايضا ام لا. افتونا مأجورين

باسمه تعالى

ج 1 - اذا لم يعلم ان القطعه كانت قد اوقفت وفقاً صحيحاً شرعياً، اى انها كانت يتداول المسلمون بدفن الموتى فيها من دون ان يشهد احد بشهادة حسيه بوقفيتها، يجوز بيعها باذن حاكم الشرع و صرف ثمنها فى المصالح العامه للمسلمين و يشترط على المشتري ان وجد عظام الموتى يدفنها فى مكان محترم و هو العالم سبحانه.

ج 2 - ان كانت الوصيه مفادها الاخبار بانه فى حال حياته قد وهب النصف لابن اخيه وكان قد اقبضه ذلك، ثم اوصى بالهبة الاخرى فالهبة الاولى نافذه حيث انه ليس له الرجوع فيها و ان كانت الوصيه المذكوره عباره عن الايضاء بملكه النصف لابن اخيه اى تملكه له بعد مماته و قد عدل عنها الى الوصيه لآخرين بالنحو المزبور فالوصيه الثانيه نافذه.

ج 3 - ان كان الموجود فى الوصيه اخباراً عن الهبه واخبار الموهوب فى حال حياته

ص: 489

فلا وجه لاجراج الثلث منه وان كان ايصاءً بالهبة المذكوره بمعنى تملك ما يملكه من الدار له بعد مماته فتكون تلك الحصه له حينئذ و تحسب من ثلث جميع ما تركه ولا معنى لاجراج الثلث منها.

ج 4 - الاقوى عدم جريان قاعده الفراغ هنا و ذلك. لانه لم يحرز ما هو شرط قبول الصلاه.

ج 5 - الاوفق بخلوص النيه فى قصد القربه ان لا يجهر به و يكون بذلك الحذر من ان يزعم الجاهل وروده شرعاً، والتوفيق منه سبحانه.

ج 6 - الظاهر ان الغفيله لها عنوان مستقل و ما ذكر من التداخل لايبعد جوازه بل لوني نافله المغرب و أتى بها بكيفيه الغفيله كان صحيحاً بلاريب.

ص: 490

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

